

- ❶ مقدمه / دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
- ❷ تجربه ها و توصیه ها درباره تبلیغ / رضا رضانی گیلانی
- ❸ سیره تبلیغی پیامبر صلی الله علیه و آله الگوی تبلیغ موفق / علی محمدی آشنانی
- ❹ سیری گذرا در خطبه شعبانیه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله / حمیدرضا ترابی و سید محمود رحیمیان
- ❺ فراگیری مهارت های معنوی در مکتب پیامبر اعظم و اهل بیت علیهم السلام (قسمت اول) / حمیدرضا ترابی
- ❻ فراگیری مهارت های معنوی در مکتب پیامبر اعظم و اهل بیت علیهم السلام (قسمت دوم) / حمیدرضا ترابی
- ❼ اخلاق و معنویت دینی / سید شهابالدین حسینی
- ❽ تفسیر اخلاقی 19 آیه از سوره مبارکه لقمان / سید ناصر میرمحمدیان و حمیدرضا ترابی
- ❾ برداشت هایی از دعای شریف مکارم الاخلاق / مجید دهقان
- ❿ اخلاق منتظران / جواد پور روستایی و امید پور حسرت
- ⓫ مشق زندگی الهی / به کوشش امیر آقاجانلو
- ⓬ گناه و زندگی (1) / به کوشش غلامرضا شریفی
- ⓭ گناه و زندگی (2) / به کوشش غلامرضا شریفی
- ⓮ گناه و زندگی (3) / به کوشش غلامرضا شریفی
- ⓯ سیره اخلاقی امام حسن مجتبی علیه السلام / سید رضا غیائی کرمانی
- ⓰ سیره معنوی و عبادی رسول اعظم صلی الله علیه و آله / علی محمدی آشنانی
- ⓱ تفسیر پنج رابطه در کلام پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله / رضا رضانی گیلانی
- ⓲ شب قدر (1)
- ⓳ شب قدر(2)
- مناسبت ها
- مناسبت ها
- لبنان سر آغاز طرح خاورمیانه جدید
- پادی از محنت های اهل بیت علیهم السلام
- گزیده ای از احکام شرعی
- درس هایی برای نوجوانان
- مسابقه
- گلباران
- ماه باران دعا
- اولین مؤمن(1)
- باغ های نخل و زیتون
- جشن پیروزی

بازخوانی مفاهیم اخلاقی و یافتن شیوه‌های نیل به آن و حل معضلات اخلاقی، نیاز فرا زمانی بشر است که البته نسل کنونی بشر در این مقطع از تاریخ حیات خود بدان محتاج‌تر به نظر می‌رسد. در این میان کاوش نظری و عملی در حوزه مفاهیم اخلاق اسلامی و القا و انتقال آن به لایه‌های گوناگون جامعه دینی، ضرورتی دو چندان است. آسیب‌هایی چون: نفوذ مفاهیم اخلاق سکولار، شیوع نسبی اخلاق‌های غربی و وارداتی، تزلزل برخی از ارزش‌ها و بنیانهای اخلاقی جامعه بر اثر نفوذ و هجوم فرهنگی، عدم تبیین علمی و نظام‌گونه اندیشه فرهنگ اسلامی - که به کندی سرعت در پاسخ دهی به پرسشهای امروزی اخلاق منجر شده - و نیز ضعف در ارایه و تبلیغ الگوهای اخلاقی موجود، آسیب‌هایی است که متواند، جامعه دینی ما را با تهدید مواجه نماید. یکی از راه‌های میانبر و بسیار اثرگذار، در حل نسبی و فوری بعضی از این مشکلات حوزه اخلاق، تمرکز مبلغان دینی در ایام خاص - خصوصاً ماه مبارک رمضان - در بررسی و ارائه و عرضه این معارف عمیق اسلامی است. رسانه منبر با توجه به جایگاهش، این توانمندی را داراست که به ترمیم بخش مهمی از این آسیبها بپردازد. شناخت و پیگیری این موقعیت توسط دفتر تبلیغات اسلامی و اجرایی نمودن آن از طریق اختصاص کتاب رهتوشه ماه مبارک رمضان امسال به حوزه اخلاق و معنویت دینی، رویکردی مبارک بود. این مجموعه متشکل از 18 مقاله و چند متن در خصوص مناسبتها و احکام و بر اساس موضوع کلی اخلاق و معنویت ارایه گردیده است.

اما لازم است پیش از مطالعه مقالات، به برخی از نکات و ویژگیهای این مجموعه اشاره شود.

1. اهتمام بر آن بوده که گزینش موضوعات متناسب نیازهای جامعه و نیز منبر باشد و همچنین تلاش گردیده که ضمن هماهنگ سازی محتوای و مقالات ادبیات متن با شرایط منبرهای عمومی، مباحثی برای مخاطبان خاص، همچون دانشجویان و جوانان، نیز عرضه گردد. این مهم توسط جمعی از اساتید دانشگاه و حوزه که با نیازهای جامعه و نیز ادبیات روز جامعه آشنا بوده‌اند، انجام پذیرفته است.

2. غلبه متن محوری بر اساس شرح متون قرآنی و روایی (مقالاتی همچون شرح نامه 31 نهج‌البلاغه، خطبه شعبانیه، دعای مکارم الاخلاق و تفسیر سوره لقمان) بوده است و نیز سعی شده است که به بهره علمی و مستندات مقالات زیاد شود و حجم استفاده از آیات و روایات عترت طاهره افزونتر باشد.

3. مباحث اخلاق در ساحت‌های مختلف مورد توجه قرار گرفته است، چنان که مقالهای در اخلاق منتظران و مباحث مربوط به مهدویت، مقالهای بر اساس اخلاق و سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم، اخلاق امام علی علیه السلام، اخلاق امام حسن علیه السلام، شکل گرفته‌اند.

4. مقاله تجربیها و توضیهای تبلیغ و مقاله سیره تبلیغی پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم ویژه خود مبلغان محترم میباشد.

5. در تنظیم روضهها، در بخش یادای از محتئهای اهلیت علیهم السلام نیز، به جای واگویی تاریخ، شیوه عملی روضه خوانی مورد توجه قرار گرفته است.

6. دو نمونه از سخنرانیهای ویژه شبهای قدر به طور جداگانه از نوار کاست پیاده و به همان صورت محاورهای با اندکی تغییرات، آورده شده است.

7. به خاطر محدودیت صفحات، در بعضی از مقالات، ارائه الگو مد نظر بوده و تنها بخشی از اثر در این مجموعه چاپ شده و ادامه آنها به ذهن پویا و روح تحقیقگر مبلغان گرامی و یا به شمارههای دیگری از ره توشه موکول گردیده است.

در اینجا لازم است از استاد فرهیخته حوزه و دانشگاه، مدیر محترم پروژه حجة الاسلام والمسلمین دکتر رضا رضانی گیلانی «زید عزه»، مجموعه محققان و نویسندگانی که در تدوین این کتاب همکاری داشته‌اند آقایان: امید پورحسرت، هادی کریمی آرمان، امیر آفاجانلو، سید محمود رحیمیان، غلامرضا شریفی، مرتضی جلیلی که در کلیه مراحل تألیف زحمت کشیده‌اند و نیز فاضل محترم جناب مستطاب آقای حمیدرضا ترابی، که مسئولیت متنی پروژه را عهده دار بودند، تشکر نماییم.

همچنین از همکاری و تلاش آقای داوود محمدزاده که زحمت حرفچینی را بر عهده داشته‌اند و نیز ویراستاران محترم آقایان حسین حبیبی و میرمسیب و آقای علناصر سنگسری که مسئولیت صفحه‌آرایی کل کتاب را بر عهده داشته‌اند، تشکر و تقدیر نماییم و نیز از دیگر عزیزانی که ما را یاری کردند، آقایان سید ناصر میرمحمدیان، مجید دهقان، سید کامیاب هاشمی، حسین پورحسرت و امیری سپاسگذاری میشود. امید است که زحمات خالصانه و بشناثبه همگان، مورد قبول خدای متعال قرار گیرد و انشاءالله، همه از دعای خیر حضرت بقیةالله‌اعظم، امام زمان (روحی و ارواح‌العالمین لتراب مقدمه الفداء) بهره‌مند گردیم.

در پایان از هرگونه کاستی و نارسایی در متن مقالات پیشاپیش عذرخواهی نموده و خواهشمند است که با انتقال نظرات، این مجموعه را قرین لطف و محبت خود قرار دهید.

امید است که عزیزان مبلغ در مظان استجاب دعا، خصوصاً در شبهای قدر و حالات و مقاماتی که نصیب میشود، عزیزانی را که در این مجموعه مخلصانه خدمت کرده‌اند، از دعای خیر فراموش نفرمایند.

رضا رضانی گیلانی

آنچه در ذیل آورده شده، تجربیات بیش از 24 سال تبلیغ میباشد. البته بسیاری از روحانیون گرانقدر ممکن است تجربیات بیشتری را به دست آورده باشند که مجموعه این تجربیات متواند برای همه و خصوصاً کسانی که در ابتدای مسیر تبلیغ دین میباشند سودمند باشد.

1. آن چه باید برای مبلغ مهم باشد، تفسیر و تبیین قرآن کریم و کلام عترت طاهره (مخصوصاً نهجالبلاغه و صحیفه سجاده) است؛ زیرا سعادت زندگی بشر، مرهون پیروی از آن دو است و جدایی از آنها شقاوت و بدبختی را به دنبال خواهد داشت. بنابراین باید سعی کرد که با آنها انس گرفت تا معلم انس دیگران گردید.

2. اخلاص مهمترین اصل برای يك مبلغ دینی است و آن گوهری است که خدای متعال به دوستان خود عطا فرموده است. برترین رستگاری به واسطه اخلاص قابل دسترسی خواهد بود. از این رو هر چه اخلاص بیشتر باشد، پاداش دنیوی و اخروی بیشتری را به دنبال خواهد داشت.

3. تبلیغ دین از مهمترین وظایف و تکالیفی است که بر عهده مبلغان گذاشته شده است. همواره باید همت کرد تا در ادای این تکلیف بزرگ الهی کوتاهی صورت نپذیرد و به بهترین صورت انجام شود.

4. مبلغ باید خوف و خشیت الهی داشته باشد؛ زیرا در صورتی که این ترس و خشیت الهی بر او حاصل نشده باشد، به مقام مبلغ از دیدگاه قرآن نائل نشده است.

5. مبلغ باید مراقب باشد و بداند هر چه بر زبان مآورد، علاوه بر اینکه در پیشگاه قادر متعال مورد بررسی قرار خواهد گرفت، خلق خدا هم برای آن حساب ویژه باز میکنند. بنابراین باید سعی کند آن چه را که مگوید، خود، عامل آن باشد.

6. مبلغ باید حق بگوید؛ اگر چه تلخ و سنگین برای خود یا دیگران باشد؛ هر چند در بیان حق باید با سلیقه بود و به بهترین شیوه و در بهترین زمان آن را ارائه کرد.

7. مبلغ باید با اصطلاحات روز تا حد عمومی آشنائی لازم را داشته باشد تا در تبیین و توضیح مباحث بیشترین توفیق را داشته باشد. مانند: اصطلاحات جامعهشناسی، روانشناسی، اقتصاد، سیاست و آنچه در حوزه دینپژوهی مطرح است.

8. از آیات و روایات استفاده فراوان صورت گیرد که هم مردم با آنها انس بگیرند و هم اثر وضعی و نورانیت آن بر دلها بر جای بماند. طبیعی است که يك مبلغ هر چقدر هم توانا باشد، پاسخ همه سؤالات را نخواهد دانست. بنابراین باید درباره آنچه نمیداند، از پرسشگر طلب فرصت نماید تا پاسخ آن را با مطالعه و یا در ارتباط با مراکز مربوطه به دست آورد لذا به این دو اصل مهم توجه داشته باشیم: آنچه را که نمیدانیم نگوئیم و نیز آنچه را که بر آن آگاه نیستیم نفی ننمائیم.

10. سخنران سعی کند پیش از شروع هر منبر مطالب را آماده و دسته بندی نماید. همچنین موضوع بحث را برای خود مشخص کرده و فیش برداری لازم را انجام دهد.

11. بر این باور باشیم که هنگام سخنرانی، یکی از مستمعین حضرت ولی عصر(عج) است؛ لذا باید مراقب آداب سخنوری و منبر باشیم در عین آنکه مطالب باید از اتقان و استحکام لازم برخوردار باشد.

12. برای اینکه مطالب بر مستمعین اثر مطلوب داشته باشد، باید مباحث برای خود گوینده کاملاً هضم شده باشد. در صورتی که مباحث از مسائل معنوی و قلبی باشد، باید آن را باور نمود تا تأثیرش را بر مستمعین بگذارد.

13. در صورتی که با جمعی از مبلغین به سفر تبلیغی رفتهاید، مناسب است مباحث خود را برای ارزیابی ارائه دهید که اگر اشکال و ایرادی وارد باشد، توسط دوستان مرتفع گردد.

14. در میهماننهایی که گاهی حاضر مشویم، خیلی باید مراقب رفتار و حتی نحوه خوردن و آشامیدن خود باشیم؛ زیرا این نشست و برخاستها برای مردم درس و آموزش خواهد بود و مردم خیلی از مسائل را در این نوع جلسات مآموزند.

15. مردم به واسطه حسن ظنی که به مبلغان دارند، به آنان علاقهمند میشوند و به سخنان آنها با تمام وجود گوش فرا میدهند. از این رو سعی کنیم این حسن ظن و احتمال صدقی را که به سخنان ما میدهند، بیشتر تقویت کنیم.

16. به قول یکی از اساتید؛ اثر تبلیغ، ابتدا باید در خودمان ظهور و بروز نماید در غیر این صورت ممکن است زمینه خسران را برای خود فراهم کرده باشیم. اگر ما از خدا و معاد و قرآن و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و امامان معصوم علیهم السلام سخن مگوئیم، باید مفاد و محتوا و مضمون آن را در خود به باور بنشانیم.

17. برای دستیابی به آرامش تبلیغی باید انس خود را با قرآن و روایات بیشتر نمود.

18. با اصطلاحات سنگین و مغلق و غیرقابل دریافت و فهم با مردم سخن نگوئیم؛ بلکه سعی کنیم عموم مردم را در نظر بگیریم و مطالب را با مبانی محکم و ادبیات عامه بیان کنیم. اگر استعداد مردم منطقه در نظر گرفته شود در این صورت تأثیر سخن دلنشینتر و ماندگار خواهد بود.

«كَلِّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ».

19. از دعاهای مأثوره بیشتر استفاده کنیم؛ زیرا خواندن دعا و معنای آن تأثیر عمیقی را بر جانها مگذارد و روح را صیقل میدهد و تلطیف مینماید.

20. موعظه، پند و مباحث اخلاقی، زبان فطرت است و در جلسات خصوصاً در ماه مبارک رمضان در جای خود اثر و بازتاب وسیعی را بر جای خواهد گذاشت.

«وَآخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَأَمْتُهُ بِالرَّهَادَةِ وَ...» (1)

در قرآن کریم به بحث موعظه توجه ویژه‌ای شده است؛ به گونه‌ای که خدا در مقام موعظه کننده قرار میگیرد، مفرماید:

«قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ» (2)

و در جای دیگر مفرماید:

«يُعْطُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»

21. هیچ گاه بیان خوب و یا صدای خوب خود را عامل فخر فروشی بر دیگران قرار ندهیم؛ بلکه همواره این دو نعمت وسیله‌های برای رسیدن به مقاصد عالیه قرار داده شود.

22. بزرگی ما را نصیحت مسکود و مفرمود؛ «وقتی به تبلیغ مروید، اگر نمیتوانید دین را تقویت دینش همّت و تلاش کنیم. همواره باید از خدا توفیق طلب نمود تا در تقویت دینش همّت و تلاش کنیم.

23. همواره از بزرگان به بزرگی یاد شود تا برای دیگران درس باشد که از بزرگانشان به عظمت و بزرگی یاد کنند.

24. مردم را بیشتر با امام زمان(عج) و فرهنگ انتظار و فرج آشنا کنیم. برای راه اندازی این فرهنگ باید عهد و پیمان نسبت به مسؤولیتها و اطاعت از امام علیه السلام، دغدغه ما باشد.

25. به نظر میرسد هر مبلغی باید يك دوره علم تجوید - که حداکثر در 30 جلسه و بلکه کمتر میتواند آن را بگذراند - جزو برنامه‌های اصلی خود قرار دهد. هنگام تبلیغ گاهی امام جماعت مشهود و گاهی باید در جلسات قرائت قرآن شرکت کند و به هیچ وجه صلاح نیست که این فن را ندانسته، به قرائت و تلاوت اقدام نماید. مهمترین فایده علم قرائت و تجوید آن است که کلام الهی را آنگونه که شایسته است قرائت نماید. لازم به یادآوری است، به کارگیری بخشی از مسائل علم تجوید به فتوای فقهاء واجب و لازم شمرده شده است.

26. هیچ گاه به تعریف و تمجید دیگران دل نبندیم. اگر سخن حقی گفته شده، سرزنش دیگران نباید هیچ تأثیری بگذارد؛ زیرا عزّت از جانب حق تعالی است و آدمی باید به آن عزّت ببالد چرا که ذلت الهی را هیچ کس نمیتواند از بین ببرد.

«إِلَهِي إِنْ نَصَرْتَنِي فَمَنْ دَاوَدَ يَخْذُلُنِي وَإِنْ خَدَلْتَنِي فَمَنْ دَاوَدَ يَنْصُرُنِي» (3)

27. مبلغی که با منطقه تبلیغی خود ناآشنا است، سعی کند اعتماد مردم را به خود جلب نماید تا مردم به این باور برسند که او برای اصلاح امور دینی آنها آمده است و هیچ گاه طمع به مال مردم را در دل خود نپروراند و اغراض غیرالهی ندارد.

28. مبلغ در این عصر که خدای متعال چنین عظمت و شوکتی را به نظام جمهوری اسلامی داده، باید به دفاع از دستاوردهای بزرگ انقلاب بپردازد و آن را بزرگترین نعمت و هدیه الهی بداند. بر همگان لازم است که قدر و منزلت این نعمت بزرگ را بدانند تا خدای متعال در افزایش نعمت بر ما منت گذارد و این نظام مقدس را به دولت عدالتگستر حضرت ولی عصر(عج) متصل فرماید. از این رو در وقت مناسب به تبیین و تفسیر تئوریهای نظام مقدس جمهوری اسلامی اقدام نماید؛ تئوریهایی مانند جمهوریت بر مبنای اسلامیت، کرامت انسان و...

29. به نظر میرسد تلاوت روزانه قرآن و تأمل و تفکر در آن و نیز استمرار بر خواندن زیارت آل یس و دعای عهد از کارهای خوبی است که انشاءالله باید خودمان را به انجام آنها عادت دهیم.

30. ذکر توسّل، آثار بسیار با برکتی دارد به شرط آنکه روضه‌های مستند و با شرایط مناسب مجلس خوانده شود. در صورتی که حال روضه خواندن ندارید، به عرض يك سلام به ذوات مقدسه اکتفاء کنید؛ زیرا روضه‌های که شرایط لازم را برای تأثیرگذاری از جانب مبلغ نداشته باشد اثر خوبی بر مبلغ و مستمع نخواهد گذاشت.

31. مبلغ باید سعی کند پیام الهی را که سنگین است،

«إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيْنَا قَوْلًا ثَقِيلًا» (4)

چرا که ما به زودی سخنی سنگین به تو القا خواهیم کرد.

به دل و جان مستمع وارد نماید و این مهمترین وظیفه مبلغ دینی است؛

«وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» (5).

32. هر مبلغی در ایام تبلیغ برای خود برنامه‌های داشته باشد و از حالات و وضعیت روحی و معنوی خود غافل نباشد؛ زیرا همواره باید از افراط و تفریط در همه چیز پرهیز نمود.

33. در صورتی که نیروهای زنده و آماده‌های در منطقه تبلیغی وجود داشته باشند، آنها را تشویق کنید برای تحصیل علوم دینی به حوزه وارد شوند.

34. به روحانیون محلی که وقت خود را به صورت کامل صرف مسائل منطقه میکنند و در حقیقت با این ایثار، جهاد میکنند و برخی ممکن است تا حدی از مسائل دقیق حوزوی بعیدالعهد باشند، احترام بگذاریم و آنها را آزرده خاطر نکنیم.

35. در سخنرانیها سعی شود از اینکه همه مطالب به اسلام نسبت داده شود، پرهیز گردد و در غیرمحکمت از کلماتی چون «به نظر اسلام مطلب این است» و یا «همه این مطلب را میگویند» و «کسی چنین چیزی نگفته است» و یا «این اشتباه محض است که کسی چنین سخنی بگوید» و یا «هر کسی این حرف را زده اشتباه کرده» احتراز شود؛ زیرا علوم الهی بسیار وسیع، عمیق و دقیق است و نمیتوان هر مطلبی را به اسلام نسبت داد. در منبر باید از محکمت دینی سخن گفت و از متشابهات پرهیز کرد و در نظریات اعتدال را رعایت نمود.

36. سعی کنید به شبّهات روز در رابطه با مسائل دینی، تا حدی که تخصص دارید، با ادبیات عمومی پاسخ لازم بدهید.

- 37 . بیان سیره معصومین علیهم السلام باید جزو برنامه‌های اصلی در ایام تبلیغ باشد. سعی کنیم سیره و سنت پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم را در بخش‌های مختلف به مردم آموزش دهیم. فراموش نکنیم که بخش مهمی از مشکلات چه در سطح جامعه و چه در سطح خانواده با الگو گرفتن از سیره آن بزرگواران به سادگی حل میشود.
- 38 . مبلغ به مباحثی که مسلط نیست نپردازد. خصوصاً در مراکز علمی و دانشگاهی باید با دقت فراوان سخن گفت و جوانب مطلب و موضوع بحث را به طور کامل مورد ارزیابی قرار داد و حتی گزینش احادیث و روایات به مقتضای زمان و مکان صورت گیرد.
- 39 . در پاسخ به سؤالات، سهل انگاری و آسان اندیشی نشود. باید به پرسش‌های جوانان با دقت گوش داد و با دقت به آنها پاسخ داد. حتی برای پاسخ به سؤالات آنها جلسات اختصاصی قرار داده شود و از آنها دعوت به عمل آید.
- 40 . در صورتی که در محل تبلیغ، جوانان بیشتر حضور دارند، گروه‌های مطالعاتی و کتابخوانی راه اندازی شود و خود مبلغ هدایت آنها را عهده دار شود. گروه‌های مختلف را با مشخص کردن سرگروه متوانید راه اندازی کنید که بسیار مؤثر و مفید است. کتابهای شهید مطهری قدس سره بهترین گزینه برای این کار است؛ به شرط آنکه از کتابهای آسان شروع شود و برای رفع اشکالات و پاسخ به سؤالات زمانی خاص در نظر گرفته شود.
- 41 . بحث دشمنشناسی و مسائل بین المللی اسلام از مسائل مهمی است که باید در این زمان بیشتر از همه به آن توجه داشت و دیگران را به آن توجه داد. باید روش‌های مختلف ورود و نفوذ دشمن را شناخت و در مقابل آنها موضع گرفت.
- 42 . مبلغ باید به مسائل فرهنگی توجه عمیق داشته باشد. تصحیح فرهنگ خانه و خانواده در رأس امور فرهنگی است.
- 43 . در صورتی که توان لازم را در خود مبینید، در مدتی که در منطقه تبلیغی حضور دارید به امر مشاوره بپردازید. البته همه احتیاط‌های لازم باید مورد توجه قرار گیرد.
- 44 . هیچگاه نباید اظهار خستگی کرد و باید دعوت مردم را برای حضور در مجالس مذهبی و عمومی اجابت کرد.
- 45 . اینگونه نباشد که مبلغ تنها وظیفه تبلیغی خود را سخنرانی بداند؛ بلکه باید از هر ابزار درست و صحیح برای تبلیغ دین استفاده کرده و البته باید شرایط و موقعیت زمانی و مکانی را به طور کامل مورد توجه قرار داد.
- 46 . رعایت حرمت بزرگان محلی و خانواده‌های شهدا و ایثارگران و محترمین و ریش سفیدان از ضروریات است.
- 47 . از عوام زندگی و تحت تأثیر اشخاص با نفوذ و غیرصالح قرار گرفتن پرهیز گردد.
- 48 . طرح ضرورت رجوع به رساله عملیه و مباحث احکام خصوصاً خمس و زکات و غیره از اهم امور است.

پی نوشت :

1) نهج‌البلاغه، نامه 31.

2) سبا، 46.

3) دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

4) مزمل، 5.

5) مانده، 99.

پژوهشها این حقیقت را روشن ساخته است که موفقیت در ابلاغ يك پیام، مرهون چهار عامل است:

1. محتوای پیام و قدرت و غنای آن در پاسخگویی به نیازهای انسان.
2. شخصیت حامل پیام و صلاحیت علمی و اخلاقی رساننده آن.
3. شیوه تبلیغ و کیفیت رساندن آن پیام.
4. ابزار و وسایل ابلاغ پیام و استفاده و به کارگیری مناسب انواع آن.(1)

با عنایت به آنکه دین اسلام از سوی خالق جهان هستی به بشریت ارائه شده و با ویژگیهای فطری و نیازهای غریزی انسان متناسب و از قدرت و غنای بیدیلی برخوردار است، در تبلیغ دین اسلام، عامل نخست وجود دارد، اما باید سه عامل دیگر را تحقق بخشید تا تبلیغات دینی با موفقیت مقرون گردد. برای تحقق سه عامل دیگر، باید با شناخت، معرفت و تأمل در سیره رسول اعظم صلی الله علیه وآله وسلم، تلاش نمود تا در درجه اول با نزدیک ساختن شخصیت خود به آن حضرت، واجد صلاحیت علمی و اخلاقی يك مبلغ شایسته شد. سپس با فراگیری روش و شناخت ابزارهای مناسب دوران معاصر نیز در تبلیغ دین کامیاب شد. افزون بر آن، به دلایل ذیل ضروری است که هر مبلغ اسلامی، در سیره مبارک پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم به کنکاش پرداخته، بویژه روش و سیره تبلیغی آن حضرت را به طور صحیح و دقیق بشناسد و از آن پیروی نماید:

الف: تبلیغ و تبیین آموزه‌های دین الهی و رساندن آن به گوش، عقل و قلب مردم، رسالتی پیامبرانه و تلاشی پیامبرگونه است؛ زیرا قبل از بعثت خاتم انبیا حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم وظیفه و مسؤولیت اکثر فرستادگان خداوند، تبلیغ و تبیین شریعت و آموزه‌های چهار پیامبر اولوالعزم پیش از خود بود. یعنی اکثر پیامبران، پیامبران تبلیغی بودند، اما پیامبر گرامی اسلام که آخرین فرستاده الهی در تشریح و تبلیغ بود، هم آخرین شریعت الهی را دریافت نمود و هم نبوت تبلیغی را به پایان برد. خداوند متعال، مسؤولیت پیامبرانه تبلیغ را به انسانهای وارسته و عالمان فرهیخته و مهذب امت اسلامی سپرد.(2) بر این اساس ضروری است مبلغان دینی با درک والا و خطیر بودن این جایگاه، پیروی از سیره آن حضرت را سرمشق خود قرار دهند تا در ایفای رسالت خود توفیق یابند.(3)

ب: ابلاغ دعوت الهی و هدایت و رهبری انسان، کار آسانی نیست که هر کس با سلیقه شخصی خود بدان اقدام کند؛ بلکه به فراگیری از معلّمی خیره و برجسته نیاز دارد. اندک توجه به اهمیت و جایگاه انسان در نظام هستی و استعدادها فراوان و ذخایر و نیروهای بشماری که در وجود او نهفته است از يك سو و نیازمندی شدید آدمی به رهبری و هدایت بیرونی برای فعلیت یافتن آن استعدادها و به کارگیری آن نیروهای درونی از سوی دیگر و همچنین در نظر گرفتن ظرافت و حساسیت و پیچیدگی روح بشر، این حقیقت را برای ما آشکار مسازد که بدون شناخت انسان و ظرافتها و پیچیدگیهای روح او، راه یافتن به عقل و دل و در نتیجه هدایت نیروهایش ممکن نیست. بدین جهت از آنجا که پیامبران الهی از جانب آفریدگار انسان برگزیده شده‌اند و خداوند آنان را بر استعداد و نیاز و کلید رمز نفوذ در انسان واقف ساخته است،(4) تنها راه موفقیت، پیروی از سیره مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و به کار گرفتن روش و ابزار تبلیغی آن حضرت است. آری ساماندهی يك جامعه نمونه انسانی و جلب همکاری روانهای بشری و به حرکت در آوردن آنها به سوی هدفی مقدس و عالی چون توحید، مهارت و ظرافت فوقالعادهای مطلبید(5) که تنها آن را در سیره مبارک انبیای الهی به ویژه در سیره رسول اعظم صلی الله علیه وآله وسلم میتوان یافت.

ج: برابر متون متقن تاریخی، تلاش تبلیغی پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم برترین، و والاترین و موفقترین روش تبلیغات دینی بوده است؛ زیرا در مدت کوتاهی، مناطق مختلف عربستان را درنوردیده، کشورهای همسایه بلکه جهان را فرا گرفت و اینک پس از گذشت قرن‌ها، زنده، سرافراز و شاداب در مقابل مکاتب و اندیشه‌های کهن و نوین در عمق و سویدای قلب انسانهای بسیاری مدرخشد. از این رو باید از آن تجربه گرانسنگ و موفق درس آموخت و بهره گرفت. به راستی سعدی چه زیبا سروده است:

در این بحر جز مرد داعی نرفت
گم آن شد که دنبال داعی نرفت
کسانی کزین راه برگشته‌اند
برفتند بسیار و سرگشته‌اند
خلاف پیمبر کسی ره گزید
که هرگز به منزل نخواهد رسید
مپندار سعدی که راه صفا
توان رفت جز در پی مصطفی(6)

د. با عنایت به اینکه تبلیغ دین، رسالتی است که مراتب گوناگون و لایه‌های مختلفی دارد و همانند تبلیغات مادّی نیست که صرفاً با اطلاع‌رسانی و معرفی سامان باید، بلکه وظیفه اصلی و اساسی يك مبلغ دینی، باوراندن حقایق، مؤمن نمودن و ایجاد رغبت و

تمایل نسبت به عمل صالح و به وجود آوردن نفرت از کار زشت در اندیشه، عقل، دل و روح مخاطبان است. مسؤولیت او فقط ارائه اطلاعات، سخنرانی و پند و اندرز و موعظه گفتاری نیست؛ زیرا پیام زبانی، فقط به گوش می‌رسد و عقل و قلب و باطن آدمیان را سیراب نمی‌سازد و آنها را تحت تأثیر عمیق خود قرار ندهد و آموزه‌های دینی را در وجود آدمیان نهادینه و استوار و ثابت نمی‌سازد. از این رو باید از رسول اعظم صلی الله علیه و آله وسلم شیوه و راه ابلاغ به عقل و قلب و باطن انسانها را بیاموزیم. با کمال تأسف از این زاویه کمتر به سیره مبارک آن حضرت نگریسته شده است. آنچه در پی مآید درسها و نکاتی است که قرآن و روایات از شیوه تبلیغ آن پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله وسلم پیش رو نهاده است. امید است با به کارگیری آنها بتوانیم رسالت و مسؤولیت الهی خود را به بهترین صورت انجام دهیم.

ویژگیهای اساسی سیره تبلیغی

سیره تبلیغی پیامبر دارای ویژگیهای اساسی و بنیادینی است که توجه و مد نظر قرار دادن آنها، موفقیت‌های شایانی را در پی دارد. آن ویژگیها عبارتند از:

1. جایگاه تبلیغ

اهمیت و جایگاه تبلیغ چنان رفیع است که قرآن کریم مفرماید: «هرکس شخصی را احیا (زنده) کند گویا همه مردم را احیا نموده است» (7) در تفاسیر مقصود از احیا، هدایت نمودن گمراهان معرفی شده است. در سیره رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نیز تبلیغ از جایگاهی والا و پاداشی عظیم برخوردار است. آن حضرت به هنگام اعزام امام علی علیه السلام به یمن به او فرمود: «لَئِنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَّكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ»؛ به خداوند سوگند اگر خداوند به وسیله تو تنها يك نفر را هدایت کند، از هر آنچه خورشید بر آن متابد، برای تو بهتر است. (8) امام حسن عسکری علیه السلام افراد جاهلی را که به امام خود دسترسی ندارند به یتیم تشبیه کرده و از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چنین نقل فرموده است: هر کس از عالمان شیعه که به هدایت و ارشاد و تبلیغ شریعت ما بپردازد، نزد خداوند در ملاً اعلی با ما همنشین است. (9) معرفت و درک جایگاه پیامبرانه تبلیغ، مبلغ را برای انجام آن مسؤولیت خطیر، مهیا می‌سازد.

2. انگیزه تبلیغ

انگیزه تبلیغ نقش بسیار زیادی در موفقیت تبلیغ دارد؛ از این رو تبلیغ دین فقط باید برای قرب و انجام رسالت الهی باشد! انگیزه‌های دیگری همچون کسب درآمد، به دست آوردن مزد و پاداش، اظهار و نشان دادن زیادی دانش و قدرت حافظه و زیبایی صوت و یا شهرتجویی و توقع ستایش و تشکر، نه تنها از شخصیت، رشد، تعالی، ارزش و جایگاه مبلغ می‌کاهد، بلکه آثار تبلیغ را خنثی نموده یا کاهش می‌دهد؛ لذا قرآن کریم به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چنین فرمان می‌دهد: بگو من برای انجام رسالت از شما مال و ثروت نمی‌طلبم؛ پاداش من بر خداوند است (10) و گفتار مشترک همه انبیاء را نیز همین طور مطرح می‌کند (11) و به رسول اعظم نیز دستور می‌دهد: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا»؛ (12) بگو از شما مزدی نمی‌خواهم.

ابن عباس نزول آیه فوق از سوره شوری را پس از آن دانسته که انصار با یکدیگر به گفت و گو پرداختند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همه وقت خویش را برای هدایت ما صرف می‌کند و با توجه به عائله و مراجعاتش، وسعت مالی نیز ندارد، پس هر يك از ما بخش اندک و کوچکی از ثروت خود را به او اختصاص دهیم تا نیازهای او نیز تأمین شود. پس نزد پیامبر آمدند، همین که قصد و نیت خود را باز گفتند، آیه فوق نازل گردید. (13) از سوی دیگر خداوند متعال، معیار فوق را به مردم معرفی فرموده و آنان را در شناخت مبلغان راستین دین، چنین راهنمایی نموده است: «إَتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ»؛

از کسی پیروی کنید که از شما در برابر تبلیغ دین خدا، مزد و پاداش درخواست نمی‌کند و خود هدایت شده است. (14) آری، مبلغان راستین، آیه کریمه: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»؛ هیچ جنبه‌های بر روی زمین نیست، مگر آنکه روزیش بر خداوند است» (15) را باور دارند و با اعتماد به فیض خداوند بزرگ، تنها به انجام رسالت خود ماندیشند و در تبلیغ آموزه‌های دین از هیچ چیز نمهراسند؛ (16) چون ترساندن، کار شیطان است و ترسیدن نشانه دوستی با او (17) و هر کس که از فقر، حوادث روزگار یا ممنوع خود بترسد، نمیتواند معمار مراکز مذهبی باشد «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ» (18) البته بنابر سیره رسول خدا، صلی الله علیه و آله وسلم دریافت هدیه با حفظ کرامت و استغناء، بدون اشکال است. افزون بر این همانگونه که خداوند فرمان داده: «أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ» (19) مبلغ باید همگان را به خداوند و پیمودن راه او دعوت کند و مانند پیامبر «وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» (20) باشد؛ نه آنکه برای نشان دادن توانایی، اوج علم و دانش، قدرت سخنوری و صدای زیبای خود، مردمان را به صورت مستقیم و غیرمستقیم، به صراحت یا اشارت به سوی خود فراخواند. (21)

3. تبلیغ با جذابیت اخلاقی و روابط صمیمانه

بدون تردید یکی از عوامل گسترش اسلام، شخصیت پر جاذبه، خلق و خوی و طرز رفتار و شیوه دعوت و تبلیغ و نوع هدایت و رهبری پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم بوده است. قرآن مجید با اشاره به این حقیقت، خطاب به آن حضرت مفرماید: به موجب رحمت الهی، نسبت به مردم، اخلاق نرم و ملایمی داری! اگر خشن و تندخو بودی، مردم از اطرافت پراکنده میشدند! (22) به سیره اخلاقی آن حضرت بنگرید؛ سلام به همگان، (23) مضافه با مردم (24) و حتی با دشمنانی چون ابوجهل، (25) خوشرویی و مهربانی، (26) چشم فرو بستن بر بدیهای دیگران، (27) ترک و کنار نهادن مذمت، سرزنش و عدم جستجوی اسرار و عیوب مردم، (28) تواضع، (29) کم توقعی، سادهزیستی، (30) بخشش (31)، برقراری روابط صمیمانه با مردم، رعایت احترام و ادب، (32) برخاستن در جلو تازهواردان، (33) عدم برخورد تکمآمیز، توجه به مسائل، مشکلات و امور مردم و مشارکت فعالانه در برطرف کردن آنها، مشورت (34) به فرمان خداوند، (35) بدرقه مسافران، (36) عیادت از بیماران و شرکت در تشییع جنازه مردگان، (37) سرکشی به خانواده شهدا و... چنان شخصیت محبوب و جذابی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ساخته بود که هر کس با او معاشرت میکرد او را دوست میداشت (38). این جاذبه و محبوبیت که نتیجه ایمان و عمل صالح بود (39)، زمینه تبلیغ و پذیرش آموزههای دین را در مردم فراهم مآورد. آن حضرت در برابر هیچ کس سخنی را بر زبان نیاورد که او را ناپسند آید (40). چنان با یاران و مخاطبان خود صمیمیت برقرار نموده بود که اگر سه روز یکی از اصحاب را نمیافت، در باره او سؤال میکرد؛ اگر به مسافرت رفته بود، برایش دعا میکرد؛ اگر در شهر حاضر بود، به دیدارش میرفت و اگر مریض بود، به عیادتش مشغول میشد. (41) آری او از زیباترین اخلاق برخوردار بود. (42) به همین جهت خداوند در کتاب جاودان بشریت آن حضرت را چنین ستوده بود:

و به راستی که تو دارای اخلاقی والا هستی.

4. انطباق گفتار و عمل

رفتار و گفتار رسول اعظم صلی الله علیه وآله وسلم کاملاً با یکدیگر منطبق و هماهنگ بود؛ یعنی عمل و سخن آن حضرت یکدیگر را تأیید میکردند و هر دو، نیکو را به مردم آموزش میداد. عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صفات اخلاقی و شخصیت آن حضرت را دقیقاً تجسم قرآن و کاملاً منطبق بر آیات آن معرفی نموده است:

«كَانَ رَسُولَ اللَّهِ خُلُقَهُ الْقُرْآنُ»؛

مگر قرآن نخواندهای؟ اخلاقش، چنان قرآن بود. (43)

5. استقامت و صبوری

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در برابر موانع و مشکلات، هرگز رنگ محیط به خود نگرفت. از موضع حق عقبنشینی ننمود و طبق خواسته و هوای اطرافیان عمل نکرد؛ بلکه صبر و استقامت پیشه نمود، همانگونه که خداوند به او فرمان داده بود. (44) وحی الهی به او آموخته بود که در برخی عرصههای سخت همچون جهاد ممکن است مردم، آن حضرت را همراهی نکنند، ولی او نباید از تلاش تبلیغی خسته شود؛ بلکه باید خود پیشگام باشد و همچنان دیگران را تشویق نماید: «لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّصِ الْمُؤْمِنِينَ» (45). برابر نوشته سیرهنگاران، نه تنها سخن و استدلال و تبلیغ، بلکه شیوه راه رفتن، طرز حرکت و نشست و برخاست آن حضرت نیز نماد روشنی از استواری و اراده مصمم وی بود؛ ولی در برابر اذیتها بشمار مخالفان تا آنجا که امکان داشت از پرخاشگری، تندخویی و مقابله به مثل پرهیز نموده، صبر و تحمل را پیشه میکردند. در برابر افرادی که میگفتند: «اگر تو راست مگویی، از خدا بخواه تا بر ما عذاب نازل شود» (46) آن حضرت با صبوری مفرمودند:

شما از فرستاده خدا میخواهید که شما را هلاک و نابود کند اما رسول پروردگار جهانیان به شما مهربانتر از آن است که چنین کند، بلکه او حجت و دلایل الهی را بر شما اقامه میکند. (47)

آن حضرت از چنان شرح صدر و قدرت تحمل شگرفی برخوردار بود که ناملايمات و سختیهای فراوان را تحمل و از برخوردهای ناشایست مردم جاهل آن دوران، شیکوه نمیکرد. خداوند مفرماید:

ای پیامبر! آیا به تو شرح صدر نداده و سینهات را وسعت نبخشیده‌ایم؟ (48)

6. استفاده از همه فرصتها برای تبلیغ

حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم نه تنها فرصتشناس بود و از هر فرصتی برای تبلیغ دین خدا استفاده مینمود و هیچ فرصتی را برای هدایت مردمان از دست نمیداد، بلکه در صدد ایجاد فرصت بود. توجه به نمونههای ذیل درس آموز است:

1. وقتی با جهادگرانی که خسته از میدان نبرد بازگشته بودند، مواجه شد، نخست به آنان مرحباً گفت و تشویق نمود ولی بلافاصله آنان را به جهادی بزرگتر یعنی جهاد با نفس فراخواند. (49)
2. همین که دید زنی از اسیران به دنبال فرزند خود میگردد و تا او را دید، فرزند خود را سخت در آغوش گرفت و به خود چسباند و به او شیر داد، حضرت از فرصت استفاده کرد، رو به اصحاب و حاضران نموده، پرسید: آیا این مادر هیچگاه فرزند خود را به آتش فرو خواهد افکند؟ حاضران پاسخ دادند: قسم به خدا هرگز! فرمود: خداوند نسبت به بندگانش، از این مادر به فرزندش مهربانتر است! (50)
3. شخصی در مسجد پس از نماز عشا از میان صف برخاست و گفت: ای مهاجران و انصار! من مردی غریب و فقیرم؛ اینک در مسجد رسول خدا از شما میخواهم تا مرا غذایی دهید. پیامبر از جا برخاست و فرمود:

ای دوست! از «غربت» سخن مگو که بند قلبم را گسستی! غریبان چهار گروهند. اصحاب پرسیدند: آن چهار گروه چه کسانی

هستند؟ فرمود: مسجدی که اطرافیان در آن نماز نگذارند، قرآنی که در دست عدهای باشد که آن را نخوانند، عالمی که در میان مردم باشد و او را نشناسند و به او مراجعه نکنند و اسیری که در سرزمین روم به دست کفار خدانشناس گرفتار شده باشد! آنگاه فرمود: چه کسی نیاز او را برآورده میکند تا خداوند او را در فردوس آعلی جای دهد؟(51)

4 . آنگاه که با اصحاب در سفر بود و برای آتش و طبخ غذا نیاز به جمعآوری هیزم بود و در بیابان نیز خار قابل اعتنای زیادی وجود داشت، به امر پیامبر، اصحاب به فعالیت و جستجو پرداختند و بالاخره تپهای از خارهای کوچک فراهم آوردند. حضرت فرصت را غنیمت شمرده، فرمودند: شما در ابتدا میگفتید این بیابان خار زیادی ندارد، اما به تدریج از آن خارهای کوچک و ریز، این همه هیزم جمع شد. پس هشدار که اگر مراقب اعمال و گفتار و کردار خود نباشیم، گناهان کوچک نیز به تدریج جمع شده و در نهایت انبوهی از معصیت را فراهم میآورند و شعلههای آتش را بر او زیاد میکنند.

این نمونهها نشان میدهد که برای بیان و تفهیم مطالب، باید از هر واژه و حادثه پیرامونی کمک گرفت و از هر فرصتی استفاده کرد تا مناسب با موقعیت ایجاد شده، بتوان بخشی از معارف دینی را به مردم آموزش داد. آری در موقعیتهای مختلف و وقت مناسب، سخن تأثیر بیشتری میگذارد. البته رسول خدا افزون بر فرصت شناسی و فرصت سازی، برای اجرای آموزههای دین و نهادینه ساختن آنها در جامعه، برنامه‌ریزی اجرایی نیز منمود؛ به عنوان نمونه وقتی دید که زنان و مردان به هنگام خارج شدن از مسجد با هم اختلاط پیدا میکنند، فرمود تا دربی را برای زنان اختصاص دهند و همچنین به طور کلی مقرر فرمود: زنان از کنار راه بروند و مردان از میانه راه. (52)

7. کوشش و دلسوزی

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در هدایت مردم (53) و در دور ساختن آنها از کارهای ناپسند، تلاش و کوشش بسیار منمود (54) و در مورد کوچکترین غفلتی که از اصحاب سر میزد، حساس بود (55) و آنان را توجه میداد (56) و در این راه رنج مردمان، بر او سخت بود (57) و گمراهی و ایمان نیاوردن افراد او را مأزرد. او چنان برای مردم دلسوزی منمود که خداوند متعال به او گوشزد میکند که این مقدار دلسوزی وظیفه تو نیست.

«فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ» (58) «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (59)

8. گسترده‌سازی محیط تبلیغ

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همواره در صدد گسترده‌سازی تبلیغ خود بود. به همین جهت به محض تقاضای زنان، برای آنها جلسات جداگانهای تشکیل داد. (60) آن حضرت در مراسم حج، به تمام قبایل سر میزد (61) و خود را به طوایف مختلف عرب عرضه میکرد و با سران و متنفذان هر قوم و قبیله به گفت و گو میپرداخت (62) و آنان را به توحید، معاد، ایمان و اخلاق فرامخواند. (63) حضرت برای تبلیغ از مکه به طائف سفر کرد و پس از ایجاد تحول در منطقه عربستان، به دعوت سران کشورهای مختلف پرداخت و بر اساس کریمه: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ» (64) به انذار جهانیان پرداخت (65) و در گسترده‌سازی به انس اکتفا نمود؛ بلکه حتی جنیان را به سوی توحید هدایت و رهبری نمود. (66) بر این اساس يك مبلغ نباید به مسجد و منبر اکتفا کند؛ بلکه باید گستره حضور خود را به همه مراکز اجتماعی محیط تبلیغی خود مثل مدارس و... گسترش دهد و با هماهنگی مسؤولان آن مراکز، به برنامه‌ریزی مناسب و لازم بپردازد.

9. آسان و کوتاه‌بودن نماز و مراسم مذهبی

آن حضرت در اقامه نماز و ایراد سخن رعایت حال مردم را منمود و به اختصار ولی جامع و کامل نماز میخواند. (67) کوتاه سخن میگفت (68) و در تبیین راز آن میفرمود: خداوند همان گونه که مرا به اقامه فرائض و واجبات فراخوانده، مرا به مدارا و نرمی با مردم فرمان داده است. (69) رسول اعظم به مبلغان اعزامی نیز همین روش را توصیه منمود. سعد بن معاذ میگوید: به هنگامی که مرا به یمن اعزام نمود از ایشان پرسیدم: چگونه با آنان نماز جماعت بگذارم؟ فرمود: همچون ناتوانترین آنها نماز بگذار و با مؤمنین مهربان باش. (70)

در سفارشات پیامبر به مبلغان اعزامی، بر این ویژگی تأکید بسیار شده است (71) و به امامان جماعتی که نماز را طولانی میکردند، انتخاب سوره‌های کوتاه یادآوری میشد. (72) با کمال تأسف برخی با طولانی نمودن نماز و سخنرانی، موجبات فراری دادن مردم از مراسم دینی را فراهم میکنند.

محتوای تبلیغ

جوهر و اساس گفتار آن حضرت ابلاغ وحی بود و متن اصلی و محتوای تبلیغ پیامبر را تلاوت آیات الهی قرآن و آموزش حکمت تشکیل میداد. (73) آیاتش را بر آنها میخواند و آنها را تزکیه میکند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت مأموزد. بدین جهت هیچگاه از روی هوای نفس خود سخن نگفت؛ (74) «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمگوید آنچه میگوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست». و هیچگاه به خاطر خوشایند مردم و بر اساس میل و هوا و هوس دیگران سخنی بر زبان جاری نساخت؛ زیرا خداوند به او گوشزد نموده بود:

«لَّيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (75)

اگر از هوای و هوسهای آنان پیروی کنی، بعد از آنکه آگاه شده‌ای، هیچ سرپرست و یآوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود. همچنین به او آموخته بود:

«لَيْنُ اشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (76)

اگر مشرک شوی تمام اعمالت تباہ میشود و از زیانکاران خواهی بود.

این محتوا را آفریدگار انسان برای هدایت انسان به او وحی نموده بود. خداوند در قرآن، قرائت (77)، تلاوت (78) و ترتیل (79) قرآن را در درجه نخست به خود نسبت میدهد، آنگاه به پیامبرش نیز دستور میدهد که به قرائت (80)، تلاوت (81) و ترتیل (82) قرآن بپردازد. خوشبختانه هم اکنون این گنجینه گرانبها یعنی قرآن و سنت و سیره نبوی و علوی در اختیار ماست. بدین سان مبلغانی که میخواهند رسالت الهی تبلیغ را بر اساس سیره نبوی به انجام رسانند، باید متن اصلی و اساس محتوای تبلیغی خود را قرائت، تلاوت، ترتیل و تبیین معارف و پیام قرآن قرار دهند و در درجه بعد، از روایات نبوی و علوی، متون تاریخی و ادبی در فهماندن آیات قرآن و ابلاغ پیام آن استفاده کنند. آری خداوند کتاب خود را برای تذکر و حفظ و تعلیم و تعلم، آسان ساخته است:

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» (83)

«ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم»

و مطالب آن را با فطرت بشر هماهنگ قرار داده (84) و مردمان را به سکوت و گوش فرا دادن به هنگام قرائت قرآن فراخوانده:

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» (85)

«هنگامی که قرآن خوانده میشود گوش فرا دهید و خاموش باشید»

و توجه به قرآن را موجب شهرت، سرافرازی و نامور شدن رسول و امت در میان جهانیان قرار داده است:

«إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ» (86)

«و این مایه یادآوری (و عظمت) تو و قوم تو است»

بدین جهت يك مبلغ پیرو سیره نباید وقت مردم را با امور غیرقرآنی و مطالب غیرمتقن ضایع سازد؛ بلکه باید در پرتو تعلیم و تدریس کتاب الهی، مربی و تربیت کننده مردم باشد:

«وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ» (87)

«مردمی الهی باشید، آنگونه که کتاب خدا را مآموختید و درس میخواندید»

مبلغ باید با استفاده گسترده از قرآن، مردم را با تلاوت قرآن مأنوس و با مفاهیم آن آشنا ساخته، روش تدبّر در قرآن را به آنها

بیاموزد:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (88)

آیا آنها در قرآن تدبّر نمکنند، یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است؟

و راه انجام و تحقق و عمل به آیات قرآن را سهل و آسان معرفی کند و با گزینش آیات کوتاه، آسان و مورد نیاز و با تکرار و تبیین مفاهیم آنها، نهادینه ساختن آیات قرآن در ذهن و قلب مردم و در يك کلام، فرهنگ سازی قرآنی را وظیفه اصلی خود بدانند. به نمونه زیبای ذیل در سیره آن حضرت توجه کنید: يك نفر از بادیهنشینان نزد پیامبر آمد تا کلام الهی وحی و قرآن را بشنود؛ حضرت شروع کردند برای او سوره زلزال را تلاوت فرمودند. همین که آخرین آیه این سوره یعنی آیه: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (89) را که مسؤولیت آدمیان در برابر کوچکترین عمل خود را مطرح میکند، برای او خواندند، مرد بادیهنشین گفت: مرا همین مقدار کافی است! از جا بلند شد و از نزد پیامبر بیرون رفت. حضرت رو به اصحاب خود نموده، فرمودند:

«إِصْرَفَ الرَّجُلُ وَهُوَ فَقِيهٌ»؛

او در حالی بازگشت که فقیه شده است. (90)

این نمونه که در طول تاریخ نیز نظایر فراوانی دارد، آدمی را در مورد عمق تأثیر قرآن، به شگفتی وامدارد و به ما گوشزد میکند که چگونه فراگیری و تلقی پیام يك سوره، میتواند يك عرب بادیهنشین را به فقیهی فرهیخته مبدل کند! بنابراین با وجود قرآن با این محتوای گرانبسنگ و با وجود بیان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت علیهم السلام در توضیح آن، هرگز مباد که اساس مطالب مبلغان دینی، فقهگویی، داستانپردازی و نقل خواب و خیالهای باسساس یا سخنان غیرقرآنی باشد، که در آن صورت مبلغان نیز مصداق این شکوه و شکایت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در روز قیامت خواهند شد:

«يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (91).

پروردگارا قوم من قرآن را رها کردند.

البته باید در آموزش معارف قرآن به سه نکته توجه داشت:

1. چون قرآن، قول ثقیل و گفتار گرانبسنگ و وزین دارند، (92) باید در تعلیم و آموزش آن از بیان محکم و خدشهناپذیر نبوی و علوی بهره گرفت و از تفسیر به رأی و برداشتهای ذوقی، تحمیلی و بدون دلیل اجتناب کرد: «وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا» (93) تا آموزه‌های قرآن به عقل و قلب و روح مردم ابلاغ شود.

2. همانگونه که سیر نزول آیات قرآن و تاریخ و سیره نشان میدهد، ابتدا رسول اعظم صلی الله علیه وآله وسلم، مردم را با مبدأ و معاد آشنا کردند و ایمان به خدا و روز قیامت را در دل آنان مستحکم ساختند و دغدغه مسؤولیت در برابر کل آفرینش و مبدأ هستی را در جان مردم به وجود آوردند. سپس آنها را با ارزش، جایگاه و کرامت و شرافت ذاتی و شأن والای انسان در نظام هستی آشنا نموده و در درجه سوم احکام عملی و حقوق و مسؤولیت‌های اجتماعی را به آنها آموختند. (94) بر این اساس يك مبلغ دینی باید بکوشد تا با تذکر و توجه دادن مداوم مردم به مبدأ و معاد، پایه‌های ایمان مردم را چنان مستحکم سازد که خود با اشتیاق به عمل صالح روآورند. سپس چنان عظمت و والایی شأن انسان را روشن سازد و احساس کرامت و بزرگواری را در آنها برانگیزد که روی آوردن به کارهای زشت را لایق شخصیت والای انسانی خود نبینند و آنگاه لزوم عمل به احکام را چنان مطرح سازد که مردم برای انجام صحیح تکالیف، خود، مسائل شرعی را بپرسند و بیاموزند. آری همانگونه که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در دوران مکه

بیشتر به تحکیم و تبیین مسائل خدانشناسی، معادشناسی و انسانشناسی پرداخت و در ابتدا فکر و عقیده و ایمان و شور و عشق الهی و معنوی را در انسانها برانگیخت و سپس در دوران مدینه، احکام عملی را به مردم تعلیم فرمود، مبلغان نیز باید در جامعه و بویژه در ارتباط با جوانان و نوجوانان، با توجه به آن مراتب و اولویتها، مطالب خود را تنظیم و ارائه کنند؛ زیرا تقویت باور و ایمان، موجب تهذیب اخلاقی و تقوای عملی نیز میگردد.

3. از آنجا که اسلام يك دين زندگنرا است، نه زندگي گريز، بايد برانگيختن شور معنوي و آخرتگرابي و توجه به مبدأ و معاد در متن زندگي و در همه عرصههاي همين حيات عادي به مردم تعليم داده شود(95) زیرا در قرآن، راه آخرت از متن زندگي و انجام درست وظايف و مسؤوليتهاي فردي و اجتماعي دنيا ميگذرد(96). به همين جهت اسلام ناب محمدي و علوي، با رهبانيت، زهد منفگرايانه، عرفان و تصوفهاي ساختگي، التقاطي و انحرافي که از ايفاي وظايف اجتماعي سر باز ميزند، به شدت مبارزه کرده است.

روش تبليغ

پيامبر اعظم صلي الله عليه وآله وسلم با توجه به مطلب، مخاطب، شرايط و مقتضيات زمان و مکان از شيوههاي مختلف استفاده نمود که به اختصار به برخي از آنها اشاره ميگردد:

الف. برانگيختن تفکر با احتجاج و استدلال

از آنجا که انسان موجودی است که کارهای خود را بر اساس اندیشه و تفکر و انتخاب آگاهانه امور انجام میدهد؛ بدین جهت در سیره تبلیغی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، اهتمام نخست آن حضرت، متوجه تغییر و اصلاح فکر و اندیشه و فرهنگ مردمان بود. همانطور که خداوند به او این روش را آموخته بود(97)، بدینسان تمامی دعوتها و تعالیم آن حضرت با استدلال آمیخته بود؛ زیرا رسالت از سوی خداوندی که دارای حجت بالغه است،(98) همواره با استدلال بلیغ همراه خواهد بود.(99) قرآن کریم یکی از اساسترین مسؤوليتهاي پیامبر را آزادسازی انسان از بند جهالت علمی و عملی، و باز کردن غل و زنجيرهاي که بشر بر اندیشه و عمل و در ارتباطات خود بسته، معرفی کرده است(100) در سیره آن حضرت آمده است که گاه مطلب را به صورت پرسش و چيستنان مطرح میکرد و چون افراد فکر را برای یافتن پاسخ به کار مینداختند و زمینه لازم برای دریافت پاسخ فراهم میشد، پاسخ را ارائه میفرمودند.(101) آن حضرت از دشمنان نیز برای مدعایشان برهان منطليبد.(102) به فرموده علامه طباطبایي، قرآن کریم بیش از سیصد مرتبه با تعابیر مختلف، انسانها را به تفکر فرا خوانده است.(103) مبلغ پیرو سیره نیز باید تفکر برانگیز و حکیمانه سخن بگوید و از گفتارهای صرفاً احساس برانگیز و شعارگونه کمتر استفاده نماید.

ب. مناظره و بحث و گفت و گوهای علمی

یکی از روش های تبلیغ که موجب شنیده شدن سخن و استدلال صحیح، احقاق حق و ابطال باطل میگردد، بحث و گفت و گو و مناظره علمی و صمیمانه است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای روشن شدن حقایق به صورت مکرر با گروههای مختلف دینی و فرهنگی بر اساس فرمان الهی به گفت و گو و جدال احسن میپرداخت(104). آن حضرت از رویارویی با اندیشه باطل استقبال میکرد(105) و از آن خسته نمیشد؛ هر چند مشرکان پس از روشن شدن حق نیز متعصبانه آن را نمیپذیرفتند و به بهانه آنکه قلبهای ما اینگونه سخنان را نمیفهمد(106) و ما شك داریم(107)، به جدال ادامه میدادند.(108) البته سیره پیامبر در مناظره، آن بود که با لحنی ملایم، زمانی براهین عقلی ارائه و گاه اعجاز فعلی و حسی اقامه نمود و حجت را چنان تمام میکرد که مناظرهکنندگان را به حیرت و بهت دچار مساخت. لذا چاره‌های جز پذیرش نداشتند و گاه تقاضای مهلت نمودند تا به تفکر بپردازند. در سیره در مورد یکی از مناظرات آن حضرت آمده است: مناظرهکنندگان مبهوت و متحیر شدند و گفتند: ای محمد! به ما مهلت ده تا در آن چه گفتی بیندیشیم! پیامبر فرمود: در سخنانم با قلبهای دارای انصاف بنگرید تا خداوند شما را هدایت کند.(109) البته باید توجه داشت که روش گفت و گو مخصوص مخالفان و دگراندیشان نیست؛ بلکه گفت و گوهای صمیمانه فردی به ویژه با جوانان و نوجوانان بسیار ثمربخشتر از برخی جلسات عمومی است. بر این اساس مبلغان تلاشگر بر مدار سیره نبوی، باید با به دست آوردن آمادگی و توان کافی، فرصتشناسی نموده، در صورت مهیا بودن زمینه، با استفاده از حکمت و برهان یا موعظه و پند و یا جدال احسن ولی همراه با محبت؛ حجت را بر افراد تمام کنند.

ج. تشکیل مجالس آموزشی و حضور در آنها و دعا در پایان آن

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گاه با تشکیل جلسات آموزش قرآن به تعلیم معارف و احکام میپرداخت و گاه مردم را به حضور در مجالس ذکر، دعا و نیایش دعوت و تشویق میکرد(110) و در هر صورت آن حضرت مجالسش را با دعا پایان میداد.(111) البته با توجه به جایگاه و تأثیر آموزش، حضور و شرکت در جلسات آموزشی را بر مجالس ذکر و عبادت ترجیح میداد.(112)

د. تذکر ایامالله و آمادهسازی مردم برای بهره‌برداری از آن

آن حضرت از موقعیتهای مکانی(113) و مناسبتهای مختلف زمانی برای دعوت مردم به سوی خدا و بندگی او استفاده نمود و قبل از فرا رسیدن آن در موردش سخن میگفت و مردم را برای استفاده از هر فرصت زمانی و مکانی در جهت بندگی خداوند آماده مساخت. به عنوان نمونه در روز نخست سال جدید قمری، خود دو رکعت نماز خوانده و دعای خاصی را سه مرتبه قرائت

مفرمودند(114) یا آنکه به مناسبت حلول ماه رجب همه مسلمانان را جمع و برای آنها خطابه‌های سخاوتمندانه(115) یا قبل از ماه مبارک رمضان، فضای لازم را برای ورود و استقبال از آن ماه عزیز مهیا مساخت.(116)

ه. آموزش عملی

رسول اعظم اسلام صلی الله علیه وآله وسلم بسیاری از مسائل به ویژه مناسک، عبادات و احکام را به صورت عملی به مردم آموزش میداد و به آنان مفرمود:

«صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» (117) «وَّخُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ» (118)

آن حضرت به صورت عملی توجه به نماز و اقامه جماعت را به مردم آموخته بود. عایشه همسر آن حضرت مگوید:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُحَدِّثُنَا وَنُحَدِّثُهُ فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَكَأَنَّهُ لَمْ يَعْرِفْنَا وَ لَمْ نَعْرِفْهُ»

رسول خدا همواره با ما سخن میگفت و ما با او حرف میزدیم، همین که وقت نماز فرا میرسید گویا نه دیگر او ما را میشناسد و نه ما او را میشناسیم.(119) (اهتمام به دعا و نیایش و عبادت شبانه، حسن اخلاق، نظافت و پاکیزگی و محبت به فرزندان و بسیاری از امور را مردمان از عمل آن حضرت آموختند. به نمونه ذیل توجه فرمایید:

چون طفل صغیری را برای دعا یا نامگذاری به حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم میآوردند، حضرت برای احترام کسانش او را در دامن خود میگذاشت. گاهی اتفاق میافتاد که طفل در دامن پیغمبر ادرار میکرد. کسانی که ناظر بودند به روی کودک صیحه میزدند. نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مفرمود:

با تندی از ادرار کودک جلوگیری نکنید. طفل را آزاد بگذارید تا ادرار کند. موقعی که دعا یا نامگذاری تمام میشد، نزدیکان طفل، در نهایت مسرت کودک خود را میگرفتند زیرا هیچ گونه آزرده‌گی و ملامت خاطر در پیغمبر احساس نمیکردند. موقعی که آنان مرفتند، حضرت لباس خود را تطهیر مفرمود.(120)

و. ارسال مکتوب و نامهنگاری

آن حضرت به ویژه در سالهای آخرین عمر خویش، با ارسال نامه‌های مکتوب به سران و رؤسای کشورهای، آنان را به اسلام دعوت مینمود.(121) برخی، نامه‌های سیاسی آن حضرت را بالغ بر 186 نامه ذکر کرده‌اند. همچنین گاه با فرستادن نوشته‌های به برخی از اصحاب، آنان را تسلی داده، به صبر دعوت میکرد!(122)

ز. خطابه، موعظه و تذکر

هر چند پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بیشتر ساکت بود و جز به هنگام ضرورت سخن نمیزد(123)، ولی گاه با موعظه و پندی کوتاه(124) و گاه با تذکر فردی و اجتماعی، به تبلیغ میپرداخت. هنگام سخن، تبسم بر لبانش نقش مبسوت و به آرامی، کوتاه و جامع و کافی صحبت میکرد. سخنش موجب انس و الفت مردم میگردد و آنان را از تفرقه و پراکندشدن دور مساخت.(125) آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز جمعه و در فرصتهای مختلف به مناسبتهای گوناگون به سخنرانی و خطابه میپرداخت. ویژگی خطابه‌های آن حضرت چنین بود:

- عالمانه و مؤدبانه: با عنایت به آنکه خداوند به پیامبر عزیزش فرمان داده بود که: «لَاتَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (126) در مواردی که از او مطلبی را میپرسیدند، منتظر وحی الهی میشد و پس از آن پاسخ میداد و چون به آن حضرت وحی نموده بود: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» (127)، با بصیرت کامل مردم را هدایت مینمود(128). از دیدگاه قرآن نسبت دادن مطلبی به خدا و رسول و دین بدون علم، بدترین ستم و ظلم است؛ «پس چه کسی ظالمتر است از شخصی که بر خدا افترا میندند، تا مردم را بدون علم گمراه کند!» (129) بدین جهت خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مفرماید: بگو پروردگارا بر علم و دانش من بیفزای.(130) او بسیار مؤدب بود و گفتار خود را با عیبجویی، تفاخر، فحش و ناسزا نمآلود و از لعن جز در موارد خاصی دوری میجست و در اموری که به صراحت گفتنش ناپسند بود، با کنایه مطلب خود را بیان میکرد.(131)

- جامع و متعادل و دور از تکلف: با عنایت به آنکه انسان موجودی است که دارای ابعاد و جنبه‌های گوناگونی است و سعادت او در توجه متعادل به همه عرصه‌ها و همه جنبه‌های تعادل‌مدار تأمین میشود،(132) آموزه‌های کتاب الهی و سخنان پرچمدار دعوت به آن نیز از جامعیت و تعادل برخوردار بود:

«أَوْتِيَتْ جَوَامِعَ الْكَلِمِ» (133)؛ «سِيرَتُهُ الْقَصْدُ» (134)؛ «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ الْمُعْتَدِلَ الْأَمْرَ غَيْرَ مُخْتَلِفٍ». (135)

بر این اساس مبلغ پیرو سیره باید از پرداختن به يك موضوع یا بزرگ کردن يك بعد و نیاز بهره‌یزد و در تعلیم و تربیت دینی همه جنبه‌ها را با حفظ مراتب و اولویتها لحاظ کند؛ نه بازگویی مسائل اساسی را ترك کند و نه از اهمیت مسائل جزئی بکاهد و نه در هیچ موردی به افراط و تفریط گرفتار شود. در روایات آمده است که فقیه کامل کسی است که نه مردم را از رحمت خداوند نومید کند و نه آنان را در برابر مکر الهی، به گونهای که در انجام گناه، جسارت یابند، احساس امنیت بخشد.(136) (آن حضرت از هر گونه تکلف دوری میجست؛ زیرا خداوند به او فرمان داده بود:

به مؤمنین بگو من برای رسالت، پاداشی نمیخواهم و اهل تکلف نیستم.(137)

- کوتاه و گویا و به مقدار نیاز: هند ابن ابی هاله در پاسخ امام مجتبی، گفتار پیامبر را چنین توصیف میکند:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ... وَلَا يَتَكَلَّمُ فِي غَيْرِ حَاجَةٍ... وَبِتَكَلُّمٍ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ فَصْلًا وَلَا فُضُولَ فِيهِ وَلَا تَقْصِيرَ...» (138)

پیامبر بدون اینکه نیازی باشد سخن نمیزد... اما وقتی سخن میگفت جامع و کامل و گویا بود. نه زیادی در آن بود و نه از رساندن مقصود کوتاه بود. از ایشان نقل شده است که فرمودند:

او اصحاب خود را نیز چنین تربیت کرده بود؛ روزی عمار یاسر برای مردم به اختصار سخن گفت. به او گفتند: کاش افزونتر میگفتی! عمار یاسر گفت: «أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ بِاطَالَةِ الصَّلَاةِ وَ قَصْرِ الْخُطْبَةِ»؛

پیامبر به ما فرمان داده که نماز خود را کامل بخوانیم ولی به هنگام سخنرانی در جمع، آن را کوتاه ارائه نماییم.

- شاداب و همراه با شوخهای آموزنده: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اساساً چهرهای متبسم داشت؛ (140) هنگام سخن گفتن، لبخند بر لبانش نقش مبسوت، حتی در خواب نیز متبسم به نظر میرسید، ابالدرداء میگوید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا حَدَّثَ بِحَدِيثٍ تَبَسَّمَ فِي حَدِيثِهِ»؛ حضرت رسول هنگامی که سخن میگفت، در گفتارش با تبسم و شادابی حرف میزد. (141) همواره خنده رو بود و با اصحاب و یارانش شوخی میکرد؛ در سیره آن حضرت آمده است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَمْزُحُ وَيُبَسِّمُ إِلَى أَصْحَابِهِ» پیامبر همواره مزاح و شوخی میکرد و با تبسم با اصحاب و یارانش مواجه میگردد. (142) البته هرگز شوخی ناپسند و خنده بجا، غفلتآمیز و قهقهه از او دیده نشد؛ بلکه آن حضرت در شوخی فقط حقیقت را بیان میکرد. در سیره آمده است که برخی از اصحاب که از شوخهای آن حضرت به شگفت آمده بودند، از آن حضرت پرسیدند: آیا شما با ما شوخی میکنید؟ فرمودند: آری! ولی جز حق سخن دیگری بر زبان نمآورم. (143) همچنین در سیره آمده است که: «جُلُّ ضِحْكِهِ التَّبَسُّمُ»؛ بیشترین خنده او تبسم بود. (144)

- با تفصیل و شمرده و قابل فهم و یادگیری: پیامبر با تفصیل و به صورت کاملاً شمرده و بدون عجله و در حد فهم و عقل مردم و بدون استفاده از کلمات و جملات نامفهوم با مردم سخن میگفت. عایشه همسر آن حضرت که گفتار اصحاب پس از پیامبر را میشنید به آنان میگفت: «مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُسْرِدُ كَسْرِدِكُمْ هَذَا وَلَكِنْ كَانَ يَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ بَيْنَ فَصْلِ يَحْقِطُهُ مَنْ جَلَسَ إِلَيْهِ» هرگز پیامبر تند و با عجله مثل شما سخن نمگفت؛ بلکه او با کلامی آشکار و شمرده حرف میزد به گونهای که هر کس نزد او نشست به آن را فرا میگرفت و حفظ میکرد و گاه آن حضرت برخی از مطالب را سه مرتبه تکرار نمود تا کاملاً روشن و فهمیده شود. (145)

- قاطع ولی با جذبه، نرمی و ملایمت: با عنایت به آنکه سخنان حضرتش، عین حق و مستند به وحی الهی بود، آن را با قدرت و قاطعیت و نه با شک و تردید و تسامح و مسالمت بیان میکرد؛ بدین رو پیشنهاد قبیله ثقیف مبنی بر مجاز بودن در بت پرستی تا یک سال را نپذیرفت ولی مطالب، اعتقادات و حقایق مستدل خویش را با زبانی نرم و ملایم و نه با خشونت و تندی و برآشفتگی بیان نمود؛ زیرا خداوند متعال با بیان ماجرای اعزام حضرت موسی علیه السلام و هارون به سوی فرعون و فرمان به کار گرفتن زبان ملایم در دعوت به سوی بندگی خداوند را به رسول اعظم آموخته بود که سخن ملایم، باعث تذکر و خشیت دیگران میگردد، نه سخنان تند و پرخاشگرانه: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى». (146) افزون بر نرمی، سخنان حضرتش چنان جذاب بود که اصحاب حضرت را در جای خود میخ کوب میکرد. اسامه بن شریک میگوید: نزد پیامبر آمدم و اصحاب نزد او به گونهای مجذوب وی شده بودند که گویا بر سر آنان پرندهای نشسته است. (147)

افزون بر روشهای فوق، آن حضرت با الهام از قرآن از شیوه پرسش و پاسخ، (148) شیوه مقایسه‌های، (149) شیوه معرفی الگو، (150) برگزاری مسابقه ورزشی با جوایز با ارزش (151) نیز استفاده نمود و برای پایداری دین و وحدت، ساختن مسجد و برقراری پیوند و خواندن عقد اخوت را در دستور کار خود داشت.

پی نوشت:

- 1) بادداشتهای شهید مطهری، ج 2، ص 55.
- 2) (قُلُوبًا تَمَرُ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ. ». نوبه، 122 . «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ...»، العمران، 104.
- 3) بادداشتهای شهید مطهری، ج 2، ص 55-60.
- 4) امدادهای غیبی در زندگی بشر، مقاله مدیریت و رهبری در اسلام، ص 118 - 120.
- 5) همان، ص 20.
- 6) سعدی، دیباجه بوستان، ص 4.
- 7) مانده، 33.
- 8) بحارالانوار، ج 32، ص 447، ح 394.
- 9) الاحتجاج، ج 1، ص 15.
- 10) هود، 29.
- 11) فرقان، 57؛ شعراء، 109، 127، 145، 164، 180.
- 12) شوری، 23؛ نیز انعام، 90.
- 13) ابوالقاسم فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، ص 391.
- 14) یس، 21.
- 15) هود، 6.
- 16) الَّذِينَ يَلْعَنُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»، احزاب، 39.
- 17) الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ. بقره، 266. إِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ، فَلَا تَخَافُوهُمْ»، آل عمران، 175.

18) توبه، 18.

19) نحل، 125.

20) احزاب، 46.

21) آل عمران، 79.

22) آل عمران، 159.

23) يَبْدُرُ مَنْ لَقِيَهُ بِالسَّلَامِ»، معانالاحبار، ص 81.

24) بحارالانوار، ج 73، ص 208.

25) همام، ج 9، ص 86.

26) ديلمى، ارشادالقلوب، ص 155.

27) (كَانَ دَائِمَ الْبُشْرِ سَهْلَ الْخُلُقِ لَيْنَ الْجَانِبِ لَيْسَ يَغْطِ وَلَا صَخَابَ وَلَا فَحَّاشٍ وَلَا عِيَابَ وَلَا مَدَاحٍ يَتَعَاوَلُ عَمَّا لَا يَشْتَهِي فَلَا يُؤَيِّسُ مِنْهُ...؛ بحارالانوار، ج 16، ص 152.

28) معانالاحبار، ص 84 - 82.

29) وَأَخْفَصُ جَنَاحَكَ»، شعراء، 215.

30) بحارالانوار، ج 16، ص 229.

31) همام، ص 231.

32) مَا رَأَى مُقَدِّمًا رَحْلَهُ بَيْنَ يَدَيْ جَلِيسٍ لَهُ قَطُّ»، بحارالانوار، ج 16، ص 236؛ مكارم، ج 1، ص 22.

33) بحارالانوار، ج 16، ص 240.

34) شيخ حر عاملى، وسابلالشيعة، ج 12، ص 44.

35) وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ»، آل عمران، 159.

36) محمدحسين طباطبائى، سننالنبي، ص 112.

37) كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَعُودُ الْمَرِيضَ وَيَتَّبِعُ الْجِنَازَةَ»، مستدركالوسائل، ج 8، ص 268، ج 3، باب 13.

38) وَ مَنْ خَالَطَهُ فَعَرَفَهُ أَحَبَّهُ»، بحارالانوار، ج 16، ص 231.

39) مريم، 96.

40) وَ كَانَ لَا يُكَلِّمُ أَحَدًا بِشَيْءٍ يَكْرَهُهُ»، مكارمالاخلاق، ج 1، ص 22.

41) (كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا فَقَدَ الرَّجُلَ مِنْ إِخْوَانِهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، سَأَلَ عَنْهُ فَإِنْ كَانَ غَائِبًا دَعَا لَهُ وَ إِنْ كَانَ شَاهِدًا رَارَهُ وَ إِنْ كَانَ مَرِيضًا عَادَهُ». بحارالانوار، ج 16، ص 233.

42) كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَحْسَنَ النَّاسِ خُلُقًا»، صحيح مسلم، ج 4، ص 1805.

43) مجموعه ورام، ج 2، ص 89، باب العتاب.

44) شورى، 15.

45) نساء، 84.

46) همام، 92.

47) تفسير منسوب به امام عسكري عليه السلام، ص 508.

48) أَلَمْ تَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»، اشراج، 1.

49) الجعفریات، ص 78.

50) نهجالحق، ص 374.

51) مستدركالوسائل، ج 7، ص 216.

52) لَا يَتَّبِعِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَمْنِيَّ فِي وَسْطِ الطَّرِيقِ...»، من لايحضرهاالغيبه، ج 3، ص 366.

53) كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُبَالِغُ فِي الْمُجَاهَدَةِ فِي دُعَاءِ قَوْمِهِ»، تفسير ابى السعود، ج 8، ص 45.

54) وَ فِي إِزَالَةِ الْأَنَامِ عَنْهُمْ جَهَنَّمَ»، بحارالانوار، ج 9، ص 331.

55) سننالنبي، ص 16.

56) كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا آتَسَ مِنْ أَصْحَابِهِ غَفْلَةً أَوْ عَرَّةً نَادَى فِيهِمْ بِصَوْتٍ رَفِيعٍ أَنْتُمْ الْمَنِيَّةُ رَاتِبَةٌ لِزِمَّتِهِ إِمَّا بِشِعَاوَةٍ وَ إِمَّا بِسَعَادَةٍ»، مجموعه ورام، ج 1، ص 280.

57) توبه، 128.

58) فاطر، 8.

59) شعراء، 3.

60) مستدركالوسائل، ج 2، ص 399.

61) بحارالانوار، ج 35، ص 93.

62) همام، ج 19، ص 5.

63) همام، ج 22، ص 44.

64) سبأ، 28.

65) فرقان، 1.

- (66) الرَّحْمَنُ، 13؛ اسراء، 88؛ جن، 1.
- (67) جامعاً لأخبار، ص 74.
- (68) وَ كَانَ أَوْجَرَ النَّاسِ كَلَاماً وَ كَانَ مَعَ الْإِبْرَارِ يَجْمَعُ كُلَّ مَا أَرَادَ؛ احياء العلوم، ج 2، ص 367.
- (69) أَمَرْتَنِي رَبِّي بِمُدَارَةِ النَّاسِ، كَمَا أَمَرْتَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ». اصول کافی، ج 2، ص 117، ج 4، باب المداراة.
- (70) (فَاتَى سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حِينَ وَجَّهَنِي إِلَى التَّيْمَنِ: كَيْفَ أَصَلَّى بِهِمْ؟ فَقَالَ: صَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ أَضْعَفِهِمْ وَ كُنَّ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا؛ وسایلا الشیعه، ج 8، ص 420، ج 11069.
- (71) كنز الفوائد، ج 1، ص 210.
- (72) من لا یحضرها الفقیه، ج 1، ص 390.
- (73) جمعه، 12.
- (74) نجم، 3 و 4.
- (75) بقره، 120.
- (76) زمر، 65.
- (77) قیامت، 17 و 18.
- (78) بقره، 252.
- (79) فرقان، 32.
- (80) قیامت، 18؛ علق، 1.
- (81) كهف، 25؛ نمل، 91.
- (82) مزمل، 4.
- (83) قمر، 17.
- (84) روم، 31؛ پس روی خود را متوجه به آئین خالص پروردگار کن این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده.
- (85) اعراف، 204.
- (86) زخرف، 44.
- (87) آل عمران، 79.
- (88) محمد، 24.
- (89) زلزله، 7 و 8.
- (90) میزان الحکمه، ج 3، ص 2455؛ رسائل شهید ثانی، ص 14.
- (91) فرقان، 30.
- (92) مزمل، 5.
- (93) احزاب، 70.
- (94) مجموعه آثار شهید مطهری، ج 2، ص 477.
- (95) مجموعه آثار شهید مطهری، ج 2، ص 242.
- (96) قصص، 77.
- (97) نحل، 125.
- (98) فَلْيَلِهِ الْحَجَّةُ الْبَالِغَةُ». انعام، 149.
- (99) جوادى أملی، تفسیر موضوعی، ج 8، ص 61.
- (100) اعراف، 157.
- (101) منیة المرید، ص 198.
- (102) قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ»، بقره، 11.
- (103) المیزان، ج 4، ص 119، ج 5، ص 273.
- (104) نحل، 125.
- (105) بحار الانوار، ج 9، ص 269.
- (106) قُلُوبُنَا فِي آيَةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ»، فصلت، 5.
- (107) وَ أَنَا لَعَلَى سَبِيلٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ»، ابراهیم، 9.
- (108) يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ»، انفال، 67.
- (109) بحار الانوار، ج 9، ص 259.
- (110) اعلام الدین، ص 275.
- (111) (إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا فَرِعَ مِنْ حَدِيثِهِ وَ أَرَادَ أَنْ يَقُومَ مِنْ مَجْلِسِهِ، يَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا مَا أَخْطَأْنَا وَمَا تَعَمَّدْنَا وَمَا أَسْرَرْنَا وَمَا أَعْلَنَّا وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَ أَنْتَ الْمُؤَخَّرُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ». بحار الانوار، ج 2، ص 63، ج 13.
- (112) منیة المرید، ص 106.
- (113) مفاهیم التنزیل، ج 3، ص 468.
- (114) بحار الانوار، ج 73.

- (115) مستدرک الوسائل، ج 17، ص 300.
- (116) همان، ص 70.
- (117) بحارالانوار، ج 82، ص 279.
- (118) عوالمالئالی، ج 1، ص 215، ج 73.
- (119) المستطرف، ج 1، ص 18؛ بحار، ج 67، ص 400، باب 59.
- (120) سنن النبی، ص 50.
- (121) خوارزمی، مناقب، ج 1، ص 79.
- (122) مسکن الفواد، ص 117.
- (123) معانی الاخبار، ص 82.
- (124) اصول کافی، ج 2، ص 304.
- (125) معانیاخبار، ص 84.
- (126) اسراء، 36.
- (127) یوسف، 108.
- (128) تاریخ بیهقی، ج 10، ص 193.
- (129) انعام، 144.
- (130) قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»، كهف، 114.
- (131) وَ يَكْتُمِي عَمَّا أَصْطَرَّهُ الْكَلَامُ إِلَيْهِ مِمَّا بَكَرَهُ؛ احیاء العلوم، ج 2، ص 367.
- (132) وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»، بقره، 143.
- (133) ارشاد القلوب، ج 1، ص 12.
- (134) نهجالبلاغه، خطبه 94.
- (135) مكارمالاخلاق، ص 14؛ بحار، ج 16، ص 151.
- (136) عوالمالئالی، ج 4، ص 60.
- (137) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ»، صاد، 86.
- (138) بحارالانوار، ج 16، ص 148، ج 4.
- (139) ابن ابی الحدید، شرح نهجالبلاغه، ج 7، ص 89.
- (140) سنن النبی، ص 75.
- (141) بحارالانوار، ج 16، ص 298.
- (142) بحارالانوار، ج 41، ص 147.
- (143) إِنِّي لَأَمْرٌحٌ وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا»، بحارالانوار، ج 16، ص 298، ج 2.
- (144) معانیاخبار، ص 81.
- (145) صحیح بخاری، ج 1، ص 32.
- (146) طه، 44.
- (147) بحارالانوار، ج 17، ص 32، ج 14.
- (148) واقعه، 56؛ بیس، 81؛ ملك، 14؛ اسراء، 85.
- (149) یوسف، 39؛ سجده، 18؛ فاطر، 19.
- (150) تحریم، 10 و 11.
- (151) اصول کافی، ج 5، ص 49.

ماه رمضان شد می و میخانه برافتاد
عیش و طرب و باده به وقت سحر افتاد
حضرت امیر علیه السلام نقل فرموده‌اند:
در روزی از روزهای شعبان، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اینگونه خطبهای خواند:
«أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ...»
این خطبه به خطبه شعبانیه معروف است که در این جا آن را به 26 فراز تقسیم کرده و به شرح مختصری از آن میپردازیم.

1. فضیلت ماه رمضان

«أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبِرِّ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَأَيَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَلَيَالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِي وَسَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ» (2)؛
ای مردم! به درستی که ماه خدا به برکت و رحمت و آمرزش به شما روی آورده؛ ماهی که نزد خدا بهترین ماهها و روزهای آن بهترین روزها و شبهای آن بهترین شبها و ساعات آن بهترین ساعتها است.
اشاره: حضرت در ابتدای خطبه، به نکته‌های در علت برتری این ماه شریف اشاره فرموده است. برخی از برکات این ماه عبارتند از:
1 - مشیت خدای متعال بر این فرار گرفته که در ماه رمضان بندگانش را میهمان خود کند و بدین وسیله آنها را گرمی دارد؛ 2. به آنها رزق و روزی و برکت دو چندان دهد؛ 3 - رحمت و لطف خاص خود را نصیب آنان کند. 4 - گناهانشان را بیامرزد. در روایات آمده است وقتی شب اول ماه رمضان فرا میرسد، خداوند بر هر کس از آفریدگان که درخواست کند مآمرزد و شب بعد دو برابر آنها را و شب بعد دو برابر آنچه را که تا آن زمان آمرزیده است، تا شب آخر ماه رمضان که در آن شب دو برابر آنچه در مجموع شبهای گذشته آمرزیده است، مآمرزد. (3) 5 - به عبادت آنها در شبها و روزهای ماه رمضان چندین برابر ماههای دیگر اجر و پاداش میدهد. در فرازهای بعدی، بیشتر به برکات ماه رمضان اشاره خواهد شد.

2. ضیافت الهی

«هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ وَجُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ»؛
و آن ماهی است که به مهمانی خدا خوانده شده و از جمله گرمی داشته شدگان خداوند محسوب شده‌اید.
اشاره: همانگونه که در میهمانهای دنیوی، امور متعددی مورد توجه میهمانان دعوت شده قرار میگیرد که به آنها آداب میهمانی مگویند، در این ضیافت الهی نیز باید به مراعات آداب آن توجه کامل نموده و از بیادبی در برابر آن میزبان والا مقام احتراز نمود. اولین شرط ادب در این ضیافت بزرگ، اطاعت و فرمان برداری از میزبان است.

3. ثواب بر اعمال ولو غیرارادی

«أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَتَوْمُكُمُ فِيهِ عِبَادَةٌ وَعَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَدَعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ»؛
نفسهای شما در این ماه تسبیح خداوند است و خواب شما در آن عبادت و اعمال شما مورد قبول و دعای شما مستجاب میباشد.
اشاره: ملاحظه میشود که حتی اعمالی چون نفس کشیدن که امری اختیاری نیست و یا خوابیدن انسان که امری لازم و ضروری برای سلامت انسان و غیرقابل ترك است، دارای ثواب بوده و در نامه اعمال حسنه انسان، ثبت میشود. وقتی عمل غیرارادی و غیرعبادی عبادت شمرده شود، معلوم است که عبادتهای خالصانه چه صورتی دارد. البته همه این الطاف از باب فضل الهی است، نه استحقاق بندگان.

4. شرط حضور در میهمانی خدا

«فَاسْئَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِيَّاتٍ صَادِقَةٍ وَقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُؤَفِّقَكُمْ لِصِيَامِهِ وَتِلَاوَةِ كِتَابِهِ، فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حَرَّمَ عُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ»؛
با نیتهای صادق و دلهای پاک از خدا بخواهید که شما را در این ماه به روزه داری و خواندن قرآن کریم موفق گرداند. به درستی که شقی و دور از سعادت، کسی است که در این ماه بزرگ از آمرزش الهی محروم بماند.
اشاره: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که خود حریص به هدایت مردم است، اینگونه هشدار میدهد: بدیخت کسی است که این ماه هم بر او بگذرد و هنوز اصلاح نشده و از آلودگنهای پاک نشده باشد. در حقیقت این نتیجه سخنان قبل است؛ به این معنا که ای بندگان خدا! از او توفیق درک روزه و تلاوت قرآن و رفتن به ضیافت خداوند را طلب کنید، که اگر چنین نکنید، از قافله عقب مانده و پشیمانی و شرمندگی برایتان خواهد ماند؛ زیرا بهتر و مستعدتر از این ماه برای آمرزش و رحمت پروردگار نخواهید یافت.

«وَأَذْكُرُوا بِجُوعِكُمْ وَ عَطَشِكُمْ فِيهِ جُوعَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَعَطَشَهُ»؛

با گرسنگی و تشنگی خود در این ماه، گرسنگی و تشنگی روز قیامت را به یاد آورید. اشاره: خداوند، مؤمن را برای بهشت آفریده ولی راه وصول به آن را صعب و دشوار قرار داده؛ چنان که مفرماید: «وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا... ثُمَّ نُنَجِّي...» (4).

حضرت امیر علیه السلام در بیان دشواری روز قیامت مفرماید: «قیامت روزی است که خداوند همه انسانهای گذشته و آینده را برای رسیدگی دقیق حساب و رسیدن به پاداش اعمال گرد آورد. همه فروتنانه به پاخیزند، عرق از سر و رویشان و کنار دهانشان جاری است و زمین زیر پایشان لرزان است. نیکوخالترین آنها کسی است که جای گذاشتن دو پایش را پیدا کند یا جایی برای آسوده ماندن بیاید... زمان بعد از برانگیخته شدن سختتر از قبر است؛ روزی که در آن کودکان خردسال پیر میشوند و بزرگسالان هوش از سرشان مرود و جنینها سقط میشوند. هول و هراس آن روز حتی فرشتگان بگناه را به وحشت مافکنند» (5). همچنین پیامبر فرمودند: «در روز قیامت همگان تشنه وارد میشوند» (6) (روزی معاذ بن جبل که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود در منزل ابو ایوب انصاری از حضرت در مورد آیه «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ قَتَاتُونَ أَفْوَاجًا» (7) سؤال کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«ای معاذ! امر بزرگی پرسیدی. سپس چشمان مبارکش را بست و فرمود: ده طایفه از امت من به صورت پراکنده محشور میشوند و خداوند آنها را از میان مسلمین مشخص مفرماید.

صورت برخی از آنها را به شکل میمون و بعضی دیگر را به صورت خوک تغییر میدهد؛ عدهای از آنها وارونه خواهند بود؛ به گونهای که پا در هوا و صورت بر زمین دارند و با صورتشان روی زمین کشیده میشوند؛ بعضی نیز با چشم نابینا رفت و آمد میکنند؛ برخی کر و گنگ هستند و اندیشههای ندارند؛ بعضی زبانهای خود را مسجون و چرک از دهانشان جاری میشود؛ طوری که اهل محشر از بوی آن ناراحت میشوند؛ عدهای دست و پایشان بریده شده است و برخی دیگر بر شاخههایی از آتش آویزانند؛ عدهای نیز عفونتشان از مردار گندیدهتر است و بعضی لباسهایی از مس گداخته شده به تن میکنند که بر بدنشان میچسبد.

آنها که به صورت میمون درآمدهاند، سخن چینی هستند و آنهایی که صورت خوک دارند، از کسب حرام تغذیه نکردند. اما رباخواران وارونه هستند. دادستانها و قضاتی که در قضاوتشان ظلم روا داشتهاند، کور محشور میشوند. مردم مغرور کر و لال هستند. عالمانی که به علمشان عمل نکردهاند و قضاتی که عملشان مخالف گفتارشان است، زبان خود را مسجون. دست و پا بریدهها کسانانند که همسایگان خود را آزار میدادند و سعایت کنندگان، آویختگان به شاخههای آتشند، آنهایی که مردم از عفونتشان ناراحتند و از مردار بدترند، کسانانند که از شهوتها و لذتهای حرام کامیاب شدند و حقوق الهی را نپرداختند، و آنهایی که لباسهایشان از مس گداخته در آتش است، کسانانند که اهل کبر و مفاخرت بودهاند» (8).

امیرالمؤمنین مفرماید: «روزی پیامبر علیه السلام بر فاطمه زهرا علیها السلام وارد شد و او را غمناک و محزون دید؛ فرمود: دخترکم! چه چیز تو را اندوهناک ساخته؟ حضرت زهرا فرمود: پدر جان! یاد محشر و عریان بودن مردم در روز قیامت. پیامبر فرمود: عزیزم! روز قیامت روز سنگینی است ولی به تو خبر بدهم که... در آن روز از تحت عرش منادی ندا دهد که ای اهل محشر! چشمان خود را ببندید تا فاطمه علیها السلام عبور کند: «عُضُوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ» پس کسی از مردان به تو نظر نمکند جز ابراهیم و علی علیه السلام و... پس منبری از نور برای تو فراهم میکنند... و آنقدر از مردم شفاعت میکنی که همه خلایق آرزو میکنند به گونهای که تو منسوب باشی: «فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَدُّ الْخَلَائِقُ أَنَّهُمْ كَانُوا فَاطِمِيَّينَ»

آن هنگام شیعیان تو و شیعیان علی با تو خواهند بود؛ در حالی که لباس بر تن دارند و در امان هستند و مانند دیگران تشنه نیستند» (9).

6. یاد فقرا باشید

«وَتَصَدَّقُوا عَلٰی فُقَرَائِكُمْ وَمَسَاكِينِكُمْ»؛

و بر فقیران و درماندگان خود صدقه بدهید.

اشاره: در روایات اسلامی بیانات رسا و زیبایی در آداب و فواید صدقه وجود دارد.

الف - آداب صدقه: از آداب صدقه متون به مواردی از این قبیل اشاره کرد:

1. نیت، در هر کاری داشتن نیت قرینه بالله مهمترین شرط قبولی عمل است؛ 2. مخفی بودن صدقه؛ «إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ...» (10)؛
3. بدون منت بودن، چنان که قرآن مفرماید: ای کسانی که ایمان آوردهاید بخششهای خود را با منت و آزار باطل نسازید؛ همانند کسانی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق میکنند؛ 4. آنچه صدقه میدهد از محبوبترین چیزها نزد شخص باشد؛ «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (11)؛

به نیکی نمرسید مگر از آنچه که دوست دارید انفاق کنید.

ب - فواید صدقه: صدقه موجب دفع بلا میشود. صدقه از غرق شدن، دیوانگی، سوختگی، مریضی و... جلوگیری میکند. صدقه مانع از مردن سخت و بد میشود. بیماران خود را به وسیله صدقه مداوا کنید. رزق و روزی را به وسیله صدقه برای خود کسب کنید. بهترین صدقات آن است که در ماه رمضان داده است.

در احوال آیت الله وحید بهبهانی قدس سره نقل شده است: همسر ایشان در یکی از روزهای سرد زمستان جیبهای (12) برای او تهیه کرد و آن بزرگوار جیب را پوشید. هنگام مغرب که برای ادای نماز به مسجد مرفت، يك نفر نزد ایشان آمد و گفت: هوا سرد

است و کلاه ندارم. آن جناب که دید چیزی برای انفاق همراه ندارد و از طرفی هم نمیتواند آن بیچاره را در آن سرما به حال خود رها کند، با وجودی که هدیه همسر برای او بسیار عزیز و محترم و مورد نیاز بود، فرمود: چاقو به همراه داری؟ عرض کرد: بلی. چاقو را گرفت و آستین جبهه را برید و به او داد و فرمود: فعلاً این آستین را بر سرت بگذار و امشب را بگذران تا صبح برایت فکری شود. امام صادق علیه السلام مفرماید: حضرت عیسی علیه السلام بر جمعی گذشتند که در حال شادی بودند. سبب شادی آنها را پرسید. گفتند: یاروح الله! دختر فلانی را امشب برای فلان مرد به عروسی میبرند. عیسی علیه السلام فرمود: امروز شادی میکنند ولی فردا گریان خواهند بود. کسی پرسید: چرا ای پیغمبر خدا؟ فرمود: چون عروس آنها امشب مسمیرد. آنها روز بعد، نزد دختر آمده و او را سالم یافتند، از این رو نزد عیسی علیه السلام رفته و گفتند: یاروح الله! آن عروس نمرده است. عیسی علیه السلام فرمود: اینک مرابه نزد او برید. آنان با عجله عیسی را بدانجا آوردند. حضرت از زن پرسید: دیشب چه کار خیری انجام دادی؟ زن گفت: هر شب جمعه، سائلی به خانه ما میآمد و ما خوراک یک هفته او را میدادیم. دیشب هم همان سائل آمد و من و اهل خانه هر یک به کاری مشغول بودیم و کسی متوجه او نشد. او چند بار فریاد زد و من صدای او را شنیدم و به طور ناشناس برخاستم و به اندازه معمول هر هفته به او غذا دادم و رفتم. حضرت عیسی علیه السلام با شنیدن این سخن فرمود: ای زن! از جای خود برخیز. چون برخاست و بستر را کنار زدند، مار بزرگی نمودار شد که زیر جایگاه او بود و دم خود را به دندان گرفته بود. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: خداوند این بلا را به خاطر عمل خیری که انجام دادی از تو دور گردانید وگرنه مقرر شده بود که مار تو را نیش بزند و بمیری! (13)

نقل شده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم گوسفندی ذبح فرمود و آن را به قطعات کوچک و بزرگ تقسیم کرده و به فقراء و مستمندان دادند. سپس از عایشه سؤال کردند که چه مقدار از آن گوسفند باقی مانده است؟ پاسخ داد: فقط کتف گوسفند برایمان باقی مانده است! حضرت فرمود: در حقیقت تنها کتف آن گوسفند از بین رفته و آنچه بین فقیران تقسیم شده برایمان مانده است. (14) قرآن مجید مفرماید:

و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و تثبیت (ملکات انسانی) در روح خود انفاق میکنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد و بارانهای درشت به آن برسد (و از هوای آزاد و نور آفتاب به حدّ کافی بهره بگیرد) و میوه خود را دو چندان دهد، و اگر باران درشتی بر آن نبارد، بارانهای ریز و شبنم بر آن مبارد و لذا همیشه شاداب و باطراوت است) و خداوند به آنچه انجام مدهید، بینا است. (15)

7. رعایت اخلاق اجتماعی

«وَوَقِّرُوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ وَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ»؛

بزرگان خود را احترام نموده و بر کودکان خود مهربانی کنید و با خویشاوندانتان رفت و آمد نمائید. اشاره: امام زینالعابدین علیه السلام در رساله الحقوق مفرماید:

حق بزرگتر از تو بر تو این است که او را به خاطر سالمندی وی بزرگ داری و چون در مسلمانی از تو جلوتر است، او را حرمت نهی و در مخاصمت با او مقابله نکنی و در راه رفتن بر او پیشی نگیری و از او جلوتر نیفتی و با او جهالت نوری و اگر بر تو جهالت و نادانی کنند، به خاطر اسلام و حرمت او، آن را تحمل کنی و او را اکرام نمائی. همچنین در مورد خردسالان فرموده است: حق کوچکتر بر تو این است که در موقع آموختن بر او رحمت آری و از خطاهای وی بگذری و لغزشهای او را پردهپوشی کنی. با او مدارا نموده و او را یاری نمائی. (16)

8. کنترل زبان

«وَاحْقَطُوا أَلْسِنَتَكُمْ»؛

زبانان را از بیهوده نگاهدارید.

اشاره: برای زبان گناهان بیشمار بر شمردهاند از جمله:

الف. غیبت: در قرآن آمده است که از غیبت کردن پرهیزید که غیبت در حکم خوردن گوشت بدن برادر مرده میباشد. حضرت علی علیه السلام فرمود: عاقل کسی است که زبانش را از غیبت باز دارد. و نیز فرمود: از غیبت دوری کنید که غیبت نان خورش اهل جهنم است.

ب. دروغ: امام باقر علیه السلام فرموده است: خداوند همه بدیها و گناهان را در محلی قرار داده و قفلهایی بر آنها نهاده و کلید آن قفلها شراب است و دروغ بدتر از شراب میباشد. (17)

ج. تهمت: امام صادق علیه السلام مفرماید: وقتی کسی به برادر مؤمن خود تهمت بزند، ایمان در قلبش آب میشود، همانگونه که نمک در آب ذوب میشود. (18)

امام کاظم علیه السلام مفرماید: بهشت بر سخن چنان حرام میباشد. (19)

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: کسی که پیوسته مردم را مسخره میکند، به دوزخ مافکنند، پس ناگهان یکی از درهای بهشت به سوی او باز میشود و او را صدا میزنند و میگویند: بیا، بیا. او با زحمت بسیار خود را به آن درب میسراند، ولی درب را به روی او میندند و درب دیگری به سوی او باز میشود و او را به سوی بهشت میخوانند.

د. سوگند دروغ: سوگند دروغ، گناهی فزونیتر از سخن دروغ است. (20)

ه. مجادله: علی علیه السلام آن را موجب فساد یقین و ایجاد شک در دین دانستهاند. (21)

و. شهادت دروغ: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: مغبوضترین شما نزد من و دورترین شما از من و از خدا، کسی است که شهادت دروغ بدهد. (22)

ز. لعن به مسلمان: رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مفرمایند: مؤمن هرگز کسی را لعنت نمکند. (23)

ح. ناسزا: بهشت بر انسان فحاش حرام است و فحش دهنده داخل بهشت نمیشود. (24)

ط. وعده دروغ: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مفرمایند: کسی که به عهد و وعدهاش وفادار نباشد، دین ندارد. (25)

ی. افشاء سرّ: پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است: سخنانی که دیگران نزد شما مگویند، (مخواهند مخفی بماند) امانت است؛ در حفظ آن بکوشید. (26)

ک. غنا: پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: غنا قلب را مسمیراند. نفاق آور است و انسان را به سایر محرمات مثل زنا سوق میدهد. (27)

9. کنترل چشم

«وَعُضُوا عَمَّا لَا يَجِلُّ النَّظَرُ إِلَيْهِ أَبْصَارَكُمْ»؛
و دیدگان خود را از آنچه نگاه کردن بر آن جایز نیست، فرو پوشید.
اشاره: امام سجاد علیه السلام مفرمایند: حق چشم بر تو آن است که آن را از گناه بازداری که دریچه قلب تو میباشد (و ایجاد انحراف از آن ناحیه بسیار است).
رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هم فرموده است: زیاد به اطراف نگاه نکنید که بذر هوی و هوس و غفلت را در انسان مبراکند.
و فرمود: وقتی چشم به مناظر شهواتانگیز بیفتد، قلب و فکر انسان نسبت به دیدن عاقبت آن کور میشود.

10. کنترل گوش

«وَعُضُوا عَمَّا لَا يَجِلُّ الْأَسْمَاعُ إِلَيْهِ أَسْمَاعَكُمْ»؛
و گوشهاتان را از آنچه شنیدنش روا نیست، فرو بندید.
اشاره: از مهمترین گناهان گوش، این دو مورد را باید نام برد:
الف. غیبت: شنونده غیبت، مانند غیبت کننده، گناه کرده است.
ب. موسیقی حرام: پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم مفرمایند: از شنیدن موسیقی حرام پرهیز کنید که شنیدن آن در قلب ایجاد نفاق میکند. (28)

11. اکرام ایتام

«وَتَحَنَّنُوا عَلَى أَيِّتَامِ النَّاسِ يُتَحَنَّنْ عَلَى أَيِّتَامِكُمْ وَ مَنْ أَكْرَمَ فِيهِ يَتِيمًا أَكْرَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ»؛
و بر یتیمان مردم مهربانی کنید تا پس از شما با یتیمانان مهربانی کنند. و کسی که در این ماه یتیمی را گرامی دارد، خداوند در روز قیامت او را گرامی خواهد داشت.
اشاره: در حدیثی فرمود: در بهشت خانهای است به نام خانه شادی که فقط کسانی که در دنیا یتیمان را شاد کرده باشند، داخل آن میشوند.
و فرمود: کسی که سه یتیم را اداره کند و آنها را در جامعه قدر و بها بخشد، مانند کسی است که شبها به عبادت و روزها به روزه داری و جهاد در راه خدا مشغول باشد و در بهشت همنشین من خواهد بود.
در تاریخ آوردهاند که روزی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در شاهراه مدینه مرفت. یتیمی را دید که کودکان بر وی جمع شده و او را خجل و خوار کرده و هر یکی بر وی فخر میفرمود. یکی میگفت: مادر من از مادر تو بهتر است و دیگری میگفت: من پدر دارم و تو نداری! و آن بچه مگر بست و در خاک مغلطید.
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را از زمین برداشت و پرسید: تو کیستی؟ گفت: من پسر رفاعة انصاری هستم. پدرم روز احد کشته شد. خواهرم و مادرم شوهر کردند و مرا راندند. اکنون من درمانده و بکس هستم و از همه بدتر اینکه این بچهها مرا سرزنش میکنند. پیغمبر ناراحت شد و گریست و فرمود: من پدر تو و فاطمه خواهر تو است. کودک شاد شد و برخاست و فریاد زد: ای بچهها! اکنون پدر من از پدر همه شما بهتر است. سپس پیامبر دست او را گرفت و به خانه دخترش فاطمه برد و گفت: این برادر تو است. فاطمه جامهای بر او پوشانید و سرش را روغن زد و ظرف خرمائی نزدش گذاشت و گفت: غذا بخور. چون رسول خدا از دنیا رفت، او خاک بر سر خود مریخت و فریاد میزد: وای که امروز من یتیم شدم، و همه مردم از سوز او مگریستند. (29)

12. توبه

«وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِكُمْ»؛
و از گناهاتان به سوی خدا توبه و بازگشت نمائید.
اشاره: امام علی علیه السلام مفرماید: کسی که موفق به توبه شود، از قبولی توبه محروم نخواهد بود. (30) خداوند به پیامبرش حضرت داوود خطاب کرد: ای داوود! وقتی بنده من گناهی انجام میدهد و بعد توبه میکند و به سوی من باز میگردد، هنگامی که به

یاد گناهانش مفاقد و از من خجالت میکشد، من او را مأموزم و فرشتگان موکل بر او را نسبت به گناه او فراموشی عارض میکنم و بدرهای او را به خوبها تبدیل میکنم.(31)

13. دعا

«وَارْفَعُوا إِلَيْهِ أَيْدِيَكُمْ بِالدُّعَاءِ فِي أَوْقَاتِ صَلَاتِكُمْ فَإِنَّهَا أَفْضَلُ السَّاعَاتِ يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا بِالرَّحْمَةِ إِلَى عِبَادِهِ يُجِيبُهُمْ إِذَا نَاجَوْهُ وَيُلِيهِمْ إِذَا نَادَوْهُ وَيَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِذَا دَعَوْهُ»؛

و به وقت نماز دستها را به دعا بردارید، زیرا این اوقات والاترین ساعاتی است که خداوند (با عزت و جلال) به لطف و رحمت به سوی بندگانش نظر میکند. و چون با او به راز و نیاز پردازند، پاسخشان دهد و هنگامی که او را ندا کنند لبیک گوید و زمانی که او را بخوانند اجابتشان کند.

اشاره: رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مفرماید: دعا مغز و ریشه و اصل عبادت است. تاکنون احدی که اهل دعا بوده است از بین نرفته و هلاک نگشته است.(32)

و علی علیه السلام فرموده است: دعا کلید نجات و رحمت و رستگاری و چراغ تاریکیها میباشد و بهترین عملها نزد خداوند، در روی زمین، دعاست.(33)

و فرمود: وقتی خدا بخواهد دعای بندهاش را مستجاب کند، او را موفق به دعا کردن میکند.(34)

شرایط استجاب دعا

الف. معرفت و شناخت: به امام صادق علیه السلام عرض کردند: چرا ما دعا میکنیم، اما مستجاب نمیشود؟ فرمود: چون کسی را مخوانید که او را نمیشناسید (و از خدائی که کاملاً شناختی نسبت به او ندارید حاجت مخواهید).(35)

ب. معرفت در عمل: شناخت تنها کافی نیست؛ بلکه باید در پی معرفت و شناخت، عمل هم باشد.

ج. کسب و خوراک حلال: امام صادق علیه السلام فرمودهاند: دعای کسی که از مال حرام و غذای غیرحلال استفاده میکند و حقالناس را مراعات نمکند، مستجاب نمیشود.(36)

د. قلب شکسته و آماده: فرمود: به هنگامی که دلها پستان شکسته و محزون است، دعا کنید.(37)

14. عمل

«إِيهَا النَّاسُ إِنَّ انْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَكُفُّوا بِسَيِّئَاتِكُمْ وَطَهِّرُوا قُلُوبَكُمْ مِنْ أَوْزَارِكُمْ فَحَقُّوا عَنْهَا بِطَوِيلِ سُجُودِكُمْ»؛

ای مردم! برآستی که جانهای شما در گرو اعمال شما است، پس با طلب آمرزش الهی آنها را آزاد سازید و پشت شما از بار (گناهان) سنگین است، پس با سجدههای طولانی آنها را سبک کنید.

اشاره: امام رضا علیه السلام مفرماید: نزدیکترین حالت بنده به خدای عزوجل زمانی است که در حال سجود است.(38)

15. نماز

«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَلَّ ذِكْرُهُ أَقْسَمَ بِعِزَّتِهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَ الْمُصَلِّينَ وَالسَّاجِدِينَ، وَأَنْ لَا يُرَوِّعَهُمْ يَالْتَارَ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»؛

و بدانید خدائی که او برتر است، به عزت خود سوگند یاد کرده که نمازگزاران و سجده کنندگان را عذاب نکند و در آن روز که آدمیان در پیشگاه پروردگار جهانیان مایستند، ایشان را به آتش نترساند.

اشاره: نماز در روایات از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ چنانکه مفرماید:

1. کسی که نماز را با سرعت بخواند، خداوند به ملائکه مفرماید: او را ببینید که گمان میکند انجام امورش به دست دیگران است و گویا نمیداند که تمام کارها به دست من است و من هستم که متوانم حاجات و خواستههای او را برآورده کنم.(39)

2. دزدترین مردم کسی است که از نمازش دزدی کند و از آن کم بگذارد.(40)

3. شفاعت و لطف پیامبر و آل او نصیب کسانی که نمازشان را سبک بشمارند نخواهند شد.(41)

4. کسی که نماز را قبول نداشته باشد و بدون عذر نمازش ترک شود، کافر است.(42)

5. فضیلت نماز اول وقت بر نماز آخر وقت، مثل برتری آخرت بر دنیا میباشد.(43)

6. با حالت کسالت و خواب آلوده به نماز نایستید و اگر به هنگام نماز، خواب بر شما غلبه کرد، نماز را ترک کنید و بخوابید و بعداً نماز را با حال خشوع و نشاط به جای آورید.(44)

7. هنگامی که بنده مؤمن من به نماز مایستند، خداوند به او نظر میکند تا اینکه از نماز فارغ شود، در این هنگام رحمت خدا از آسمان او را احاطه میکند و ملائکه اطرافش را منگیرند و خدا فرشتهای را بر او مگمارد که مگوید: ای نمازگزار! اگر مدانستی مورد توجه چه کسی قرار گرفته و با چه کسی مناجات میکنی، به دیگری توجه نمکردی و هیچ گاه از این موضع خارج نمشدی.(45)

16. اطعام

«أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ قَطَّرَ مِنْكُمْ صَائِماً مُؤْمِناً فِي هَذَا الشَّهْرِ، كَانَ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عِتْقٌ رَقِيَّةً وَمَغْفِرَةٌ لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَآيَسَ كُنَّا يَغْدِرُ عَلَى ذَلِكَ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، وَاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشَرْبَةِ مِنْ مَاءٍ»؛

ای مردم! هر کس از شما در این ماه روزهدار مؤمنی را افطار دهد، برای او ثواب آزاد کردن بندهای و آمرزش گناهان گذشته در نظر گرفته میشود. شخصی گفت: ای رسول خدا! همه ما توانایی این کار (یعنی اطعام کردن) را نداریم. فرمود: خود را از آتش دوزخ برهانید؛ اگر چه به افطار دادن نصف دانه خرمائی و یا جرعه آبی باشد. اشاره: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودهاند: به کسی که جان من در دست اوست، ایمان به من ندارد آن کسی که سیر بخوابد و برادر همسایه مسلمانش گرسنه باشد. (46) باید توجه داشت که اطعام دیگران که اینقدر به آن اهمیت داده شده، اطعام با مال حلالی است که هم از راه حلال به دست آمده و هم وجوهات شرعی آن پرداخت شده باشد.

17. حسن خلق

«أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ حَسَنَ مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهْرِ خُلِقَهُ كَان لَه جَوَازاً عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزَلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ»؛
ای مردم! هر يك از شما که اخلاقش را در این ماه نیکو سازد، گذشتن از صراط در قیامت و در روزی که قدمها بر آن ملغزد، بر او آسان شود. اشاره: پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: چون خداوند ایمان را آفرید، آن را با حسن خلق و سخاوت تقویت کرد، و چون کفر را آفرید، آن را با اخلاق بد و بخل تقویت فرمود. (47) از حضرت علی علیه السلام پرسیدند: چه کسی غم و غصه‌اش از همه بیشتر و همیشگیتر است؟ حضرت فرمود: کسی که از همه بداخلاقتر باشد. (48) روزی شخصی از اهل شام به مدینه آمد و پس از مواجهه با امام حسن علیه السلام شروع به دشنام دادن به ایشان کرد. امام ساکت ماندند تا او حرفهایش تمام شد. پس به او گفت: ما برای هر نوع خدمت و کمک به تو آماده هستیم. تو غریبی، بیا در خانها از تو پذیرایی کنم. مرد شامی که بسیار منقلب شده بود گفت: آرزو داشتم در آن لحظه زمین مرا مبلعید. (49)

18. مدارا با زیر دست

«وَمَنْ حَقَّقَ فِي هَذَا الشَّهْرِ عَمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ، حَقَّقَ اللَّهُ عَلَيْهِ حِسَابَهُ وَمَنْ كَفَّ فِيهِ شَرَّهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ غَضَبَهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ»؛
و هر کس در این ماه بر زیر دستان خود آسان گیرد، خداوند نیز حساب اعمالش را آسان خواهد گرفت. و هر کس در این ماه شر خود را از دیگران بازدارد، خداوند نیز در روز ملاقات، غضبش را از او باز خواهد داشت. اشاره: امام سجاد علیه السلام در رساله الحقوق زیردستان را به سه دسته تقسیم مفرماید: رعیت و توده مردم که تحت حکومت رهبران و مسؤولان هستند؛ دانشآموزان و دانشجویان که تحت نظر استادان و مربیان میباشند؛ کارگران و کارمندان که تحت امر کارفرمایان و رؤسا هستند. حقوق گروه اول بر مسؤولان بسیار است؛ از آن جمله اینکه رؤسا و حاکمان و رهبران جامعه بدانند که اگر آنها نبودند، اصلاً ریاستی هم برای دیگران نداشتند، پس باید مورد رحم و مهربانی قرار گیرند، از آنها حمایت شود (و در رفع مشکلات آنها کوشش بشود). حق زیر دست علمی آن است که معلم و استاد بداند که علمی که خدا به او داده، به جهت استفاده رساندن به آنها میباشد. اگر این کار را دلسوزانه و خوب انجام داد، خداوند نعمتش را بر او افزون میکند و بهره او از علم و دانش و عزت را زیاد میگرداند؛ و گرنه خدا علم را از او میگیرد و با او با خشونت رفتار مینماید. گروه سوم که کارگران و کارمندان میباشند نیز حقوقی بر رؤسا و کارفرمایان دارند؛ بایستی با آنها برخوردی خدا پسندانه شود. هرگونه که خود زندگی میکنند، وسائل زندگی آنها را نیز فراهم کنند. بیش از حد طاقت آنان را به کار وادار نکنند و آنها را مورد اذیت و آزار و شکنجه قرار ندهند. (50)

19. صله لرحام

«وَمَنْ وَصَلَ فِيهِ رَحِمَهُ وَصَلَهُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ يَوْمَ يَلْقَاهُ؛ وَمَنْ قَطَعَ فِيهِ رَحِمَهُ قَطَعَ اللَّهُ عَنْهُ رَحْمَتَهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ»؛
و هر کس در این ماه با خویشاوندان خود رفت و آمد نموده به آنان ببیند، خداوند نیز او را در روز ملاقات به رحمت خویش پیوند دهد، و هر کس در این ماه رابطه خود را با خویشاوندانش قطع کند، خداوند نیز رحمتش را در روز قیامت از او قطع میکند. اشاره: برخی از آثار و فواید صله رحم که در روایات آمده، بدین قرار است:
1. عمر را طولانی میکند؛ 2. فقر را زائل میکند؛ 3. رزق را زیاد میکند؛ 4. بلاها را دفع میکند؛ 5. موجب تزکیه و پاکی اعمال میشود؛ 6. اخلاق را نیکو میکند؛ 7. حساب قیامت را آسان میکند؛ 8. انسان را از ارتکاب گناه باز مدارد؛ 9. موجب آبادی شهر و دیار میشود؛ 10. مرگ بد را از انسان دور میکند؛ 11. سکرات مرگ را آسان مینماید؛ 12. خیر دنیا و آخرت را در پی دارد؛ 13. طایفه و فامیل انسان را گسترده میکند.

20. انجام مستحبات

«وَمَنْ تَطَوَّعَ فِيهِ بِصَلَاةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ»؛
و هر کس در این ماه، مستحبی مثل نماز استحبایی را بجای آورد، خداوند دوری او را از آتش دوزخ تضمین میکند. اشاره: پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: برای قلبها روی آوردن (و آمادگی) و روی گرداندن (و بحالی و کسالت) است. پس هر زمان خود را آماده دیدید، به انجام مستحبات بپردازید و هر وقت که در خود کسالت و سستی احساس کردید، فقط به انجام

واجبات اکتفا کنید.(51)

حضرت فرمود: خداوند مفرماید: بنده من برای تقرب به من و برای اینکه مورد محبت من قرار گیرد، بهتر از انجام واجبات راهی ندارد، ولی کسی که علاوه بر واجبات به انجام نوافل و مستحبات نیز روی آورد، آن قدر نزد من محبوب و عزیز میشود که من به منزله گوش او مشومم که وسیله شنوائی او است. به منزله چشم و زبانش مشومم که بدان وسیله مبیند و سخن منگوید. به منزله دست و پای او مشومم که وسیلهای برای کار کردن و راه رفتن میباشد. چنین بندهای اگر مرا بخواند اجابتش مکتم. اگر چیزی بخواهد به او مدهم،(52)

امیر مؤمنان علیه السلام نیز مفرماید: آن مستحباتی که به واجبات ضرر بزند، موجب تقرب انسان به خدا نمیشود.(53)

21. انجام واجبات

«وَمَنْ أَدَّى فِيهِ فُرْصًا كَانَ لَهُ ثَوَابٌ مِّنْ آدَى سَبْعِينَ قَرِيبَةً فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الشُّهُورِ»؛

و کسی که در این ماه عمل واجبی را به جای آورد، خداوند ثواب هفتاد عمل واجب که در ماههای دیگر به جای میآورد، به او عطا کند.

اشاره: امام صادق علیه السلام مفرماید: خداوند فرموده است که هیچ يك از بندگانم را بیشتر از کسی که واجبات را به جای آورد دوست ندارم و محبوبترین بندگان در نزد من بندهای است که آنچه بر او واجب کردهام به خوبی انجام دهد.(54)

22. اجر صلوات بر پیامبر و آتش

«وَمَنْ أَكْتَرَفِيهِ الصَّلَاةَ عَلَيَّ ثَقَلَ اللَّهُ مِيزَانَهُ يَوْمَ تَخْفُ الْمَوَازِينُ»؛

و هر کس در این ماه بر من (پیامبر) صلوات بسیار فرستد، خداوند در روزی که موازين اعمال سبک شوند، میزان عملش را سنگین و گراندرد گرداند.

اشاره: رسول خدا فرمود: هر کس نام من نزد او برده شود و (از سر عناد) بر من صلوات نفرستد به دوزخ خواهد رفت و خداوند او را از رحمتش دور خواهد فرمود.(55) بعضی از مواضع استحباب صلوات اینهاست:

1. در هنگام شنیدن و گفتن و نوشتن نام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم.
2. در هنگام داخل شدن به مسجد؛ 3. در پایان نمازها. 4. ابتدا و انتهای دعاها. 5. عصر پنجشنبه تا مغرب روز جمعه. 6. در ماه مبارک رمضان. 7. به هنگام بوئیدن گلها و عطرها. 8. بعد از عطسه کردن. 9. در مکانهای شرافتمند.(56)

23. قرآن

«وَمَنْ تَلَا فِيهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الشُّهُورِ»؛

و هر کس در این ماه آیهای از قرآن تلاوت کند، پاداش کسی را دارد که در ماههای دیگر ختم قرآن کرده.

اشاره: ماه رمضان بهار قرآن است و قرآن شفای دردها و سینه هاست. قرآن باب معرفت الله و سخن خدا با خاک نشینان است. حضرت علی علیه السلام مفرماید: بهترین ذکرها قرآن است که موجب شرح صدر و نورانی شدن قلبها میشود.(57)

24. بهشت و دوزخ

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ فِي هَذَا الشَّهْرِ مُفْتَحَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَلَا يُغَلِّقُهَا عَنْكُمْ وَأَبْوَابَ النَّارِ مَغْلَقَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَلَا يُفْتِّحُهَا عَلَيْكُمْ. وَالشَّيَاطِينُ مَغْلُوبَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يَسْلُطُوا عَلَيْكُمْ»؛

ای مردم! در این ماه درهای بهشت گشوده است، از خدایان بخواهید که آنها را بر شما نبندد. و درهای دوزخ بسته است، از پروردگارتان بخواهید که آنها را بر شما ننگشاید. و در این ماه شیاطین به بند کشیده شدهاند، از پروردگارتان بخواهید که آنها را بر شما مسلط نسازد.

25. پرهیز از حرام؛ بهترین عمل ماه رمضان

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَعَمْتُ وَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ؟ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: از رسول خدا پرسیدم: ای رسول خدا! برترین اعمال در این ماه کدام است؟ رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: برترین اعمال در این ماه خودداری از ارتکاب اعمالی است که خداوند با عزت و جلال آنها را حرام نموده است.

اشاره: تقوی داشتن یعنی همانگونه که انسان به هنگام راه رفتن در بیابان پر از خار و خاشاک با احتیاط حرکت میکند، لباس خود را جمع میکند و آهسته و با احتیاط در بین تیغها و خارها قدم منهد تا آسیب نبیند، همانگونه از معاصی و گناهان دوری میکند و در

زندگی خود با احتیاط و دست به عصا باشد. حضرت امیر مفرماید: تقوی در راس همه ارزشهای اخلاقی است.(58) خداوند تعالی مفرماید: اگر تقوای الهی پیشه کنید، خداوند به شما فرقان (قدرت تشخیص حق از باطل) و بصیرت میدهد.(59) و همچنین مفرماید: هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند برای او محل خروجی قرار میدهد.(60)

«ثُمَّ بَكَى! فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ قَالَ: يَا عَلِيُّ! أَبْيَكِي لِمَا يَسْتَحِلُّ مِنْكَ فِي هَذَا الشَّهْرِ كَأَيِّ يَكُ وَأَنْتَ تُصَلِّي لِرَبِّكَ. وَقَدْ انْبَعَثَ أَشْقَى الْأَوْلِينَ وَالْآخِرِينَ شَقِيقُ عَاقِرٍ نَاقَةٍ تَمُودُ فَضْرَبَكَ صَرْبَةً عَلَى قَرْنِكَ فَخَضِبَ مِنْهَا لِحْيَتَكَ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟ فَقَالَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ»؛

پس آنگاه پیامبر گریست! من گفتم: ای رسول خدا چه چیز موجب گریه شما شد؟ فرمود: ای علی، از آنچه در این ماه بر تو روا مدارند مگریم. گوئی تو را مبینم که برای پروردگارت به نماز ایستادهای. و شقیترین افراد در میان اولین و آخرین انسانها (از گذشتگان و آیندگان) و همتای کسی که ناقه قوم تمود را از پای درآورد، برخاسته و بر فرق تو ضربهای فرود مآورد که محاسنت را به خون سرت رنگین میکند. من عرض کردم: ای رسول خدا! آیا در این حال دینم به سلامت است؟ فرمود: آری، بر دین خداوند یکتا به سلامت هستی.

«ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ! مَنْ قَتَلَكَ فَقَدْ قَتَلَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَمَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَبَنِي، لِأَنَّكَ مِنِّي كَنَفْسِي، رُوحُكَ مِنْ رُوحِي وَ طَبِئَتُكَ مِنْ طَبِئَتِي. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَنِي وَ آيَاكَ وَ اصْطَفَانِي وَ آيَاكَ وَ اخْتَارَنِي لِلنُّبُوَّةِ وَ اخْتَارَكَ لِلْإِمَامَةِ وَ مَنْ أَنْكَرَ إِمَامَتَكَ فَقَدْ أَنْكَرَ نَبُوَّتِي»؛

سپس فرمود: ای علی! هر که تو را بکشد، مرا کشته است و هر که تو را دشمن دارد، مرا دشمن داشته و هر که تو را دشمنام گوید، مرا دشمنام گفته است. زیرا تو همانند جان من و از من هستی، روح تو از روح من و سرشت تو از سرشت من است. خداوند تبارک و تعالی من و تو را آفرید و من و تو را برگزید، مرا برای نبوت و تو را برای امامت. و در فرازی دیگر از خطبه چنین فرمود:

«يَا عَلِيُّ! أَنْتَ وَصِيٌّ وَأَبُو وَلَدِي وَرَوْحُ إِبْنَتِي وَخَلِيفَتِي عَلِيٌّ أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَوْتِي أَمْرُكَ أَمْرِي وَنَهْيُكَ نَهْيِي. أَفَسْمُ بِالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ وَجَعَلَنِي خَيْرَ الْبَرِيَّةِ إِنَّكَ لَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْفِهِ وَأَمِينُهُ عَلَى سِرِّهِ وَخَلِيفَتُهُ عَلَى عِبَادِهِ»؛

ای علی! تو وصی من و پدر فرزندان من و همسر دخترم و جانشین من بر امتم، به هنگام زندگی و بعد از درگذشتم هستی. فرمان تو فرمان من و نهی تو نهی من است. سوگند به آن کسی که مرا به نبوت مبعوث گردانید و مرا بهترین انسانها قرار داد، تو حجت خدا بر خلقش و امین او بر سرش و خلیفه او بر بندگانش هستی.

پنوشت :

- (1) در تهیه این گفتار از شرح آقای سید مهدی شمس الدین فراوان استفاده شده است.
- (2) بحارالانوار، ج 93، ص 356، ج 25.
- (3) المراقبات، ص 68.
- (4) مریم، 71 و 72.
- (5) نهجالبلاغه، ج 102.
- (6) کنز العمال، 38938.
- (7) نبأ، 18. ترجمه آیه: روزی که در صور دمیده میشود و شما فوج فوج (به محشر) مآید.
- (8) بحارالانوار، ج 7، ص 89.
- (9) همان، ج 8، ص 54.
- (10) بقره، 271.
- (11) آل عمران، 92.
- (12) جامه کشاد و بلندی که روی جامه‌های دیگر میپوشند.
- (13) بحارالانوار، ج 4، ص 94، ج 1.
- (14) مستدرک الوسائل، ج 7، ص 266، ج 14، باب 6049.
- (15) بقره، 265.
- (16) امام سجاد علیه السلام، رساله الحقوق.
- (17) اصول کافی، ج 2، ص 328، ج 3، باب الکذب.
- (18) همان، ص 361، ج 1، باب النهمه.
- (19) بحارالانوار، ج 72، ص 265، ج 12.
- (20) اصول کافی، ج 7، ص 435، باب اليمين الكاذبة.
- (21) غررالحکم، ج 851، باب اللجاج و الجدل.
- (22) بحارالانوار، ج 101، ص 310، ج 4.
- (23) مستدرک الوسائل، ج 9، ص 138، ج 5، باب 138.
- (24) بحارالانوار، ج 60، ص 206، ج 39.

- 25) همان، ج 69، ص 198، ح 26.
- 26) همان، ج 72، ص 96، ح 20.
- 27) همان، ج 79، ص 252.
- 28) كنز العمال، ش 40667.
- 29) رشيدالدين ميدي، تفسير كشفالاسرار.
- 30) بحارالانوار، ج 69، ص 410.
- 31) همان، ج 6، ص 28.
- 32) ميزان الحكمة، ج 5، ص 245.
- 33) همان.
- 34) همان، ج 4، ص 253.
- 35) ميزان الحكمة، ج 5، ص 252 و 257.
- 36) همان.
- 37) همان.
- 38) همان، 8273.
- 39) وسائلشيعه، ج 3، ص 24.
- 40) بحارالانوار، ج 84، ص 275.
- 41) همان، ج 82، ص 236.
- 42) ميزان الحكمة، ج 5، ص 402.
- 43) بحارالانوار، ج 82، ص 359.
- 44) همان، ج 84، ص 281.
- 45) اصول كافي، ج 3، ص 264 و 265.
- 46) بحارالانوار، ج 74، ص 361 و 369.
- 47) المحجة البيضاء، ج 5، ص 90.
- 48) المستدرک، ج 2، ص 338.
- 49) المحجة البيضاء، ج 5، ص 93.
- 50) تحف العقول، 297.
- 51) فروع كافي، ج 3، ص 453.
- 52) بحارالانوار، ج 87، ص 31.
- 53) نهجالبلاغه، حكمت 39.
- 54) بحارالانوار، ج 71، ص 196.
- 55) ثواب الاعمال، ص 461.
- 56) كبريت احمر، 31.
- 57) ميزان الحكمة، ج 8، ص 64 و 70.
- 58) نهجالبلاغه، حكمت 410.
- 59) انفال، 29.
- 60) طلاق، 2.

واژه «مهارت» موارد استعمال و کاربرد زیادی در کارهای روزمره و نیز در علوم و فنون دارد، مثل: مهارت رانندگی، مهارت انجام معامله و خرید و فروش، مهارت حاضر جوابی و مهارت‌هایی که دانشمندان روانشناس بر آنها تأکید دارند، همچون: مهارت دوستیابی، مهارت همسرداری، مهارت بچه‌داری، مهارت تعلیم و تربیت کودک و... مهارت، یک نوع هنر است و اگر این هنر در راه تثبیت و تقویت ارزشها به کار گرفته شود، مقدس و نورانی بوده و از فضائل به شمار خواهد آمد و گرنه ظلمانی و تاریک و نحس است.

این گفتار برای حل یک معادله در زندگی امروزی، خصوصاً زندگی پسران و دختران جوان است. از یک طرف، زندگی معنوی آرمان مقدس همه، مخصوصاً جوانان است. کسی که برخوردار از یک زندگی معنوی است، هیچگاه با بنیست مواجه نخواهد شد و مشکلات هر چه قدر هم که بزرگ باشد، او را زمینگیر نمکند. زندگی معنوی سرشار از آرامش و طمأنینه و امید و نشاط و قدرت مقابله با مشکلات است؛ یک زندگی مملو از عشق و عاطفه و صفا و پاکی و صداقت و آرمانهای مقدس. کسی که برخوردار از چنین زندگی معنوی است در واقع هم اکنون در دنیای زیباییهای فطری و به تعبیری در بهشتی دنیایی به سر میرد و بالطبع بهشت آخرتی هم قدام او را انتظار میکشد. اما از طرف دیگر، تهاجم فکری و فرهنگی تمدن شیطنی و وجود جاذبههای گناه در همه عرصه‌های زندگی امروزی، زندگی معنوی انسان را بیش از هر زمان دیگر با مخاطره مواجه کرده است؛ تا آن جا که متأسفانه مبینیم بسیاری از جوانان تاب مقاومت در برابر این سیل ویران گر را ندارند و به ناچار خود را تسلیم امواج شکننده آن میکنند و در نتیجه در فضایی تنگ و تاریک و پر از ناامیدی و کسالت مرگبار قرار میگیرند. سقوط در دام انواع گناهان و تن دادن به هر کار زشت و ناپسند، اضطراب و افسردگی، مواجه شدن با بنیستهای پی در پی در زندگی، سرگردانی و پریشانی، بیماریهای روانی، بر هم خوردن تعادل و توازن روحی، روی آوردن به مواد افیونی و روان گردان، بالا رفتن آمار خشونت و نزاع، افزایش سرسام آور مراجعات به محاکم قضایی، نرخ طلاق، خود کشی و... نشانیهایی از انحطاط و شکست در زندگی معنوی است. حالا سؤال این است: آیا جوانان ما جبراً محکوم به پذیرش این شکست هستند یا آنکه راهی مطمئن برای برون رفت از این دامها وجود دارد؟ در آشفته بازار اینترنت و ماهواره و کتاب و مجله مبتذل و محیطهای مختلط از یک سو و نبود تکیه گاه مناسب در خانوادهها و عدم تربیت و پرورش صحیح در مدارس و دانشگاهها و مراکز آموزش عالی، آیا نقطه امید و چاره کاری هست؟ به نظر، تلاش برای کسب مهارت‌های معنوی در زندگی چاره کار است.

شاید گفته شود: تنها راه حل این است که به تمدن امروزی بگوئیم: مرا به خیر تو حاجتی نیست، شرّ مرسان و آنگاه به سوی غارها فرار کنیم یا به زاویه‌های پناه ببریم، وگرنه محال است کسی از فتنه‌های آخر الزمان سالم بماند. ولی میگوئیم: اولاً این کار مورد تأیید عقل و شرع نیست و ثانیاً ممکن و عملی هم نیست و ثالثاً این عقب نشینی است، چون هر جا بروی همین وضع برقرار است. بر فرض که از مردم فرار کنی، ولی از هوای نفس و شیطان درون و در واقع از خودت چگونه فرار خواهی کرد؟ مگر نه این است که در درون همه جوامع، دوستان خدا به بهترین شیوه خداپسندانه زندگی میکنند و حتی یک ذره آلودگی پیدا نمکند؟ پس مشکل را باید در همین جا حل کنیم، نه در درون غار و در کنج زاویه. بنابراین تنها راه حل مناسب، همان کسب مهارت‌های لازم برای شروع یا از سرگیری یک زندگی معنوی در درون همین جامعه است، چنان که مولای ما فرمود: «كُنْ فِي النَّاسِ وَلَا تَكُنْ مَعَ النَّاسِ». و در جای دیگر فرمود: «أَجْسَادُهُمْ أَجْسَادُ بَنِي آدَمَ وَ أَرْوَاحُهُمْ... وَ صِنْفٌ كَالْمَلَائِكَةِ فِي ظِلِّ اللَّهِ...» (1) باید یاد بگیریم چگونه در بحر حوادث شنا کنیم ولی همچون مردان خدا یک ذره تر نشویم.

گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد
بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی
یکدم غریق بحر خدا شو گمان میر
کز آب هفت بحر به یک موی، تر شوی

مهارت‌های معنوی چیست؟

همانطور که از نام آن پیداست، مهارت معنوی مرتبط به جنبه معنوی و بُعد ملکوتی انسان است و ناظر بر توانمندسازی روحی اوست. در یک تقسیمبندی کلی شاید بتوان مهارت‌های ممکن برای انسان را در سه گروه قرار داد:
الف. مهارت‌هایی که مربوط به تربیت بدن و جسم و قوای ظاهری اوست، مثل: حس بینایی، لامسه، شنوایی و سایر مهارت‌های ورزشی.

ب. مهارت‌هایی که مربوط به فکر، ذهن و قوای باطنی است، مثل: مهارت در حل مسائل علوم و یادگیری فنون.

ج. مهارت‌هایی که مربوط به تربیت و تقویت روح و نفس ناطقه آدمی است و ما از آن به مهارت معنوی یاد میکنیم. در حقیقت در این دسته از مهارت‌ها روح انسان برای رسیدن به کمالات الهی تربیت و تقویت میشود. کسب این مهارت علاوه بر آنکه کمک میکند در این

دنیا آنگونه که براننده و شایسته انسان است زندگی کنیم و در آرامشی عمیق ولی سازنده و پویا به سر بریم، همچنین کمک میکند زندگی آخری خودمان را هم به بهترین وجه بسازیم؛ زیرا آن بخش از وجود ما که مسافر سفر دراز و ابدی آخرت است، همان روح ماست و اگر کسی روح را درست تربیت کند، مرکب راهواری برای آن سرای خود فراهم آورده است؛ مرکبی که چموشی نمکند و او را در قعر پرتگاههای دوزخ نماند.

از میان مهارتهایی که امکان کسب آنها برای انسان وجود دارد، تعدادی قابل چشم پوشاندن و حتی برای اینکه به بعضی کارهای دیگر بهتر بپردازیم، خوب است از کسب بعضی از مهارتها صرف نظر کنیم. هر عاقلی این نکته را به سادگی مفهمد و بدان پایبند است. به عنوان مثال تقریباً همه مردم به جای اینکه مهارت نانوایی را یاد بگیرند و خودشان در خانه نان بپزند، ترجیح میدهند نان را از مغازه يك نانوای ماهر تهیه کنند. اما بعضی از امور قابل چشمپوشی و واگذاری به غیر نیست و هر کس باید خودش شخصاً مهارت در آن کار را به دست بیاورد تا بتواند در زندگی از آن بهره‌مند گردد. در واقع میتوان به دیگری گفت: تو برای من نان بپز و من برای تو لباس سدوزم، ولی نمیتوان گفت تو به جای من غذا بخور و من به جای تو بخوابم. مهارتهای معنوی نیز چنین است. مهارتهای معنوی قابل چشم پوشی نیستند؛ زیرا هیچ کس حق ندارد روح و حقیقت خود را به حال خود بگذارد و در تربیت و تقویت آن سستی ورزد. نمیتوان گفت تو به جای من راه صیقل دادن روح را یاد بگیر، چون درست مثل این است که بگویم تو به جای من انسان شدن را یاد بگیر و آدم باش، در حالی که همه ما مخاطب پیام فطرت و پیغام آسمانی هستیم که ما را به انسانیت دعوت میکند؛ دعوتی که با سایر واقعیتهای هستی سازگار است و همه امکانات لازم برای پاسخگویی به آن در عالم درون و بیرون وجودمان فراهم شده است و کافی است با شناخت درست این امکانات و یاد گرفتن شیوهها در این میدان پر افتخار و زیبا و دلپذیر حضور یابیم.

مطایبه: شخص زیرکی در پیشگاه خدای بزرگ این طور مناجات میکرد و پوزش مطلبید: خدایا! هر چه به من ارزانی کرده بودی، ضایع کردم و تباه ساختم؛ روزی حلال را با حرام و شبهه درآمیختم؛ وجهه و آبرویی که برای من نزد مردم فراهم آورده بودی با خیانت بر باد دادم؛ روح پاک و دل بالایشی که مرحمت کرده بودی با گناه آلوده و چرکین ساختم. من در هیچ موردی امانت دار خوبی نبودم ولی يك امانت را توانستم سالم نگه دارم و آن امانت عقل بود که به من کرامت فرمودی و من آن را همچون روز اول دست نخورده به تو بازمسگردانم. عذرم را بپذیر که آن همه، نتیجه بیهوش ماندن از عقل بود!

ممکن است کسی بگوید دستیابی به معنویت برای عده خاصی است. مگر میتوان نفس سرکش را مهار زد؟! ما کجا و آن زندگی نورانی کجا؟! این خواب و خیالی بیش نیست! در پاسخ مگوییم: چیزی که يك بار اتفاق بیفتد، باز هم میتواند اتفاق بیفتد. اگر بعضی توانستند به چنین زندگای برسند، دیگران هم میتوانند به شرطی که از راهش وارد شوند. ورود در عرصه زندگی معنوی نه محال است و نه در انحصار عدهای خاص. حتی ارتباط چندانی با شغلشان ندارد. يك بتا و نجار و رفتهگر میتواند به عالترین مدارج زندگی معنوی نائل آید. این بستگی به خود انسان دارد. خدای متعال همه امکانات هستی را برای رسیدن انسان به سعادت فراهم کرده و از هیچ چیز فروگذار نکرده است. این انسان است که باید خود را آماده کند و از خود لیاقت و ظرفیت نشان بدهد و قلب و جان را برای کسب فیض مهیا سازد. انسان اگر همت کند میتواند به مقامات عالی برسد. چون خدا خواسته که بتواند. نباید شك کرد که اگر اصرار و جدیت باشد، هیچ دری به روی انسان بسته نیست:

گفت پیغمبر که گر کوبی دری
عاقبت زان در برون آید سری

در روایت آمده است: «مَنْ طَلَبَ وَجَدَ وَجَدَ. (2) وَمَنْ طَلَبَ شَيْئاً تَلَهُ أَوْ بَعْضَهُ». (3) باید دانست که خدای بزرگ و حکیم همه چیز را برای يك زندگی معنوی در اختیار انسان قرار داده. فقط باید خوب به خود نگاه کند. مبادا در حالی که آب در يك قدمی است، با جگر سوخته فریاد عطش سر دهد و یا احیاناً آن را از سرگشتگان وادی تبه طلب کنی.

آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم
یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم

شکی نیست که رسول اعظم صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت شریفش علیهم السلام در اوج فلهای زندگی معنوی قرار دارند و والاترین الگوهای علمی و عملی معنویت هستند. پس باید به زندگی آنها بنگریم تا راه را بیاموزیم. البته کمالات آنها ذاتی و خدادادی بود؛ ولی آنها خود راه رسیدن به این کمالات را بیان کردهاند و چون معصوم از اشتباه هستند، راه و چاره را دقیق بیان کردهاند و چون علم غیب داشتند، در طرحهایشان مشکلات امروز را هم دیدهاند. فقط کافی است با همه وجود ولایتشان را پذیرفت و تحت تربیت الهی آنها قرار گرفت.

کلید موفقیت در کسب مهارتهای معنوی، بعد از طلب توفیق از خالق توانا، تمرینهای پی در پی و هوشیاری مستمر و غفلتزدایی مکرر است. گفتهاند: «الْدَّرْسُ حَرْفٌ وَالْتِّكْرَارُ أَلْفٌ». اثری که در تکرار هست، بخصوص در مسائل تربیتی، حقیقتاً تبدیل است؛ چرا که تکرار موجب تثبیت عمل و تبدیل آن به ملکات و اوصاف ثابت نفس میگردد. (4)

حکایت: جوانی این مصرع از مثنوی را میخواند: اندر این راه ترک کن طاق و تُرْب... (5) مادر بزرگش از او پرسید: معنای اندر این ره ترک کن طاق و تُرْب چیست؟ گفت: شاعر میخواهد بگوید: اندر این ره ترک کن طاق و تُرْب. مادر بزرگ گفت: بارک الله! قدری بیشتر توضیح بده. جوان گفت: ببین ننه! مقصود اصلی شاعر این است که: اندر این ره ترک کن طاق و تُرْب. مادر بزرگ که ابروانش را به علامت فهمیدن مطلب بالا میکشید، گفت: زنده باشی مادر! آن قدر خوب توضیح مدهی که آدم لذت میبرد!

شایسته است که در این جا بخشی از دعای نماز عید فطر را ذکر کنیم. دعایی که لیاقت خواندن آن تنها پس از يك ماه خودسازی و تمرین خویشنداری و حرمت ماه خدا را نگاه داشتن به دست میآید: «وَأَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَأَلَّ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَأَلَّ مُحَمَّدٍ...»

در این مختصر، به مدد حضرت حق تعالی بناست با الگوگیری از ساکنان خانه وحی، تا آن جا که محدودیت صفحات اجازه دهد، دست کم تعدادی از مهمترین مهارتهای لازم برای زندگی معنوی (نظیر مهارت ارتقای انگیزهها، مهارت تشخیص نعمت از نعمت، مهارت کنار آمدن با قضا و قدر، مهارت اندیشه در ملکوت عالم، مهارت کسب خشیت و خوف الهی و توانایی گریه کردن، مهارت تجدید حضور در پیشگاه الهی) را مرور کنیم و هر مقدار که باقی ماند به همراه دیگر مهارتهای معنوی - که عددشان اندک نیست - در فرصتی و توفیقی دیگر ارائه خواهد گردید.

مهارت اول: ارتقاء سطح نیت

1. واژه‌شناسی نیت

بعضی از اعمال انسان اختیاری و بعضی دیگر غیراختیاراند. نیت، شالوده و اساس عمل اختیاری و نیز معیار ارزشگذاری اعمال اختیاری انسان است. لذا فرموده‌اند: نیت اساسترین پایه اخلاق است و همه مسائل اخلاقی را باید در پرتو آن بررسی کرد. (6) در فرهنگ دینی ما نیت از واژه‌های کلیدی است؛ زیرا «لَا عَمَلَ إِلَّا نِيَّةٌ» (7) یعنی پاداش در مقابل خلوص است و عمل به نیت وابسته میباشد. اما در فلسفه‌های غربی جز در بررسی‌های کانت، این مفهوم مهم اخلاقی تقریباً فراموش شده و درباره آن تحقیقی انجام نشده است. (8) نیت عبارت است از رابطه عمل با روح؛ زیرا عمل ناشی از طلب روح است. (9) انسان ابتدا نسبت به چیزی علم و آگاهی پیدا میکند، سپس آن را قصد میکند و در نیت میگردد و آنگاه وارد عمل میشود. با نوعی توسعه معنایی؛ واژه نیت شامل قصدهای تقدیری و علی‌الغرضی هم میگردد؛ لذا پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «أَحَدِيكُمْ حَدِيثًا فَاحْقُطُوهُ»؛ سخنی با شما میگویم که آن را به خاطر بسپارید. مردم دنیا چهار گون‌اند:

- کسانی که خدا مال و دانش به آنها داده و در مکتب جانب خدا را رعایت میکنند و از خویشاوندان دستگیری میکنند و میدانند که خدا را در مال آنها حقی هست. آنها در برترین جایگاه قرار دارند.
- کسانی که خداوند به آنها دانش داده و مال نداده، ولی نیت صادقی دارند و گویند اگر مال داشتیم مانند فلانی رفتار میکردیم. آنها با نیت خیر خویش محشور میشوند و پاداش و اجر این دو گروه با هم برابر است.
- کسانی که خداوند به آنها مال داده، ولی دانش نداده و در مال خود بدون دانش تصرف کنند و جانب خدا را رعایت نمکنند. خویشان را دستگیری نمکنند و در مال خویش حقی برای خدا قائل نیستند. آنها در خبیثترین منازل جای دارند.
- آن کسانی که خدا به آنها نه مال داده و نه دانش و آنها در وهم خود میگویند اگر مال داشتیم، مانند آن شخص فاسق رفتار میکردیم. آنها هم، پیرو نیت خویش هستند و در وزر و نکبت با گروه قبل مساوی میباشند. (10)

2. چگونگی تأثیر نیت

دو سؤال اساسی در این جا مطرح است:

سؤال اول: اصولاً چگونه نیت صالح موجب کمال و سعادت انسان میشود و نیت ناپسند سبب انحطاط و شقاوت او میگردد؟ در پاسخ به این سؤال فرموده‌اند: وقتی عملی بدون نیت از انسان سر بزند، چون اندیشه‌های درباره آن به کار نرفته، تأثیری در کمال روحی او ندارد و روح همچنان در حالت اولیه به سر میرد. اما وقتی که عملی از روی قصد انجام میشود، به ناچار باید تصویری از آن در ذهن شکل گیرد (صورت‌های علمی) چرا که قصد و نیت بدون تصور غیرممکن است. اینجاست که روح با تصور عمل، شکل آن عمل را به خود میپذیرد و در درون روح تحولی رخ میدهد (اتحاد عاقل و معقول؛ آنگونه که سنگ با کندهکاری حروف، شکل آنها را به خود میگیرد). آن عمل چه نیک باشد و چه بد، صورت علمی و تصویری که از آن در ذهن میآید، از حیث اینکه انکشاف و انعکاس آن عمل خوب یا بد است، موجب هیچگونه نقص یا کمالی در روح نمیشود؛ بلکه علم انسان را زیاد میکند و ازدیاد علم تنها اثر آن است. اما همین صورت‌های علمی از حیث آثاری که بر آن در خارج مترتب است و به خاطر همان آثار خوب یا بدش مورد توجه و طلب روح قرار گرفته، اثر دیگری بر روح انسان میگذارد که متناسب با آثار خارجی عمل است. اگر عملی که روح طلب کرده، در خارج از آن محقق شود، عمل نیک و کاری الهی و نورانی خواهد بود و اثری که از تصور آن در روح پدیدار میشود، نورانی و الهی خواهد بود. اما اگر آن عمل بد و ظلمانی باشد، اثری که از طلب آن بر روح ایجاد میشود، چیزی جز کدورت و زنگار نخواهد بود. (11)

سؤال دوم: چرا تأثیر نیت - چه بد باشد یا خوب - از تأثیر خود عمل بیشتر است؟ در پاسخ فرموده‌اند: نیت مهمتر از خود عمل است. چون نیت، روح را - که حقیقت آدمی است - تحت تأثیر قرار میدهد؛ در حالی که عمل تنها روی جسم و بدن اثر میگذارد و اساساً چیزی جز نیت نمیتواند سازنده حقیقت برتر انسان (یعنی روح او) باشد. (12)

ای برادر تو همه اندیشه‌های

مابقی تو استخوان و ریشهای

گر گلست اندیشه تو گلشنی

ور بود خاری تو همیشه گلخنی (13)

از مجموع آنچه گفته شد، روشن میشود که نه تنها ارزش عمل به نیت است «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ» (14) بلکه نیت پاک، خود، بالاتر از عمل و بالاترین عمل است: «أَفْضَلُ الْعَمَلِ النَّيَّةُ الصَّادِقَةُ». (15) خصوصاً در صورت استمرار اعمال و تداوم نیت؛ زیرا در این صورت آثار آن جزء ذات و هویت فرد خواهد گردید.

3. تنوع‌پذیری نیت و انگیزها

انسان برای اعمال و رفتار خود انگیزها و نیت مختلفی دارد و این دقیقاً همان چیزی است که توانایی و ظرفیت بالقوه انسان را در پیمودن درجات و ارزش بخشیدن به عمل بالا میبرد و او را تا سر حد يك موجود بنهایت متصف به اسماء و صفات الهی رشد میدهد و یا هر چه بیشتر در درکات پست فرو میبرد و موجب تباهی ابدی میگردد. انگیزها به رغم تنوع و تعدد در چهار دسته کلی جای میگیرند: انگیزهای زیستی که مربوط به ساختار بدن و خلقت انسان میباشد؛ انگیزهای اجتماعی؛ انگیزهای فردی و سلیقهای هر شخص؛ انگیزهای متعالی. بعضی برای روشنتر شدن وسعت توانمندی و ظرفیت بالقوه انسان در داشتن نیت و انگیزه، يك مثال ساده مطرح میکنند: در رفتاری مانند غذا خوردن ممکن است انگیزهای گوناگونی در کار باشد: سیر شدن و رهایی از ضعف و مرگ؛ کسب لذت برای چنین کسی مزه و جذابیت ظاهری غذا بر خواص و ارزش غذایی آن ترجیح دارد؛ صرفاً با انگیزه عادت؛ همراهی با دیگران و رعایت ادب اجتماعی؛ کسب نیرو برای انجام وظائف خدمت و عبادت.

«قَوْ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَأَشْدُّدُ عَلَى الْعَرَبِيَّةِ جَوَانِحِي».

آنچه که بیشتر به عمق و وسعت این توانمندی انسان مافزاید، قدرت و امکان تألیف انگیزها و ترکیب نیت است؛ زیرا انسان میتواند در انجام عمل و بروز رفتار واحد، نیت و انگیزهای متعددی داشته باشد. برخی برای بیان این مطلب مثال ساده‌ای از مسائل شرعی مطرح میکنند: کسی که غسل واجبی بر عهده اوست، میتواند در عین اینکه آن غسل را انجام میدهد، غسل مستحبی دیگری را هم قصد کند. یعنی با يك عمل واحد خارجی، با استفاده از سیستم تداخل نیت، در زمان مساوی، دهها عمل را انجام داد. اهمیت این نکته در این جا نهفته است که انسان با این روش میتواند خود را از محدودیتهای زمان و مکان برهاند و مثلاً در يك عمر شصت ساله، عبادت و اعمال خیری انجام دهد که به چندین برابر عمرش بالغ میشود! مهمترین چیزی که برای رسیدن به این توانایی لازم است، توجه است.

4. بهشت و جهنم نیت

از مسلمات آموزهای پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم آن است که نیت‌های الهی موجب رشد عمل میباشد و هر قدر که نیت خالصتر باشد، بیشتر به عمل پر و بال میدهد و آن را در عالم ملکوت بالا برده و موجب ارج و قرب صاحبش میشود. پس در واقع، هیچ چیز در زندگی انسان و رشد معنوی او به اهمیت نیت نیست؛ زیرا مدار زندگی معنوی بر پایه و اساس نیت دور میزند. هم از این روست که بعضی از دانشمندان بهشت نیت را نسبت به بهشت اعمال، والاتر و برتر دانسته‌اند:

«نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ أَلْبَغُ مِنْ عَمَلِهِ وَ كَذَلِكَ الْفَاجِرُ»، (16) «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ أَلْبَغُ مِنْ عَمَلِهِ» (17) «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَ عَمَلُ الْمُنَافِقِ خَيْرٌ مِنْ نِيَّتِهِ وَ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى نِيَّتِهِ فَإِذَا عَمَلَ الْمُؤْمِنُ عَمَلًا نَارَ فِي قَلْبِهِ نُورٌ»، (18)

نیت مؤمن از عمل او بهتر است و عمل منافق از نیت او بهتر است و هر کدام بر نیت خود کار میکنند و چون مؤمن عملی انجام دهد در قلب وی نوری روشن شود.

«أَلْيَنِيَّةُ الْحَسَنَةِ تُدْخِلُ صَاحِبَهَا الْجَنَّةَ»؛ (19)

«نیت خوب صاحب خویش را به بهشت میبرد».

بالعکس، نیت بد موجب انحطاط عمل و تشکیل جهنم نیت است. هر قدر که نیت بدتر باشد، شعله‌های آتش این جهنم افروخته‌تر میگردد و اگر شخصی در همه کارهایش نیت بد را قصد کند، جهنم نیت از همه طرف او را در بر خواهد گرفت؛ جهنمی که از درونش زبانه میکشد و کسی از بیرون نمیتواند آن را خاموش کند؛ چرا که منشأ آن افکار و نیت خود اوست.

«نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْإِفْئِدَةِ» (20) در کتب حکما و عرفای اسلام به مقوله بهشت و جهنم نیت و افکار، عنایت ویژه شده است.

5. ترسیمی از نیت خوب و بد

در کلام ولی اعظم خدا و لسان غیبی آل الله، امام علی علیه السلام سیمای زیبای نیت نیکو اینگونه تجلی یافته است: نکویی نیت، زیبایی درونهاست، (21) بهترین اندوخته، (22) علامت پاک‌زادگی، (23) سبب رسیدن به آرزوها (24) و دستیابی به اهداف، (25) موجب پاداش اخروی، (26) زیاد شدن روزی، (27) باعث زندگی خوش و جلب دوستی دیگران (28) و وسیله استجاب دعا در موقع خطر است، چنان که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: اگر مردم به هنگامی که بلاها بر آنان فرود میآید و نعمتها از ایشان زوال میپذیرد، با نیت‌های درست و دل‌های مشتاق به پروردگارشان پناه برند، بنگمان هر گریختهای را به آنان بازگرداند و هر تباهی و خرابی را بر ایشان اصلاح کند. (29) از چهره کربیه نیت بد، اینگونه پرده برمیدارد: نیت بد، دردهای پنهان و نهفته، (30) علامت شقاوت، (31) موجب تباهی اعمال، (32) سبب بازماندن از آرزوها، (33) ورود در بدنها، (34) رفتن برکت، (35) محروم ماندن از روزی، (36) واقع شدن در بلاها و گرفتارها، (37) ناکار آمدی تدابیر، (38) و شادی دیگران از مرگ صاحبش میباشد. (39) آنچه گذشت، تصویری بود حقیقی و برزخی از نیت صالح و نمای از نیت سوء، به مصداق فرموده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که به پیشگاه ربوبی عرض کرد:

«رَبِّ أَرِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ»؛

بار خدایا! هر چیز را همانگونه که هست (با تصویر ملکوتی و برزخاش) به من بنمایان.

رسول خدا در کلامی که در واقع جمع‌بندی این آموزهاست فرمود:

«يُحْشِرُ النَّاسَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ»؛ مردم مطابق نیت‌های خود محشور میشوند، «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ (وَالْخَوَاتِيمِ)»، (40) «وَلِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى»؛ همانا کردارها در گرو نیتها و غرض نهایی آنهاست و هر کس هر چه نیت کند برای اوست. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرمودند: «لَا عَمَلَ لِمَنْ لَا نِيَّةَ لَهُ» (41)؛ کسی را که نیت نباشد، عمل نباشد و کسی که دانا نباشد، نیتی برای او نیست. (42)

6. رهیافتهایی از سیره

در سیره رسول اعظم صلی الله علیه وآله وسلم که مرتباً امت بود، ارشاد مردم به نیت صالح، فراوان به چشم مخورد. هنگامی که رسول خدا علی علیه السلام را به فرماندهی سپاهی روانه جنگی کرد، مردی به برادر خود گفت: با ما در سپاه علی به جنگ بیا شاید غلامی یا چهارپایی یا چیزی به دست بیاوریم. (هر کس همراه علی علیه السلام به جنگ معرفت، به پیروزی یقین داشت) رسول خدا فرمود:

«جز این نیست که اعمال به نیت‌هاست و برای هر کس همان چیزی است که نیتش را دارد. پس هر که برای تحصیل آنچه نزد خداست بجنگد، بگمان اجرش با خداست و هر کس برای رسیدن به متاع دنیا حتی اگر به نیت عقالی (زانو بند شتر) بجنگد، او را نصیب و پاداشی جز همان چه برایش جنگیده نیست.» (43)

رسول خدا در هنگام بازگشت از جنگ تبوک فرمود: «افرادی در مدینه ماندند و با ما برای جهاد بیرون نیامدند، ولی هیچ دره و وادی را نیم‌دیم و بر هیچ تپه‌های بالا نرفتیم و در هیچ سرایشی قدم نگذاشتیم، مگر اینکه آنها هم با ما بودند. عرض شد: یا رسول الله! چگونه با ما بودند در حالی که در مدینه هستند؟ فرمود: با نیت‌هایشان.» (44) در جنگ جمل مردی از سپاهیان علی علیه السلام آرزو میکرد که ای کاش برادرش نیز میبود تا نصرت خدا و پیروزی بر دشمنان را ببیند. امام علی علیه السلام به او فرمود: «آیا دل برادرت با ماست؟ عرض کرد: آری. فرمود: هر آینه در این سپاه ما افرادی حضور داشتند که هنوز در پشت پدران و زهدان مادرانند. به زودی روزگار آنان را به جهان هستی آورد و با وجود آنها جبهه ایمان نیرو گیرد.» (45) حبه غزنی نقل میکند: امام علی علیه السلام بیت المال بصره را تقسیم کرد و به هر نفر پانصد درهم داد و خودش نیز مانند بقیه پانصد درهم برداشت. در این هنگام شخصی که در جنگ حضور نداشت، آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! گرچه جسمم از شما دور بود، اما دلم با شما بود، چیزی هم به من بده. حضرت همان پانصد درهمی را که برای خودش برداشته بود به او داد و از آن غنیمت به خودش چیزی نرسید. (46)

حکایت: ابوالاسود پس از نبردهای صفین دید که علی علیه السلام همچون گذشته لب به خنده باز نمیکند. از این رو خواست از دل آن حضرت غم و اندوه را بزاید. عرض کرد: ای امیرمؤمنان! من همواره به نصیحت شما که مفرمودی پیش از خانه از همسایه و پیش از سفر از رفیق سفر جویا شو عمل نکردم تا آنکه به همسایه‌های که او را صالح مپنداشتم گرفتار شدم. او هر روز به سویم سنگ می‌انداخت؛ به ناچار خانه را (به قیمت ناچیزی) فروختم و مردم به خاطر این کار مرا ملامت میکردند. من نیز در پاسخ به ملامت‌های آنها گفتم: من خانه را (به این قیمت ارزان) فروختم بلکه (در واقع) همسایه‌ها را فروختم! امام علی علیه السلام با این مزاح خندید و حاضران نیز با وی خندیدند. (47)

جناب علی بن ابراهیم قمقدس سره (48) از امام رضا علیه السلام درباره آیه شریفه «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرْبُكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» (49) نقل کرد که فرمود: مقصود از شاکله همان نیت است. وقتی که روز قیامت شود، مؤمن در پیشگاه خداوند بایستد و کار حسابرسی او را خود خداوند به عهده گیرد و اعمالش را به او نشان دهد. مؤمن در کار نامه خود منگرد و اولین چیزی که مبیند گناهان خود است. با مشاهده آنها رنگش بر مگردد و بدنش به لرزه مافتد و در جانش وحشت منشیند. سپس خوبه‌هایش را مبیند و از مشاهده آن چشمش روشن و جانش مسرور و روحش شاد میشود و آن گاه به ثوابی که خداوند ارزانش فرموده منگرد و شادباش افزون میشود. سپس خداوند به فرشتگانش مفرماید:

«هَلُمُّوا الصُّحُفَ الَّتِي فِيهَا الْأَعْمَالُ الَّتِي لَمْ يَعْمَلُوهَا! قَالَ فَيَقْرُؤُونَهَا فَيَقُولُونَ وَعِزَّتْكَ، إِنَّكَ لَتَعْلَمُ آتَا لَمْ تَعْمَلْ مِنْهَا شَيْئًا! فَيَقُولُ: صَدَقْتُمْ تَوْبَتُمْوهَا فَكْتَبْنَاهَا لَكُمْ. ثُمَّ يَثَابُونَ عَلَيْهَا» (50)

کارنامه‌های را بیاورید که در آن اعمال ناکرده آنهاست. امام صادق علیه السلام فرمود: دوزخیان در حقیقت بدان سبب در آتش جاویدان میشوند که نیت آنها در دنیا این بود که اگر در آن جاویدان باشند، برای همیشه خدا را نافرمانی کنند و بهشتیان در حقیقت بدان سبب در بهشت جاویدان ممانند که نیت آنها در این دنیا این بوده که اگر در آن باقی بمانند، برای ابد خدا را اطاعت کنند. پس جاودانگی هر دو گروه به سبب نیت‌هاست. سپس این آیه را تلاوت کرد: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» یعنی بر پایه نیت خود، (51) همچنین ایشان در پاسخ به سؤال از علت برتری نیت مؤمن بر عملش فرمود: عمل گاه ممکن است برای ریا و خود نمایی به مخلوق صورت گیرد، اما نیت به طور خالص از آن پروردگار جهانیان است. پس خدای متعال برای نیت، آن عطا میکند که برای عمل عطا نمیکند. (52) و در تعلیلی دیگر فرموده‌اند: چون گاهی اوقات برای انسان حالانی مثل بیماری یا ترس پیش می‌آید و با آنکه نیت انجام کاری را دارد، نمیتواند انجامش دهد، در چنین وقتی است که نیت مؤمن بهتر از عمل اوست. (53)

امام موسی بن جعفر علیه السلام مفرماید: همچنان که بدن جز با نفس زنده بقایی ندارد، دین نیز جز با نیت درست بر پا نممانند و نیت درست هم جز با عقل و خرد استوار نمگردد. (54)

7. سرنخهایی برای تفکر بیشتر

ای ابوذر! سعی کن در هر کاری نیت پاک داشته باشی؛ حتی در خوردن و خوابیدن. (55) خداوند دوست دارد که نیت انسان نسبت به مردم زیبا باشد؛ همچنان که دوست دارد نیت او در اطاعت از وی نیز محکم و خالص باشد. (56) بنده باید در تمام حرکات و سکنات خود نیت خالص برای خدا داشته باشد؛ زیرا اگر این معنا در کار نباشد، در شمار غافلان است، (57) چه بسا نیتی که از عملی

8. نیت ناپسند

از باب «تَعْرِفُ الْأَشْيَاءَ بِأَصْدَادِهَا»، لازم است چیزهایی را که در نقاط خلأ فکری، جای نیت نیکو را پر میکند، ولو به نحو گذرا ذکر گردد و تفصیل مباحث، مجالی دیگر مطلبید.

الف. شرك بتپرستانه: شاید امروزه کمتر کسانی در دنیا وجود داشته باشند که در اعمال خود خشنودی بتان خود ساخته را چونان دوره جاهلیت مورد نظر قرار دهند. ولی بشر در دوره‌های با اعمال نیک خود به بت و ماه و خورشید و... تقرب مجست.

ب. نفاق: مقصود انجام عملی است که انجام دهنده، هیچ گونه اعتقادی نسبت به درستی و حقانیت آن ندارد. بعضی با انجام کارهای نیک به دنبال تظاهر به خوبی و دینداری هستند و تمام هدفشان این است که خودشان را از خوبان نشان دهند، در حالی که در دل باوری به آن ندارند.

ج. دنباطلیبی: دنبامداران يك فرمول و عقیده مهم دارند که مگویند: از همه شیوهها برای مقاصد دنیا و کسب مال و جاه و مقام استفاده کن، حتی از طریق انجام کارهای نیک و جلب توجه دیگران. این عقیده گاهی حتی به گذشتن از دنیا برای دنیا مانجامد؛ یعنی شخص به ظاهر عبادت و زهد پیشه میکند، تا به مقام و جاهت و مراد خود برسد.

د. ریا: ریا یعنی انجام عمل برای خشنودی غیر خدا. گاهی ریا خالص مد نظر است و گاهی آمیزهای از یاد خدا و ریا. خدای متعال مفرماید: «أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ»؛ (59) من بهترین شریک هستم؛ زیرا سرمایه‌های را که انسان در اختیار دارد - که همان عمر است - من به او داده‌ام ولی حاصل و نتیجه کارش را اگر خالص برای من انجام داد، من بر مدارم و از او مسخرم و مابقی را برای خودش باقی میگذارم، حتی اگر مقداری را برای من و مقداری را برای غیر من انجام داده باشد. ریاکار، مفتون يك آفرین، مرحبا، بارک الله و احسنت دیگران است، لذا چه بسا در شرائطی مخالفت دیگران او را به ترك عمل نیکش وادار کند.

ه. سُمعه: ممکن است شخصی حین عمل، نیت خوبی داشته باشد، ولی بعد از عمل گرفتار سمعه گردد؛ یعنی از اینکه عملش به گوش دیگران رسیده، خشنود گردد.

و. فخر فروشی و مباحثات: بعضیها هم از انجام کار نیک این مقصد را مد نظر دارند که گوی سبقت را از رقبا برابند و اعمال خود را به رخ رقیب بکشند. عمل خیری را انجام میدهند تا مردم بگویند فلانی بود که این کار خیر را انجام داد. اینگونه نیت در رقابتهای فامیلی و طائفهای فراوان دیده میشود.

ز. عُجَب و خود پسندی: بعضیها عمل نیک خود را هر چند اندک باشد، بسیار می‌شمارند و در درون خود را به خاطر کارهای نیکی که انجام داده‌اند مستیابند. جالب است که عده‌ای از این افراد عمل نیک فراوان دیگران را ناچیز تلقی میکنند. مثال: انسان مرقّهی که سرمایه فراوان دارد و به خاطر سیر کردن شکم يك فقیر، خودش را مستحق همه گونه نظر حقتعالی و استجاب دعا میداند. در حالی که عملش با توجه به مُکنت و امکانات مادی که خدا به او داده جز به مقدار بال مگسی به حساب نمآید.

ح. غفلت جزئی: اگر غفلت فراگیر و کلی باشد، اساساً اختیاری بودن عمل منتفی میشود، ولی گاهی گرچه غفلت به نحو کلی نیست و آن مقدار از توجه که موجب اختیاری بودن عمل است وجود دارد، ولی درصد حضور اندک است و نوعی آمیختگی بین غفلت و توجه به چشم می‌خورد. شاید اغلب کارهای دینی ما خصوصاً عبادات ما که قصد قربة الی الله در آنها شرط است، دارای همین ویژگی (آمیختگی غفلت و توجه و ضعف میزان حضور) باشد. مثل اینکه شخص با قصد قربة الی الله وضو مسازد و به نماز مایستند و به فرض در هر جای نماز اگر از او بررسی چه میکنی؛ به تو پاسخ دهد نماز میخوانم و اگر دوباره از او بررسی به چه قصدی نماز میخوانی؟ پاسخ دهد برای رضای خدا و همین مقدار توجه برای صحت نماز کافی است. اما همین شخص چه بسا در موقع انجام تك تك اجزاء نماز توجه ندارد که در حضور حضرت حق به نماز ایستاده و با فرمانروای عالم سخن مگویند. در حقیقت او از بعضی از مراتب نیت غافل است. همچون حاجیای که به خاطر دستور خدا به زیارت کعبه رفته و همین مقدار نیت موجب صحت حج اوست، ولی توجه ندارد که باید در آن جا به دنبال صاحب خانه باشد نه صرفاً طواف خانه، مشکلیش این است که خود را کنار صاحب خانه نمیبیند.

کعبه يك سنگ نشانی است که ره گم نشود

حاجی، احرام دگر بند ببین یار کجاست

توجه: کسی که فرزندان خود را به نماز دعوت میکند، با آنکه آنها را به ارزشمندترین اعمال فرا میخواند، ولی دعوتش زمانی ارزش دارد که با نیت الهی باشد، وگرنه يك عمل ارزشی محسوب نمیشود و مأجور نیست و چه بسا مؤثر هم نیفتد. لذا بعضی از کارشناسان در توصیههای تربیتی برای آموزش نماز به فرزندان خود یا متریان دیگر، این موارد را یاد آور شده‌اند:

1 . برای دعوت کودکان و نوجوانان به نماز در درجه اول به نیت خود توجه کنیم. ببینیم که آیا ما فرزند یا دانشآموز خود را برای رضای خدا به نماز فرا میخوانیم یا به خاطر چیزهایی دیگر؟ اگر در دعوت خود بیشتر نگران آبروی خود هستیم و فکر میکنیم اگر فرزندانمان نماز نخوانند، دیگران در مورد ما چها خواهند گفت و اگر در دعوت خود، خودمان مطرح هستیم و احساس میکنیم اگر فرزند یا دانشآموز ما نماز نخواند، نشانه بعرضگی ما یا نشانگر بحرمتی به خواست ماست و «اگر»های دیگر، در چنین شرایطی باید بدانیم که نمیتوانیم دعوت کننده خوبی برای نماز باشیم. از يك سو عمل ما متعلق به سطح متعالی از انگیزهها نیست و نمیتواند قربة الی الله باشد و از سوی دیگر این احساس به تربیتی دست میدهد که ما او را به خاطر خودمان دعوت به نماز میکنیم نه برای رضایت خدا یا به خاطر نفس نماز، یا حتی به خاطر خود فرزند.

2 . در دعوت آنان به نماز ضمن اینکه از تشویقهای مادی و اجتماعی از قبیل خریدن هدیه و تشویقهای کلامی استفاده میکنیم، باید

پیوسته به گونه‌های عمل کنیم که او را در سطوح پائین انگیزشی نگه نداریم. باید او را متوجه خدا کنیم و بگوئیم که او نماز را باید به گونه‌های بجا بیاورد که خدا آن را ببیند.

3. توصیه‌های دینی، از آن جمله توصیه به نماز را به گونه‌های به فرزندانمان ارائه کنیم که نشان دهیم همیشه در محضر خالق عالمیم. به همین جهت از تندگویی، پرخاشگری، عصیت و بادبی پرهیز کنیم. انسان وقتی در محضر بزرگی حاضر است، اگر حتی از خود آن بزرگ ناراحت شود، سعی میکند ناراحتی خود را پنهان کند و موجب بحرمتی نشود. (60) مرحوم نراقی در جامع السعادات منویسد: یکی از بزرگان که در انجام دستوره‌های استجابی توفیق یافته بود، مدت سی سال تمام در نماز جماعت شرکت میکرد. در طول این مدت همیشه منظم و مرتب در صف اول نماز جماعت مایستاد. از قضا روزی دچار گرفتاری شده نتوانست مانند همیشه در صف اول نماز جماعت شرکت کند، به ناچار در صفهای دیگر ایستاد و به خواندن نماز پرداخت. مثل اینکه میخواست علت دیر آمدن را برای آنان بیان کند. موقع شب علت شرمندگی خود از مردم را مورد بررسی و مطالعه قرار داد و متوجه شد تمام عبادتهایی که در مدت سی سال انجام داده، برای خود نمایی بوده و میخواسته نظم و دقت و اهتمام خود را به رخ دیگران بکشد، نه اینکه به خاطر خدا در نماز شرکت کند. مرحوم حکیم سبزواری برای عیادت بیماری مرفت و عدهای هم با او بودند. نزدیک منزل بیمار که رسید برگشت و زلفت. اطرافیان پرسیدند چرا تا این جا آمدید و حالا بر مگردید؟ آقا جواب داد: خطوری به قلبم کرد که بیمار وقتی مرا ببیند از من خوشش میآید و مگوید سبزواری چه انسان والا و بزرگی است که به عیادت من بیمار آمده است. حالا برمگردم تا هنگامی که اخلاص اولیه را ببایم و فقط برای خدا به عیادت بیمار بیایم. (61) هر که نیتش خوب باشد توفیق یار او میشود. (62) در حقیقت خداوند یاری خود به بندگانش را به اندازه نیتهای آنان قرار داده است. پس هر که نیتش درست باشد یاری خدا به او کامل رسد و هر که نیتش کاستی داشته باشد یاری خدا نیز به همان اندازه نقصان نیت، از وی کاسته شود. (63) رساترین چیزی که به وسیله آن رحمت خدا نازل میشود، آن است که برای همه مردم رحم و مهربانی در خاطر داشته باشی. (64) گاه پیش میآید که برادر مؤمن حاجتی از او میخواهد و او چیزی ندارد که حاجتش را بر آورد، اما در دلش به آن اهتمام مورزد و خدای تبارک و تعالی به سبب همین اهتمام او را به بهشت میبرد. (65) هر کس به بستر خود رود و نیتش این باشد که نماز شب بخواند اما خوابش ببرد تا صبح شود، آنچه در نیتش بوده برای او نوشته میشود و خوابش برای او صدقهای از جانب پروردگارش محاسبه میشود. (66) بنده در روز نیت میکند که نماز شب بخواند، اما چشمانش بر او غلبه میکند و در نتیجه نمخواند. پس خداوند نمازش را برای او ثبت میکند و نفس کشیدنهایش را تسیح منویسد و خوابش را برای او صدقه قرار میدهد. (67)

گر در طلب گوهر کانی، کانی
ور زنده به بوی وصل جانی، جانی
القصه حدیث مطلق از من بشنو
هر چیز که در جستن آنی، آنی
در ضمیر ما نمگنجد به غیر از دوست کس
هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس

9. گستره نیات نیکو

در اینجا پرسشهای زیادی مطرح است؛ از جمله: بهترین نیتهایی که میتوانیم در کارهای نیک داشته باشیم، چیست؟ مراتب و درجات نیتهای الهی اولیاء خدا در چه حد و حدودی است؟ چگونه از نیتهای شیطان و شرک آلود و ریا گونه رهایی یابیم؟ در یک تقسیم کلی نیات صالح را در سه رده میتوان جای داد که عبارتند از: شوق و طمع به تفضلات الهی، خصوصاً نعمتهای بهشتی؛ ترس از عقوبت به ویژه عذاب دوزخ؛ کسب رضای الهی و تحصیل خشنودی حضرت حق:

«إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا فَبَلَغُوا الْعِبَادَةَ الْعَبِيدَ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَبَلَغُوا الْعِبَادَةَ الْأَجْرَاءِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حُبًّا فَبَلَغُوا الْعِبَادَةَ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ» (68)؛

«بندگان (خوب) خدا (که اعمال شایسته انجام میدهند) سه دستهبند: گروه اول، آنها که از ترس، خدا را عبادت میکنند. اینگونه پرستش، عبادت بردگان است. گروه دیگر کسانی هستند که به خاطر اجر و ثواب خدا را میپرستند. عبادت اینان عبادت مزد بگیران و نوکران است. گروه سوم خدا را به خاطر محبت میپرستند و این عبادت آزادگان است و بالاترین عبادت است.»

هر کدام از این مراتب سه گانه، خود مشتمل بر مراحل و مدارجی است. مثلاً مرتبه سوم که مرتبه محبت است، به درجات متعددی تقسیم میشود که ذکر تمامی این مراتب نیازمند مجال بیشتری است. در مقایسه با این نیات والای الهی، نه «انگیزه‌های دلسوزانه و ترحم‌آمیز» و نه «انگیزه‌های خیر خواهانه و ناصحانه» و نه حتی «انگیزه‌های وظیفه مدار» همچون انسان دوستی و کمک به هم نوع، رعایت حقوق بشر، تأمین رفاه مردم، گسترش عدالت اجتماعی و... دیگر چندان فروغی ندارد؛ چرا که جای خود را به انگیزه‌های عاشقانه و خالصانه و بچشم داشت و شکستناپذیر میدهد، و همان نتایج به شکلی بهتر و والاتر حاصل میشود.

نام احمد نام جمله انبیاست
چون که صد آمد نود هم پیش ماست

کارهای خوبی را که با حسن نیت انجام دادیم با کدام درجه از این انگیزه‌ها بوده است؟ اینجاست که چون قلم برسید سر بشکست که «لَا يُفَاسُ بِالْ مُحَمِّمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ». (69) یعنی از حیث نیات کسی به گرد پای اهلبیت علیهم السلام نمیرسد؛ وگرنه از نظر عمل خارجی، عابد و زاهد و تارك دنیا در تاریخ کم نبودند و نیستند. تأکید میشود که باز مدارج برتری وجود دارد که حتی

تصور آن برای عقلهای آلوده به گناه ناممکن است، چه رسد به اینکه توفیق یابد که در مرحله تصمیمسازی و پیش از اقدام و حین عمل، چنین نیاتی را مدنظر قرار دهد و عملش را در هر مرحله با آنها تطبیق دهد. برای رسیدن به چنین نیاتی باید از خدای بزرگ طلب توفیق نمود؛ چنان که امام سجاد علیه السلام در دعای مکارمالاخلاق به ما آموخت که اینگونه در پیشگاه خدای سبحان عرض حاجت کنیم:

«وَأَنْتَ يَبْتِئِي إِلَى أَحْسَنِ النَّبَاتِ وَيَعْمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ اللَّهُمَّ وَفَرْ يَلُطْفُكَ تَبْتِئِي» (70)؛
«نیت مرا به نیکوترین نیتها و کردارم را به بهترین کردارها برسان، بارخدایا به لطف خود نیت مرا کامل گردان.».

پنوشت :

- 1) بحارالانوار، ج 60، ص 291.
- 2) ابن ابی الحدید، شرح نهجالبلاغه، ج 19، ص 334، در شرح حکمت 386.
- 3) نهجالبلاغه، حکمت 386.
- 4) به نظر میرسد از نیازمندیهای ضروری برای کسب مهارتهای معنوی، طراحی و ارائه تمرینهای مختلف است که باید توسط دانشمندان اسلامی از متن آموزه‌های مکتب اهل بیت علیهم السلام استخراج گردد.
- 5) یعنی این اضطراب و تشویش و جنبش را کنار بگذار. (مصراع دوم چنین است: تا قلاویزت نجنبید تو مجنب).
- 6) سید محمد رضا مدرسی، فلسفه اخلاق، ص 229.
- 7) اصول کافی، ج 1، ص 70، ج 9، باب اخذ بالسنة.
- 8) سید محمد رضا مدرسی، فلسفه اخلاق، ص 229.
- 9) همان، ص 237، (به تعبیری برای انجام يك عمل، روح عامل نرمافزاری است چه اینکه بدن عامل سختافزاری میباشد).
- 10) نهج الفصاحة، ش 1216.
- 11) سید محمد رضا مدرسی، فلسفه اخلاق، ص 233 و 236. (با تصرف).
- 12) همان، ص 233 و 237. (با تصرف).
- 13) مثنوی معنوی، دفتر دوم، در گمان بردن کاروان.
- 14) بحارالانوار، ج 81، ص 377.
- 15) نهجالفصاحة، ش 411.
- 16) بحارالانوار، ج 67، ص 207، ج 23.
- 17) نهجالفصاحة، ش 3148.
- 18) همان، ش 3142.
- 19) همان، ش 3163.
- 20) همزه، 6 و 7.
- 21) میزان الحکمة، ش 21004، امام علی علیه السلام، «حُسْنُ النَّبِيَّةِ، حَمَالُ السَّرَائِرِ».
- 22) همان، ش 21005، امام علی علیه السلام، «أَفْضَلُ الدَّخَائِرِ، حُسْنُ الصَّمَائِرِ».
- 23) همان، ش 21017، امام علی علیه السلام، «حَمِيلُ الْمُقْصَدِ يُدُّ عَلَى طَهَارَةِ الْمُؤَلَّدِ».
- 24) همان، ش 21006، امام علی علیه السلام، «حَمِيلُ النَّبِيِّ سَبَبٌ لِيُلَوِّغَ الْأُمِّيَّةَ».
- 25) همان، ش 21013، امام علی علیه السلام، «يُحَسِّنُ النَّبَاتُ تَنْجَحَ الْمُطَالِبُ».
- 26) همان، ش 21009، امام علی علیه السلام، «إِحْسَانُ النَّبِيِّ يُوجِبُ الْمُتَوَبَّةَ».
- 27) همان، ش 21011، امام صادق علیه السلام، «مَنْ حَسَنَتْ نَبِيَّتُهُ زَادَ اللَّهُ فِي رِزْقِهِ».
- 28) همان، ش 21010، امام علی علیه السلام، «مَنْ حَسَنَتْ نَبِيَّتُهُ كَثُرَتْ مُتَوَبَّتُهُ وَطَابَتْ عَيْشَتُهُ وَوَحِبَتْ مُوَدَّتُهُ».
- 29) همان، ش 21027.
- 30) همان، 21028، امام علی علیه السلام، «سُوءُ النَّبِيَّةِ دَاءٌ دَفِينٌ».
- 31) همان، ش 21036، امام علی علیه السلام، «مِنَ الشَّقَاءِ فِسَادُ النَّبِيَّةِ».
- 32) همان، ش 21030، امام علی علیه السلام، «رَبِّ عَمَلٍ أَسَدَتْهُ النَّبِيَّةُ».
- 33) همان، ش 21031، امام علی علیه السلام، «مَنْ أَسَاءَ النَّبِيَّةَ مَنَعَ الْأُمِّيَّةَ».
- 34) همان، ش 21034، «مَنْ سَاءَ مَقْصَدُهُ سَاءَ مَوْرَدُهُ».
- 35) همان، ش 21035، امام علی علیه السلام، «عِنْدَ فِسَادِ النَّبِيَّةِ تَرْتَفِعُ الْبُرْكَهُ».
- 36) همان، ش 21038، امام صادق علیه السلام، «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَنْوِي الدَّنْبَ فَيُحَرِّمُ رِزْقَهُ».
- 37) همان، ش 21037، امام علی علیه السلام، «إِذَا فَسَدَتْ النَّبِيَّةُ وَقَعَتْ التَّلْبِيَةُ».
- 38) همان، ش 21033، امام علی علیه السلام، «مَنْ سَاءَ عَزْمُهُ رَجَحَ عَلَيْهِ سَهْمُهُ».
- 39) نهجالفصاحة، ش 21032، امام علی علیه السلام، «مَنْ سَاءَ عَزْمُهُ سَرَّ قَعْدُهُ».
- 40) همان، ش 937.

41) غررالْحکْم، مترجم ش 10771.

42) هَمَان، 10772.

43) میزان الحکمه، ش 20963.

44) هَمَان، ش 20970 و 20971.

45) هَمَان، ش 20972.

46) هَمَان، ش 20973.

47) علی امام المتقین علیه السلام، ج 2، ص 375 به نقل از ویژگیهای اخلاقی در شخصیت حضرت علی علیه السلام، ص 204.

48) تفسیر قمی، ج 2، ص 25.

49) اسراء، 84.

50) بحارالانوار، ج 67، ص 204، ج 12.

51) مستدرک الوسائل، ج 1، ص 92، ج 6؛ میزان الحکمه، ش 20951.

52) هَمَان، ش 20994.

53) غررالْحکْم، 320، باب حسن الضر، ش 20997، عن العالم علیه السلام.

54) هَمَان، ش 21025.

55) میزان الحکمه، ش 21012، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم: «يا أَبَادِرَ لَيْكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نَبِيَّةٌ صَالِحَةٌ فِي النَّوْمِ وَ الْأَكْلِ».

56) هَمَان، ش 21012، امام علی علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ سُحَّانَهُ يُحِبُّ أَنْ تَكُونَ نَبِيَّةً لِلنَّاسِ حَمِيلَةً كَمَا يُحِبُّ أَنْ تَكُونَ نَبِيَّةً فِي طَاعَتِهِ قَوِيَّةً غَيْرَ مَذْخُولَةٍ».

57) هَمَان، ش 2100، امام صادق علیه السلام: «لَا لِيُعْتَدَ مِنْ خَالِصِ النَّبِيَّةِ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ وَ سُكُونٍ لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ هَذَا الْمَعْنَى يَكُونُ عَافِلاً».

58) هَمَان، ش 20998، امام علی علیه السلام، «رَبِّ نَبِيَّةٍ أَنْفَعُ مِنْ عَمَلٍ»، غررالْحکْم، ج 1591، باب اهميته النبيه.

59) علی بن سالم گوید، از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: فان الله عزوجل: انا خير شريك من اشركت معي غيري في عمل عملة، ثم اقبله إلا ما كان لي خالصاً، اصول کافی، ج 2، ص 295، ج 9، باب الربا.

60) دکتر علناصغر احمدی، تحول انگیزشی انسان و ارتباط آن با نماز.

61) در محضر استاد حسن زاده آملی، ص 23.

62) میزان الحکمه، ش 20983، امام علی علیه السلام: «مَنْ حَسُنَتْ نَبِيَّتُهُ أَمَدَةُ التُّوفِيقِ».

63) هَمَان، ش 20985، امام صادق علیه السلام، «إِنَّمَا قَدَّرَ اللَّهُ عَوْنَ الْعِبَادِ عَلَى قَدْرِ نَبَاتِهِمْ فَمَنْ صَحَّتْ نَبِيَّتُهُ ثُمَّ عَوَّنَ اللَّهُ لَهُ وَ قَصُرَتْ نَبِيَّتُهُ قَصُرَ عَنْهُ الْعَوْنُ يَقْدِرُ الَّذِي قَصُرَ».

64) غررالْحکْم، ش 1034، فِي التَّرْحُمِ أَبْلَغُ مَا تَسْتَدِرُّ بِهِ الرَّحْمَةُ أَنْ تُضْمِرَ لِكُلِّ النَّاسِ الرَّحْمَةَ.

65) میزان الحکمه، ش 20979، امام باقر علیه السلام.

66) هَمَان، ش 20977، رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم.

67) هَمَان، ش 20975، امام صادق علیه السلام.

68) اصول کافی، ج 2، ص 84، ج 5، باب العبادة.

69) بحارالانوار، ج 23، ص 117، ج 32.

70) صحيفه سجاديه، دعای 20، در مکارم اخلاق.

هر روز وقایع جدید کوچک یا بزرگی در زندگی ما رخ می‌دهد که بعضی از آنها برای ما خوشایند و برخی دیگر ناخوشایند است. همه اتفاقات خوشایند را متوانیم نعمت الهی بنامیم. در واقع نعمتها، طیف وسیعی را شامل میشوند؛ از امکانات بالفعل تا امکانات و سرمایه‌های بالقوه‌ای که در اختیار ماست. حتی موقعیتهای ویژه‌ای که برای بهره‌مندیهای خاص به دست ماوریم، متواند يك نعمت الهی باشد. در برابر نعمت، نعمت قرار دارد. هر کدام از نعمتها و نعمتها چند منشأ متواند داشته باشد که با نظر به این مناشی ممکن است آن چه که به ظاهر نعمت بود در باطن نعمت باشد و بالعکس، یعنی آن چه که به ظاهر نعمت بود، در واقع نعمت خدا باشد. پس تشخیص نعمت و نعمت باطنی و تعیین رفتار مناسب در قبال هر کدام، یکی از مهارت‌های معنوی مهم شمرده میشود. نظری بر سنت‌های الهی همچون امتحان و ابتلای مؤمن و عقوبت گناهکار و املا و استدراج اهل معصیت، از يك سو و صبر و جبران از سوی دیگر راه گشای کسب این مهارت خواهد بود انشاء الله.

1. آموزه‌های مکتب درباره ابتلا و امتحان الهی

خداوند خواسته است شما را بیازماید که کدام يك از شما نیکوترین عمل را انجام میدهد. پس به اعمال نیکو مبادرت کنید. (1) خدای سبحان دنیا را برای آخرت قرار داده و مردم را در دنیا به آزمایش گذاشته تا روشن شود، کدام يك نیکوکارتر است. (2) برای مردم، گریزی از این نیست که خالص شوند و امتحان گردند و تمیز یابند و غربال شوند. (3) پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در هر قضای خدای عزوجل، برای مؤمن خیری است. (4) روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنان خندید که دندانهای عقلش نمودار شد. سپس فرمود: آیا از من نمیرسید که از چه مخندم؟ عرض کردند: چرا ای رسول خدا؟ فرمود: از انسان مسلمان در شگفتم که هر چه خدای عزوجل برای او حکم و مقدر کند، برای او خوب است. (5) شگفتا از مؤمن که هر قضایی خداوند بر او براند برایش خیر است؛ چه خوشایند او باشد یا نباشد. اگر مبتلایش کند، کفاره او باشد و اگر به وی عطا کند و گرامیش دارد به او بخشش کرده است. (6) خداوند بنده مؤمنش را به مرض مبتلا میکند تا همه گناهان او را بریزد. (7) خدا برای هر که نکویی خواهد، مبتلایش کند. (8) هیچ کس در دنیا به بلیه‌های مبتلا نشود، مگر در قبال گناهی که کرده و خدا کریمتر و بزرگتر از آن است که روز قیامت او را از آن گناه باز خواست کند. (9) از جمله سخنان نجاگونه خداوند با موسی بن عمران علیه السلام این بود: ای موسی! هیچ مخلوقی نیافریدم که نزد من محبوبتر از بنده مؤمنم باشد. او را به بلا گرفتار مسازم، زیرا که این برایش بهتر است و من بهتر میدانم چه چیز بندهام را مسازد. پس باید بر بالای من شکبیا باشد و نعمتهایم را سپاس گزارد و به قضای من خشنود باشد تا او را از صدیقان بارگاه خود بنویسم. (10)

مؤمن همواره در معرض خیر و خوبی است. اگر بند بندش از هم جدا شود، برایش خیر است و اگر بر شرق و غرب عالم حکومت کند، باز برایش خیر است. (11) بنی اسرائیل نزد حضرت موسی علیه السلام آمدند و از او خواهش کردند تا از خدای عزوجل بخواهد که هرگاه باران خواستند، نازل شود و هرگاه اراده کردند، باران بند بیاید؛ موسی علیه السلام از خدای عزوجل چنین خواست. خداوند نیز خواسته موسی علیه السلام را اجابت کرد. بناسرائیل زمین را کشتند و جایی را خالی نگذاشتند. سپس هرگاه که خواستند باران بارید و هرگاه که خواستند بند آمد. پس زراعت‌هایشان چون کوهها و تپهها گشت. وقتی زراعت خویش را درویدند و خرمنها را کوبیدند، دانه‌های نیافتند. پس به نزد موسی علیه السلام شکایت بردند و گفتند: ما از تو خواستیم که از خداوند بخواهی تا آسمان بنا به خواست ما ببارد و خدا هم پذیرفت، ولی آن را به زیان ما تبدیل کرد! موسی علیه السلام به خداوند عرض کرد: آنها از من خواستند که از تو بخواهم هرگاه که خواستند، آسمان ببارد و هرگاه خواستند، از باریدن باز ایستد و تو خواست ایشان را پذیرفتی و آن گاه بارش آسمان را به زیان آنها تبدیل کردی! خداوند فرمود: ای موسی! مقدر کننده بناسرائیل من بودم، اما آنها به تقدیر من رضایت ندادند و این را به خواست خودشان واگذاشتم و آن شد که دیدی. (12) خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمود: آیا بنده مؤمن من از اینکه دنیا را به رویش بگشایم و این کار مایه دوری او از من شود، شادمان مگردد؟ یا از اینکه دنیا را از او بگیرم و در عوض به من نزدیک شود، بتابی میکند؟ (13) امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید: «أَلْمَأُ عَارِيَةٌ»؛ (14) ثروت امانت است. چه نزدیک است تنگدستی به نعمت. (15) پاداش بزرگ فقط با ابتلا و امتحان بزرگ حاصل میشود و خدا قومی را دوست ندارد، مگر آنکه سنت ابتلا را درباره آنان جاری میفرماید. (16) روزگار مؤمن اینگونه است که چهل شب بر او نمگذرد مگر اینکه چیز ناراحت کننده‌ای برایش پیش میاید که او را به یاد خدا اندازد. (17) همانا خداوند هرگاه بنده‌ای را دوست بدارد، او را در بلا و گرفتاری میچاند و ما را و تو را ای سُدیر (یکی از باران خاص امام) تا در حال امتحان شب و روز بگذرانیم. (18) «إِنَّمَا يُتَلَى الْمُؤْمِنُ فِي الدُّنْيَا عَلَى قَدَرٍ دِينِهِ» (19) برای بنده در پیشگاه خداوند منزلتی نیست، مگر

آنکه به واسطه یکی از این دو امر حاصل شده باشد: یا به رفتن مالش یا به بلایی در بدنش. (20) مؤمن همچون کفه ترازوست؛ هرچه بر ایمانش افزوده گردد بلایش زیادتیر میشود. (21) فقیر خوشنود، از دامهای شیطان نجات یافته است (22) از گریزاندن نعمتها دوری نمائید؛ چون این طور نیست که هر گریختهای بازگردد. (23) برای خدای سبحان بندگانی است که آنها را به نعمتها مخصوص

گردانیده. آن نعمتها را مادامی در دست آنها میگذارد که بخشش کنند. پس هرگاه از آن روی برگرداند، نعمتها از ایشان گرفته میشود و به سوی غیر ایشان تحویل میدهد. (24) خدا هرگز جباران را در هم نشکست، مگر پس از مهلتهای لازم و نعمتهای فراوان و هرگز استخوان شکسته ملتی را بازسازی نفرمود، مگر پس از آزمایشها و تحمل مشکلات. (25) بالاترین مردم از حیث تحمل بلا پیغمبرانند و بعد جانشینان آنها و بعد هر که نیکوتر است. مؤمن به اندازه کارهای نیکویش، مبتلا میشود. کسی که دینش نیکو و کردار او درست باشد، بلا و امتحان او سخت گردد؛ (26) پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خداوند عزوجل فرمود: برخی از بندهای مؤمنم اینگونهاند که امر دینشان جز به توانگری و وسعت در زندگی و تندرستی درست نمیشود. من هم آنها را به همان توانگری و وسعت در زندگی میآزمایم. برخی از بندهای مؤمنم، که امر دینشان جز با ناداری و مستمندی و بیماری درست نمیشود. پس من هم آنها را به ناداری و مستمندی و بیماری میآزمایم. من دانانترم بدانچه دین بندگان من بدان کامل میشود. (27) کسی از شما نگوید: خدایا! از بلا به تو پناه میبرم، زیرا کسی نیست که مبتلا نباشد؛ لکن آنکه میخواهد به خدا پناه برد، از آزمایشهای گمراه کننده، پناه ببرد. همانا خدای سبحان مفرماید: بدانید که اموال و فرزندان شما فتنه و آزمایش برای شمایند. معنای این آیه آن است که خدا انسانها را با اموال و فرزندانشان میآزماید تا آن ناخرسند از خرسند شناخته شود؛ چه بعضی مردم فرزند پسر را بیش از فرزند دختر میپسندند و بعضی دیگر فراوانی مال را دوست دارند و از کاهش سرمایه نگرانند. (28)

2. آموزههای مکتب درباره عقوبت

«وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمِلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (29)، «تَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَمُونَ» (30) چه بسیار کسانی که به وسیله نعمت و احسان به تدریج به سوی هلاکت روند. (31) استدراج آن است که از بنده گناهی سر زند، ولی برای او نعمتی تازه فراهم آید، او از استغفار باز ماند. (32) رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمودند: ای علی! همانا این مردم به زودی با اموالشان دچار فتنه و آزمایش میشوند و در دینداری بر خدا منت میگذارند؛ با این حال انتظار رحمت از او دارند (در حالی که باید منتظر عقوبت باشند). (33) مال بسیار، دلها را فاسد نموده و منشأ گناهان خواهد شد. (34) پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم مفرماینند: شیطان دامها و حیللهای مختلفی دارد. از جمله حیللهای شیطان آن است که بندگان از نعمتهای خدا مغرور شوند و به بخششهای او تفاخر کنند و به بندگان خدا تکبر ورزند. (35) چگونه شبیخون انتقامهای خدا تو را بیدار نمیسازد؛ حال آنکه در حقیقت به سبب نافرمانیهای او در ورطه فحشر افتادهای! (36)

3. راه تشخیص نعمت از نعمت

بهترین مال آن است که موجب شکر و سپاس گشته و پاداش الهی را واجب گرداند. (37) بهترین اموال تو آن است که موجب حفظ آبرویت شود. (38) بدترین مالها آن است که موجب نکوهش گردد. (39) بهترین مردم کسی است که حاضر است نعمتها را با شکر پایدار نموده و از دست رفته آن را با صبر باز گرداند. هرگاه دیدی که خدای سبحان بر تو با وجود معاصی، نعمتها را پی در پی کرده، آن استدراج است. (40) هرگاه خدایت پدربری به تو نعمت داد، از او بترس. (41) زیبایی و زینت نعمت، صلهرحم است. (42) اگر هنگام نعمت به صله رحم نپرداختی در نعمت بودن آن شک کن. کمترین چیزی که برای نعمت دهنده واجب است انجام گیرد، آن است که با نعمت او گناه نشود یا در مقابل نعمتش نافرمانی نشود. (43) (پس اگر با نعمت گناه شد، آن نعمت است). خداوند چون خوبی بندهای را خواهد و آن بنده گناهی مرتکب شود، خدا او را کیفری دهد و استغفار را در یاد او اندازد. و چون بد بندهای را خواهد، او گناهی کند و خدا به او نعمتی دهد تا استغفار را از یاد او ببرد و به آن حال ادامه دهد. (44) (پس نعمتی که بعد از گناه رسد نعمت است و نعمت بعد از گناه نعمت). هر که نعمتهای خدا بر او فراوان شود، حاجتهای مردم به سوی وی بسیار گردد. پس اگر به آن چه خدای سبحان بر او واجب نموده، قیام کند، موجب دوام و پایداری آنها خواهد شد و اگر از آنچه خدای سبحان واجب نموده است، جلوگیری کند آن را در معرض زوال قرار داده است. (45)

4. مواجهه درست با نعمت، ابتلا و عقوبت

در مکتب پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت علیهم السلام به انسان یاد میدهند که در برابر نعمت شاکر باشد و در ابتلائات، صبر پیشه کند و از جزع و فزع بپرهیزد و پیش از مواجهه با عقوبات و یا به محض ظاهر شدن نشانهای عقوبت الهی، از راه خطا و معصیت باز گردد.

الف. نحوه شکرگزاری در برابر نعمتها

یکی از نکات مهم درباره نعمتها، نحوه شکرگزاری از آنهاست. اساساً شکرگزاری، کلید افزایش نعمتهاست، تا آن جا که قرآن کریم مفرماید: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ». (46) شکرگزاری مراتبی دارد:

- شکر زبانی: مثلاً گفتن «شُكْرًا لِلَّهِ وَ حَمْدًا لِلَّهِ» در سجده که به آن سجده شکر میگویند. عجا که عدهای به خطا گمان میکنند، همواره باید در زبان ناسپاس باشند و مدام گلابه کنند تا نعمت زیاد شود و به قول خودشان بخت به آنها روی بیاورد. آنها در واقع معتقدند شکرگزاری زبانی باعث بدبختی میشود. این عقیده، عقیده باطل دیگری را به ذهن متبادر میکند که میندازد: همیشه باید نگران بود؛ چرا که اگر نگران نباشی اتفاق بدی برای تو خواهد افتاد؛ در حالی که در مکتب اهل بیت علیهم السلام به آرامش و طمأنینه و اعتماد به خدا فرا خوانده شدهایم.
- شکر قلبی: کسی که برخوردار از نعمت شده باید در دل، از آن چه که خدا به او داده راضی و شادمان و سپاسگزار باشد.

- شکر عملی: مراد از شکر عملی، استفاده درست از نعمتهاست. باید از نعمتها در همان راه و جهتی که خدای متعال مقرر فرموده استفاده شود. بعضیها به جای آنکه در مقابل نعمتها شکر عملی بگذارند، دو کار دیگر انجام میدهند که یکی از دیگری بدتر است: از نعمتها در جهت سخط الهی استفاده میکنند و خدا را از خود ناخشنود میکنند؛ نعمتها را مهمل مگذارند و نه خود از آن استفاده شایسته مبرند و نه اجازه میدهند دیگران از آن بهره‌مند شوند.

حکایت

نقل شده است دو تن از شیوخ قبائل خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند تا بازگشت و پیروزی آن حضرت را به وی شادباش گویند. امام علیه السلام خواست به آن دو احترام بگذارد. از این رو برای آنها دو بالش قرار داد. یکی از آن دو بر روی بالش نشست ولی شخص دیگر از نشستن بر روی بالش امتناع ورزید و همانند علی علیه السلام روی حصیر نشست. حضرت رو به آن شخص کرد و به شوخی با وی گفت: بر روی بالش بنشین که جز چهارپایان (که درکی از آداب و روابط محترمانه ندارند) از احترام خودداری نمیکند! حاضران همه از این شوخی خندیدند و مرد بر بالش نشست. (47)

ب. هنگام ابتلائات

حضرت ایوب علیه السلام وقتی که مورد ابتلا قرار گرفت، به گواهی قرآن خطاب به خدایش گفت: «أَيُّ مَسْنَى الصُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (48) او در این دعا دو جهت را مراعات نمود: اول اینکه نگفت خدایا تو مرا به بلا انداختی، بلکه گفت: «مرا بیماری و رنج سختی رسیده است». دوم اینکه نگفت بر من رحم نما! بلکه خود را در معرض رحمتش قرار داده و گفت: «تو از همه مهربانان عالم برتری» تا مقام صبر را حفظ کند. (49) معاذ، صحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پسری داشت که پیش از او از دنیا رفت. پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم نامه‌ای را به او نوشت: «از محمد رسول الله به معاذ بن جبل، سلام بر تو! خدایی را ستایش میکنم که جز او خدایی نیست. اما بعد. خبر بتابی تو در مصیبت فرزندت که قضای الهی بر وی جاری شد به من رسید. جز این نبود که فرزند تو از موهبت‌های الهی بود که به امانت به دست تو سپرده بود. خداوند زمانی تو را به او خشنود فرمود و به وقت معلوم از تو گرفت. همه از خدائیم و به سوی او باز میگردیم. مبادا بتابی تو پاداشت را تباه کند... بدان که بتابی، مرده را بر نمگرداند و قدر را دفع نمکند. شکبیا باش و...»

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد صرفت. مردی را بر در مسجد دید که غمگین و سر در گریبان نشسته است. فرمود: تو را چه میشود؟ عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! پدر و مادر و برادرم مرده‌اند و مترسم دق مرگ شوم. فرمود: بر تو باد به تقوی و صبر. (50) آزاده در هر حال آزاد است؛ اگر گرفتاری برایش رخ دهد در برابر آن صبر کند و اگر مصائب بر او هجوم آورند او را نشکند؛ گرچه مقهور بلا باشد. دل به صبر دهید تا اجر برید. (51) صبر ستر ایمان است. (52)

ج. هنگام ظاهر شدن علائم عقوبت

در این قسمت چند نکته باید مورد توجه قرار گیرد:

- بشك هر عمل ناصالح و معصیتی عقوبت و پیامدی دارد؛ منتهی عقوبت و تصفیه حساب بعضی از گناهان به آخرت و عالم پس از مرگ موکول شده و در مورد بعضی دیگر در همین دنیا بروز میکند.

- کسی که عقوبت الهی دامنگیرش شود، آبرویش نزد شاهدان عمل (خدا و رسول و ائمه طاهرين و فرشتگان و شهدا و اولیاء خدا) به مخاطره مفاوتد.

- عقوبت‌های الهی، معمولاً برای ظالمان و کافران به تدریج بوده و آن قدر بطئی است که شاید در کوتاه مدت، قابل مشاهده و تشخیص نباشد. البته خود این از مکرهای الهی در حق ظالمان است (سنت املا و استدراج). ولی عقوبت مؤمنان سریع است و خیلی زود دامن مؤمن گناهکار را میگیرد و حکمتش این است که مؤمن زود به خود بیاید و برگردد و توبه کند و جبران نماید. امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام گذر از خرابه مداین فرمود: راستی که این مردمان وارث پیشینیان خود بودند و بعد دیگران، وارث آنها شدند. این مردم حرامها را حلال کردند و بدین سبب مجازات دامنگیرشان شد. پس حرامها را حلال شمارید که مجازاتها بر شما نیز فرود میآید. (53)

حکایت

مؤمنی از یکی از اولیاء خدا پرسید: چرا همین که نزدیک گناه مشوم، گرفتاری برایم درست میشود، ولی در مورد کسانی که بسیار گناه میکنند، اینگونه نیست؟ گفت: چون خدا تو را دوست دارد، زود تو را عقوبت میکند و به زمین مزیند تا منصرف شوی. ولی چون او را دوست ندارد، با هر گناهی، او را از نردبان، پله‌های بالاتر هم میبرد. بعد وقتی که به آخرین پله رسید نردبان را میکشد و او را به زمین مزیند و مسلماً در این صورت خسراش بیشتر است! فراموش نکن که حیلۀ برخداوند کارساز نیست؛ هر که بخواهد با خدا مکر کند، خداوند مکر بزرگتر با او میکند.

کسی که میخواهد از يك زندگی معنوی برخوردار باشد، باید مدام به وقایع مرتبط با خودش نظر کند و آنها را رصد نموده و مراقب باشد تا ببیند آن چه که روی میدهد برای او نعمت است یا نعمت؟ اما اگر نعمت است، باید شاکر باشد و اگر نعمت است، باید در کارهای خودش تأمل کند تا بفهمد کجای کار غلط است و کجای راه را اشتباه رفته که خداوند با این عقوبت، میخواهد به او بفهماند که برگردد و اصلاح کند؛ درست مثل هر دستگاه سالمی که به محض مواجه شدن با اشکال و نقص، هشدار میدهد؛ یا مثل بدن

انسان که به محض وارد شدن میکروب، دچار بیماری میشود یا علائم دیگری از خود بروز میدهد. بر خلاف دستگاہهای معیوب و بدن ناسالم که از این سیستم ایمنی محروم هستند، تا آن جا که ممکن است دستگاہ از کار بیفتد، ولی هیچ زنگ خطر یا علامت هشدار تا لحظه آخر ندهد.

همراه با اصلاح اشتباه، انجام اعمال نیک بدون درنگ و اشتباه و نیز دادن صدقه در این موارد، برای دفع عقوبت، مفید خواهد بود؛ همان طور که در دفع بلا مؤثر است. اما اگر دچار اشتباه و خطایی نشده، بدانند که در معرض امتحان یا قضا و قدر قرار گرفته و در هر حال باید صابر باشد و با تبعیت از احکام عقل و شرع، با سرپیچ تدریجی، درصدد گشودن راه برآید و در هر حال راضی به رضای خدا باشد.

مهارت سوم: کنار آمدن با قضا و قدر

بیشک انسان موجودی مختار است؛ چون خدا خواسته که انسان مختار باشد و در قرآن کریم از زبان پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیتش علیهم السلام هم ما را از مختار بودن با خبر فرموده است. اگر انسان مختار نبود، بیشک فرستادن رسولان و کتابهای آسمانی و دعوت او به سوی خوبها هم، بمعنا بود. اما سخن در این است که انسان تا چه اندازه مختار است و چه مقدار میتواند از جهان پیرامون خود استفاده کند؟ آیا همه چیز در اختیار انسان است؟ یا آنکه مقدراتی هم از جانب خدای عالم رقم نخورد که در سرنوشت انسان تأثیرگذار است؟ آیا قوانین حاکم بر طبیعت فقط همین هاست که ما میشناسیم؟ یا اینکه قوانین فوق و برتری هم که شناخته شده نیست، در شرائط خاص، اوضاع را تغییر میدهد؟ اگر همه چیز در اختیار ما نیست، نسبت به آن مقدار از امور که در دست ما نیست یا دور از تدبیر ماست، چگونه نگرانی و اضطراب را از خودمان دور کنیم؟ اگر همه امور بر وفق مراد ما نگشت، چه کنیم؟ پاسخ به این پرسشها منوط به فهم چند قانون از قوانین محکم الهی است: قانون قضا، قانون قدر و اصل توکل و اصل تفویض (واگذاری کارها به خدای بزرگ).

رو به رو شدن با قضا و قدر، همچون گشودن بستههایی است که از سوی محبوبی برای ما فرستاده شده و نمیدانیم در درون آنها چیست، ولی میدانیم آن چه ربّالعالمین برای ما فرستاده در نهایت چیزی جز خیر و خوبی نیست. با این دیدگاه، مواجه شدن با قضا و قدر الهی نه تنها ترسناک و اضطراب آور نیست بلکه مهیج و خوشایند هم هست و اصلاً زیبایی یک زندگی معنوی در رو شدن با همین مجهولات و پیمودن مسیر تا روشن شدن چند و چون قضایاست. در واقع تن دادن به قضا و قدر، پیمودن راههای ناشناخته تحت سرپرستی خدای متعال است. امام هادی علیه السلام مفرماید: مقدرات چیزهایی را که به ذهنت خطور نمکند، نشانت میدهد. (54)

قبل از تفصیل بیشتر در کلام، روایتی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم که مبنای مهارت سوم را تشکیل میدهد، ذکر میکنیم: پنج چیز از لوازم ایمان است و هر کس یکی از آنها را نداشته باشد ایمان ندارد. تسلیم فرمان خدا و رضا به قضایش و تفویض کارها به او و توکل به خدا و صبر هنگام صدمه نخستین. (55)

1. ویژه شناسی

الف. قضا و قدر: «بگو جز آنچه خدا برای ما مقرر کرده است، هرگز چیزی به ما نمرسد. او سرپرست ماست و مؤمنان باید تنها بر او توکل کنند»؛ (56) (قدر به معنای اندازه و قضا به معنای حکم است. علامه طباطبایی قدس سره مفرماید: «تقدیر الهی به آن چه که مقدر شده، قطعیت نمیکشد و تخلف ناپذیر نیست و امکان آن است که آنچه مقدر شده تحقق نیابد یا خلاف آن محقق شود. اما هرگاه قضا و حکمش رانده شود، دیگر گریزی از آن نیست»؛ (57) وقتی خداوند چیزی بر بنده خویش حکم کند، تغییرپذیر نیست. (58) پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «إِعْقَلْهَا (قِيْدَهَا) (59) وَتَوَكَّلْ»؛ (60) (زانوی شتر را ببند و توکل کن. بر اساس این رهنمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دو روایت متفاوت از امام علی علیه السلام را مرور میکنیم سپس با هم مقایسه میکنیم:

امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار دیوار خمیدهای که نشسته بود برخاست و به طرف دیوار دیگری رفت. به آن حضرت عرض شد: ای امیر مؤمنان! آیا از قضای خدا مگریزی؟ فرمود: از قضای خدا به قدر خدای عزو جل مگریزم. (61)

امیرالمؤمنین علیه السلام پای دیوار خمیدهای نشسته بود و میان مردم داوری میکرد. یکی از حضار گفت: زیر این دیوار منشین که شکسته است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اجل آدمی نگهبان اوست. چون حضرت از آن جا برخاست دیوار فرو ریخت. امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین از اینگونه کارها مکرد و این از یقین است. (62)

ب. توکل، تفویض، تسلیم و رضا: «توکل» آن است که بنده، خدای بزرگ را وکیل تام خود قرار دهد تا به هر نحو که میخواهد در کار او تصرف نماید؛ البته نیازی به گفتن نیست که وکالت امر به خداوند به معنای بیکار نشستن و سستی و تنبلی نیست. «تفویض» مرتبه بعد از توکل است. بندهای که توکل بر خدا کرد، اگر معرفتش بیشتر باشد، وارد مرحله تفویض خواهد شد؛ یعنی دیگر از آن پس با خیال راحت و به طور کامل کار را به وکیلش (خدا) واگذار میکند و خودش را به طور کلی بر کنار و غیر ذینفع مینماید. البته این منافاتی ندارد که خودش به عنوان مأمور، از جانب خدا وظائفی بر عهده گیرد. «تسلیم» یعنی پذیرش محض هر چیزی که خدای سبحان درباره او اراده کند یا از او بخواهد، بدون اینکه مقاومتی از خود نشان دهد. البته تسلیم با خمودگی و عدم تحرك و سازندگی خود و محیط بارتباط است. «رضا» یعنی خوشنودی به هر آن چه که خدای متعال برای او مقدر فرموده و رقم زده؛ هر چه که نخواهد باشد. تردیدی نیست که بین رضا و سکوت در برابر بعدالنتها تفاوت بسیار زیادی وجود دارد.

پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: تقدیر، نظام توحید است، هر که خدا را یگانه داند و به تقدیر ایمان داشته باشد، به دستگیره استواری چنگ زده است. (63) خدای متعال کارها را بر آن چه خود مقدر فرموده جاری مسازد، نه بر آن چه تو از آن خوشنود مشغولی. (64) تقدیرهای الهی برخلاف تقدیر و تدبیر مخلوق جاری میشود. (65) قضا و قدر الهی به اندازه خاص خودش جاری میشود، برخلاف اختیار و تدبیر که اندازه خاصی برای آن نیست و بستگی به تلاش انسان دارد. (66) وقتی خدا بخواهد قضا و قدر خویش را اجرا کند، عقل صاحب خردان را بگیرد و قضا خویش را درباره آنها جاری مسازد و وقتی فرمان وی انجام گرفت، عقولشان را باز پس میدهد و پشیمانی رخ میدهد. (67) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «إِعْلَمُوا عَلَمًا يَقِينًا» به علم یقین بدانید که خدای متعال برای بندها، هر قدر هم که حیلتش شدید و طلبش عظیم و کید و مکرش قوی باشد، بیش از آن چه که در ذکر حکیم «یعنی علم الهی یا لوح محفوظ یا قرآن» معین کرده و مقدر فرموده قرار نداده؛ کما اینکه برای بندها در حال ناتوانی و بیچارگی از رسیدن او به آن چه که در ذکر حکیم برای او مقرر فرموده، مانعی قرار نداده است. هر کس عارف به این معنا گردد و بدان پایبند باشد، راحتترین مردم و برخوردار از منفعت است و هر کس آن را نادیده انگارد یا در آن تردید کند، قطعاً گرفتارترین مردم و زیانکار است. (68) اعتماد بر قضا و قدر الهی اطمینان بخشتر است. (69) اعتماد به قضا و قدر، اندوه را از بین میبرد. (70) تقدیر الهی بر کسی که دوری کند نیز غلبه خواهد نمود. هر چیز چاره‌ای دارد، جز قضا و قدر الهی. (71) وقتی که قدر الهی فرود آید، چشم کور میشود. (72) با نیرو و سلطه (زور بازو و گردن کلفتی)، تقدیرات الهی دفع نمیشود. (73) از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سوال شد: آیا دعا و تعویذی که با آن خود را معالجه میکنیم، تقدیر خدا را دفع میکند؟ حضرت فرمود: آن خود، تقدیر خداست. (74) دارو جزء تقدیر است و برای هر کس به هر اندازه که بخواهد، سودمند مآفتد. (75)

از عوامل زوال مجد و بزرگی، پیش آمدهای الهی است. (76) در دگرگونه‌های ناشی از قضا و قدر عبرتی برای صاحبان عقل و خرد است. (77) خداوند برای هر چیز اندازه‌های مقرر فرموده و برای هر اندازه‌های مدتی قرار داده است که از آن تخلف نمیشود. (78) چگونه به قضا و قدر خداوند خوشنود باشد کسی که یقین ندارد! (79) هر کس به قضا و قدر الهی یقین کند، از آن چه بر او فرود آید پروا ننماید؛ زیرا مداند حکمت و مصلحت الهی چنان اقتضاء کرده. (80) رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «قَدْرِيه» که مگویند خوبی و بدی به دست خود ماست، از شفاعت من نصیبی ندارند؛ نه من از آنها هستم و نه آنها از من. (81) دو گروه از اسلام بهره‌های ندارند مُرَجِيَه و قَدْرِيه. عرض شد مرجهه کیانند؟ فرمود: کسانی که مگویند ایمان، همان گفتار منهای عمل است. عرض شد: قدریه کیستند؟ فرمود: کسانی که مگویند شر و بدی، تقدیر الهی نیست. (82) قدریه بیچاره‌اند؛ خواستند خدای عز و جل را به عدل توصیف کنند اما او را از قدرت و سلطنتش بیرون کردند. (83)

چون روز قیامت شود و خداوند خلاق را گرد آورد از آن چه به آنها سفارش کرده و فرمان داده است باز خواستشان کند و از آن چه برایشان مقدر و حکم فرموده بود نپرسدشان. (84) «مَا مِنْ قَبِيضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَّا وَ لَيْلَهُ فِيهِ مَشِيئَةٌ وَ قَضَاءٌ وَ آيَاتٌ» (85) هنگام بازگشت از صفین پیرمردی از امام علی علیه السلام پرسید: آیا رفتن به جنگ شامیان به قضا و قدر الهی بود؟ حضرت فرمود: سوگند به آنکه دانه را شکافت و آدمیان را آفرید هیچ دره‌های را نیمودیم و بر هیچ تپه‌های بالا نرفتیم، جز با قضا و قدر. پیرمرد گفت: رنجی که در این راه بردم، به حساب خداست؟ فرمود: بلکه خدا در این راهی که رفتید، بر هر تپه‌های که بالا آمدید و از هر شیبی که فرو رفتید، اجری بزرگ به شما عطا فرمود و شما در هیچ يك از کارهای خود، نه مجبور بودید و نه ناچار. پیرمرد عرض کرد: ای امیرمؤمنان! چگونه مجبور و ناچار نبودیم حال آنکه قضا و قدر ما را پیش میبرد؟ فرمود: وای بر تو! انگار تو قضا را امری لازم و قدر را موضوعی حتمی و گریزناپذیر میدانی (به طوری که انسان هیچ اختیاری نداشته باشد) اگر چنین بود، نوید و بیم و پاداش و کیفر معنا نداشت. (86)

3. چگونگی مواجهه با قضا و قدر

پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خدای متعال مفرماید: هر کس که به قضا من خوشنود نیست و به تقدیر من ایمان ندارد، برود و خدای دیگری جز من بجوید. (87) هر چه بر خرد مرد افزوده شود، ایمانش به تقدیر قویتر میگردد و به دگرگونه‌ها اهمیتی نمیدهد. (88) قضا جز به دعا دفع نشود و چیزی جز نیکوکاری، عمر را افزون نکند. (89) خدای متعال مفرماید: هر که به قضا من رضا ندهد و بر بلای من صبر نکند، خدائی جز من بجوید. (90)

دعا قضا را بر میگردداند، هر چند که محکم شده باشد، (91) سختترین مردم از نظر عذاب در روز قیامت کسی است که از قضا و تقدیر الهی خشمناک باشد. (92) بدترین کارها راضی نبودن و خشمناک بودن از قضا الهی است. (93) وقتی که تقدیر حق تعالی فرود آید، دوری کردن و چاره اندیشی فائده‌های ندارد. (94) تقدیر، بر حسابگری انسان آنگونه چیره است که تدبیر، مایه آفت و گزند و آسیب میشود. (95) کارها رام مقدراتند؛ چندان که تدبیر کنی به مرگ مانجامد. (96) هر کسی که به حسن انتخاب خدا برای خود تکیه کند، جز حالتی را که خدا برایش گزینش کرده است، حال دیگری برای خویش آرزو نکند. (97) هر کس کار خود را به خدا واگذارد خداوند کار او را به سامان آورد. (98) امام باقر علیه السلام در سفارش به جابربن یزید جعفی فرمود: بانقویض درست، به آسایش دست پیدا کن. (99) کسی که کار خود را به خدا واگذارد در آسایش جاودان و در زندگی همیشه خوش است و واگذارنده حقیقی کسی است که از هر همت و خواسته‌های جز خدا دست شوید؛ همچون این سخن منظوم امیر مؤمنان علیه السلام:

رَضِيْتُ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لِي
وَقَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى خَالِقِي
لَقَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ فِيمَا مَضَى
كَذَلِكَ يُحْسِنُ فِيمَا بَقِيَ (100)

کسی که کارش را به خدا واگذارد، شیش را با سلامت از هر گزند و آفتی به روز رساند و روزش را با دینی سالم به شب آورد. پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر شما چنان که شایسته توکل کردن است به خدا توکل داشتید، روزی شما را نیز چون روزی مرغان مبرساند که به صبح گرسنه‌اند و به شب سیر. (101) هر که دوست دارد از همه مردم نیرومندتر باشد، باید به خدا توکل کند. (102) (خدای عزوجل فرمود: هیچ اهل قریه‌ای یا بادیه نشینی نیست که مرتکب معصیت من، که خوش ندارم شده باشند و سپس به طاعت من که دوست دارم روی آورند؛ مگر اینکه من نیز از عذاب خود برای آنان که ناخوش دارند، به رحمت خویش که دوست مدارند؛ روی آورم. (103) هرگونه که باشید همان گونه بر شما حکومت میشود. (104) امام علی علیه السلام در وصف اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: وقتی که خداوند صداقت و شکیبایی ما را دید، برای دشمنان خواری و برای ما مدد و پیروزی فرستاد. (105) و بعد از فرو نشاندن غائله خوارج (جنگ نهروان؛ مارقین) به یاران خود فرمود: راستی که خداوند در حق شما احسان کرد و نیک یاریتان رساند. پس هم اینک بدرنگ به سوی دشمن خود (شامیان) رهسپار شوید. (آنها بهانه آورده) گفتند: یا امیرالمؤمنین! شمشیرها کند گشته و تیرهایمان به پایان رسیده و سر نیزه هایمان کند شده است. بنابراین اجازه فرمائید (برگردیم) و خود را کاملاً آماده کنیم. (106) حضرت فرمود: بدانید که پس از من، شما همواره گرفتار و مبتلا خواهید بود تا جایی که دوستدار و پیرو من، در میان مردم زمانه خویش، خوارتر از کنیز زاده خواهد بود. عرض کردند: به چه علت؟ فرمود: به علت اعمال خودتان. به علت اینکه در دین به پستی تن مدهید. اگر هر یک از شما، وقتی بیدادگری پیشوایان ستم، آشکار شود، جانش را به پروردگار بفروشد و حق خود را از جهاد بگیرد، هر آینه دین خدا بر پا شود. (107) خدا دعای سه کس را نمیپذیرد: مردی که در خانه ویران جای گیرد و مردی که کنار راه اقامت گزیند و مردی که حیوان خود را رها کند و سپس دعا کند که خدا آن را نگهدارد. (108) امام عسگری علیه السلام فرمود: اگر قضای الهی در کمین است، دیگر ضعف و زبونی برای چیست؟ (109)

نکات پایانی

کسی که مواجه با امر نامطلوبی میشود، همزمان با وارسی اعمال خود و تصحیح اشتباهات احتمالی، صورتهایی را برای آن باید در نظر بگیرد؛ اگر از عواقب گناه اوست، از گناه استغفار کند و اگر از مقدرات است و خودش دخالتی در آن نداشته، دعا کند تا شاید مقدرات عوض شود و اگر قضای الهی بر آن رانده شده و گریزی از آن نباشد، بر آن صبر پیشه کند و منتظر دو چیز باشد: اول، اجر الهی؛ دوم، کشف معما و اینکه چرا خدای مهربان چنین تقدیری را برای او رقم زده است؟ و باید بداند که در هر حال خدای متعال جز خیر برای مؤمن نمسخواهد.

پی نوشت :

- 1) نهجالبلاغه، ج 183، پیش از امتحان خلق نیز خدا علم به نوع عملکرد آنها دارد ولی ثواب و عقاب بر اعمال تنها بعد از وقوع عمل معنا پیدا میکند و پیش از آنکه عمل واقع شود، ثواب و عقاب بر عمل معنای صحیحی ندارد.
- 2) همان، نامه 55.
- 3) اصول کافی، ج 1، ص 370، امام صادق علیه السلام.
- 4) میزان الحکمه، ش 16779.
- 5) همان، ش 16778.
- 6) همان، ش 16781.
- 7) نهجالفصاحه، ش 793.
- 8) همان، ش 2875.
- 9) همان، ش 2686.
- 10) میزان الحکمه، ش 16777، امام صادق علیه السلام.
- 11) همان، ش 16783، امام کاظم علیه السلام.
- 12) همان، ش 16785، امام صادق علیه السلام.
- 13) همان، ش 19046.
- 14) غررالحکم، ش 243.
- 15) همان، ش 9579.
- 16) مرآةالعقول، ج 9، ص 326، عن ابی عبدالله علیه السلام: «إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لَمَعَ عَظِيمِ الْبَلَاءِ وَ مَا أَحَبُّ اللَّهُ قَوْمًا إِلَّا ابْتَلَاهُمْ»، ج2، اصول کافی، ص 252، ج 3، باب شده ابتلا المؤمن.
- 17) همان، ص 329، عن ابی عبدالله علیه السلام: «الْمُؤْمِنُ لَا يَمْضِي عَلَيْهِ أَرْبَعَةٌ إِلَّا عَرَضَ لَهُ أَمْرٌ يَحْزُنُهُ يَذْكَرُ بِهِ».
- 18) همان، ص 327، عن ابی عبدالله علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا عَنَّا بِالْبَلَاءِ عَنَّا وَ آتَا وَ إِيَّاكُمْ يَا سَدِّيرَ لَنْصِيحٍ وَ نُمْسَى» .
- 19) همان، ص 329، عن ابی عبدالله علیه السلام.
- 20) همان، ص 346، عن ابی عبدالله علیه السلام: «...يَذْهَابُ مَالُهُ أَوْ يَبْتَلِيَهُ فِي حَسَبِهِ».
- 21) همان، ص 329، عن ابی عبدالله علیه السلام: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ بِمَنْزِلَةِ كَفَّةِ الْمِيزَانِ...».

- (22) غرالحکم، ش 1920.
- (23) همان، ش 2617، إِحْذَرُوا نِغَارَ النَّعِيمِ فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ.
- (24) همان، ش 3469.
- (25) نهجالبلاغه، خ 138.
- (26) اصول کافی، ج 2، ص 259.
- (27) همان، ج 2، ص 87.
- (28) نهجالبلاغه، حکمت 93.
- (29) آل عمران، 178.
- (30) اعراف، 182؛ قلم 44.
- (31) غرالحکم، ش 6943، «كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ»؛ نهجالبلاغه، حکمت 116 و 260.
- (32) مجمع البيان، تفسير سوره قلم، امام صادق عليه السلام.
- (33) نهجالبلاغه، خ 156.
- (34) غرالحکم، ش 7109، «كَثْرَةُ الْمَالِ تُفْسِدُ الْقُلُوبَ وَ تُنْشِي الدُّنُوبَ».
- (35) مرآة العقول، ج 9، ص 337.
- (36) غرالحکم، ش 9712.
- (37) همان، ش 3572.
- (38) همان، ش 4985، خَيْرُ أَمْوَالِكَ مَا وَقَى عِرْصَتِكَ.
- (39) همان، ش 5673، «بَشِّرْ الْأَمْوَالَ مَا أَكْسَبَ الْمَدَامَ».
- (40) همان، ش 4047.
- (41) همان، ش 4082، «إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ تُبَايِعُ عَلَيْكَ النِّعَمَ فَاحْذَرَهُ».
- (42) همان، ش 5464، «زَيْنُ النِّعَمِ صِلَةُ الرَّحِمِ».
- (43) همان، ش 3268.
- (44) اصول کافی، ج 2، ص 444.
- (45) غرالحکم، ش 8600.
- (46) ابراهیم، 7.
- (47) علی علیه السلام امام المتقین، ج 2، ص 143، به نقل از ویژگیهای اخلاقی در شخصیت حضرت علی علیه السلام، ص 204.
- (48) الانبیاء، 83.
- (49) حسن حسنزاده آملی، رساله لقاء الله، ص 194.
- (50) اصول کافی، ج 2، ص 115.
- (51) همان، ص 117.
- (52) همان، ص 115.
- (53) میزان الحکمه، ش 1670.
- (54) میزان الحکمه، ش 16342.
- (55) نهج الفصاحه، ش 1462، «خَمْسٌ مِنَ الْإِيمَانِ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهُنَّ فَلَا إِيْمَانَ لَهُ: التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّوَعُّبُ إِلَى اللَّهِ وَ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَ الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى...».
- (56) توبه، 51.
- (57) میزان، ج 13، ص 75، البته در روایات گاهی لفظ قضا به عنوان امر قابل تغییر آمده مثل آن جا که میفرماید: «ان الدعاء يرد القضاء و لو ابرم ابراماً»؛ دعا تقدیر را بر میگرداند هر چند محکم شده باشد» ولی اینها از باب تبدل اصطلاح است و اشکالی ایجاد نمکند. چه بسا در زبان محاورهای هم قضا را به عنوان امر تغییرپذیر و تقدیر را به عنوان امر محنوم تلقی میکنند و ما هم هنگام ترجمه به زبان عامه توجه کردهایم.
- (58) نهج الفصاحه، ش 670، «إِنَّ اللَّهَ إِذَا قَضَى عَلَى عِبْدٍ قَضَاءً لَمْ يَكُنْ لَهُ مَرَدٌّ».
- (59) همان، ش 2106.
- (60) همان، ش 359.
- (61) میزان الحکمه، ش 16367.
- (62) همان، ش 16368.
- (63) همان، ش 16340.
- (64) غرالحکم، ش 3432.
- (65) همان، ش 2192، «الْمَقَادِيرُ بِخِلَافِ التَّقْدِيرِ وَ التَّنْذِيرِ».
- (66) همان، ش 11033.
- (67) نهج الفصاحه، ش 167، «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى إِفْعَادَ قَضَائِهِ وَ قَدَرَهُ سَلَبَ ذَوِي الْعُقُولِ عُقُولَهُمْ حَتَّى يُنْعِدَ فِيهِمْ قَضَاؤَهُ وَ قَدَرَهُ فَإِذَا قَضَى أَمْرَهُ رَدَّ إِلَيْهِمْ عُقُولَهُمْ وَ وَقَعَتِ التَّدَامَةُ».
- (68) غرالحکم، ش 2192.

69) همان، ش 1318.

70) همان، ش 9921.

71) همان، ش 6873.

72) غررالْحكم، ش 9961.

73) همان، ش 1412.

74) میزان الحکمه، ش 16365.

75) همان، ش 16363، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم.

76) غررالْحكم، ش 3922، «أَفَقَةُ الْمَجْدِ الْقَضَاءُ».

77) همان، ش 6467.

78) همان، ش 4778.

79) همان، ش 6993.

80) همان، ش 8934.

81) میزان الحکمه، ش 16377.

82) همان، ش 16378.

83) همان، ش 16379.

84) همان، ش 16758، امام صادق علیه السلام.

85) امام صادق علیه السلام.

86) میزان الحکمه، ش 16370.

87) همان، ش 16787.

88) همان، ش 16347، امام علی علیه السلام.

89) نهج الفصاحه، «لا يَزِدُّ الْقَضَاءُ إِلَّا الدُّعَاءَ وَ لا يَزِيدُ فِي الْعُمُرِ إِلَّا الْبِرَّ».

90) همان، ش 2067، قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَ لَمْ يَصْبِرْ عَلَيَّ بِلَانِي فَلْيَلْتَمِسْ رَبًّا سِوَايَ».

91) الدُّعَاءُ يَزِدُّ الْقَضَاءَ وَ لَوْ أُبْرِمَ إِبْرَامًا».

92) غررالْحكم، ش 3225، «أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُتَسَخِّطُ لِقَضَاءِ اللَّهِ».

93) همان، ش 5746، «شَرُّ الْأُمُورِ السَّخَطُ لِلْقَضَاءِ».

94) همان، ش 4031.

95) میزان الحکمه، ش 16354.

96) همان، ش 16355.

97) همان، ش 16243، امام حسن علیه السلام.

98) همان، ش 16244، امام علی علیه السلام.

99) همان، ش 16241، «تَخَلَّصَ إِلَى رَاحَةِ النَّفْسِ بِصِحَّةِ التَّفْوِيزِ».

100) بحارالانوار، ج 34، ص 428، خشنودم به آن چه خدا قسمتم کرده و کارم را به آفریدگار مسپارم. همچنان که در گذشته خداوند احسان کرد، در باقی مانده عمرم نیز احسان میکند.

101) نهج الفصاحه، ش 2310.

102) همان، ش 2819، «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ».

103) میزان الحکمه، ش 16765، پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم.

104) همان، ش 16766، پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم.

105) همان، ش 1769.

106) همان، ش 16771.

107) بحارالانوار، ج 75، ص 377، «إِذَا كَانَ الْمُقْضَى كَانِيًا فَالضَّرَاعَةُ لِمَا ذَا؟».

108) نهج الفصاحه، ش 1225، «ثَلَاثَةٌ لَا يُجِبُهُمْ رَبُّكَ عَزَّوَجَلَّ: رَجُلٌ نَزَلَ بَيْنًا خَرِبًا وَ رَجُلٌ نَزَلَ عَلَى طَرِيقِ السَّبِيلِ وَ رَجُلٌ أَرْسَلَ دَابَّتَهُ ثُمَّ جَعَلَ يَدْعُو اللَّهَ أَنْ يَخْبِسَهَا...».

109) میزانالحکمه، ش 16777.

ماه رمضان ماه تأسیس و تقویت بنیه معنوی يك مسلمان است. معنویت و اخلاق از موضوعات بسیار مهم در پژوهشهای دینی به شمار میرود. علی الخصوص که یکی از مهمترین راههای حفظ جوانان در مقابل تهاجم فرهنگی غرب که به صورت فیلمها و برنامههای ناهنجار اخلاقی صورت میگیرد، رشد معنویت دینی است. در حقیقت معنویت دینی عامل کنترل و تعدیل هواهای نفسانی و آلودگها است و میتواند جان عطشناك انسانهای دردمند را سیراب و دلهای شیفتگان عشق و عرفان را صفای حقیقی داده و زندگی آشفته و ذهن مضطرب بشر را آرامش بخشد.

تعریف و مفهوم معنویت دینی

مراد از معنویت چیست؟ معنویت دینی یعنی ارزشهای متعالی و اخلاقی که همه ادیان به آن توجه کردهاند. البته جلوه کامل معنویت در دین مقدس اسلام مطرح شده است و اساس آن ارزشهای متعالی، توجه به خدا و قیامت و معاد است. شهید مطهری به این نکته به درستی توجه کرده که در اینجا عبارت ایشان را نقل میکنیم: «مسئله معنویات در زندگی بشر مسئله مهمی است و این سؤال مطرح است که آیا ایمان به امور معنوی منحصرأً به ایمان به خدا وابسته است؟ یعنی ایمان به خدا سرسلسله ایمان به معنویات است؟ یا اینکه مانعی ندارد که ایمان به خدا در کار نباشد و در عین حال يك سلسله ارزشهای معنوی بر زندگی بشر حکمفرما باشد؟(1)» باری بدون اعتقاد به خدا و معاد نمیشود به ارزشهای معنوی و متعالی معتقد بود، آن مکتبی که مگوید: ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

یا میفرماید:

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (2)

آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده است.

و آیات فراوان دیگر(3) در متن خلقت، هر چیزی برای هدفی آفریده شده است و چنین مکتبی میتواند انسان را مسؤول بدانند. اما مکتبی که همه چیز را عاری از هدف و غایت میداند چگونه برای بشر تکلیف و مسؤولیت خلق میکند و چگونه از او میخواهد به خاطر این مسؤولیتها و ارزشها و معنویتها، فداکاری کند؟ از این رو میتوان گفت: معنویت دینی یعنی معنویت و ارزشهای متعالی که دین توصیه میکند و به آن تأکید مورزد که در رأس همه آن ارزشها توجه به مبدأ و معاد است.

نیاز انسان به معنویت

هیچ جامعهای نیست که مسأله معنویت در آن مطرح نباشد و اصولاً جامعه بشری بدون معنویت قابل بقا نیست.(4) حتی مکتبها و پیروان مکاتب مادی اعتراف میکنند که جامعه، به نوعی از معنویت نیازمند است. اما درونمایه معنویتی که آنها بدان معتقدند، انکار خدا و الحاد و انکار قیامت و معاد است ولی معنویتی که دین منادی آن است مگوید: از راه بندگی است که انسان آزاد میشود و اگر آدمی بنده حقیقی شد - که این حقیقت جزو فطرت اوست و پدید آورنده اوست و انسان به او عشق ذاتی دارد - این امر هیچ محدودیتی به دنبال ندارد؛ زیرا وابستگی به يك امر محدود است که آدمی را محدود و کوچک میکند. وابستگی به نامحدود، عین وارستگی و عدم محدودیت است. به قول حافظ:

غلام همت آنم که زیر چرخ کنود

زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

مگر تعلق خاطر به ماه رخساری

که خاطر از همه عالم به مهر او شاد است

اگر انسان همیشه دنبال مادیات برود و برای معنویات وقتی نگذارد، همیشه روح و روان او ناراحت است. «زهر» (5) مردی است که از سنین جوانی لامذهب بوده است. در اواخر عمر تغییر حالی در او پیدا شده بود. خودش مگوید من، هم در روح خودم و هم در جهان يك خلأ را احساس میکنم که هیچ چیز نمیتواند آن را پر کند مگر معنویت و این اضطرابی که در جهان پیدا شده است، علتش این است که نیروهای معنوی جهان تضعیف شدهاند. این بتعادلی در جهان از همین است(6) و این آیه شریفه بسیار گویا است که خدای متعال میفرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ، وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ» (7) سخن از يك عهد و پیمان است: ای بنی آدم، ای فرزندان آدم (صحبت يك نفر و دو نفر، يك ملت و دو ملت نیست) آیا من با شما پیمان نبستم؟ من و شما قبلاً با یکدیگر قرارداد و پیمان بستیم که شیطان را پرستش

نکنید و مرا پرستش کنید. آن راه راست که شما را به سعادت برساند، این است. اصولاً از نظر قرآن و دین، معنویت پایه تکامل است.

اصالت نیازهای معنوی

این نکته قابل توجه است که يك سلسله امور به انسان ارزش میدهند و اگر این معانی را از انسان بگیرند، هیچ فرقی با حیوان نمکند و آن همان معنویات و ارزشهای متعالی است؛ یعنی انسانیت انسان به ساختمان جسمانی او نیست که دست و پا و ناخن و چشم و نطق باشد. سعدی همین را به این بیان گفته است:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و زبان و گوش و بینی

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

آدم بودن به يك سلسله صفات و اخلاق و معانی است که انسان به موجب آنها انسان است و ارزش و شخصیت پیدا میکند. البته نباید انکار نمود که چنانچه انسان يك سلسله نیازهای معنوی دارد، نیازهای مادی هم دارد. اما باید دید کدام يك اصل است؟ بدون شك معنویات نیاز اساسی انسان است. هر چند نیازهای مادی از نظر زمانی، زودتر جوانه میزند و خود را نشان میدهد - چنانچه از حال کودک پیداست که از آغاز تولد در جستجوی شیر و پستان مادر است - ولی نیازهای معنوی که در سرشت انسان نهفته است به تدریج مشکفد به طوری که در سنین رشد و کمال، انسان نیازهای مادی خویش را فدای نیازهای معنوی میکند. به تعبیر دیگر، لذت‌های معنوی در انسان هم اصیل است و هم نیرومندتر از لذت‌ها و جاذبه‌های مادی. هر اندازه انسان آموزش و پرورش انسانی بیابد، نیازها و لذت‌های معنوی و بالاخره حیات معنوباش، نیازها و حیات مادباش را تحت تأثیر قرار میدهد. جامعه هم چنین است؛ یعنی در جامعه‌های بدوی نیازهای مادی بیش از نیازهای معنوی حکومت دارد و هر چه جامعه تکاملتر میشود نیازهای معنوی رشد میکند. آری نیازهای معنوی، اصیل است اما راه شناسایی آن چگونه است؟ در آیات و روایات معصومین علیهم السلام مواردی بیان شده است. «وَالشَّمْسُ وَضَحِيهَا وَالْقَمَرُ إِذَا تَلِيهَا وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَبِيهَا وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشِيهَا وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنِيهَا وَالْأَرْضُ وَمَا طَحِيهَا وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيَهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوِيهَا» (8) در این آیات، ده قسم ذکر شده است. در هیچ جای قرآن این تعداد قسم پشت سر هم نیامده است و این نشانه اهمیت مطلب است؛ قسم به خورشید و روشنایی خورشید ... قسم بر نفس انسان و آن اعتدالی که در نفس انسان است. خدا به صورت يك الهام فطری به نفس آدمی کار خوب و بد را الهام نموده است و نیاز به معلم نیست. در آیه دیگری خداوند میفرماید:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ» (9)

به مردم وحی کردیم کار خوب انجام دهید و نماز به جا آورید.

یا در ذیل آیه کریمه «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (10) حدیثی نقل شده است که مردی به نام وابصه خدمت رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله وسلم آمد و عرض کرد یا رسول الله! سؤالی دارم. حضرت قبل از آنکه سؤالش را بپرسد فرمود: آیا میخواهی راجع به اثم سؤال کنی که اثم یعنی چه؟ گفت بلی یا رسول الله! فرمود: کار بد همان است که دلت قبول نمکند. خداوند به بشر دلی داده است که با کارهای خوب پیوند و با کارهای بد بیگانگی دارد. سپس با دو انگشت به سینهاش زد و فرمود: «وَجَالَ فِي الْقَلْبِ» از قلب خودت سؤال کن ای وابصه! تقوا و معنویت را از دلت بخواه. (11) جلالالدین رومی این حدیث را به زیبایی به شعر در آورده است:

گفت پیغمبر که اِسْتَفْتُوا الْقُلُوبَ

گرچه مفتیان برون گوید خُطُوبَ

همچنین رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «وَإِنَّ الْكِذْبَ رِبِيَّةٌ» (12) راستی به دل اطمینان میدهد و دروغ در دل شك ایجاد میکند. دل، هر راست را زود میپذیرد، ولی به حرف دروغ بدون اینکه قرینهای بر دروغ بودن آن داشته باشد، با دیده تردید منگرد. به قول مولوی:

در حدیث راست، آرام دل است

راستیها دانه و دام دل است

تمام نکته در این است که دل و قلب آدمی با راستها و درستها و خوبها و آنچه از جنس خوبهاست هماهنگ است، اما کژیها و دروغها و خیانتها و گناهان با روح و جان آدمی که از جنس ملکوت است، هماهنگ نیست و اگر هم آدمی گرفتار آن شود، بالعرض است و اصل نیست.

معنویت فردی و اجتماعی

معنویت فردی همان اصلاح درون است ولی باید توجه داشت که معنویت فراگیر فقط به اصلاح درون محدود نمیشود. دین علاوه بر اصلاح درون و ایجاد يك معنویت شایسته شخصیت انسانی، به بیرون و اصلاح ساختار اجتماع انسانی نیز توجه دارد. لذا هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم سران کشورها را به اسلام دعوت میکرد، در نامه‌هایشان این آیه را منوشت:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا آرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ» (13)
 بگو ای اهل کتاب! بیابید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که به جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد.

در این آیه نکات بسیاری نهفته است که فقط به سه نکته آن اشاره میشود:

1 . توحید نظری؛ «كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»؛ 2 . توحید عملی فردی؛ «أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً»؛ 3 . توحید عملی اجتماعی «لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً آرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ» دعوت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منحصر به جنبه‌های درونی و معنویت باطنی نیست، بلکه علاوه بر آن جنبه‌های اجتماعی نیز مورد توجه است. از این جهت دستورات و تعالیم پویای دین، علاوه بر معنویت فردی به معنویت اجتماعی هم توجه منماید و بلکه باید گفت: معنویت فردی و اجتماعی جدایی ناپذیرند و دین، مجموعهای است از رابطه انسان با خدا و خویشتن و با جامعه و اجتماع. در دستورهای دینی مربوط به دعا و نیایش (رابطه انسان با خدا است) تأکید بسیار شده است که برای دیگران (پدران، مادران، فرزندان، خواهران، برادران، دوستان، مرزداران و نیروهای مسلح و...) دعا و استغفار کنید، حتی آنان را در دعا کردن بر خودتان مقدم بدارید. یکی از اسبابی که ممکن است دعا را به اجابت برساند این است که پیش از دعا کردن برای خود، برای چهل نفر دعا کنید. (14) بانوی بزرگوار اسلام حضرت زهرا علیها السلام همواره برای دیگران دعا میکردند نه برای خود، و چون از ایشان میپرسیدند که چرا چنین میکنید؟ مفرمودند: «الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ»: اول همسایه بعد اهل خانه. (15) عالم بزرگ و محدث سترگ، شیخ صدوق در کتاب «من لایحضرها لفقیه» از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«مَنْ صَلَّى بِقَوْمٍ، فَاخْتَصَّ نَفْسَهُ بِالْدُعَاءِ دُونَهُمْ، فَقَدْ خَانَهُمْ»؛ (16)

کسی که با گروهی نماز بخواند و فقط خود را دعا کند نه آنها را، به آنان خیانت کرده است.

دعا که رابطه فردی آدمی است با خدا، همه اجتماع را به هم پیوند میدهد و روحی واحد در پیکره اجتماع مدمد. اصولاً در روایات و احادیث به ویژه ادعیه معصومین علیهم السلام معنویت فردی و اجتماعی - که ساحت دعاها، ساحت مناجات با خدا و راز دل گویی با خداوند حق تعالی است - یاد آوری شده است. دعاهایی که به همه افراد تعلیم داده میشود، بر این اساس است که علاوه بر مسائل فردی در مقام خلوت با خدای خویش چنین بیندیشد که یاد همه انسانها و نگران وضع آنان باشند حتی مردگانشان:
 «اللَّهُمَّ ادْخِلْ عَلَيَّ أَهْلَ الْقُبُورِ السُّرُورَ! اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ...»

معنویت بدون دین

آیا معنویت منهای دین قابل پذیرش است؟! متأسفانه یکی از اموری که امروزه ترویج میشود مکاتب شبه عرفانی و معنویتهای کاذبی است که شریعت محور و دیندارانه نیست. مکاتب عرفانی گوناگونی در سراسر جهان، به نوعی معرفت درونی و شهودی تأکید می‌ورزند، ولی باید توجه داشت که بدون «دین» و بدون برنامه عملی که از سوی خداوند و به واسطه وحی الهی به انسان برسد، رسیدن به حقیقت معنویت غیرممکن منماید. اگر بپذیریم که انسان را خدایی حکیم و آگاه آفریده که از همه اسرار وجودش آگاه است، باید اذعان نمود شریعت الهی بهترین راه شکوفاسازی استعدادهای نهفته در وجود آدمی است و تنها با عمل به شریعت میتوان به عرفان راستین رسید. شریعت و دین به همه پیامبران رسیده است:

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى...» (17)

آنچه برای شما تشریح کرد به پیامبرانی چون نوح، ابراهیم، موسی و عیسی نیز سفارش کردیم.

علامه سید حیدر آملی رحمه الله از بزرگان علمای شیعه، شریعت و حقیقت عرفان را به پوست بادام و روغن بادام تشبیه کرده که اگر پوست نباشد مغز فاسد میشود (18) لذا اهل معرفت گفتهاند: بدون دین نمیتوان به حقیقت رسید، زیرا آنجا که دین و آنچه خدا دستور داده، انجام نشود، به جای رسیدن به ملکوت اعلی به ملکوت سفلی میرسند و به جای مکاشفات رحمانی، اوهام شیطانی به درون انسان هجوم می‌آورد و در توهم سیر عرفانی به دام پندارهای شیطانی فریفته میشود. در عرفان، ملکوت را دو قسم میکنند: «ملکوت علیا» و «ملکوت سفلی».

ممکن است تجردی که برای انسان حاصل میشود از طرق نادرست باشد که این امر در تضاد با دین و طریق شرعی قرار میگیرد و نام آن «ریاضات غیرشرعی» است. چنین شخصی به ملکوت سفلی رسیده است. همان گونه که خدا صالحان را هدایت میکند و تحت ولایت و تدبیر خود به سوی ملکوت رهنمون مسازد، شیطان هم برای پیروان خود تدبیر میکند و آنها را به اسفل سافلین که غیر از جهان مادی است و باطن ملکوت سفلی است هدایت میکند. پس یکی از کارکردهای دین در سیر باطنی انسان، گرفتار نشدن به ولایت شیطانی است.

باری همه عرفانهای معاصر به ویژه هندوئیسم و بودیسم به نحوی به انکار خدا میرسند. به عنوان مثال، در عرفان «بودیسم» اساساً اعتقاد به خدا وجود ندارد. محور بودیسم، مردم عرفانی است. مسیر این عرفان از جهل آغاز و به رنج ختم میشود. به اعتقاد آنها عارف کسی است که با تمرکز (مدیتیشن) و رعایت هشت راه رهایی، حقیقت پوچ آن را کشف کند و به «نیروانا» یا فرا شناخت برسد و خلأ و پوچی را دریابد. در هندوئیسم نیز نظریه «آتمن برهمن» فاصله و تمایز را میان انسان و خدا نفی میکند. عرفانهای معاصر به ویژه عرفان پست مدرن نیز مدعی است که بدون اعتقاد به خدا و شریعت نمیتوان در درون خود به کاوش نشست و به نشاط و آرامش معنوی رسید. (19) سخن صحیح همان است که در ابتدا گفته شد. اگر خدا آدمی را آفرید، این خدای حکیم و علیم شریعت و دین را به انسان داده و دین هم در همه ابعاد زندگی دستورالعمل دارد - نمیشود با وانهادن دین و شریعت به حقیقت رسید. نهایت این عرفانها رسیدن به آرامش ظاهری است. اما مگر حقیقت و هدف عالم فقط آرامش است؟! از آنچه گذشت میتوان به طور قاطع نتیجه گرفت معنویت بدون دین ممکن نیست. از این رو استاد مطهری به صراحت میگوید:

«معنویت بدون ایمان به خدا، بدون ایمان به مبدأ و معاد و بدون ایمان به معنویت انسان و اینکه در او پرتوی غیرمادی حاکم و مؤثر است، اساساً امکانپذیر نیست. حتی آن معنویتی که امروزه مورد قبول اغلب مکاتب است و از آن به «اومانیزم» تعبیر میکنند، بدون پیدا شدن آن عمق و ژرفایی که ادیان به ویژه اسلام پیشنهاد میکنند محال است» (20). اخیراً به عرفان توجه پیدا کرده‌اند از باب اینکه آن را فرهنگ انسان گرا میدانند. نمیدانند که اساس عرفان، خدا آگاهی و تسلیم به خدا است. میخواهند عرفان را از خدا جدا کنند و عرفان هم باشد. خیلی عجیب است!... عرفان منهای خدا و مذهب! این خیلی عجیب است! آینده بشریت چاره‌ای ندارد جز تسلیم ایمان؛ یعنی خدا آگاهی مقرون به تسلیم و خضوع. بحرانهای حل ناشدنی و مشکلات امروز بشر، بحرانهایی است معنوی و اخلاقی. ریشهاش در کجاست؟ «فقدان ایمان» (21)

بررسی تطبیقی معنویت اسلام و مکاتب دیگر

جوهره معنویت اسلامی، عبودیت و بندگی خداست و تقرب به خدا زمینه را برای خدمت به هم‌نوع و ایثار، فداکاری و نهراسیدن از مرگ، آماده میکند و مرگ اول لقا و خوشبختی مؤمن واقعی است. عرفانهای درویشی، خانقاه بازی، صوفیگری، شارب گذاشتن، مو زدن، ترک زناشوئی، گیاهخواری و... در معنویت اسلام نیست. معنویت اسلامی با معنویتهایی که فرصت طلبان، سوداگران عرصه فرهنگ از چین، هند، آمریکا لاتین و آفریقا وارد میکنند، فاصله بسیار دارد. معنویت ناب را باید از سرچشمه زلال قرآن و عترت گرفت و بر دشت دل‌های شیفتگان معنویت و عشق به جریان انداخت. آری باید از سرچشمه سیراب شد نه از کوزه شکسته‌ها. نوع خاصی از عرفان و معنویت در جامعه ما به شکل کتابهای تله پاتی، هیپنوتیزم، یوگا، طالعبینی، کفبینی، عرفان سرخپوستی یا فرقه نیروانی، عرفانهای هندوی و بودایی و به اصطلاح همان عرفانهای تناسخی ترویج میشوند. بعضی از اینها به شدت ضد زندگاند و حتی خودکشیهای دسته جمعی را تشویق میکنند. بعضی هم فرقه‌های سیاسی هستند و تنها در آمریکا در دهه هشتاد تا امروز تعداد آنها از 300 به 2000 فرقه رسیده است. اغلب این فرقه‌ها یا اصلاً دینی نیستند و اسم آئین خودشان را «فرادین» گذاشته‌اند یا تلفیقی از چند «پاره سنت» و جنبه‌هایی از اسلام، مسیحیت، آیین یهود، هندوئیسم، سیکسم و بودیسم هستند. برخی از آنها فرقه‌های مافیایی هستند که برای بهره‌برداری سیاسی و جنسی و فروش کودکان و دختران و پسران تشکیل میشوند. اینها عرفانهای آلوده و نامقدس هستند. اصولاً هدف معنویت دینی برای رسیدن انسان به خدا و اطاعت از دستورات الهی بوده است. عارف از آن نظر موحد است که تنها خدا را میخواهد (22). اما امروزه معنویت در دوران معاصر، ابزاری برای شفاف‌بخشی، جادو، پول در آوردن و آرامش تبدیل شده است و حال که اینها را با بعضی داروها نیز میتوان به دست آورد. مؤسسه «شالم» عرفان یهودی را ترویج میکند، این مؤسسه دارای تشکیلاتی وسیع است. بعضی از آنها مثل «اوش وسای بابا» هستند که اعضای خودشان را مثل فدائیان اسماعیلی تربیت میکنند از خانواده‌هایشان جدا میکنند و به خانهای تیمی می‌برند و از آنها اطاعت مطلق و بچگون و چرا را میخواهند، حتی با آنها ارتباط جنسی نامشروع داشته یا آنها را به مواد افیونی معتاد میکنند تا کاملاً تابع آنها باشند. از برخی اعضا پول میگیرند

د یا از آنها میخواهند کل اموالشان را به رؤسای فرقه منتقل نمایند. اسناد و اعترافات و خاطرات حیرت‌آوری از کسانی که از آنها بریده و جدا شده‌اند منتشر شده است. در این جا فقط به بعضی از افکار نهایی این گروه‌ها و فرقه‌ها اشاره میکنیم:

1. ترویج اندیشه‌های پلورالیستی (تکثرگرایی و همه حقی)؛ 2. ترویج اندیشه فردگرایانه (درونگرایی)؛ 3. ترویج اندیشه‌های لیبرالیستی (23) (آزاد اندیشی مطلق)؛ 4. اندیشه‌های آنارشیستی (24) (تحولات افراطی و هرج و مرج طلبانه)؛ 5. ترویج اندیشه‌های فمینیستی (25) (زنسالاری)؛ 6. دعوت به پیشگویی و جادوگری؛ (26) 7. تعریفهای غیرمنطقی از عشق؛ (27) 8. ترویج موسیقی و مستی و میخوارگی؛ (28) 9. تقدیس و پرورش اندیشه خودکشی؛ 10. بهویتی؛ 11. بیان مسائل غیراخلاقی. (29)

در ادامه چند ویژگی عمده معنویت دینی را باید مورد توجه قرار داد: 1. در معنویت دینی، انسان ربانی میشود نه ربّ؛ بر خلاف معنویتهای دیگر؛ 2. در عموم عرفانها فنا مطرح است در حالی که در معنویت اسلامی چنین نیست و وحدت هم وحدت مرآت است نه وحدت سرابی؛ 3. در معنویت اسلامی رابطه خدا با خلق رابطه تابشی است نه زایشی، بر خلاف عرفانهای دیگر به ویژه مسیحی که در آن مسیح پسر خدا است، رابطه تولیدی و زایشی است و حال آنکه قرآن فریاد میزند: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»؛ 4. راه کمال انسانی و لقاءالله عمل به شریعت و تکالیف الهی است، چون بنده خدا باید به تکالیف خود عمل نماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (30)؛ بگو اگر خدا را دوست مدارید، از من پیروی کنید تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد. و نتیجه عمل به شریعت هم تقویت ایمان است.

راههای وصول به معنویت دینی

کسب معنویت هم برای خود دستوراتی دارد و با رعایت آن دستورات است که گلهای معنویت و اخلاق در بوستان جان مریود. همان گونه که میدانیم سه عنصر «معرفت»، «محبت»، «اطاعت و عبودیت» در وصول آدمیان به معنویت دینی نقش محوری و عمده‌های را ایفا میکنند. تردیدی نیست که معرفت از عوامل مؤثر در رشد معنوی انسان و رسیدن به هدف نهایی؛ یعنی خدایی شدن و توحید است. بدون معرفت، شناخت صحیح از هستی و مبدأ و معاد و عالم و آدم دسترسی به توحید خالص و معنویت دینی غیرممکن است. این معرفت گرچه در قالب بحثهای کلامی و فلسفی آن تا حدی کارساز است، اما آنچه حرف اول و آخر را میزند، احیای فطرت الهی است، همان که قرآن مقدس میفرماید: «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (31) در واقع استدلالهای فلسفی و کلامی تنها زمانی کارساز است که همراه با احیای فطرت آنان باشد و فطرت با محبت آمیزش دارد. در بیان برخی از بزرگان آمده است، راه محبت کوتاهترین راه رسیدن به خداست. در این مختصر با نظر به اهمیت این سه مسأله (معرفت، محبت، اطاعت) قدری

الف. معرفت

ابن سینا در باب معرفت در «الاشارات و التنبیها» منویسد: «أَجَلٌ مُّبْتَهَجٌ بِشَيْءٍ هُوَ الْأَوَّلُ يَذَاتِهِ لِأَنَّهُ أَشَدُّ الْأَشْيَاءِ إِدْرَاكًا لِأَشَدِّ الْأَشْيَاءِ كَمَالًا» (32) «خداوند متعال به ذات خودش حب و ابتهاج بیشتری دارد و به عبارتی خودش را بیشتر از همه موجودات دوست دارد، چرا؟ چون شناخت بیشتری از کمالات و اوصاف خود دارد. یعنی ابن سینا ریشه محبت را در معرفت مینداند. پس اولین نکته در پیمودن راه و سلوک معنوی، طریق «معرفت» است. با همه فروعات و شاخ و برگهای آنکه عبارت است از معرفت نفس، معرفة الله، معرفت هستی و جهان و... که حقیقتاً کارگشا است.

«فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مُوَافَقَةِ الْحَقِّ؟ فَقَالَ: مُخَالَفَةُ النَّفْسِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى وَصِيلِ الْحَقِّ؟ قَالَ: هِجْرَةَ النَّفْسِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى طَاعَةِ الْحَقِّ؟ قَالَ: عَصِيَانُ النَّفْسِ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى ذِكْرِ الْحَقِّ؟ قَالَ: نِسْيَانُ النَّفْسِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى قُرْبِ الْحَقِّ؟ قَالَ: التَّبَاعُدُ مِنَ النَّفْسِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى أَنْسِيَالِ الْحَقِّ. قَالَ: الْوَحْشَةُ مِنَ النَّفْسِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى ذَلِكَ قَالَ: الْإِسْتِعَانَةُ بِالْحَقِّ عَلَى النَّفْسِ.» (33)

ای رسول خدا شیوه همراهی با حق چیست؟ فرمود: مخالفت با هوای نفس. عرض کرد: ای رسول خدا شیوه رسیدن به حق چیست؟ فرمود: وا نهادن نفس. عرض کرد: راه طاعت حق تعالی چیست؟ فرمود: سرپیچی از هوای نفس. عرض کرد: راه یاد حق چیست؟ فرمود: فراموشی نفس. عرض کرد: راه تقرب و نزدیکی به حق چیست؟ فرمود: دوری از نفس. عرض کرد: راه انس با حق تعالی چیست؟ فرمود: بیم از نفس. عرض کرد: ای رسول خدا! راه دوری از نفس چیست؟ فرمود: یاری خواستن از حق تعالی برای جنگ با نفس.

ب. محبت

«محبت» اکسیری دگرگون کننده است. محبت مس وجود را طلا میکند، بخیلان را بخشنده مسازد، ترسوها را شجاع میکند و خستگان را نشاط میبخشد. دست بسته را به کرم مگشاید، پای خسته را توان «رفتن» میبخشد و چشم خواب گرفته را از شب تا سحر بیدار نگه میدارد. به قول اهل معرفت؛ محبت «اکسیر اعظم» است و البته اسلام هم «مکتب حب» و آیین عشق ورزی است. اگر معرفت پایه محبت باشد، محبوب برتر، محرم راز و انیس دل میشود و کسی عاشق خدا میشود که خدا را بشناسد؛ خوبیها، احسانها، نوازشها، بزرگواریها و نعمتهایش را بشناسد، وگرنه از جان بيمعرفت، چه انتظاری برای «عشق خدا» داشتن و محبوب برین را برگزیدن؟ امام باقر علیه السلام در روایتی فرمودند:

«الَّذِينَ هُوَ الْحُبُّ وَالْحُبُّ هُوَ الدِّينُ»؛

دین محبت و دوستی است و محبت و دوستی، دین است.» (34)

محبت، از واژگان بدیهی و بنیاز از تعریف است، ولی در توصیف آن میتوان گفت: در حقیقت حالتی است که در دل يك موجود ذی شعور، نسبت به چیزی که با وجود او ملامتی و با تمایلات و خواستههای او تناسبی داشته باشد، پدید میآید. (35) لذا محبت تنها جایی به وجود میآید که شعور و ادراک باشد و انسان تا چیزی را نشناسد، نمیتواند به آن دلبسته باشد، لذا امام صادق علیه السلام فرمود: «الْحُبُّ قَرْنُ الْمَعْرِفَةِ» (36) ریشه محبت را باید در معرفت جست و موضع محبت و جایگاه آن نیز دل آدمی است. باید هوشیار بود که این عضو فاخر یعنی دل که جایگاه محبت است، به چه چیز تعلق گرفته است. رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «و الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ..» (37) که در این روایات با عنوان «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ، أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَّتَ» آمده است. (38) بالاترین و والاترین محبت، محبت اهل ایمان به خداست. «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (39) یکی از اهداف بزرگ انبیاء و ائمه علیهم السلام این بود که «نگاه» آدمها به خدا و جهان و خودشان تغییر پیدا کند. آری بذری که در شوره زار نشانده شود، هدر مرود، شربتی که در جام آلوده ریخته شود، تباه میشود. «دل» نیز يك مزرعه است؛ برای کاشتن «نهاد فضیلت» و افشاندن بذر معنویت، جان نیز ظرفی است که میتوان «شراب معرفت» در آن ریخت. آنچه علمای اخلاق و اساتید سلوک به عنوان تخلیه و تحلیه از آن یاد میکنند، اشاره به همین پیرایش دل و جان از رذایل و سپس آرایش آن به فضایل است. مریدی از استاد و شیخ خود پرسید: آیا استغفار کنم، یا خدا را تسبیح بگویم؟ گفت: لباسی که چرکین است، احتیاجش به صابون بیشتر از عطر و گلاب و بوی خوش است! روح و نفس را اول باید از «موانع معرفت» و صفات ناپسند پیراسته و پاک ساخت تا لیاقت آن را یابد که به فضیلتها آراسته گردد.

آئینه شو، جمال پری طلعتان طلب

جاروب کن خانه و سپس میهمان طلب

پس «محبت»، فرزند «معرفت» و شناخت است و محبت بدون معرفت، در تاریکی راه رفتن است و عشق و محبت بدون اطاعت فقط ادعا است. بندگان شایسته خدا کسانیاند که عشق او را بر همه چیز ترجیح میدهند. امام سجاد علیه السلام میفرمایند:

«إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ قَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا؟» (40)؛

خدایا کیست که شهد شیرین محبت تو را چشید و غیر تو را به دوستی گرفت؟
محبت الهی دارای شعبه‌هایی است که از آن جمله این موارد را میتوان برشمرد:

1 . محبت به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت علیهم السلام: محبت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس از محبت خدا مطرح شده و حتی ملاک دوستی با خدا را اطاعت آن حضرت دانسته‌اند و محبت به اهل بیت نیز از جایگاه ممتازی برخوردار است. آیه مودت (41) گویای این امر است و در روایات فراوان است که وقتی آیه «قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» نازل شد، اصحاب گفتند: یا رسول الله! خویشاوندان شما که مودت آنان بر ما واجب است، چه کسانی هستند؟ آن حضرت فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آن دو. و این مطلب باز تکرار شد. (42)

2 . محبت به مردم و شفقت بر خلق در سلوک اجتماعی: مسیر تربیت نفس و رسیدن به کمال از میان مردم میگذرد. اینها نیز بخشی از سلوک معنوی است، به شرط اینکه دوستی با دیگران و مردمان دیگر برای خدا باشد. کسی که خدا را دوست دارد، باید بندگان خدا را نیز دوست داشته باشد. اینکه رسول اکرم فرمود: «التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ يَصْفُ الْعَقْلَ»؛ (43) «دوستی با مردم نیمی از عقل است»، قابل دقت است.

ج. طاعت و عبودیت

محبت بدون معرفت، همچون در تاریکی راه رفتن است و عشق باطاعت و عبودیت فقط یک ادعای پوچ است. اطاعت خدا و بنده خدا شدن، انسان را از بند همه بندگها و از بندگی همه بندها مرهاند. خداپرستی، آزادی بخش است و عبودیت او عین آزادگی است. به قول خواجه عبدالله انصاری: «دل به خلق میند که خسته گردی، دل به خدا میند که رسته گردی!...» تمام حرف همین است، در محبت و عشق، وابستگی به خدا و اطاعت او، وابستگی مآورد و انسان را آزاد میکند.

آنچه کارساز است، عبودیت و اطاعت است نه عبادت تنها؛ زیرا شیطان هم خدا را عبادت کرد، اما در برابر خداوند و فرمان الهی عصیان نمود، آن هم با پشتوانه شش هزار سال عبادت. آنجا که اطاعت و عبودیت باشد حتماً عبادت هم هست و آن جامعه، جامعه اسلامی است، اما هر جا عبادت و نماز و... بود بالضرورة آن جامعه اسلامی نیست و در این باره شواهد تاریخی فراوانی داریم. باری تنها محبت و عشق حقیقی به اطاعت منتهی میشود. این حدیث بسیار آموزنده است که:

«أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا دَاوُدُ! مَنْ أَحَبَّ حَبِيبًا صَدَقَ قَوْلُهُ، وَمَنْ رَضِيَ بِحَبِيبٍ رَضِيَ فِعْلُهُ، وَمَنْ وَثِقَ بِحَبِيبٍ اعْتَمَدَ عَلَيْهِ، مَنْ اِشْتَقَى إِلَى حَبِيبٍ جَدَّ فِي السَّيْرِ إِلَيْهِ، يَا دَاوُدُ! ذِكْرِي لِلذِّكْرَيْنِ وَجَنَّتِي لِلْمُطِيعِينَ وَحُبِّي لِلْمُشْتَاقِينَ وَ أَنَا خَاصَّةٌ لِلْمُجِيبِينَ»؛ (44)

ای داود هر کس دوستدار کسی باشد، گفتار او را تصدیق میکند و حقیقتاً چنین است که اگر محبت نباشد تصدیق نمیکند و انکار میکند و از اطاعت سرباز مزنند. پس محبت زمینه اطاعت است.

و نتیجه اطاعت نیز همان چیزی است که قرآن فرموده:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»؛ (45)

بندگی کن تا که سلطانت کنند

تن رها کن تا همه جانت کنند

خوی حیوانی سزاوار تو نیست

ترک این خو کن که انسانت کنند

همچو سلمان در مسلمانی بکوش

ای مسلمان تا که سلمانت کنند

از امام صادق علیه السلام پرسیده شد چرا در بین اصحاب ائمه سلمان مقام و منزلت خاص دارد؟ حضرت فرمود: يك عِلَّتْ آن این است که «إِنِّي أَرَاهُ هَوَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى هَوَى نَفْسِهِ» (46) هوای نفس خودش را کنار گذاشت و با پیروی از ولایت امیرالمؤمنین بنده خاشع خدا شد.

اخلاق و معنویت؛ فلسفه رسالت پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم

به یقین از محورترین اهداف بعثت و رسالت پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم اخلاق و معنویت است. این نکته‌ای است که آیات و روایات فراوانی به آن اشاره دارد و سر آن نیز روشن است؛ زیرا بدون اخلاق و معنویت دینی، نه دین برای مردم مفهومی دارد و نه دنیای آنها سامان مییابد؛ همان گونه که گفتند:

اقوام روزگار به اخلاق زندهاند

قومی که گشت فاقد اخلاق، مردنی است!

سراغ قرآن مبروم و این حقیقت را از زبان قرآن مشنوبیم که اخلاق و معنویت و پرورش و تزکیه نفوس از رئوس برنامه‌های بعثت بوده است.

1 . «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ

پروردگارتان کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها سخنان و آنها را تزکیه میکند و به آنها کتاب و حکمت مآموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

2. «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (48)؛

پروردگارا در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری).

امام علی علیه السلام در خطبه فاصعه وقتی از دوران کودکی خود که تحت تربیت پیامبر بودند یاد میکند، از این تعبیر استفاده میفرماید: «بَرِّقَ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَبَأْمُرِنِي بِالْإِقْدَاءِ بِهِ» (49) پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در هر روز یک پرچم از اخلاق خود را برای من بر مسافراشت و مرا فرمان میداد تا از این اخلاق الگو بگیرم. یعنی هر روز پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم یک درس اخلاق را به علی علیه السلام آموزش میدادند و اکنون ما چقدر از این تعبیر و میدانهای اخلاق شناخت داریم؟ و چقدر برای قرار گرفتن در این میدانهای اخلاقی و معنوی کوشش مینماییم.

اخلاق و معنویت؛ عامل رشد و توسعه اجتماعی

اخلاق و معنویت نه فقط پایه قوام جامعه و عامل حیات آن است، بلکه عامل رشد و بالندگی آن نیز هست. توسعه، مقوله جدیدی است که از نیمه دوم قرن بیستم مطرح گردیده. توسعه در روزگار گذشته و موج اول (به قول ایوان تافلر) یک تعریفی داشته و در موج دوم که دوره مدرنیته است، ویژگیهای دیگری دارد، در موج سوم توسعه، فرامردن و فرا اطلاعات مطرح میشود و نقش انسان، خانواده، فرهنگ، اقتصاد و مسؤلیتهای اجتماعی، فرهنگی هم تغییر میکند. اما توسعه و رشد با رویکرد دینی یک ضرورت راهبردی را در مدیریت توسعه مطلوب و این امر باعث سلامت، رفاه اجتماعی و جامعه سالم خواهد شد؛ چرا که توسعه اجتماعی برای رسیدن به «جامعه سالم» است. لذا توسعه، یک مفهوم چند بعدی است که جنبه کیفی و کمی دارد و طبیعتاً مفهوم و مقوله «رشد یافتگی» ملاک توسعه محسوب میشود. اگر توسعه اجتماعی مربوط به جامعه سالم است، جامعه سالم را اسلام و دین به گونه‌های تعریف میکند و کسانی مانند «اریک فروم» در کتاب «جامعه سالم» به گونه‌های دیگری تعریف میکند و میگوید: «انسان قرن بیستم به نوعی دچار گریز از آزادی شده». سپس کتابی به نام «گریز از آزادی» منویسند که در آن میخواهد به توسعه برسد ولی به نوعی به آزادی کاذب، رفاه کاذب، لذت کاذب، و هنجار کاذب دچار میشود. لذا توسعه اجتماعی یعنی تلاش آگاهانه، علمی و همگانی آحاد جامعه برای تحقق و تثبیت پدیده رشد یافتگی در همه ابعاد جامعه. به هر حال، هدف غایی توسعه ما رشد در همه ابعاد جامعه به ویژه در اخلاق و معنویت است. اینکه در جامعه آسیبهای اجتماعی داریم به دلیل عدم توسعه یافتگی بالاخص در اخلاق و معنویت است، چون مهمترین هدف نهایی اخلاق و معنویت رسیدن به رشد و کمال است گرچه رشد مطلق، افزایش را شامل میشود و بیشتر ناظر به جنبه‌های کمی است، ولی کمال به جنبه‌های معنوی مربوط میشود. رشد و توسعه اجتماعی با رویکرد دینی در قرآن کریم به معنای هدایت شدن به راه درست و صحیح آمده است. در سوره مبارکه کهف از زبان اصحاب کهف میخوانیم:

«رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا»؛ (50)

بارالها! تو در حق ما به لطف خاص خود رحمتی عطا فرما و برای ما وسیله رشد و هدایت کامل مهیا ساز.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هم نقل شده است که ملاک اقدام انسان در هر کار و فعالیتی قبل از هر چیز تدبیر در عاقبت آن کار است؛ به طوری که اگر آن کار موجبات رشد و سعادت او را فراهم میکند، آن را انجام دهد. روزی مردی نزد پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله! مرا نصیحت کن. پرسید اگر تو را نصیحت کنم میپذیری؟ عرض کرد: بله. دو بار دیگر همان پرسش را تکرار فرمود و چون هر سه بار پاسخ مثبت شنید فرمود:

«فَاتَى أَوْصِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ فَإِنْ يَكُ رُشْدًا فَامْضِهِ وَإِنْ يَكُ غَيًّا فَانْتَه عَنْهُ» (51)؛

به تو وصیت میکنم هر گاه خواستی کاری کنی، به عاقبتش بیندیش. اگر موجب رشد است اقدام کن والا از انجام آن خودداری نما.

علی علیه السلام در مورد راه شناخت رشد از غیر رشد، روشی را پیشنهاد میکند و آن مقایسه فرد رشد یافته با فرد رشد نیافته است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكَهُ» (52) جامعه رشد یافته و توسعه یافته با جوامع بحران زده اخلاقی و معنوی را مقایسه کنید. آن وقت است که معنای رشد یافتگی مشخص میشود. در این جا چند ملاک را نام مبریم و از تفصیل کلام خودداری میکنیم:

1. تعقل: اندیشه فراوان در آیات و روایات و ادعیه؛ چرا که دینداری و عبادت بدون تعقل ارزشی ندارد.

2. پرورش روح جمعی: چنان که پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

«أَنْتَ الْتَّاسِ تُسْكَ أَنْصَحُهُمْ جَيِّبًا وَأَسْلَمُهُمْ قَلْبًا لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ» (53)؛

عابدترین مردم کسی است که نسبت به همه مسلمین خیرخواه و پاک دامن باشد.

3. قصد قربت: چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«الْأَعْمَالُ يَمَارُ النَّيَّاتِ»؛

اعمال میوه‌های نیتهاست. (54)

4. مبارزه با هواهای نفسانی: امام علی علیه السلام میفرماید:

«مَنْ لَمْ يُعِطْ نَفْسَهُ شَهْوَتَهَا أَصَابَ رُشْدَهُ» (55)؛

کسی که خواهشهای نفسانی خویش را بر نیاورد؛ به رشد میرسد.

و در جایی دیگر فرمود:

«الْهَوَى هُوَ إِلَى اسْفَلٍ سَافِلِينَ» (56):
 هوای نفس انسان را به پایینترین درجات، سقوط میدهد.
 و در جایی هم فرمود:
 «إِنَّكَ إِنِ اطَّعْتَ هَوَاكَ أَصَمَّكَ وَأَعْمَاكَ وَأَفْسَدَ مُنْقَلَبَكَ وَأُودَاكَ». (57)
 هوای نفس، کور و کر میکند و جامعه را هلاک مسازد.

پی نوشت :

- 1) مرتضی مطهری، تکامل اجتماعی انسان، ص 100.
- 2) لقمان 20.
- 3) ابراهیم 32 و 33؛ نحل 12؛ زحرف 13.
- 4) مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص 12 .
- 5) جواهر لعل نهرو، رهبر سیاسی استقلال هندوستان و نزدیکترین دوست گاندی، رهبر معنوی استقلال هندوستان است .
- 6) مرتضی مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ص 292.
- 7) بیس 60 - 62.
- 8) شمس، 1 تا 8.
- 9) انبیاء، 73.
- 10) مانده، 2 . و همواره در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید و هرگز در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید و از مخالفت فرمان خدا پرهیزید که مجازات خدا شدید است.
- 11) بحارالانوار، ج 17، ص 230، ح 1.
- 12) همان، ص 214.
- 13) آل عمران، 64.
- 14) سفینه البحار، ج 2، ص 447.
- 15) همان، ص 448 و بحارالانوار، ج 13، ص 428، ح 23.
- 16) من لایحضرها الفقیه، ج 1، ص 400، ح 1187؛ وافی، ج 8، ص 1244.
- 17) شوری، 13.
- 18) جامع الاسرار، منبع الانوار، ص 345.
- 19) ریلکشن و مدتیشین؛ ترجمه: رضا جمالیان.
- 20) مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص 179.
- 21) همان، فلسفه اخلاق، ص 247.
- 22) همان، آشنایی با علوم اسلامی، صص 85 - 92 .
- 23) اعترافات بک ملک، ص 165.
- 24) همان، ص 36.
- 25) همان، صص 101 - 151.
- 26) کنار رودخانه پیدرا نشستم و گریستم، ص 166.
- 27) همان، ص 78.
- 28) همان، صص 50 و 52 و 72.
- 29) ورونیکا تصمیم میگیرد بمیرد، صص 164 - 165.
- 30) آل عمران، 31.
- 31) روم، 30.
- 32) الاشارات و التنبیها، ج 3، ص 359، اشاره 18.
- 33) بحارالانوار، ج 67، ص 72، ح 23؛ میزان الحکمه، ج 6، ص 142.
- 34) همان، ج 66، ص 238، ح 99؛ تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 285.
- 35) مصباح بزدی، اخلاق در قرآن، ج 1، ص 358.
- 36) مصباح الشریعه، باب اول، ص 14.
- 37) اصول کافی، ج 2، ص 126، باب الحب فی الله.
- 38) همان، ج 8، ص 79 و وصیه النبی لعلی علیه السلام؛ میزان الحکمه، ج 1، ص 520.
- 39) بقره، 165.
- 40) مناجات المحیین، مفاتیح الجنان.
- 41) شوری، 23.

- 42) تفسیر قرطبی، ج 16، ص 122؛ روح المعانی، ج 25، ص 32.
- 43) اصول کافی، ج 2، ص 612.
- 44) بحارالانوار، ج 74، ص 42.
- 45) نسا، 69.
- 46) بحارالانوار، ج 22، ص 327.
- 47) جمعه، 2، همین مضمون در آیه 164 آل عمران با تعبیر «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» تکرار شده است.
- 48) بقره، 129.
- 49) نهجالبلاغه، خطبه قاصعه.
- 50) کهف، 10.
- 51) اصول کافی، ج 8، ص 150، ج 130.
- 52) فیض الاسلام، نهجالبلاغه، خطبه 147، عظة الناس.
- 53) اصول کافی، ج 2، ص 163، ج 2، باب الاهتمام بامور المسلمین.
- 54) غررالحکم، 1369، 306.
- 55) وسایل الشیعه، ج 15، ص 250.
- 56) غررالحکم، ص 306.
- 57) مستدرک الوسائل، ج 12، ص 114، باب 81.

علت انتخاب سوره لقمان، بیشتر بُعد اخلاقی آن است که مناسب با فضای ماه مبارک رمضان میباشد. توضیحات ذیل آیات، برگرفته از تفسیر نمونه و به شیوه نقل به مضمون است و از تفسیر میزان در موارد یا نکات خاص یا جایی که بیان شیواتری داشته استفاده شده است. نکات نگارنده هم داخل قلاب [قرار گرفتند.

توضیح چند نکته

1. بنا بر قول مشهور مفسران، این سوره در مکه نازل شده 2 - هدف این سوره به طوری که از آغاز و انجام آن و نیز سیاق تمامی آیات پیداست، دعوت به توحید و ایقان و ایمان به معاد و عمل به کلیات شرایع دین است؛ 3. مباحث اخلاقی ارزشمندی در این سوره بیان شده است. 4 - از ابتدای سوره پیداست که درباره بعضی از مشرکین، که میخواستند با تبلیغات دروغ، مساله خدا و دین را از یاد مردم ببرند.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْم»

نکات: 1. حروف مقطعه ابتدای سوره و نیز آیات ابتدایی آن، عظمت و اهمیت قرآن را یادآور میشود؛ 2. [درباره حروف مقطعه گفتند: میان عاشق و معشوق رمزی است چه داند آنکه اشتر میچراند] «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ» این آیات کتاب حکیم است (آیاتی پر محتوا و استوار).

نکات: 1. «تلك» در لسان عرب برای اشاره به دور است و این تعبیر کنایه از عظمت و اهمیت آیات میباشد، گویی در اوج آسمانها و در نقطه دور دستی قرار گرفتند؛ 3. «کتاب» را با لفظ «حکیم» توصیف فرموده، و این دلالت بر یکی از این دو مطلب دارد: الف) اینکه هیچ سخن باطل و لهو الحدیثی در قرآن کریم وجود ندارد؛ بلکه هیچ نقطه ضعفی در آن نیست تا لهو الحدیث بخواهد آن را پر کند. ب) اینکه قرآن همچون دانشمند حکیمی است که در عین خاموشی، با هزار زبان سخن میگوید؛ تعلیم میدهد؛ تشویق میکند؛ انذار منماید؛ داستانهای عبرتناگیز دارد و خلاصه به تمام معنی دارای حکمت است. «هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ»؛

مایه هدایت و رحمت برای نیکوکاران است.

نکات: 1. این عبارت، هدف نهایی نزول قرآن را که مایه هدایت و رحمت برای نیکوکاران است، بازگو میکند؛ 2. «هدایت»، در حقیقت مقدمهای است برای «رحمت پرورگار»؛ چرا که انسان نخست در پرتو نور قرآن حقیقت را پیدا میکند و به آن معتقد میشود و در عمل خود آن را به کار میبند. و به دنبال آن مشمول رحمت واسعه و نعمتهای بیپایان پروردگار میگردد؛ 3. در این جا قرآن، مایه هدایت و رحمت محسنین شمرده شده و در آغاز سوره نمل، مایه هدایت و بشارت مؤمنین (1) و در آغاز سوره بقره، مایه هدایت متقین (2) پس قرآن برای سه گروه هدایت است: متقین، مؤمنین و محسنین. شاید وجه جمع و ارتباطش این است که بدون تقوا، روح تسلیم و پذیرش در انسان زنده نمیشود و طبعاً هدایتی در کار نخواهد بود. از مرحله پذیرش حق که بگذریم، مرحله ایمان فرا میرسد که علاوه بر هدایت، بشارت به نعمتهای الهی نیز نسبت به آنها وجود دارد. اگر از مرحله تقوی و ایمان فراتر رویم و به مرحله عمل صالح برسیم، در آنجا رحمت خدا نیز بر هدایت افزوده میشود.

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»؛

آنها که نماز را برپا میدارند، زکات را ادا میکنند، و به آخرت یقین دارند.

نکات: این آیه شریفه، محسنین را با سه وصف، توصیف فرموده: الف) پیوند با خالق از طریق نماز؛ ب) پیوند با خلق خدا از طریق زکات؛ ج) یقین و باور به قیامت (که انگیزه نیرومندی برای پرهیز از گناه و انجام وظایف است).

«أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛

آنها بر طریق هدایت پروردگارشان هستند، و آنها رستگارانند.

نکات: 1. جمله «اولئك علی...» نشان میدهد که هدایت محسنین که با سه ویژگی نماز، زکات و یقین به معاد از آنها یاد شد، از طرف پروردگار تضمین شده است؛ 2. تعبیر «علی» که برای استعلاء به کار میرود، اشاره به این دارد که هدایت برای آنها چونان مرکبی راهوار است و آنها بر این مرکب سوار و مسلطند؛ 3. از همین جا تفاوت این «هدایت» با هدایتی که در آغاز سوره (3) آمده، روشن میشود؛ چرا که هدایت نخستین همان آمادگی پذیرش حق است و این هدایت، دریافت برنامه وصول به مقصد میباشد؛ 4. «هم» در «اولئك هم المفلحون» [ضمیر فصل و] مفید حصر بوده و اشاره به آن دارد که تنها راه فلاح و رستگاری همین راه محسنین (با سه ویژگی پیش گفته) است، [و کسی که این سه ویژگی را ندارد هیچ بهره‌ای از هدایت نخواهد داشت].

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»؛

بعضی از مردم سخنان باطل و بیهوده خریداری میکنند تا مردمان جاهل را گمراه سازند و راه خدا را به تمسخر گیرند، برای آنها عذاب خوار کننده است.

نکات: 1. کلمه «لهو» به معنای هر چیزی است که آدمی را از امور مهم او باز دارد؛ 2. لهو الحدیث آن سخنی است که آدمی را از حق منصرف نموده و به خود مشغول سازد؛ مانند حکایات خرافی و داستانهایی که آدمی را به فساد و فجور میکشاند و یا سرگرمی به شعر، موسیقی، مزار و سایر آلات لهو که همه اینها مصادیق لهو الحدیث هستند؛ 3. همه آن توصیفهایی که در آیات نخستین برای «کتاب» فرمود، در مقابل «لهو الحدیث» است؛ گویی میخواهد به کسی که به لهو الحدیث گوش فرا میدهد، بفرماید: به حقایق قرآن گوش کن، نه به لهو الحدیث؛ 4. به مقتضای سیاق آیه، مراد از «سبیل الله» قرآن کریم و معارف حقه مستفاد از آن، به خصوص داستانهای انبیاء و امم گذشته میباشد؛ 5. «بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّخِذَهَا هُزُوًا» لهو الحدیث و خرافات، چون دست به دست گشته و هر کس به میل خود چیزی از آن کم و زیاد کرده است؛ بنابراین در موارد زیادی با داستانهای حق و صحیح قرآن اختلاف دارد و در نتیجه کسانی که بدون علم و آگاهی به آنها گوش میدهند، بنیان معارفشان سست میشود و در نهایت سبب میگردد سخن حق را نیز به سخره بگیرند؛ 6. «بِغَيْرِ عِلْمٍ» متعلق به کلمه «یضل» است؛ یعنی گمراه شدگان بدون علم [و حجت و دلیل موجّه] به لهو الحدیث گوش دادند و در نتیجه گمراه شدند؛ 7. «أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» تهدید برای کسانی است که خریدار لهو الحدیث هستند؛ 8. در این آیه عذاب را به «مهین» (خوار کننده و اهانت بار) توصیف فرموده و در آیه بعد به «الیم» (دردناک) و این دو وصف به خاطر آن است که جریمه باید همانند جرم باشد. چون آنها نسبت به آیات الهی توهین کردند، خداوند هم برای آنها مجازاتی تعیین کرده که علاوه بر دردناک بودن توهینآمیز نیز میباشد؛ 9. این آیه یکی از دلایل و مستندات تحریم «غنا» قرار گرفته است؛ خصوصاً با توجه به روایات فراوانی که ذیل آن وارد شده است. البته در حرمت «غنا» چندان اشکالی وجود ندارد، ولی تشخیص موضوع غنا مشکل است. به طور کلی «غنا» آهنگهایی است که متناسب با مجالس فسق و فجور و اهل گناه و فساد باشد. به تعبیر دیگر، «غنا» صوتی است که قوای شهوانی را در انسان تحریک منماید و انسان در آن حال احساس میکند که اگر در کنار آن صدا، شراب و فساد جنسی نیز باشد کاملاً مناسب است! آن چه گفته شد، مربوط به «خوانندگی» است؛ اما استفاده از آلات موسیقی و حرمت آن بحث دیگری دارد.

مفاسد «غنا» عبارتند از: الف) تشویق به فساد اخلاق ب) غافل شدن از یاد خدا ج) آثار زینبار بر اعصاب د) ایزاری در خدمت استعمار [سلطه فکری، فرهنگی، سیاسی، نظامی آنها].

«وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لِيَ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّطَهُ يَعْذَابِ آلِيمٍ»؛

هنگامی که آیات ما بر او خوانده میشود مستکبرانه روی بر میگردداند، گویی آن را نشنیده، گویی اصلاً گوشهایش سنگین است! او را به عذاب دردناک بشارت ده.

نکات: 1. این آیه بیانگر عکسالعمل خریداران لهو الحدیث در برابر آیات الهی است و در واقع آن را با عکسالعملشان در برابر لهو الحدیث مقایسه میکند. (نسبت به آن مشتاقند و نسبت به این باعنتا و گردن فراز)؛ 2. «وَلِيَ مُسْتَكْبِرًا» اشاره به این است که رویگرداندن آنها از قرآن و سخن حق، تنها به خاطر مزاحمت با منافع دنیوی و هوسها نیست؛ بلکه فراتر از این، تکبر در برابر خدا و آیات الهی که بزرگترین گناه است، نیز در آنها وجود دارد.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ النَّعِيمِ»؛

کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، باغهای پر نعمت بهشت از آن آنهاست.

نکات: 1. بعد از آنکه در آیات سابق، خریدار لهو الحدیث را انداز فرمود و به عذاب خوار کننده و سپس عذاب دردناک تهدید نمود، در این آیه دوباره سخن را به محسنین و مؤمنین میکشاند و آنان را به بهشت نعیم جاودان خوشدل مسازد؛ 2. در مورد مستکبران «عَذَابٌ» به صورت مفرد آمده بود، ولی در مورد مؤمنین نیکوکار، «جَنَّاتٌ» به صورت جمع آمده؛ چرا که رحمت خدا همواره بر غضبش پیشی گرفته است؛ 3. «نَعِيمٌ» که [صفت مشبیه] از ماده «نعمت» است، معنی گستردهای دارد که همه انواع نعمتهای مادی و معنوی را شامل میشود. (جنان نعیم که بهشت باغها است، مرتبهای از مراتب بهشت است و بالاترین مرتبه آن بهشت لقا است.)

«خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛

جاودانه در آن خواهند ماند، این وعده مسلم الهی است و اوست شکستناپذیر و دانا.

نکات: 1. این باغهای پر نعمت بهشتی، برای آنها جاودانه است (و زوال ندارد)؛ 2. گفته شد خریدار لهو الحدیث قرآن را اساطیر و افسانههای کهنهای مانند افسانههای خودش پنداشته و آن را خوار شمرده است. او به آیات قرآن اعتناست و از پذیرفتنش استنکاف میکند و به زعم خودش خدای سبحان را خوار میکند. در این آیه، خدای متعال خود را به عزت مطلق ستوده، تا بفهماند او با خوار شمردن وی خوار نمیشود و نیز با حکمت مطلق ستوده، تا بفهماند نه هیچ باطلی در سخن اوست و نه هیچ خرافه و مزاحی.

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ»؛

آسمانها را بدون ستونی که قابل رؤیت باشد، آفرید و در زمین کوههایی افکند تا شما را به لرزه در نیاورد و از هر گونه جنبنده روی آن منتشر ساخت، و از آسمان آبی نازل کردیم و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویاندیم.

نکات: 1. ابتدای آیه به بخشهایی از آفرینش پروردگار اشاره دارد: آسمان [أَرْضِ زمین]؛ رَوَاسِيَ (کوهها)؛ دَابَّةً (جنبندگان)؛ ماءً (آب) و جفتهای گیاهان؛ 2. «بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» اشاره لطیفی است به قانون جاذبه و دافعه عمومی اجسام که کرات و اجرام آسمانی را بسن ستونی بسیار نیرومند اما نامرئی در جای خود نگه داشته است؛ 3. این آیه که نظائر فراوانی در قرآن دارد نشان میدهد کوهها وسیله ثبات زمینند؛ زیرا: (اولاً) ریشههای آنها به هم پیوسته و همچون زره محکمی، کره زمین را در برابر فشارهایی که از

حرارت درونی ناشی میشود حفظ میکند. (ثانیاً) اگر کوهها نبود، زلزلههای ویرانگر آن قدر زیاد بود که شاید مجالی به انسان برای زندگی نمداد. (ثالثاً) با نبود کوهها، مقاومتی هم در برابر فشار جاذبه ماه و خورشید نبود و در نتیجه جز و مدّ عظیمی در پوسته خاکی زمین به وجود میآمد که بی شباهت به جز و مدّ دریاها نبودند. (رابعاً) از این نظر که کوهها فشار طوفانها را در هم میسکنند و تماس هوای مجاور زمین را به هنگام حرکت وضعی زمین به حداقل میسرساند، اگر آنها نبودند، صفحه زمین همچون کوبیرهای خشک در تمام طول شب و روز صحنه طوفانهای مرگبار و بادهای در هم کوبنده بود؛ 4. «مَنْ كَلَّ؛ ذَابَّةٌ» اشاره به تنوع حیات و زندگی در چهره‌های مختلف است که هر کدام برای خود عالمی دارند و مساله حیات را در صدها هزار آئینه منعکس میسازند؛ جنبندگانی که از شدت کوچکی با چشم عادی دیده نمیشوند و سرتاسر محیط ما را پر کردهاند؛ جنبندگان غول پیکری که عظمت آنها انسان را در وحشت فرو میبرد؛ جنبندگانی به رنگهای مختلف و چهره‌های کاملاً متفاوت مانند آبزیان و هوازیان، پرندگان و خزندگان و حشرات و...؛ 5. «أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا» اشاره است به نیازمندی همه جنبندگان مخصوصاً انسان به آب و غذا برای ادامه حیات؛ 6. در مورد آفرینش آسمان [و زمین] و کوهها و دابه، افعال به صورت غائب (خَلَقَ - أَلْقَى - بَثَّ) ذکر شده، ولی وقتی نوبت به مساله نزول باران و پرورش گیاهان می‌رسد، افعال را به صورت متکلم (أَنْزَلْنَا - أَنْبَتْنَا) بیان فرموده که شاید برای نشان دادن اهمیت دو مورد اخیر است؛ 7. «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ» اشاره دارد به «زوجیت در جهان گیاهان» (وجود جنس نر و ماده) و این نیز از معجزات علمی قرآن است

«هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»؛

این آفرینش خداست، اما به من نشان دهید معبودان غیر او چه چیز را آفریده‌اند؟ بلکه ظالمان در گمراهی آشکارند.

نکات: 1. بعد از یادآوری عظمت خداوند در جهان آفرینش و ذکر چهره‌های مختلفی از خلقت، روی سخن را به مشرکان [و منکران] فرموده و آنها را بازخواست می‌فرماید؛ 2. مسلماً مشرکان نمیتوانستند ادعا کنند مخلوقات این جهان مخلوق بتها هستند؛ بنابراین آنها به توحید خالقیت معترف بودند. با این حال چگونه میتوانستند شرک در عبادت را توجیه کنند؛ چرا که توحید خالقیت دلیل بر توحید ربوبیت [یگانگی مدبر عالم] و آن هم دلیل بر توحید عبودیت [اینکه فقط خدا شایسته پرستش است] میباشد. لذا در پایان آیه، عمل آنها منطبق بر ظلم و ضلال شمرده شده است؛ 3. «ظلم» معنی گستردهای دارد که شامل فرار دادن هر چیز در غیر محل خود میشود و از آنجا که مشرکان عبادت و گاه تدبیر جهان را در اختیار بتها میدانستند، مرتکب بزرگترین ظلم و ضلالت بودند. [به يك معنا ظلم همان گناه است و گناهکار ظالم است. ظلم در سه حیطة ظلم به خود، ظلم به انسانهای دیگر و ظلم به خدا دستهبندی شده است که البته باید ظلم به دیگر موجودات غیر از انسان و ظلم به امام معصوم را هم به آن افزود]؛ 5. ارتباط «ظلم» و «ضلال»: هنگامی که انسان موقعیت موجودات عینی را در جهان نشناسد، یا بشناسد و رعایت نکند و هر چیز را در جای خویش نبیند، مسلماً این ظلم سبب ضلالت و گمراهی او خواهد شد.

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛

ما به لقمان حکمت دادیم که شکر خدا را بجای آور، هر کس شکرگزاری کند به سود خویش شکر کرده و آنکه کفران کند، خداوند بنیاز و ستوده است.

نکات: 1. در آیه مورد بحث و چند آیه بعد از آن، سخن از «لقمان حکیم» و بخشی از اندرزهای مهم این مرد الهی در زمینه توحید و مبارزه با شرک و مسائل مهم اخلاقی به میان آمده که در قالب اندرزهای لقمان به فرزندش بیان شده است؛ 2. درباره اینکه «لقمان» که بود و چه ویژگیهایی داشت، در این جا همین اندازه می‌گوئیم که قرائن و شواهد نشان میدهد او پیامبر نبود؛ بلکه مردی بود وارسته و مهذب که در میدان مبارزه با هوای نفس پیروز شده و خداوند نیز چشمهای علم و حکمت را در قلب او گشوده بود؛ (4) 3. در عظمت مقام لقمان همین بس که خداوند اندرزهایش را در کنار سخنان خود قرار داده و در لابلای آیات قرآن ذکر فرموده است. 4- آری، هنگامی که قلب انسان بر اثر پاکی و تقوی به نور حکمت روشن گردد، سخنان الهی بر زبانش جاری میشود و همان میگوید که خدا میگوید و آنگونه مانندیشد که خدا میپسندد! [چنان که در حدیث قدسی میفرماید: چشم بندهام مشوم و گوش او مشوم و... و در مراتب بالاتر بالعکس میشود یعنی خدا آن پسندد که او پسندد، چنان که در مورد حضرت زهرا فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَعْضِبُ لِعَضْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا»]؛ (5) 5. «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»؛ ما به لقمان حکمت دادیم. یعنی این حرفهای حکیمانه را ما به صورت فطری یا الهامی به او عطا کردیم و به خاطر داشتن آن به شکر پروردگارش پرداخت؛ هدف نعمتهای الهی و کاربرد آن را میدانست و درست آنها را در همان هدفی که برای آن آفریده شده بودند، به کار میبست. پس حکمتی که قرآن از آن سخن میگوید و خداوند به لقمان عطا فرموده بود مجموعه‌ای از معرفت، علم، اخلاق پاک، تقوا و نور هدایت است؛ 6. «غَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ در مورد افراد عادی وقتی نعمتی به کسی بخشیده میشود، طرف مقابل از او تشکر میکند و شکرگزاری به جا می‌آورد؛ به این معنا که یا چیزی در عوض به او میدهد و یا با ستودن او، مقامش را در انظار مردم بالا میبرد. اما در مورد خداوند هیچ يك از این دو معنی صادق نیست. او از همگان بنیاز و شایسته ستایش همه ستایشگران است؛ فرشتگان حمد او میگویند؛ تمام ذرات موجودات به تسبیح و حمد او مشغولند. انسانهای صالح او را مستایند و اگر انسانی به زبان قال، کفران کند، کمترین اثری ندارد؛ زیرا حتی ذرات وجود خودش به زبان حال مشغول حمد و ثنای اویند!؛ 7. در این آیه شریفه، شکر با صیغه

مضارع (يَشْكُرُ) آمده است که نشانه تداوم و استمرار میباشد، ولی برای ناسپاسی صیغه ماضی (كَفَرَ) به کار رفته که حتی بر يك مرتبه نیز صادق است. این موضوع اشاره به این دارد که برای سعادت انسان، کفران حتی برای يك بار هم ممکن است خطرناک باشد، ولی يك بار شکرگزاری کافی نیست، بلکه باید استمرار داشته باشد.

«وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»؛

به خاطر آور هنگامی که لقمان به فرزندش گفت - در حالی که او را موعظه میکرد - پس‌رکم! چیزی را شریک خدا قرار مده که

نکات: 1 . عظمت هر عملی به عظمت اثر آن است و عظمت معصیت به عظمت کسی است که نافرمانیاش مشهود؛ چون که مؤاخذه عظیم نیز عظیم است. بنابراین بزرگترین گناهان و نافرمانیها نافرمانی خداست؛ چون عظمت کبریایی همه از اوست و فوق هر عظمت و کبریایی است و بزرگترین نافرمانیهای او این است که برایش شریک قائل شوی. در جای دیگر نیز فرموده است که خدا هر گناهی را میبخشد، جز شرك؛ 2 . حکمت جناب لقمان ایجاب میکند که قبل از هر چیز به سراغ اساسترین مسأله عقیدتی برود و آن مسأله «توحید» [و نقطه مقابل آن «شرك»] است؛ زیرا هر حرکت تخریبی و ضد الهی از شرك سرچشمه میگیرد. [شرك اقسامی دارد: شرك خفی (پنهان)، شرك جلی (آشکار)، شرك اعتقادی، شرك اخلاقی و شرك عملی. پس غیر از بتپرستی، گونهای دیگری هم برای شرك هست؛ مانند: دنیا پرستی، مقام پرستی، هواپرستی، پول پرستی و مانند آن.]; 3. [بشك، لقمان حکیم با کسان زیادی سخنان حکمتآمیز گفته ولی خدای متعال از سخن گفتن او با فرزندش یاد فرموده است و این بیانگر تأکید قرآن بر اولویت تبلیغ فضائل برای نزدیکان و بستگان میباشد]; 4. [زبان جناب لقمان حکیم در این نصیحت و نصایح دیگر زبان محبت است و فرزندش را با همین عنوان محبتآمیز «پسرکم و عزیزم» مخاطب قرار میدهد و این نکته اخلاقی و تربیتی عمیقی است که باید بیشتر روی آن عنایت شود. انسان باید همیشه با محبت باشد ولی وقتی که در مقام ارشاد است، چنین رفتاری ضرورت خاص مییابد. فقط عقل مخاطب نیست که باید قانع شود، بلکه دل هم باید قانع شود و دل جز با محبت قانع نمیشود. درباره احترام به اولاد و محبت به آنها و بوسیدنشان توصیههای زیادی در دین شده است.]; 5 . دلیلی که لقمان حکیم برای نفی شرك اقامه فرمود این است که شرك، ظلم عظیم است. [و فطرت سلیم، ظلم را نمیپسندد.]

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ»؛

و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را با زحمت حمل کرد و بعد از دو سال از شیر جدا شد که شکر من و والدینت بجای آور که بازگشت به سوی من است.

نکات: 1 . این آیه در حقیقت جملههای معترضهای است که در لایه لای اندرزههای لقمان درباره پرهیز از شرك، قرار گرفته و در رعایت حق والدین میباشد و از سوی خود حق تعالی بیان شده و سخن لقمان نیست. [وجه ذکر این جملات معترضه آن است که به فرزند متذکر شود جا دارد پند والدین را خصوصاً در دعوت به توحید بشنود، چرا که آنها حق بزرگی بر او دارند.]; 2 . در این آیه شریفه به زحمات فوق العاده مادر اشاره شده است؛ مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی میشوند؛ چرا که شیره جان و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص میدهند و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترینش را تقدیم او میدارند؛ 3. این مطلب در دوران رضاع و شیر دادن نیز دو سال است ادامه مییابد؛ چرا که شیر، شیره جان مادر است. (البته منظور دوران کامل شیرخوارگی است)؛ 4. در آغاز درباره هر دو توصیه فرموده ولی به هنگام بیان زحمات، بر زحمات مادر تأکید منماید تا انسان را متوجه ایثارگرها و حق عظیم او سازد؛ 5 . «أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ»؛ اول شکر مرا به جای آور که خالق و منعم اصلی تو هستم و چنین پدر و مادر مهربانی به تو دادهام و دوم شکر پدر و مادرت را به جای آور که واسطه این فیض و عهده دار انتقال نعمتهای من به تو هستند؛ 6. «إِلَى الْمَصِيرِ» بالحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست بیان مفرماید که اگر در این جا از ادا حقوق حق تعالی و والدین کوتاهی کنید، در موقفی دیگر تمام این حقوق مو به مو حساب میشود؛ 7 . در قرآن مجید، تأکید بر رعایت حقوق پدر و مادر کراراً آمده، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده میشود؛ زیرا پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند؛ در حالی که زیاد اتفاق میافتد که فرزندان، پدر و مادر را مخصوصاً به هنگام پیری و از کار افتادگی فراموش کنند. «وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبَيْهَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنْابَ إِلَىٰ تَمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأْتِبْ كُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛

و هر گاه آنها تلاش کنند که به من مشرك شوی به چیزی که از آن آگاهی نداری، از آنها اطاعت مکن، ولی با آنها در دنیا به طرز شایستههای رفتار کن و پیروی از راه کسانی بنما که به سوی من انابه کنند، سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل میکردید آگاه میکنم.

نکات: 1 . از آن جا که ممکن است توصیه به نیکی در مورد پدر و مادر، این توهم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در مسأله عقائد و کفر و ایمان، باید با آنها مماشوات کرد، مفرماید: هرگز نباید رابطه انسان و پدر و مادرش، مقدم بر رابطه او با خدا باشد و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد؛ 2 . «مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» اشاره به این است که اگر فرضاً دلائل بطلان شرك را نادیده بگیریم، باز هم دلیلی بر اثبات آن نیست؛ 3 . باز هم از آنجا که ممکن است، این فرمان، این توهم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرك، باید شدت عمل و بحرمتی به خرج داد، بلافاصله اضافه میکند که عدم اطاعت آنها در مسأله کفر و شرك، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست؛ بلکه در عین حال از نظر دنیا و زندگی مادی با آنها مهر و محبت و ملامت کف. این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر، در آن جمع است؛ 4 . «اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنْابَ إِلَىٰ»؛ یعنی راه پیامبر و مؤمنان راستین [معنای انابه و توبه تشریح گردد]؛ 5 . نفی و اثباتهای پی در پی و امر و نهیها در آیات فوق، برای این است که مسلمانان در اینگونه مسائل که در بدو نظر تضادی در میان انجام دو وظیفه لازم تصور میشود خط اصلی را پیدا کنند و بدون کمترین افراط و تفریط، در مسیر صحیح قرار گیرند [رعایت اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط و خلط بین مسائل از اصلترین نکات اخلاقی است]؛ 6. «فِي الدُّنْيَا» چند نکته را در بر دارد: از جمله یکی اینکه تکلیف را سبک میکند و مفهماند تکلیف مذکور (نیکی به پدر و مادر) هر چه هم دشوار باشد، در چند روزی انگشت شمار و مدتی اندک به دوش شما است. پس تحمل بار خدمت به آنان شما را خیلی به ستوه نیآورد. دیگر اینکه این کلمه در مقابل جمله «تَمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ» قرار دارد و در نتیجه سفارش میشود به اینکه آخرت را در نظر داشته باشند.

«يَا بَنِيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِنْ ثِقَالٍ حَبِيَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»؛

پسر! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در گوشهای از آسمانها و زمین قرار گیرد خداوند

آن را (در قیامت برای حساب) مآورد، خداوند دقیق و آگاه است.

نکات: 1. فصل سابق کلام جناب لقمان حکیم درباره توحید و نفی شرک بود و این فصل مربوط به معاد و حساب کشی از اعمال است؛ ولو اینکه عمل به قدر خردل یا کمتر از آن باشد. «خردل»، گیاهی است که دارای دانه‌های سیاه بسیار کوچکی میباشد که در کوچکی و حقارت ضربالمثل است؛ 2. توجه به آگاهی پروردگار از اعمال انسان و محفوظ ماندن همه نیکها و بدیها در کتاب علم پروردگار و نابود نشدن و [گم نشدن] چیزی در این عالم هستی، خمیر مایه همه اصلاحات فردی و اجتماعی است [کسی که میل به اصلاح و رشد معنوی خود دارد باید مدام این معنا را در نظر خود حاضر کند].؛ 3. «لَطِيفٌ حَیْبِرٌ»؛ چون خدا لطیف است، چیزی در اوج آسمانها و جوف زمین و اعماق دریا از علم او پنهان نیست و علم او به تمامی پنهانها احاطه دارد و چون خبیر است از کنه موجودات با خبر است.

«يَا بُنَيَّ اِقِمِ الصَّلَاةَ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ»؛

پسر! نماز را برپا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن و در برابر مصائبی که به تو برسد با استقامت و شکیبایی باش که این از کارهای مهم و اساسی است.

نکات: 1. [در این فصل از سخنان جناب لقمان حکیم برنامه‌های عملی یک زندگی پاکیزه ارائه شده و روشن است که نماز در رأس همه برنامه‌های معنوی قرار دارد. «پسر نماز را برپا دار»؛ چرا که نماز مهمترین پیوند تو با خالق است. نماز قلب تو را بیدار و روح تو را مصفی و زندگی تو را روشن مسازد؛ آثار گناه را از جانت منسوید؛ نور ایمان را در سرای قلبت پرتو افکن مدارد و تو را از فحشا و منکرات باز مدارد.

[در نهج‌البلاغه آمده است: کسی که روزی پنج مرتبه خود را در زلال نور الهی شست و شو دهد امید مرود که دیگر اثری از کثیفی و آلودگی در او نماند.]; 2. «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ» امر به معروف و نهی از منکر مهمترین دستور اجتماعی دین است. [تنها با اقامه این دو فریضه است که میتوان به سالم سازی محیط امیدوار بود. اگر محیط ناسالم باشد، دودش به چشم همه مرود.]; 3. «وَأَصْبِرْ عَلٰى مَا أَصَابَكَ» مسلماً کارهای اجتماعی مخصوصاً در امر به معروف و نهی از منکر مشکلات فراوانی دارد. سود پرستان سلطه جو و گنهکاران آلوده و خودخواه [و غفلت زدگان ناآگاه] به آسانی تسلیم نمیشوند و حتی در مقام اذیت و آزار و متهم ساختن آمران به معروف و ناهیان از منکر بر می‌آیند. بنابراین بدون صبر، استقامت و شکیبایی هرگز نمیتوان از عهده این وظائف برآمد. اشاره به صبر با لفظ «ذلک» اشاره به همین سختی کار است.

«وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»؛

(پسر! با باعتنایی از مردم روی مگردان و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

نکات: 1. «تُصَعِّرُ» از ماده «صعر» در اصل یک نوع بیماری است که شتر دچار آن میشود و گردن خود را کج میکند. [حالت کسی که با باعتنایی رویش را از مردم بر مگرداند به این حال مرض آلود شتر تشبیه شده است.]; 2. «مَرَحٌ» به معنی غرور و مستی ناشی از نعمت است؛ 3. «مختال» از ماده «خیال» و «خیلاء» به معنی کسی است که با یک سلسله تخیلات و پندارها خود را بزرگ مبیند و «فخور» از ماده «فخر» به معنی کسی است که نسبت به دیگران فخر فروشی میکند. تفاوت «مختال» و «فخور» در این است که اولی اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی [خود بزرگ بینی] است و دومی اشاره به اعمال کبرآمیز خارجی دارد؛ 4. در این جا سخنان جناب لقمان حکیم به دو صفت ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره دارد: یکی تکبر و باعتنایی به مردم و دیگری غرور و خودپسندی. البته این دو از باب مثال است و تمام منشعبات غرور همینگونه است.

«وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»؛

(پسر! در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزن) که زشتترین صداها، صدای خران است.

نکات: 1. در این قسمت از سخنان جناب لقمان حکیم به دو صفت اخلاقی دیگر اشاره شده است: رعایت اعتدال در راه رفتن و توازن آهنگ صدا. البته باز هم امر به رعایت اعتدال در راه رفتن و متناسب سخن گفتن از باب مثال است و در حقیقت رعایت اعتدال در همه امور مطلوب است؛ 2. نعره‌ها و فریادهای مغرورانه و ابلهانه به صدای زشت و ناراحتکننده حمار تشبیه شده است؛ خصوصاً که به گفته بعضی از مفسران صدای حیوانات دیگر غالباً به واسطه نیازی است، اما این حیوان گاهی بجهت و بدون هیچگونه نیاز و بهیچ مقدمه، وقت و بوقت فریاد سر میدهد!

پی نوشت:

(1) هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ، نمل، 2.

(2) هُدًى لِلْمُتَّقِينَ، بقره، 2.

(3) هُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ.

(4) مَنْ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ نَبَايِعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ لِسَانَهُ؛ بحارالانوار، ج 53، ص 326.

(5) بحارالانوار، ج 21، ص 280.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»؛

خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست.

برداشتها: یکی از آداب دعا، شروع و ختم آن با صلوات است.

«لَا يَزَالُ الدُّعَا مَحْجُوبًا حَتَّى يُصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»؛

دعا در حجاب است تا اینکه بر محمد و آل محمد صلوات فرستاده شود. (1)

«وَبَلِّغْ يَا إِيْمَانِي أَكْمَلَ الْإِيْمَانِ وَاجْعَلْ يَقِيْنِي أَفْضَلَ الْيَقِيْنِ وَائْتَهُ بِنِيَّتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّبَاتِ وَيَعْمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ اللَّهُمَّ وَفِّرْ لِي لُطْفِكَ

يَتِيًّا وَصَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِيْنِي وَاسْتَصْلِحْ يَقْدَرَتِكَ مَا قَسَدَ مِنِّي»؛

خدایا! ایمانم را به درجه کاملترین ایمان برسان و یقینم را برترین یقین گردان و نیتم را به بهترین نیتها منتهی ساز و کردارم را به

بهترین کردارها تبدیل کن. بار خدایا نیتم را به لطف خود کامل و خالص گردان و یقینم را با آنچه نزد توست تصحیح نما و تباهی کارم را به قدرتت اصلاح کن.

برداشتها: 1 - ایمان، یقین، حسن فعلی و حسن فاعلی از مقدمات اخلاق کریمه هستند؛ 2 . وقتی اخلاق انسان به درجه عالی

میرسد که ایمان، یقین، نیت و عمل او بهترین باشد؛ 3 . انسان ضعیف و خطاکار است. باید از خدا خواست که به قدرت خود

اشتباهی را که در نیت، یقین و عمل انسان پیدا میشود اصلاح گرداند. 4 - در طلب، باید همت عالی داشت. باید کاملترین ایمانها،

بهترین یقینها و نیتها و اعمال را مد نظر قرار داد.

«وَإِكْفِيْنِي مَا يَشْغَلُنِي الْأَهْتِمَامُ بِهِ وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي عَدَا عَنَّهُ وَاسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيْمَا خَلَقْتَنِي لَهُ»؛

گره هر کاری که فکرش مرا به خودش مشغول داشته بگشای و مرا در کاری قرار ده که فردا مرا از آن بازپرسی مکنی و روزگارم را

در آنچه برای آن مرا آفریده‌ای، مصرف دار.

برداشتها: 1 - نباید خود را در بین اموری که اشتغال آور است گم کرد؛ بلکه باید از بین امور مختلف آن چیزی را انتخاب کرد که اولاً در

قیامت از انسان درباره آن پرسش میکنند و ثانیاً در راستای هدف خلقت باشد؛ 2 . کسی که دانست فردا بازخواست میشود، امروز

خود را بیهوده نمگذارد؛ 3. آنکه غایت خلقت خود را فهمید، از لحظه لحظه عمر خود بهره میگیرد. 4- در برنامه ریزی خود برای زندگی

باید به دو عامل توجه شود: نقشی که قیامت و احوال آن در برنامهریزی من دارد؛ نقشی که غایت خلقت در برنامه من ایفا میکند.

برنامه‌های که بدون این دو عامل تهیه شود، انسان را به سعادت نمرساند.

«أَعْيِنِي وَأَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ وَلَا تَقْتِنِي بِالنَّظَرِ»؛

مرا بنیازم گردان و روزیت را بر من وسعت ده.

فرازهای مربوط به «رزق» در دعای مکارمالاخلاق به چشم میخورد:

«وَاجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ إِذَا كَبُرْتُ... وَلَا افْتَقِرَنَّ وَمِنْ عِنْدِكَ وَسْعِي... وَلَا تَقْتِنِي بِالسَّعَةِ وَامْنِحْنِي حُسْنَ الدَّعَةِ وَلَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا

كَدًّا... وَامْتَعْنِي مِنَ السَّرْفِ وَحَصِّنْ رِزْقِي مِنَ التَّلْفِ وَوَفِّرْ مَلَكَتِي بِالْبَرَكَاتِ فِيهِ وَأَصِبْ بِي سَبِيلَ الْهُدَايَةِ لِلْبِرِّ فِيْمَا أَنْفَقُ مِنْهُ... وَاكْفِنِي

مُؤَوَّتَةَ الْاِكْتِسَابِ وَارْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ اِحْتِسَابٍ فَلَا اِسْتِغْلَالَ عَن عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ وَلَا اِحْتِمَالَ اِصْرَ تَبِعَاتِ الْمَكْسَبِ... صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ

وَلَا تَبْتَدِلْ جَاهِي بِالْاِفْتَارِ فَاسْتَرْزُقْ اَهْلَ رِزْقِكَ وَاسْتَعْطِي شِرَارَ خَلْقِكَ، فَاقْتِنِي بِحَمْدِ مَنْ اَعْطَانِي وَأُبْتَلِي بِذَمِّ مَنْ مَتَعْنِي وَأَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ

وَلِيُّ الْاِعْطَاءِ وَالْمَنْعِ»؛

و فراخترین روزی را وقت پیری نصیب کن... نخواه که تهیدست گردم در حالی که فراخی روزی من به دست توست... به وسعت

روزی آزمایشم مکن و از آسایش در زندگی برخوردارم نما و معیشتم را دشوار مکن... و مرا از اسراف بازدار و روزیم را از تلف شدن

نگاه دار و دارائیم را به وسیله برکت دادن افزون کن و مرا در انفاق از آن مال در امور خیر به راه هدایت رهبری فرما... و مرا از سختی

و رنج به دست آوردن روزی، کفایت کن و روزیم را از جایی که گمان نمبرم عنایت فرما تا در راه به دست آوردن روزی، از بندگیت باز

نمانم و سنگینی عواقب آن را به دوش نکشم... آبرویم را به توانگری حفظ کن و منزلتم را به تنگدستی پست مفرما که از روزی

خوارانت روزی طلبم و از اشرار خلقت عطایی خواهم تا به تعریف از آنکه به من عطا کند، دچار شوم و به سرزنش آنکه از من منع

نماید مبتلا گردم، در حالی که بخشش و منع عطا به دست توست نه غیر تو».

برداشتها: 1. غنا و بنیازی در روزی، زمینه تکامل اخلاقی است؛ زیرا کسی که روزیش کم است و به دیگران محتاج میشود در معرض

انحراف بیشتری است و چون به سبب درخواست از دیگران آبرویش خدشه دار میشود و منزلتش پست میگردد، ممکن است

دستش به سوی بندگان ناصالح خدا دراز گردد و برای برآورده شدن نیاز خود، مجبور به تعریف و تمجید از آنان گردد و چه بسا از

برخی هم که درخواست منماید آنها او را رد کنند و او هم از آنان به بدی یاد کند و بدشان را بگوید؛ 2 . آفت روزی وسیع، چشم

دوختن به افراد مرفهتر است؛ 3 . آنکه روزیش وسیع است، با نگاه کردن به زندگی افراد بالاتر از خود مورد امتحان قرار میگیرد. 4- در

امور مادی نباید به افراد بالاتر از خود نگاه نمود. 5 - انسان در دوران پیری بیشتر محتاج وسعت رزق است. 6- کسی که روزیش را از

خدا مداند فقیر نمگردد. 7 - از اسراف باید دوری کرد که یکی دیگر از آفتهای روزی وسیع است. 8 - مالی که بدان برکت داده شود

فراوان میگردد. 9 - باید در انفاق مال دقت نمود تا در راهی صرف شود که به هدایت نزدیکتر است. 10 - تلاش در کسب روزی نباید

مانع عبادت شود؛ اگر کسب روزی مانع رابطه انسان با خدا گشت، مذموم میگردد. 11 - اصل عبادت است. کسب روزی وسیله و مقدمه و زمینه است. باید از خدا خواست که این مقدمه از ذی المقدمه بیشتر نگردد و مانع از پرداختن به عبادت نشود. باید از خدا خواست روزی را از طریقی آسان و بدون مشکلات و سختی برای انسان فراهم کند تا بتواند عبادتها را به عنوان اصل به نحو احسن انجام دهد. 12 - اگر کسی به انسان عطایی بخشید باید دانست که خود او هم روزی خوار خداست و باید خدا را سپاس گفت و اگر کسی عطایی را از انسان منع کرد باید دانست که خدا روزی دهنده واقعی است و از او باید طلب کرد.

«وَأَعِزَّنِي وَلَا تَبْتَلِينِي بِالْكِبْرِ»؛

ارجمندم ساز و گرفتار کبرم مفرما.

برداشت: آفت عزت در میان مردم، کبر است. آنکه معرفت خود را از خدا خواست و از خدا دانست دچار کبر نمگردد.

«وَعَيْدَنِي لَكَ وَلَا تُفْسِدَ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ»؛

مرا بنده خود ساز و عبادتم را به آلودگی خودپسندی تباه مکن.

برداشت: 1. آفت عبادت، خودپسندی است؛ 2. شیطان از هر راهی انسان را از طریق بندگی خارج مسازد. حتی این راه میتواند راه بندگی باشد. پس اگر خدا انسان را متنبه نسازد عبادت هم میتواند راهزن انسان باشد.

«وَأَجِرْ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِي الْخَيْرَ وَلَا تَمَحِّقْ بِالْمَنِّ»؛

خیر و نیکی را به دست من برای مردم جاری ساز و آن را با منتگذاری تباه مکن.

برداشت: 1. خدا بالاخره خیر خود را به هر وسیله‌ای به بندگانش مرساند؛ زهی سعادت که انسان واسطه این خیر رسانی شود؛ 2. آفت کمک رساندن به مردم، منتگذاری است.

«وَلَا تَرْفَعِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَّطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا وَلَا تُحْرِثْ لِي عَزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَخَذْتَنِي لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا»؛

درجه و مرتبه مرا نزد مردم بلند مگردان، مگر آنکه مرا به همان اندازه نزد خودم پست گردانی و عزتی آشکار برایم ایجاد مکن، مگر آنکه به همان اندازه در باطنم خاکسار سازی.

برداشت: 1. هر قدر که انسان در بین مردم مشهور شود، باید به همان اندازه در نفس خود فرو افتاده باشد وگرنه شهرت و بال و رهزن میگردد؛ 2. راه اینکه شهرت بین مردم انسان را از طریق الهی منحرف نسازد این است که انسان در نفس خود دلیل باشد؛ 3. نه کُنج خلوت گزیدن نشانه قرب الهی است و نه ورود به عرصه‌های اجتماعی بیانگر دوری از خدا میباشد؛ 4. سالک الی الله از مردم گریزان نیست، از خود بیمناک است. از جامعه و مردم فرار نمکند، بلکه خود را آماده میکند؛ 5. سالک الی الله باید خود را برای حالتها مختلف آماده سازد و در همه حالتها از طریق بندگی جدا مگردد؛ چه گوشه نشین باشد و چه شهره آفاق؛ 6. مؤمن در بین مردم عزیز است و در نفس خود دلیل.

«وَعَمِيرِنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ إِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسِيْقَ مَقْتُكَ إِلَيَّ أَوْ يَسْتَحْكِمَ عَضْبُكَ عَلَيَّ»؛

مرا تا وقتی زنده بدار که عمرم در طاعت تو به کار رود و چون بخواهد عمرم چراگاه شیطان شود، جانم را بستان، قبل از آنکه دشمنیت به من رو کند یا خشمم بر من غالب گردد.

برداشتها: 1. عمر ارزش ذاتی ندارد؛ بلکه ارزش آن به این است که در طاعت خدا صرف شود؛ 2. مؤمن شیفته و دلبسته عمر و جان خود نیست؛ دلش در گرو طاعت الهی است؛ 3. عمری که به طاعت نباشد، چراگاه شیطان است؛ هر چه خواهد از آن بردارد و هر تصرفی خواهد در آن میکند و هر زمان که میل کند داخل چراگاهش شود.

«اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ خَصْلَةَ تُعَابٍ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتَهَا، وَلَا عَائِبَةً أُوتِبَ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتَهَا وَلَا أَكْزُومَةً فِيَّ نَافِصَةً إِلَّا أْتَمَمْتَهَا»؛

الهی در وجود من خصلتی که به خاطر آن عیب شوم مگذار؛ مگر آنکه آن را اصلاح کنی و مرا با هیچ عیبی که به خاطر آن سرزنشم کنند رها مکن؛ مگر آنکه آن را نیکو گردانی و هیچ کرامتی را در من ناقص مگذار؛ مگر آنکه به کمالش رسانی.

برداشتها: 1. نباید با کوچکترین عیب خود مسامحه کرد و تا اصلاح کردن همه آنها، نباید از پای نشست؛ 2. مؤمن از اینکه به خاطر صفتی که دارد مورد سرزنش دیگران قرار بگیرد، میبهریزد؛ 3. نباید به ویژگیهای خوبِ حدافلی اکتفا کرد، بلکه باید آن را کامل نمود.

«وَأَجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي وَلِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي»؛

مرا بر کسی که ستم به من کند چیرگی ده و با آنکه با من مجادله کند زبانم را گویا ساز.

برداشتها: 1. مؤمن ظلمپذیر نیست و در مقابل ظالم مایستند و در مقابل دشمن با زبان گویا مجادله میکند؛ 2. مؤمن قوی است، زیرا خدای قوی با اوست؛ 3. ظلمپذیری، خود از اخلاق رذیله است و ظلمستیزی نشانگر کمال اخلاقی.

«وَوَقِّنِي لِطَاعَةِ مَنْ سَدَّدَنِي وَمُتَابَعَةِ مَنْ أَرْشَدَنِي»؛

مرا توفیق ده از آنکه مرا استقامت آموزد فرمان برم و از کسی که مرا راهنمایی کند پیروی نمایم.

برداشتها: 1. در برابر موعظه، هدایت و نصیحت دیگران باید روحیه انقیاد داشت؛ 2. پذیرش نصیحت دیگران کرامتی اخلاقی است و توفیقی است که باید آن را از خدا خواست؛ 3. سالک الی الله در طی طریق بندگی نیازمند راهنمایی کسانی است که استاد راه هستند.

«وَسَدِّدْنِي لِأَنْ أُعَارِضَ مَنْ عَشِنِي بِالنُّصْحِ، وَأَجْزِي مَنْ هَجَرَنِي بِالْبُرِّ وَأُثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَدْلِ وَأُكَافَى مَنْ قَطَعَنِي بِالصِّلَةِ وَأُخَالِفَ مَنْ أَعْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ وَأَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ وَأُعْصِيَ عَنِ السَّيِّئَةِ»؛

و مرا به خیرخواهی کسی که با من نیرنگ کند توفیق ده و آن را که از من دوری کرده به خوبی پاداش ده، و به آن کسی که محرومم ساخته بخشش کنم و به آنکه از من بریده پیبومدم و بر خلاف آنکه از من غیبت کرده از او به نیکویی یاد کنم و خوبی را سپاسگذارم و بدی را چشم ببوشم.

برداشت: مؤمن نیرنگ را با خیرخواهی، دوری کردن را با نیکوئی، محروم ساختن را با بخشش، قطع را با رفت و آمد نمودن، غیبت را با به خوبی یاد کردن، خوبی را با شکر و بدی را با نادیده گرفتن جواب میدهد.

«حَلَّتِي بِجَلِيَّةِ الصَّالِحِينَ وَالْيَسْنَى زِينَةَ الْمُتَّقِينَ فِي بَسْطِ الْعَدْلِ وَكَطْمِ الْعَيْظِ وَأَطْفَاءِ النَّائِرَةِ وَصَمِّ أَهْلِ الْفُرْقَةِ وَأَصْلَاحِ ذَاتِ التَّيْبِ وَأَفْشَاءِ الْعَارِفَةِ وَسِتْرِ الْعَائِيَةِ وَلِينِ الْعَرِيكَةِ وَخَفْضِ الْجَنَاحِ وَحُسْنِ السِّيَرَةِ وَسُكُونِ الرِّيحِ وَطِبِّبِ الْمُخَالَفَةِ وَالسُّبْقِ إِلَى الْفَضِيلَةِ وَأَبْنَارِ التَّفَضُّلِ وَ تَرَكَ التَّعْيِيرَ وَالْأَفْضَالَ عَلَى غَيْرِ الْمُسْتَحَقِّ وَالْقَوْلَ بِالْحَقِّ وَأَنْ عَزَّ، وَاسْتِقْلَالَ الْخَيْرِ وَأَنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَفَعَلِي»؛

مرا به زیور شایستگیان بیاری و زینت اهل تقوا را در این امور بر من بپوشان. در گسرتدن عمل، فرو خوردن خشم، خاموش کردن آتش فتنه، و جمع کردن پراکندگان و اصلاح بین مردم و آشکار نمودن کارهای خوب و پوشاندن عیوب و نرم خوئی و فروتنی، خوشرفتاری و وقار، حسن معاشرت و سبقت جویی به فضیلت و اختیار کردن تفضل بر دیگران و چشم پوشی از سرزنش دیگران و بخشش رایگان به غیرمستحق، و گفتن سخن حق هر چند سنگین و گران باشد و ناچیز دانستن نیکی در گفتار و رفتار هر چند زیاد باشد و بسیار شمردن شر در گفتار و کردار هر چند اندک باشد.

برداشت: 1. زیبایی مؤمن به عمل صالح و تقوی است؛ 2. چشمها را باید شست، اگر تقوی را زیبا و زینت نمیبینم اشکال از دیده است؛ 3. صفات متقیان: عدلگستری؛ فرو خوردن خشم؛ خاموش نمودن آتش فتنه در جامعه؛ از بین بردن اختلافها؛ اصلاح بین مردم؛ آشکار نمودن خوبیها؛ پوشاندن عیوب؛ نرم خوئی؛ فروتنی؛ خوش رفتاری؛ وقار؛ حسن معاشرت؛ سبقت جستن به فضیلت؛ بخشش به دیگران؛ چشم پوشی از سرزنش دیگران؛ بخشش به دیگران بدون آنکه استحقاقی داشته باشند؛ گفتن حق گرچه سنگین باشد؛ کارهای خوب را کوچک شمردن، هر چند هم که زیاد باشد؛ کارهای بد خود را بسیار شمردن هر چند اندک باشد؛ 4. چشمان مؤمن نسبت به خوبیها دوربین است و نسبت به بدیها نزدیک بین. خوبیهای دیگران را مبیند نه بدیهای آنان را؛ بدیهای خود را مبیند نه خوبیهای خود را؛ 5. مؤمن فارغ از دغدغههای اجتماعی نیست. دغدغه عدالت و وحدت دارد و از فتنهها و اختلافها ناراحت میگردد؛ 6. منظومه حیات مؤمن گرداگرد حق میچرخد و اگر نچرخد از هم میپاشد. بهای این حق مداری هر چه میخواهد باشد؛ 7. حق با هر چیز دیگر، هر چند هم که سنگین باشد مقایسه شود، باز هم سنگینتر است؛ 8. دیگران از بودن با مؤمن لذت میبرند و در راحتاند، زیرا او متواضع و خوشرفتار است و اهل بخشش و نادیده گرفتن عیوب دیگران میباشد؛ 9. مؤمن ابتدا بخشش میکند نه در مقابل بخشش دیگران؛ 10. مؤمن نه تنها اهل انجام کارهای نیک است، بلکه به سمت آنها سبقت میجوید.

وَأَكْمِلْ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ وَزُورِ الْجَمَاعَةِ وَرَفْضِ أَهْلِ الْإِدْعِ وَمُسْتَعْمِلِ الرَّأْيِ الْمُخْتَرِعِ»؛

و همه این خصلتها را به وسیله تداوم اطاعت و همراهی با جماعت مسلمانان و فرو گذاشتن اهل بدعت و رای ساختگی در دین کامل ساز.

برداشتها: متقیان برای کامل نمودن صفات خود نیازمند سه چیز هستند؛ 1. استمرار در اطاعت؛ 2. همراهی باجماعت مسلمانان؛ 3. دوری از اهل بدعت.

«لَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكَسَلِ عَنْ عِبَادَتِكَ وَلَا الْعَمَى عَنْ سَبِيلِكَ وَلَا بِاللَّعْرُضِ لِخِلَافِ مَحَبَّتِكَ وَلَا مُجَامَعَةٍ مِّنْ تَفَرُّقِ عَنكَ وَلَا مُفَارَقَةٍ مِّنْ اجْتِمَاعِ إِلَيْكَ»؛

مرا در راه عبادت دچار سستی مساز، در تشخیص راهت نابینایم مکن و به ارتکاب خلافمحبتت دچارم مساز، مپسند بر کسی که از تو دور است نزدیک شوم و از آنکه با تو همراه است جدا گردم.

برداشتها: موانع بندگی عبارتند از: 1. بانشاطی و کسل بودن در عبادت؛ 2. تشخیص ندادن راه؛ 3. مرتکب شدن خلاف میشت الهی؛ 4. نزدیکی به کسانی که از خدا بریدهاند؛ 5. جدایی از دوستان خدا.

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَصُولَ بَيْتِكَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ وَأَسْئَلُكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ... وَلَا تَفْتِنَنِي بِالْأَسْتِعَانَةِ بِغَيْرِكَ إِذَا اضْطُرَرْتُ... فَاسْتَجِبْ بِذَلِكَ خِدْلَانِكَ وَمَنْعَكَ وَاعْرَاضَكَ»؛

خدایا چنان کن که با نیروی تو به شداید حمله کنم و به وقت نیاز به گدایی تو آیم... و مرا به کمک خواستن از غیر خود هنگاماضطرار گرفتار مکن... که به خاطر آن، سزاوار خواری و منع از رحمت و باعتنایی از جانب تو شوم.

برداشتها: 1. هنگام نیاز و حاجت باید دل به خدا داد و از خدا کمک گرفت؛ 2. خدا انسان را در هنگام نیاز امتحان مینماید که آیا از او استعانت میجوید یا از غیر او؛ 3. کسی که هنگام نیاز از غیر خدا چشمداشت کمکی داشته باشد، مستحق خواری و محرومیت و باعتنایی خداست.

«لَا أَطْلَمَنَّ وَأَنْتَ مُطِيقٌ لِلدُّفْعِ عَنِّي وَلَا أَظْلِمَنَّ وَأَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْقَبْضِ مِنِّي»؛

مگذار که بر من ستم شود در حالی که تو به دفع آن از من توانایی، و اجازه مده که بر دیگری ستم کنم در حالی که تو در جلوگیری از من نیرومندی.

برداشت: مؤمن نه ظلم میپذیرد و نه ظلم میکند. ظلم نمیپذیرد، چون مداند خدای قادر با اوست، لذا با دلگرمی به کمک خدا به مقابله با ظالم میپردازد و ظلم نمیکند چون مداند خدا با مظلوم است و در مقابل ظلم او مایستد.

«و لَا أَطْعَبَنَّ وَمِنْ عِنْدِكَ وَجْدِي»؛

و مرا به سرکشی مپسند در حالی که توان و دارایی من از توست. کسی که توان و دارایی خود را از خدا بداند سرکشی نمیکند. «اللَّهُمَّ إِلَى مَغْفِرَتِكَ وَقَدْتُ وَإِلَى عَفْوِكَ قَصَدْتُ وَإِلَى تَجَاوُزِكَ اسْتَقْتُّ وَبِقَضَائِكَ وَتَقْتُّ لَيْسَ عِنْدِي مَا يُوجِبُ لِي مَغْفِرَتَكَ وَ لَا فِي عَمَلِي مَا اسْتَجِبُّ بِهِ عَفْوَكَ»؛

الهی به جانب آمرزشت آمدهام و به سوی بخشایشت روی آوردهام و به گذشت تو مشتاقم و به فضلت اعتماد و تکیه دارم و چیزی نزد من نیست که مرا در خور آمرزش تو کند و نه کاری که مستحق بخشایش تو گردم.

برداشتها: 1. امید سالک باید به مغفرت، عفو، گذشت و فضل خدا باشد نه به اعمال و عبادت خود. آنچه را انجام داده است سبب

آمزش نمیبند. امام زینالعابدین علیه السلام هم که باشد باز هم اطمینانش به فضل خداست نه عبادت خود؛ 2. وقتی سالك، خدا و خود را شناخت، خدا را عظیم بنهایت یافت و خود را ضعیف و تهی، همیشه خویش را مقصر کم کار مبیند؛ از همین رو او همواره مشتاق گذشت الهی است.

«وَمَالِي بَعْدَ أَنْ حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا فُضِّلْتُ»؛

و بعد از آنکه خود را محکوم نمودم و درباره خودم قضاوت کردم، چیزی در دست نیست به جز فضل تو.

برداشت: مؤمن وقتی نعمتهای خدا را و حق عظیم او را با شکر و عبادت خود مقایسه میکند و آنها را سبک و سنگین میکند، دستش خالی میگردد. در این حال تنها برگ برندهاش فضل خداست.

«أَنْطِقُنِي بِالْهُدَى»؛

زبان مرا به هدایت گویا ساز.

برداشت: زبان مؤمن باید به هدایت بچرخد و سبب هدایت و یادآوری خدا باشد.

«وَوَقِّنِي لِئَلَّا يَكُنِيَ هِيَ أَرْكَى وَأَسْتَعْمِلُنِي بِمَا هُوَ أَرْضَى»؛

و به پاکیزهترین روش توفیق ده و مرا به کاری وادار که بیش از هر چیز به آن خشنودی.

برداشت: راهها و انتخابهای مختلفی در پیش روی انسان است؛ ممکن است چند راه خوب و پسندیده باشد. ولی یکی از همه بهتر

و پسندیدهتر باشد. باید از خدا خواسته همیشه بهترین راه را جلوی انسان قرار دهد.

«وَمَتَّعَنِي بِالْاِقْتِصَادِ وَأَجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّدَادِ»؛

مرا از نعمت میانه روی بهره مند فرما و از اهل استقامت قرار بده.

برداشت: مؤمن هم اهل میانه روی است و هم محکمکاری. کاری که انجام میدهد از افراط و تفریط به دور است و در آن محکمکاری

میکند و راه هرگونه عیب و خلل را بر آن میندد.

«فَإِنَّ نَفْسِي هَالِكَةٌ أَوْ تَعَصِمُهَا»؛

نفس من در تباهی و هلاکت است مگر آنکه تو او را حفظ کنی.

برداشتها: 1. یا خدا دست انسان را بگیرد و یا انسان هلاک میگردد. راه سومی نیست؛ 2. کسی که خدا دست او را نگرفته است،

اینگونه نیست که بتواند با نیروی عقل خود و مستقلاً به يك نجات و فلاح نسبی برسد. جدایی از دستگیری خدا، وادی هلاکت

است؛ 3. کسی که چنین بینشی داشته باشد و خدا را در بین این دو راهی ببیند، در تمسک به خدا جدت و کوشاوتر است.

«أَلَلَّهُمْ أَنْتَ عِدَّتِي إِنَّ حَزْنْتُ وَأَنْتَ مُنْتَجَعِي إِنَّ حَرَمْتُ وَبِكَ اسْتِغَاثَتِي إِنَّ كُرْهْتُ وَعِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفٌ وَلِمَا قَسَدَ صَلَاحٌ»؛

خدایا چون اندوهناک شوم، تو دلخوشی منی و چون محروم گردم، تو محل امید منی؛ و چون غم و غصه و مصیبت بر من هجوم آورد،

پناه من به توست و آنچه از دستم رود تدارکش نزد توست و هر چه تباه گردد اصلاحش از جانب توست.

برداشت: حزن و مصیبت و محرومیت، تباهی و تلف در دارایی و متعلقات انسان، زندگی بسیاری از مردم را سیاه میکند و آنها را از

طی طریق بندگی باز مدارد و یا آنها را ناتوان و بانگیزه مسازد؛ ولی مؤمن خدا را دارد. در غم، دلخوشیاش به خداست. همه دنیا

را هم از دست بدهد باز هم خدایش هست. اگر محروم شد، امیدش به اوست و با او محرومیتی دیگر نیست. اگر چیزی از دست

داد، خدا آن را جبران میکند و اگر چیزی از او تباه شد، مطمئن است که خدا بر اصلاح آن قادر است.

«وَوَيْفَمَا أَنْكَرْتَ تَغْيِيرُ»؛

و هر چه را ناپسند داری تغییرش به دست توست.

برداشت: مؤمن تلاش خود را میکند تا زندگی او مورد رضای خدا باشد؛ ولی باز هم امکان دارد جایی از دست او خارج شود و رضای

الهی را به همراه نداشته باشد. به همین خاطر زندگیش را به خدا مسپارد و از او میخواهد که هر جایی مورد رضای او نبود تغییرش

دهد.

«وَوَقِّنِي إِذَا اشْتَكَلَتْ عَلَيَّ الْأُمُورُ لِأَهْدَاها»؛

و چون کارها بر من در هم شود مرا به هدایت آمیزترین آنها توفیق ده.

برداشت: گاه میشود که امر بر انسان پیچیده میشود و در انتخاب راه درست درمماند. در این هنگام باید انتخابی را که به هدایت

نزدیکتر است برگزید که البته این انتخاب بدون توفیق الهی میسر نمیشود.

«وَإِذَا تَشَابَهَتِ الْأَعْمَالُ لِأَرْكَاهَا»؛

و چون کارها در نظرم مشتبه شود، مرا به پاکیزهترین آنها توفیق ده.

برداشت: و زمانی هست که امور مختلف به خاطر شباهتی که به هم دارند انسان را در انتخاب دچار سرگردانی میکنند. در این

هنگام باید در بین برنامهها و کارهای مختلف پاکیزهترین آنها را انتخاب کرد، کاری که از عیب و بدیها پیراسته است.

پینوشت:

«انتظار» در قاموس ادیان و آژهای آشناست؛ اما در نظام اعتقادی شیعه جلوه‌های خاص دارد؛ جلوه‌های که با همه نیرنگها و شبهه افکنهای دشمنان، همچنان شکوه خود را به رخ میکشد. در این مقاله پس از طرح فضیلت انتظار در آینه آیات و روایات معصومین، اشارهای به معنا و آثار انتظار خواهد شد و با تقدیم چند بحث به عنوان مقدمه، محور اصلی مقاله پنگرفته میشود. منظور از اخلاق منتظران، بیان فضایل معنوی و اخلاقی منتظران حقیقی از آیات و روایات است؛ فضایی که همه جوامع تشنه آن هستند. هدف از طرح این موضوع آن است که با شناخت صفات منتظران حقیقی بکوشیم تا به اندازه توان، خود را به این صفات آراسته و به صفت منتظران حقیقی نزدیک کنیم؛ بدان امید که با توفیقات الهی و عنایات حضرت ولی عصر(عج) در جمع دوستان، منتظران، یاران و شهیدان در رکاب حضرت قرار گیریم.

فضیلت انتظار

در روایات زیادی فضیلت انتظار تشریح شده است؛ به عنوان نمونه چند روایت را نقل میکنیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید:

«أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (1)؛

بهترین اعمال امت من انتظار فرج از خداوند عزوجل است.

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ» (2)؛

بهترین عبادتها، انتظار فرج است.

امام علی علیه السلام میفرماید:

«إِنْتِظِرُوا الْفَرَجَ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ» (3)؛

منتظر فرج باشید و از روح خدا مأیوس نشوید. پس همانا بهترین اعمال نزد خداوند انتظار فرج است.

امام صادق علیه السلام میفرماید:

«الْمُنْتَظِرُ لِلثَّانِي عَشْرٍ مِنْهُمْ كَالشَّاهِرِ سَيْفِهِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَدُبُّ عَنْهُ» (4)؛

کسی که منتظر دوازدهمین امام از اهل بیت باشد مانند کسی است که در کنار پیامبر شمشیر برگرفته و از او دفاع میکند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ مَاتَ مُنْتَظِرًا لِهَذَا الْأَمْرِ كَانَ كَمَنْ كَانَ مَعَ الْفَائِمِ فِي فَسْطَاطِهِ لَا بَلَّ كَانَ يَمْتَرِلَةَ الصَّارِبِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وسلم بالسَّيْفِ» (5)؛

بدانید کسی که منتظر ظهور حضرت حجت علیه السلام باشد، پاداشش همانند کسی است که شبها تا صبح عبادت کند و روزها

روزهدار باشد. (6)

و همچنین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید: «ای علی! بدان که بزرگترین مردم از نظر یقین قومی هستند در آخرالزمان

میانند. آنها با هیچ پیامبری ملاقات نداشتند و ولسشان از آنها غایب است و به نوشتههایی که قرآن و احادیث ما است ایمان

آوردند.» (7) (روایاتی که گذشت و روایات فراوان دیگری که درباره فضیلت انتظار نقل شده، انسان را به فکر فرو میرد و این سوال

اساسی مطرح میشود که معنی انتظار با این همه فضیلت چیست؟

معنای انتظار

در مورد انتظار دو برداشت و دیدگاه کلی وجود دارد: دیدگاه مثبت و دیدگاه منفی. دیدگاه منفی از معنای انتظار (انتظار منفی) دیدگاه کسانی است که با بدفهمی برخی روایات؛ معنای انحرافی از انتظار برداشت کرده‌اند. برخی روایات تصریح میکند که خداوند با ظهور مهدی موعود، جهان را پر از عدل و داد میکند؛ پس از آنکه از ظلم و جور پر شده است. این عده با توجه به این دسته روایات، معتقدند هر گناه، فساد، ظلم، تبعیض، حق کشی و پلیدی مقدمه ظهور و تسریع کننده آن است. در نتیجه مدعیانند بهترین شکل انتظار ترویج و اشاعه فساد و سکوت در برابر ظلم و حق کشی است. لازمه این برداشت از انتظار، تعطیل شدن حدود و مقررات اسلامی، حرمت امر به معروف و نهی از منکر و حتی جواز انجام دادن هر گناه و فساد در عصر غیبت است که البته این نتایج با مسلمات قرآن و روایات در تعارض است. بررسی اخلاق منتظران حقیقی در قرآن و روایات هم نشان میدهد منتظر راستین حضرت حجت (عج)، معتقد به چنین لوازمی نیست و در عقیده و عمل کاملاً متفاوت با این دیدگاه است. در دیدگاه مثبت از معنای انتظار، فرد از وضع موجود ناراحت است و ایمان به وضع بهتری دارد که در حکومت امام عصر(عج) وعده داده شده است؛ لذا میکوشد خود را آماده کند تا در برهم زدن وضع موجود و ایجاد تحول و اصلاح وعده داده شده، نقش داشته باشد؛ میکوشد زمینه را برای تحقق وعده الهی فراهم نماید و به گونه‌های زندگی کند که منتظر واقعی حکومت عدل جهانی باشد. روشن است انسان ظالم و فاسد، منتظر

راستین حکومت جهانی عدل محور و صلاح گستر نخواهد بود. این برداشت از انتظار، موافق با معنای لغوی انتظار، همگام با ظاهر و نص آیات و روایاتی است که اخلاق منتظران حقیقی را تشریح میکند. انتظار مثبت، عامل رخوت و سستی نیست، بلکه عامل تحرك و پویایی و تلاش در جهت حاکمیت فرهنگ و ارزشهای اسلامی است.

انتظار امری نیست که با راحتطلبی و آسایش به دست آید، بلکه امری است که با دشواریها همراه است، قرآن کریم مفرماید: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»؛ (8)

آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم»، به حال خود رها میشوند و آزمایش نخواهند شد؟!

امام صادق علیه السلام مفرماید: «منتظر امر ما، بسان کسی است که در راه خدا به خون خود غلتیده باشد». (9) دور نمای اخلاق منتظران نگاهی اجمالی به آیات و روایات مربوط به منتظرین امام عصر(عج) و نیز مفهوم دو ترکیب «انتظار» و «انقلاب عدل گستر جهانی» نشان میدهد منتظران راستین دو ویژگی بارز دارند: خودسازی فردی و تعهد اجتماعی، منتظر راستین تلاش میکند خود و جامعه را از هر حیث، جهت انقلاب جهانی آماده کند. او در برابر دین و ارزشهای اسلامی و انسانی مطیع و متواضع است و میکوشد این روحیه را در جامعه نیز گسترش دهد تا محیط برای ظهور آماده شود. در مقابل ظلم و فساد مایبستد و از سران کفر و تباهی بیمی ندارد. اگر خودسازی فردی و تعهد اجتماعی در جامعههای قرین شود؛ بدون شك برترین نوع انتظار تحقق یافته است.

سیمای منتظران در آیات و روایات

همانطوری که اشاره شد، در آیات و روایات، ویژگیهایی برای منتظران حقیقی ذکر شده که برجستهترین آنها در ادامه، با استناد به آیات و روایات نام برده میشود:

1. معرفت و محبت امام عصر(عج)

پایه محبت به امام عصر(عج) و اطاعت از او، معرفت و شناخت امام است و کمترین حد شناخت و معرفت به فرموده امام صادق این است که: «بدانی، امام مساوی با پیامبر است، مگر در درجه نبوت، امام وارث پیامبر است و همانا اطاعت از او اطاعت از خدا و رسول خدا است، پس باید در هر امری تسلیم او بود و به سخن و فرمان او عمل کرد». (10) در روایت دیگر آمده است: مردم به سه تکلیف مکلفند: معرفت امامان؛ تسلیم در برابر ایشان و واگذاری امور به ایشان در اموری که اختلاف پیش مآید. (11) از این رو باید امام را به گونهای بشناسیم که این شناخت سبب در امان ماندن از شبهات ملحدان و مایه نجات ما از اعمال گمراه کننده مدعیان دروغین و ثبات قدم در محبت و اطاعت امام عصر(عج) گردد. این امر جز با شناخت صفات و ویژگیهای او به دست نمآید و در این راه علاوه بر حرکتهای علمی در حد توان، توفیق الهی و عنایتهای معصومین، بهترین یاوران راه هستند، در شناخت امام، شناخت نشانها و علائم ظهور هم یکی از فروع شناخت امام عصر(عج) است. چند روایت کوتاه در مورد این صفت منتظران آورده میشود:

1. «هُمْ أَطَوَعُ لَهُ مِنَ الْأَمَّةِ لِسَيِّدِهَا» (12)؛

اطاعت آنان از امام، از فرمان برداری کنیز از مولایش بیشتر است.

2. «طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ، طُوبَى لِلْمُقِيمِينَ عَلَى مَحَجَّتِهِمْ»؛ (13)

خوشا به حال صابران در غیبتش؛ خوشا به حال آنانکه بر راه اهلبیت ثابتقدم میمانند.

3. «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ»؛ (14)؛

خداوند تبارک و تعالی آن قدر به آنان عقل و فهم و بینش ارزانی داشته است که غیبت امام در نزد آنها به مانند مشاهده و دیدار اوست.

4. هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است. (15)

یار نزدیکتر از من به من است

و این عجیتر که من از وی دورم

2. آراستگی به فضائل و پیراستگی از رذائل

منتظران واقعی حضرت ولی عصر (عج) همواره این سخن محبوبشان را در آئینه دل خود جای دادهاند؛ در آنجا که مفرماید: «پس هر يك از شما باید آن چه را که موجب دوستی ما میشود پیشه خود سازد و از هر چه موجب خشم و ناخشنودی ما میگردد، دوری گزیند، زیرا فرمان ما به یکباره و ناگهانی فرا میرسد و در آن زمان توبه و بازگشت برای کسی سودی ندارد و پشیمانی از گناه، کسی را از کیفر ما نجات نمبخشد» (16). در جای دیگر امام صادق علیه السلام مفرماید: «هر کس دوست مدارد از یاران حضرت قائم باشد، باید منتظر باشد و در این حال به پرهیزگاری و اخلاق نیکو رفتار نماید، در حالی که منتظر است. پس چنانچه بمیرد و قائم(عج) بپاخیزد، پاداش او همچون پاداش کسی خواهد بود که آن حضرت را درک کرده است. پس کوشش کنید و در انتظار بمانید. گوارا باد بر شما ای گروه مشمول رحمت خداوند» (17)؛ موضوع دوری از اعمال زشت و ناپسند و آراسته شدن به فضیلتها امام و پیاده شدن عملیات آنها در زندگی فردی و اجتماعی به قدری اهمیت دارد که امام عصر(عج) در توقیعیشان به شیخ مفید مفرماید: پس تنها چیزی که ما را از (شیعیان) پوشیده مدارد، همانا چیز ناشایستی است که از ایشان به ما میرسد و خوشایند ما نیست و از آن انتظار نمرود. (18)

يك چشم زدن غافل از آن شاه نباشید

شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

یکی دیگر از خصوصیات اخلاقی یاران مهدی (عج) «تقویت و تثبیت» پیوند با امام عصر(عج) و تجدید عهد و پیمان با آن حضرت است، از اینرو منتظرین واقعی با وجود غیبت ظاهری آن حجت الهی، هیچ گاه خود را در جامعه بدون مسؤولیت و رها احساس نمکنند و همواره برای اجرای اوامر مولایشان درصدد تکرار و تمرین ولایت‌پذیری میباشند. تاکید فراوان برخواندن پاره‌های از دعاها، بالاخص دعای عهد، در واقع بر زبان جاری کردن و مرور عهد و پیمان با آن وجود غائب است. مسلماً با ایجاد فرهنگ ولایت‌پذیری و ولایت‌مداری، جامعه دچار بحران فرهنگی، از خود بیگانگی، یاس، ناامیدی، سرکوب استعدادها و انحطاط نخواهد شد و با همدلی و همراهی شیعیان در یاری و نصرت مولایشان، دیری نخواهد پائید که فرج او را درک خواهند کرد؛ همانگونه که حضرت حجت (عج) در توقیعیشان به شیخ مفید رحمه الله فرمودند: «اگر شیعیان ما که خداوند آنها را در طاعتشان یاری دهد، در وفای پیمانی که از ایشان گرفته شده است، مصمم و یکدل باشند، نعمت لقای ما از آنان به تأخیر نماند و سعادت دیدار ما برای آنها با معرفت کامل و راستین نسبت به ما تعجیل مگردد.»(19)

4. امیدواری شجاعانه برای قیام

از مسائل مهمی که منتظران مهدی(عج) در عین امید و انتظار به آینده، آن را به زیور طبع جان و دل خود آراستهند، کسب شجاعت لازم برای این قیام جهانی میباشد، آنچه در روایات بر آن تاکید شده است، ظهور و بروز این شجاعت از متن جان، در مرحله عمل است که مهمترین نشانه آن کسب آمادگی رزمی و دفاعی در این زمینه میباشد. مرحوم کلینی در این زمینه روایتی از امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده است: هر کسی اسبی را به انتظار امر ما نگه دارد و به سبب آن دشمنان ما را خشمگین سازد، در حالی که او منسوب به ماست، خداوند روزش را فراخ گرداند، به او شرح صدر عطا کند، او را به آرزویش برساند و در رسیدن به خواسته‌هایش یاری نماید.(20)

«كُلُّهُمْ يُؤْتُ قَدْ خَرَجُوا مِنْ غَابَتِهِمْ لَوْ أَنَّهُمْ هَمُّوا بِإِزَالَةِ الْجِبَالِ لَأَزَالُوهَا عَنْ مَوَاضِعِهَا»(21)؛
همه شیرانی هستند که از پیشه خارج شده‌اند و اگر اراده کنند، کوهها را از جا بر کنند.
«جُعِلَتْ قُلُوبُهُمْ كَزُبُرِ الْحَدِيدِ»(22)؛
دل‌هایشان، چون پاره‌های آهن شده است.
«فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يُعْطَى قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا»(23)؛
به هر کدامشان، نیروی چهل مرد داده شده است.

5. خدامحوری و بینش عمیق دینی

خداشناسی واقعی و شناخت عمیق دستورات دینی، پایه و مبنای تمامی حرکات و رفتارهای منتظران واقعی مهدی(عج) است، این نگاه باعث میشود تا شخص منتظر در راه رفتن، نشستن، دیدن، گوش دادن و حتی فکر کردن... اجرای دستورات الهی را به صورت ملکه درونی لحاظ کرده و رضایت الهی و حجت خدا را بر همه چیز مقدم دارد، خداوند متعال هم با فرار دادن نور علم و حکمت در دل این منتظران، بصیرت لازم را برای تفقه در دین و ایجاد رابطه قلبی بین خدا، امام و منتظر فراهم مینماید.

«رَجُلًا مُؤْمِنُونَ عَرَفُوا اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَهُمْ أَنْصَارُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ»(24)؛
مردانی که خدا را آنچنان که باید شناختند، یاوران مهدی(عج) در آخر الزمان هستند.
«فَهُمُ الَّذِينَ وَحَدُوا اللَّهَ، حَقَّ تَوْحِيدِهِ»(25)؛
آنها به وحدانیت خداوند، آنچنان که حق وحدانیت اوست، اعتقاد دارند.
«مُجِدُّونَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ»(26)؛
در راه اطاعت خدا پر تلاشند.
«هُمْ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ... يُجِبُّهُمْ وَيَجِيبُونَهُ»(27)؛
یاران مهدی کسانی هستند که خداوند در وصف آنها چنین فرموده: خداوند دوستدار ایشان است و ایشان نیز دوستدار خداوندند.
تو در میان جمعی و من در تفکر
کاندر کجا برآیم و پیدا کنم ترا

6. خدمت‌رسانی به مردم، ساده زیستی و روحیه ایثار

همان گونه که امام رضا علیه السلام فرموده‌اند: «امام زمان برای مردم از پدر و مادرشان مهربانتر است»؛(28) منتظران حضرت خدمت به مردم را بالاترین عبادت و عامل مهم نزدیکی به مولایشان میدانند. آنها در رسیدگی به محرومان، مظلومان، مستضعفان و مستمندان و حل مشکلات دوستان و همسایگان، گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند و در این راه حاضرند از زندگی، زن و فرزند خود بگذرند، زیرا با بینش عمیق خود، بهترین معامله را، معامله دنیا با آخرت میدانند و در این راه به زندگی ساده و بتکلف قناعت کرده و به دنبال دنیا نرفته‌اند. در روایات آمده است که امام زمان(عج) نیز در حق خود تعهد میکند که همچون عموم مؤمنین باشد (و امتیاز خاصی برای خود قائل نباشد)؛ جامهای چون جامه آنان بپوشند، مرکبی چون مرکب آنان سوار شود و آنگونه که مؤمنین میخواهند باشد؛ به کم قانع باشد و برای خود دربان و نگهبان اختیار نکند.(29) از یارانش نیز بیعت میگیرد که همچون او باشند و طلا و نقره‌های

نیندوزند و گندم و جوئی ذخیره نکنند و لباس خشن بپوشند. (30) امام صادق علیه السلام در بیان آیه «کسی که حاصل دنیا را مطالبید، کمی از آن به او خواهیم داد، اما در آخرت برایش هیچ بهره‌ای نخواهد بود» (31) فرمود: در دولت حق حضرت قائم (عج) هیچ بهره‌ای نخواهد داشت. (32) آری یاران مهدی (عج) سختها را به جان می‌خرند و از خوشها و لذایذ چشم می‌پوشند و با دست مهربانشان خوبها و خوشها را به دیگران هدیه مدهند تا قلبها را نرم کنند و رهیدگان را به دامان پر از مهر و محبت دین برگردانند.

7. عدالت و عدالتخواهی

«عدالت اخلاقی» ملکهای است که منتظر واقعی آن را با ایجاد اعتدال قوای نفس و تسلط عقل بر شهوت، غضب و وهم، در درون خود شکل مدهد و نتیجه آن نفی و دوری از ظلم و گناه در حوزه ارتباط با خدا، خویشتن و جامعه است. یاران مهدی (عج) با انصاف به عدالت درونی و بیرونی، راه قانون‌پذیری را در برابر قانون‌گریزی انتخاب نمی‌نمایند تا از این طریق یکی از ابعاد اصلی ایجاد حکومت جهانی که عدالت مهدوی میباشد را در درون و بیرون از خود متحقق نمایند. این عدالت خیزی تا جایی است که حتی حاضر نمیشود دانه‌ای را از دهان مورچه‌های بیرون بکشد و از این جهت تمام موجودات و خلائق در سایه این عدالت در امنیت به سر می‌برند. امام حسن عسگری علیه السلام در دعای قنوت خود می‌فرماید: «بارالها! به وسیله ایشان (یاران مهدی) تمام افقهای هستی و تمام گوشه‌ها و اقطار جهان را پر از عدل و داد و مهربانی و احسان خود بگردان». (33)

«يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجورًا» (34)؛
زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، همچنان که پر از ظلم و بیداد شده است.

8. استقامت در انتظار و یقین به ظهور

در بعضی از روایات شرط پایداری بر اعتقاد و یقین به حضرت مهدی در زمان غیبت، «ثبت ایمان در دل» شمرده شده است، وظیفه‌های که منتظران واقعی آن را به خوبی انجام مدهند. در همین زمینه امام حسن عسگری علیه السلام فرموده‌اند: «غیبت مهدی آن قدر طولانی میشود که اکثر معتقدین از اعتقاد خود دست بر مدارند و باقی نمی‌مانند مگر آن کس که خداوند ولایت ما را از او تعهد گرفته است و در قلبش ایمان را نوشته است و از جانب خود، او را تأیید کرده است» (35)؛ آری منتظران مهدی (عج) از اصحاب پیامبر نیز بالاتر هستند، همان گونه که پیامبر بزرگوار به اصحاب خویش فرمود: «پس از شما مردمانی خواهند آمد، که به يك تن از آنان اجر و پاداش پنجاه تن از شما را خواهند داد. گفتند: ای پیامبر خدا! ما در جنگهای بدر و اُحد و حنین با تو بودهایم و درباره ما برخی از آیات قرآن نازل شده است. فرمود: اگر شما در شرایطی که آنها قرار می‌گیرند، قرار بگیرید، آن تحمل و شکیبایی که آنان دارند، نخواهید داشت». (36) منتظر واقعی، با تکیه بر معرفت و شناخت خود نسبت به امام، او را در غیبت، همچون خورشید پشت ابر دانسته و او را ناظر بر حالات و نیات خود میداند و چیزی را از دیدگان آن حضرت مخفی نمی‌پندارد، لذا علاوه بر عمل به واجبات و ترک محرمات، همّت خویش را در فرو نیافتادن در دام غفلت صرف کرده تا رضایت مولا و آقايش را که لازمه انتظار حقیقی است، پاسخ گفته باشد. امام علی علیه السلام درباره حدود آگاهی به احوال مؤمنین فرموده‌اند: «هیچ مؤمنی در شرق و غرب زمین از ما غایب نیست». (37) امام عصر (عج) در بخشی از توقیع شریفشان به شیخ مفید فرمودند: ما بر آن چه بر شما می‌گذرد، احاطه علمی داریم و هیچ يك از خبرهای شما از ما پوشیده نیست... ما نسبت به رعایت حال شما اهمال نمکنیم و یاد کردن شما را فراموش نمکنیم». (38)

9. اخلاص

شعار اصلی حرکت مؤمنین و منتظران حضرت مهدی (عج) اخلاص در حوزه ایمان و عمل است. به راستی ایمانشان عاری از آلایش، کدورت، تیرگی، ظلم، شرک، تردید و ریاستطلبی میباشد، «کسانی که ایمان آورده و ایمانشان را به شرک و ظلم نیالوده‌اند، آنان را است ایمنی و ایشان راه یافتگان هستند» (39).

«أُولَئِكَ الْمُخْلَصُونَ حَقًّا» آنانند اخلاص‌پیشگان حقیقی. (40) منتظران مهدی (عج) بنام و بنشان؛ همچون آدمهای عادی در میان جامعه رفت و آمد دارند و برای خود امتیازی قائل نیستند. دنبال دکان و جلب مشتری نیستند، ولی مشتاقترین بندگان خدا به اویند.

10. تلاش، همّت و سخت کوشی

پرکاری و کم توقعی از دیگر ویژگیهای منتظران و یاران امام مهدی (عج) است.

«مَجْدُونَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ»؛

آنان در طریق عبودیت، سختکوش و پرتلاشند. (41)

«لَا يَكْفُونَ سُبُوقَهُمْ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ»؛

یاران قائم، شمشیرهای خود را بر زمین نهند تا اینکه خدای عزّ و جلّ راضی شود. (42)

11. اهل تهجد و شب زنده داری

در دل شب، از خشیت خداوند، ناله‌هایی دارند، مانند ناله‌های مادران پسر مرده. (43) شبها را با عبادت به صبح مرسانند و روزها را با روزه به پایان می‌برند. (44) مردان شب زنده داری که زمزمه نمازشان، مانند نغمه زنبوران کندو، به گوش مرسد، شبها را با بیداری

12. برخاسته از میان مستضعفین

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» ما میخواهیم بر آنان که در زمین خوارشان شمرده‌اند، منت نهیم و آنان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم. (46)

13. خرد ورزی دین مدارانه

از جمله ویژگی‌های حکومت امام مهدی(عج) رشد عقلی مؤمنین در همه زمینه‌هاست - لذا یکی از صفات یاران و منتظران امام زمان(عج) آن است که از نظر عقلی رو به رشد هستند؛ چرا که در روایات آمده است: «قَوْمُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ، وَوَلَدَيْنَ لِمَنْ لَاعَقَلَ لَهُ» (47) از نمودهای بارز این خرد ورزی دین مدارانه روایتی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است: راوی میگوید عده‌ای از شیعیان نزد امام علیه السلام آمدند و عرض کردند ما شیعیان شما هستیم فرمود: آیا شما در میان قوم اینگونه هستید که اگر شخصی از شما به مال دیگری نیاز داشت از او بردارد؟ عرض کرد خیر. فرمود: «إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يُعْطُوا إِحْلَامَهُمْ بَعْدُ»؛ (48) هنوز عقل شیعیان ما به رشد واقعی خود نرسیده، که اگر رسیده بود چنین میکردند. سپس فرمود: یاران مهدی چنین‌اند.

14. شهادتطلبی

یاران مهدی(عج) در راه تحقق آرمانهای جهانی حضرت مهدی (عج) مشکلات و مصائب فراوانی را به تن می‌خرند و با صبر، تواضع و بردباری عمل خود را هیچ مپندارند و به جهت هجوم سختیها و تحمل مشقتها بر خداوند منت نمیگذارند. به فرموده حضرت امیر علیه السلام:

«لَمْ يَمُتُوا عَلَى اللَّهِ بِالصَّبْرِ وَلَمْ يَسْتَعْظِمُوا بِذَلِكَ أَنْفُسِهِمْ فِي الْحَقِّ»؛

قومی که به جهت صبر و بردباری بر مشقتها بر خداوند منت نمیگذارند و فداکاری و بذل جانشان را در راه حق عظیم نمیشمارند. (49) در فرازهای مختلف از ادعیهی عصر غیبت نیز این صفت از منتظران امام زمان علیه السلام مورد تأکید قرار گرفته است. فراموش نکنیم که پیروزی همواره در سایه خون، شهادت، تلاش و جهاد حاصل میشود نه در سایه آسایشطلبی و عافیت. لذا در دعای عهد، برای منتظران صاحب الامر این چنین نجوایی برای هر روز صبحدمان سفارش شده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي لِأَحْوَلِ عَنْهَا وَلَا أَرْوُلُ أَبَدًا... اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ... وَالسَّائِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ».

حکایات

در مسجد جمکران قم اعمال را به جا آورده و با همسر مآدمم. دیدم آقای نورانی داخل صحن شده و قصد دارند به طرف مسجد بروند. گفتم: «این سید در این هوای گرم تابستان از راه رسیده تشنه است». ظرف آبی به دست او دادم تا بنوشد؛ پس از آنکه ظرف آب را پس داد گفتم: «آقا شما دعا کنید و فرج امام زمان را از خدا بخواهید تا امر فرجش نزدیک گردد». فرمود: «شیعیان ما به اندازه آب خوردنی، ما را نمىخواهند. اگر بخواهند دعا میکنند و فرج ما مىرسد». این را فرمود و تا نگاه کردم آقا را ندیدم. فهمیدم وجود اقدس امام زمان(عج) را زیارت کردم و حضرتش امر به دعا نموده است. (50)

* * *

یکی از فضلا از قول یکی از افراد مورد وثوق و او از قول آیتالله مجتهدی از علمای تهران برایم چنین نقل کرد: شبی در نجف، بعد از اتمام نماز جماعت پشت سر آیتالله شهید مدنی و خلوت شدن مسجد، ناگهان دیدم آقای مدنی به شدت شروع به گریستن کرد، چون به من اظهار لطف داشتند، به خودم جرأت دادم و از ایشان علت گریه ناگهانی او را پرسیدم. ایشان فرمودند: بعد از نماز یکی به من گفت امام زمان(عج) را دیده است که به او فرموده‌اند: ببین این شیعیان بعد از نماز بلافاصله به سراغ کارهای خود رفتند و هیچ کدام برای فرج من دعا نکردند. من هم تا این را شنیدم به شدت متأثر شدم و گریستم. آقای مجتهدی میگفت: بعداً متوجه شدم امام زمان(عج) این گلایه را به خود ایشان کرده بود.

سالهای بسیاری در قنوت سرور عزیزمان حضرت آیت الله بهاءالدینی، آیات نورانی قرآن کریم و دعاهاى مرسوم را مشنیدیم، تا اینکه ناگهان زمانی متوجه شدیم که نوع کلمات و عبارات ایشان تغییر یافته است. چون دستان خود را مقابل صورت میگیرند، برای حضرت مهدی(عج) دعا میکنند: «اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة، ولیاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتى تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً.» روزی که در محضر آقا بودیم و فرصت مناسبی فراهم بود: از تغییر رویه ایشان در اینباره پرسیدیم. معظم له به يك جمله بسنده کردند:

«حضرت پیغام دادند در قنوت به من دعا کنید.» (51)

* * *

حاج ملا سلطانعلی روضهخوان تبریزی که از جمله عباد و زهاد دوران خود بود مگوید: در خواب مشرف به محضر والای امام زمان(عج) شدم، عرض کردم مولانا! آن چه در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است که مفرماید: «فَلَا تَدْبُتْكَ صَبَاحاً وَمَسَاءً وَلَا بَكِيًّا عَلَيْكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا» صحیح است؟

فرمودند: بلی. عرض کردم: آن مصیبتی که به جای اشک خون گریه مکنید کدام است؟ آیا مصیبت علماکبر علیه السلام است؟ فرمودند: نه! اگر علماکبر علیه السلام زنده بود او هم در این مصیبت خون گریه مکرد. گفتم: آیا مصیبت حضرت عباس علیه السلام است؟ فرمودند: نه! بلکه اگر حضرت عباس هم در حیات بود او هم در این مصیبت خون گریه مکرد. گفتم: البته مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام است؟ فرمودند: نه! حضرت سیدالشهداء علیه السلام هم اگر در حیات بود در این مصیبت خون گریه مکرد. پرسیدم: پس کدام مصیبت است؟ فرمود: آن مصیبت اسیری زینب علیها السلام است.(52)

* * *

سید عبدالکریم کفاش، هر هفته حداقل یک بار خدمت امام زمان علیه السلام میرسید. خودش میگفت: آقا از من سؤال کردند، سید کریم! اگر هفتهای یک بار ما را نبینی چهخواهی شد؟ عرض کردم: آقا جان ممبرم. فرمود: همیناستکه ما را مبینی.(53)

* * *

امروز امیر در میخانه تویی تو
فریاد رس این دل دیوانه تویی تو
مرغ دل ما را، که به کس رام نگرده
آرام تویی، دام تویی، دانه تویی تو

* * *

امروز امیر الامراء جز تو کسی نیست
بر ناله دل غیر تو فریاد رسی نیست
در کعبه و بتخانه و در دیر و کلیسا
جز نغمه ناقوس تو بانگ جرسی نیست

پنوشت:

- (1) کمال الدین، ص 644، ج 3.
- (2) همان، ص 287، ج 6.
- (3) خصال شیخ صدوق، ص 616.
- (4) کمال الدین، ص 335.
- (5) بحارالانوار، ج 52، ص 146.
- (6) اصول کافی، ج 2، ص 222.
- (7) بحارالانوار، ج 52، ص 308.
- (8) عنکبوت، 2.
- (9) بحارالانوار، ج 52، ص 123.
- (10) بحارالانوار، ج 4، ص 54.
- (11) وسائلالشيعه، ج 18، ص 45.
- (12) بحارالانوار، ج 52، ص 308.
- (13) همان، ج 36، ص 304، ج 114.
- (14) کمال الدین، ص 320.
- (15) وسائلالشيعه، ج 16، ص 246.
- (16) بحارالانوار، ج 53، ص 176.
- (17) الغیبة، ص 200.

- (18) بحارالانوار، ج 53، ص 178.
- (19) همان، ج 53، ص 177.
- (20) اصول کافی، ج 6، ص 535.
- (21) يوم الخلاص، ص 224.
- (22) همان، ص 228.
- (23) همان.
- (24) كشف الغمة، ج 2، ص 478.
- (25) يوم الخلاص، ص 234.
- (26) همان، ص 233.
- (27) بحارالانوار، ج 52، ص 370؛ مائده، 54.
- (28) الزم الناصب، ص 10.
- (29) منتخب الاثر، ص 469.
- (30) همان، ص 570.
- (31) شوری، 20.
- (32) اصول کافی، ج 1، ص 435.
- (33) صحیفه مهدیه، ص 168 و 169.
- (34) غیبت شیخ طوسی، ص 52.
- (35) اصول کافی، ج 2، ح 3، ص 133.
- (36) بحارالانوار، ج 52، ص 130.
- (37) معرفت امام عصر، ص 300.
- (38) احتجاج، ج 2، ص 495.
- (39) انعام، 82.
- (40) بحارالانوار، ج 52، ص 122.
- (41) يوم الخلاص، ص 223.
- (42) بحارالانوار، ج 52، ص 327.
- (43) يوم الخلاص، ص 224.
- (44) همان.
- (45) بحارالانوار، ج 52، ص 308.
- (46) قصص، 5.
- (47) مستدرک الوسائل، ج 11، ص 208، ح 15، باب 8، و همان، ح 23.
- (48) اصول کافی، ج 2، باب حق المؤمن علی اخیه و اداء حقه، ح 13.
- (49) يوم الخلاص، ص 223؛ نهج البلاغه، خطبه 150.
- (50) شیفتگان حضرت مهدی (عج)، ج 1، ص 155.
- (51) آیت بصیرت». ص 107 . ظاهراً این پیام توسط مرحوم حاج شیخ جعفر مجتهدی قدس سره به ایشان داده شده است. ر.ک: در محضر لاهوتیان، ص 348.
- (52) اشکهای امام زمان(عج)، ص 94 به نقل از قطره‌های از دریا، ص 168.
- (53) ارتباط معنوی با حضرت مهدی(عج)، ص 129.

هر که با پاك دلان صبح و مسایبی دارد
دلش از پرتو اسرار صفایی دارد

سید رضی قدس سره مطالب نهجالبلاغه را در سه بخش جمعآوری کرده است: اول خطبها؛ دوم نامهها؛ سوم کلمات قصار. در میان نامهها، نامه 31 که حضرت امیر علیه السلام به امام حسن علیه السلام نوشتهاند، حاوی مضامین تربیتی اسلامی است که گونهای که میتوان آن را منشور تربیت اسلامی و مشق زندگی الهی قلمداد کرد. نامه 31 نهجالبلاغه، گنجینههای ارزشمند است که در آن پدری حکیم، همچون علی علیه السلام، به فرزندی بصیر و صالح، نصیحتی میکند شنیدنی و خواندنی؛ نصیحتی که میتواند به زندگی جوان امروز رنگی الهی ببخشد و روان عطشناک او را از معارف زلال و بانتهای سیراب سازد. این نامه شامل مباحث بسیاری است، از جمله: 1. فناپذیری انسان و جهان؛ 2. رابطه انسان و زمان؛ 3. گذر زمان؛ 4. دنیا و حقیقت آن؛ 5. مرگ و باطن آن؛ 6. خوشبختی؛ 7. تقوی؛ 8. آرمانها و... که در این مقال به بررسی مقدمه نامه و برخی از این موضوعات مپردازیم و ادامه مباحث را به مجالی دیگر موکول میکنیم.

انسان فانی و جهان مادی

مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُقَرِّ لِلزَّمَانِ، الْمُدِيرِ الْعُمُرِ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلدُّنْيَا، السَّائِكِ مَسَاكِينَ الْمَوْتِ، وَالطَّاعِنِ عَنْهَا عَدَاً؛
از پدری که در آستانه فناست و چیرگی زمان را پذیراست، زندگی را پشت سر نهاده، به گردش روزگار گردن نهاده، آرام گیرنده در سرای مردگان و کوچ کننده فردا از آن است.

محکومین به فنا و نابودی

مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُقَرِّ لِلزَّمَانِ، حضرت در ابتدای این نامه اوصاف طبیعی انسان را ذکر کردهاند و جنبههای مختلف فانی جهان مادی را متذکر شدهاند. موجودات مادی محکوم به فانی جسمی اند و این محکومیت امری است که در دنیا تحقق میپذیرد. همه انسانها در این دنیا محکوم قوانین مادانند و باید روزی از این دنیا رخت بریندند و به سرای دیگر بشتابند. زندگی هیچ انسانی در این دنیا ابدی نیست؛ حتی اگر پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم و یا وصی او علی بن ابیطالب علیه السلام باشد. دنیا همواره رو به فنا و در گذر است. تن، راه فرسایش را میپیماید و انسان لحظه به لحظه به نقطه آخر نزدیکتر میشود. چنانکه در خطبهای دیگر چنین تصویر شده است:
«فَأَنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ وَرَأَيْكُمْ السَّاعَةَ تَخْذُوكُمْ، (2) تَخَفُّوْا تَلْحَقُوا» (3)؛
قیامت پیش روی شما و مرگ در پشت سر، شما را مراند، سبکبار شوید تا برسید.

انسان و گذر زمان

الْمُدِيرِ الْعُمُرِ زمان بر انسان متنازد و او را به پایان خود نزدیک میکند. حرکت زمان چنان آرام است که انسان بدون اینکه متوجه آن شود به یکباره سالها بر او میگذرد و ناگهان خود را در دوران پیری میبیند. به قول امیرالمؤمنین علیه السلام:
«وَ الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهَضُوا فُرْصَ الْخَيْرِ» (4)؛
فرصتها مانند حرکت ابرها در حال عبورند؛ پس فرصتهای نیکو را دریابید
و مفرمایید:
«الزَّمَانُ يَخُونُ صَاحِبَهُ» (5)؛
زمان به صاحب خود خیانت میکند.
عمر آدمی پیوسته رو به زوال مرور و شمع حیاتش ذره ذره آب میشود و چراغ زندگانش به افول و خاموشی میگراید:
«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ» (6)؛
همانان آدمی زیانکار است.

حکایت ما حکایت آن یخ فروشی است که فریاد میزند: به کسی که سرمایهاش در حال آب شدن است کمک کنید. روزی شخصی نزد حکیمی رفت تا خوابی را که دیده بود برای او تعریف کند. به حکیم چنین گفت: در خواب شتری عصبانی تعقیب میکرد. از دست شتر فرار کرده و به چاهی پناه بردم. وارد چاه که شدم، دیدم تماسی در ته چاه است. من دو ریشه را که از دیوار چاه بیرون آمده بود گرفتم تا به ته چاه سقوط نکنم. ناگاه دیدم دو موش، که یکی سفید و دیگری سیاه است، مشغول خوردن انتهای ریشهها هستند. در این حال کندوی عسلی توجه مرا به خود جلب کرد و به دلیل علاقه زیاد به عسل مشغول خوردن آن شدم. حکیم تأملی

کرد و در تعبیر خواب چنین گفت: آن شتر نشان دهنده عمر گذشته توست که دیگر راهی بدان نداری. آن چاه، عالم دنیاست که در آن اسیر شده‌ای. آن تماشای نشان دهنده قیامت است که رسیدن تو به آن نزدیک است و آن ریشه‌ها عمر توست که توسط آن دو موش سیاه و سفید که شبانه روز هستند در حال خورده شدن است. با این حال تو در این وضعیت نابسامان و بحرانی مشغول خوردن آن عسل شدی که نماد لذت‌های دنیاست و تو را به خود مشغول کرده.

افسوس بر این عمر گرانیامی که بگذشت
ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم
پیری و جوانی چو شب و روز بر آمد
ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم
خرما نتوان خورد از این خار که کِشتیم
دبیا نتوان بافت از این پشم که رِشتیم.

در مقابل این همه سهل انگاریها در قبال عمر، عده‌ای بوده‌اند که از لحظه لحظه عمرشان بهترین بهره‌ها را برده‌اند. درباره علامه حلی نوشته‌اند: طبق محاسباتی که از تعداد تألیفات و همچنین روزهای عمر او کرده‌اند متوان گفت که او تقریباً هر روز هزار سطر منوشت. همچنین آیت‌الله بهاء‌الدینی در مورد شهید مطهری مفرمودند: عنصری که در شهید مطهری چشمگیر بود، خستگی ناپذیری ایشان در کار و تقوی بود. شاید بتوان گفت ایشان در 24 ساعت 18 ساعت کار میکردند. در حدیث قدسی آمده است خداوند به نوح علیه السلام فرمود: ای نوح! در آخرالزمان انسانهایی مآیاند که عمر آنها 70 یا 80 سال است. نوح علیه السلام عرض کرد: بارالها! اگر من چنین عمری داشتم، تمام آن را صرف یک سجده برای تو منمومدم.

امام راحل قدس سره أسوه و الگویی بسیار مناسب در استفاده بهینه از عمر میباشد. به طوری که آیه الله مطهری درباره ایشان مگنوند: من چهارده سال در درس حضرت امام شرکت میکردم. شاید در تمامی این سالها ایشان چهارده روز تعطیلی و یا چهارده دقیقه تأخیر نداشتند. همچنین نقل شده که در نجف رفت و آمد حضرت امام، چنان سر ساعت بود که همسایگان اوقات شب و روز را از روی آن مفهومیند. ایشان در کتاب جهاد اکبر خود مفرمایند: هان ای عزیز! از خواب بیدار شو، از غفلت تنبه پیدا کن و دامن همت به کمر زن و تا وقت است فرصت را غنیمت بشمار و تا عمر باقی است و قوای تو در تحت تصرف توست، جوانی برقرار است و اخلاق فاسده بر تو غالب نشده و ملکات رذیله بر تو چیره نگردیده، چاره‌های کن و دواپی برای رفع اخلاق فاسد و قبیح پیدا کن و راهی برای اطفاء نایره شهوت و غضب پیدا نما(7).

تصویری از دنیا

الْمُسْتَسْلِمِ لِلدُّنْيَا دُنْيَا مِنْ جِهَتِ دُنْيَا نَامِيْدَةٌ شَدَّةً كَيْفَ نَسَبَتْ بِهٖ عَوَالِمٌ دِيْغَرٌ مَّامِنْدٌ عَالَمِ عَقْلِ وَ عَالَمِ مَثَالِ، دُنْيَا وَ پَسْتَرِ اسْت. در روایات ما دو تصویر از دنیا ترسیم شده: یکی دنیای مذموم و دیگری دنیای پسندیده. این زشتی و زیبایی بستگی به نوع تعامل و مواجهه انسان با دنیا دارد:

الف. دنیای مذموم: اگر به دنیا نگاه مستقل شود و دنیا برای دنیا مورد نظر قرار گیرد و انسان غرق در شهوات دنیا و کالای بارزش آن گردد و از یاد خدا غافل شود، چنین دنیایی از نظر دین مذموم و ناپسند است. زندگی دنیا برای آنها که کفر ورزیده‌اند آرایش داده شده(8) و این زندگانی دنیا چیزی جز لهو و بازیچه نیست و زندگی حقیقی در آخرت است، اگر مردم بدانند.(9)
چیست دنیا در ره سیل فنا، ویرانه‌های
دل نیندد بر چنین ویرانه، جز دیوانهای

«وَكَذَلِكَ مَنْ عَظَمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَكَبَّرَ مَوْجِعَهَا فِي قَلْبِهِ آتَرَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَصَارَ عَبْدًا لَهَا»(10)؛

این چنین است، آن کس که دنیا در نظرش مهم و جایگاه آن در دلش بزرگ باشد، آن را بر خدا و رضوان او ترجیح میدهد و بدان روی مآورد و بنده و فرمانبر دنیا میشود.

در چنین نگاهی است که دنیا در نظر سالکان و ره یافتگان به بارگاه قرب الهی، پست و حقیر است و حتی از عطسه بزی، بارزشتتر و یا از استخوان خوکی، در دست بیماری جزامی پستتر جلوه میکند. وقتی ضرار بن حمزه بر معاویه وارد شد، معاویه از او خواست از حالات امام علی علیه السلام بگوید. ضرار گفت: علی را در حالی دیدم که شب پرده‌های خود را افکنده بود و در محراب ایستاده، محاسن را به دست گرفته، چون مار گزیده به خود میپیچید و محزون منگریست و مگفت:

«بَا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي، أَبِي تَعَرَّضْتُ؟ أَمْ إِلَيَّ تَسَوَّقْتُ؟ لَا حَانَ حَيْثُكَ! هَيْهَاتَ غَرَى غَيْرِي، لِاحَاةَ لِي فِيكَ، قَدْ طَلَعْتُكَ ثَلَاثًا لِارْجَعَةَ فِيهَا! فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ وَخَطَرُكَ يَسِيرٌ وَأَمْلُكَ حَقِيرٌ، أِهْ مِنْ فِلَّةِ الرَّادِ وَطَوَّلِ الطَّرِيقَ وَبَعِدِ السَّفَرَ وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ»(11)؛

ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو، آیا برای من خود نمایی میکنی؟ یا شیفته من شده‌ای؟ تا روزی در دل من جانگیری؟ هرگز مباد! غیر مرا بفریب، که مرا در تو هیچ نیازی نیست. تو را سه طلاقه کرده‌ام تا بازگشتی نباشد. دوران زندگانی تو کوتاه، ارزش تو اندک و آرزوی تو پست است. آه! از توشه اندک و درازی راه و دوری منزل و عظمت روز قیامت.

همو وقتی که اوصاف برادر دینی خود را مگنويد، اولین ویژگی برتر او را بنیازی از دنیا و کوچکی دنیا در چشم او بر مشمرد.

«كَانَ لِي فِيْمَا مَصَى أَحْ فِي اللَّهِ وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صَعْرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ»(12)؛

در گذشته برادری دینی داشتم که در چشم من بزرگ مقدار بود؛ چون دنیا در چشم او بارزش منمومدم.

چنین دنیایی است که بر مردان خدا حرام است:

الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الدُّنْيَا وَهُمَا مَعًا حَرَامَانِ عَلَىٰ أَهْلِ اللَّهِ. (13)

اگر آدمی بداند که چه نعمت هایی در ترك چنين دنيایي برای او لحاظ شده، هيچ وقت به اين متاع قليل اكتفا و قناعت نخواهد کرد. چه شکره‌است درين شهر که قانع شده‌اند شاهبازان طريقت به مقام مگسی

ب. دنياي نيكو: اگر به دنيا به چشم ابزاري برای آبادي آخرت نگريسته شود، دنيا نعمتي از نعمتهای بزرگ خدا و طول عمر از برترين نعمتها خواهد بود. چنين دنيايي به عنوان يکي از مظاهر تجلی قدرت و علم الهی، مورد مدح قرار گرفته، تحسین شده و تجارتخانه مؤمن و مزرعه آخرت ناميده شده و ما را به مطالعه آن و تفکر پيرامون آن فرا خوانده‌اند. «يَعْمُ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» (14)؛ دنيا بهترين يار و ياور آخرت است.

از امام صادق عليه السلام منقول است که آسایش مؤمن در سه چیز است: خانه وسیعی که وضع خانوادگی و بدحالی او را از مردم پنهان دارد و همسر نیکوکاری که در کار دنيا و آخرت يارش باشد و دختر یا خواهری که آنان را به مرگ یا ازدواج از خانه خود بیرون کند. (15) در روایت دیگری آورده‌اند که به حضرت علی عليه السلام خبر دادند که شخصی ترك دنيا کرده و رهبانیت اختیار کرده است. حضرت با او برخورد کردند و به او گفتند: «يَا عَدِيَّ نَفْسِيه لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ! أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ؟ أَتَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَهُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا؟» (16)؛ ای دشمن جان خویش! شیطان سرگردانت کرد. آیا تو به زن و فرزندان رحمت نمکنی؟ تو میپنداری که خداوند نعمتهای پاکیزه‌اش را حلال کرده اما دوست ندارد تو از آنها استفاده کنی.

آنجا که حضرت شنیدند که مردی دنيا را نکوهش میکند فرمودند: ای نکوهش کننده دنيا! آیا تو در دنيا جرمی مرتکب شده‌ای یا دنيا به تو ظلمی کرده؟ چه وقت دنيا تو را سرگردان کرد؟ و در چه زمانی تو را فریب داد؟ آیا گورهای پدران که پوسیده‌اند (تو را فریب داده)؟ (17) حضرت در اینجا به نقش انسان ساز تدبیر در حال مردگان اشاره دارند که گورهایی که در دنياست، نه تنها شخص را نمغریب، بلکه او را بیدار میکند. در ادامه حضرت مفرماید: همانا دنيا سرای راستی برای راستگويان و خانه تندرستی برای دنياشناسان و خانه بنیازی برای توشه گیران و خانه پند، برای پندآموزان است. دنيا سجده گاه دوستان خدا، نمازگاه فرشتگان الهی، فرودگاه وحی خدا و جایگاه تجارت دوستان خداست، که در آن رحمت خدا را به دست آورند و بهشت را سود برند. (18) با توجه و دقت در احادیث متوان به این حقیقت دست یافت که در آنجا که صحبت از نکوهش و ذم دنياست، منظور دنياي حرام و حب دنياست؛ آن دنيايي مذموم است که در دل انسان جای محبت الهی را اشغال کند و انسان را به خود بخواند. دنياي مذموم همان است که باعث میشود انسانها به خاطر آن با یکدیگر به جنگ بپردازند و یکدیگر را فریب دهند. آن دنيايي حرام و مذموم است که خود هدف واقع شود، نه پلی برای رسیدن. در جایی که از دنيا به نیکی یاد میشود، منظور دنيايي است که از آن برای رسیدن به قرب الهی توشه بر مداریم؛ دنيايي که تمام آن حتی رفاه، نعمت، آسایش و... وسیلهای است برای امری دیگر، نه اینکه هدف باشد. (19)

«الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌّ وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ رَجُلٌ بَاعَ فِيهَا نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا وَرَجُلٌ ابْتِغَىٰ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا» (20)؛

دنيا سرای عبور است نه مکان استقرار و مردم در آن دو دسته‌اند: کسی که نفس خود را در آن فروخت و آن را به هلاکت انداخت و کسی که نفس خود را خرید و آن را آزاد کرد.

مرگ؛ رحیل همگانی

السَّائِكِينَ مَسَاكِينَ الْمَوْتَى وَالطَّاعِينَ عَنْهَا غَدًا مَرگ این پدیده پر رمز و راز، همواره در دل بشر دلهره افکنده؛ چنان که حتی بسیاری از فلاسفه و متفکرین مادی دنيا وقتی به مسئله مرگ مرسند، یا بمه‌ها با بیراهه میروند و یا در قبال آن سکوت میکنند و یا از آن صرفاً به آیندهای تلخ برای انسان یاد میکنند.

اما مرگ در تعالیم قرآن و عترت به خوبی موشکافی و بررسی شده و تمام جنبه‌های ماهوی و تربیتی آن مورد بررسی قرار گرفته. خانه‌ها، کوچه‌ها، شهرها و کشورهای این عالم، مسکن انسانهای پیشینی بوده که در آن زندگی کرده‌اند. خاکی که بر آن قدم میگذاریم، بقایای اجساد گذشتگان است و منزلی که در آن سکونت داریم، خانه‌های کسانی است که از این جهان رخت برپشته‌اند. آدمی در این جهان منزلی ابدی ندارد و فردایی دور یا نزدیک، مرکب مرگ به سراغ او آمده و ناچار به سرای دیگر کوچ خواهد کرد. توجه به این نکات انسان را به این نتیجه مرساند که خود او نیز در این دنيا مسافری است که دیر یا زود باید عزم سفر کند. به همین جهت امام صادق عليه السلام فرمود:

«كَفَى بِالْمَوْتِ وَاِعْظَاءً» (21)

و حضرت امیر بسیار به اصحابشان مفرمودند:

«تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَأَفْلُوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا» (22)؛

آماده حرکت شوید، خدا شما را بیامرزد، بانگ رحیل زده‌اند. وابستگی خود به ماندگاری در دنيا را کم کنید.

و هنگام بازگشت از جنگ صفین وقتی به قبرستانی رسیدند، مردگان را مخاطب قرار داده و فرمودند:

«يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوحِشَةِ وَالْمَجَالِ الْمُفْقِرَةِ، وَالْعُبُورِ الْمُظْلِمَةِ؛ يَا أَهْلَ الثَّرْبَةِ، يَا أَهْلَ الْعُرْبَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ، أَنْتُمْ لَنَا قَرَطٌ»

سَابِقٌ وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ لِأَجْلِ مَا الدُّورُ فَقَدْ سَكِنْتُ، وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحْتُ وَأَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ. هَذَا خَبْرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبْرٌ مَا عِنْدَكُمْ؟ ثُمَّ انْتَقَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَمَا لَوْ إِذْنٌ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الرِّزَادِ التَّقْوَى» (23)؛

ای ساکنان خانهای وحشتزا و محللهای خالی و گورهای تاریک، ای خفتگان در خاک، ای غریبان، ای تنها شدگان، ای وحشت زدگان، شما پیش از ما رفتید و ما در پی شما روانیم و به شما خواهیم رسید. اما خانهایتان! دیگران در آن سکونت گزیدند، و اما زنانان با دیگران ازدواج کردند و اما اموال شما، در میان دیگران تقسیم، شد این خبری است که ما داریم، حال شما چه خبر دارید. پس به اصحاب خود رو کرد و فرمود: بدانید که اگر اجازه سخن گفتن داشتند، شما را خبر میدادند که بهترین توشه تقواست. از جمله داستانهای تکان دهنده در مورد مرگ و ساعت رحیل، حدیث سخن گفتن حضرت سلمان با مردگان، در روزهای آخر عمر اوست. آمده است که آن بزرگوار بیمار شد. در حال بیماری خواست که وی را به قبرستان ببرند تا با مردگان سخن گوید و ببیند که آیا آنان جوابش را میدهند یا نه، (زیرا رسول خدا سخن گفتن مردگان را با او، نشانه نزدیک شدن مرگ وی ذکر کرده بودند). او را به قبرستان مبرند و ایشان سلام میکنند و مطالبی را خطاب به مردگان میگوید. ناگهان از یکی از آنها جواب میشوند. سلمان از او میخواهد که کیفیت و چگونگی مرگ را برای او شرح دهد. او در جواب میگوید: آرام باش سلمان! پس به خدا سوگند که قطعه قطعه شدن بدن با قیچی و آزه شدن آن بر من، آسانتر از یک اندوه و ناراحتی، از ناراحتیهای مرگ بود و این در حالی است که من از اهل خیر بودم... پس آنگاه که اجلم فرا رسید، شخصی عظیمالجثه و زنده منظر آمد و در برابر من ایستاد، اشاره به چشمم کرد و آن را نابینا نمود و به گوشم اشاره کرد پس آن را کر نمود. آنگاه به من نزدیک شد و شروع به قبض روحم کرد و هر قسمت را که جذب منمود، چنان بود که گویا از آسمان به زمین پرتاب میشدم و همچنان به کار خود ادامه میداد تا روح به سینه من رسید، آنگاه چنان روح را از پیکرم با شدت و سختی جذب کرد که اگر این شدت بر کوهها واقع میشد، ذوب میگردد و در نهایت روح مرا به کلی قبض نمود. (24)

عالم جلیل القدر و سالک راه خدا، مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی همین مقدار از روایت را نقل کرده و بعد میگوید: ای برادر من! این روایت کمر مرا شکسته، زیرا این مرد از اهل ایمان و خیر بوده است و زمانی که وضع او بدین منوال باشد، پس کسی که گمان خیری درباره خود ندارد چه کار کند؟ (25)

در جای دیگر حضرت امیر علیه السلام مفرماید: آه! زمین چه اجساد عزیز و خوش سیمایی را که با غذاهای لذیذ و رنگین زندگی کردند و در آغوش نعمتها پرورده شدند، به کام خویش فرو برد. آنها که میخواستند با شادی، غمها را از دل بیرون کنند و به هنگام مصیبت، با سرگرمیها، صفای عیش خود را بر هم نزنند. دنیا به آنها و آنها به دنیا میخندیدند و در سایه خوش گذرانی غفلت زا بخبر بودند که روزگار با خارهای مصیبت ز آنها را در هم میکوبد و میگردد. روزگار توانایشان را گرفت، مرگ از نزدیک به آنها نظر دوخت و غم و اندوهی که انتظارش را نداشتند آنها را فرا گرفت... یکی میگفت از این مرض خلاصی نیاید، دیگری در آرزوی شفا یافتن بود و سومی خاندانش را به شکیبایی در مرگش دعوت میکرد... در آن حال ناگهان اندوهی سخت به او روی آورد، فهم و درکش را گرفت و زبانش به خشکی گرایید. چه مطالب مهمی را مبیایست بگوید که زبانش از گفتن آنها باز ماند... همانا مرگ سختیایی دارد که هراسانگیز و وصف ناشدنی است و برتر از آن است که عقلهای اهل دنیا آن را درک کند. (26)

آرزوهای دراز

«إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يُدْرِكُ»؛ انسان مخاطب والاثرین دعوت هستی است، ولی در اجابت این دعوت، با آفات و آسیب هایی مواجه است. در این قسمت از نامه که مخاطب آن، همه انسانها هستند به یکی از این آفات اشاره شده و آن آرزوهای دراز است. ملا مهدی نراقی در کتاب شریف جامع السعادات، آرزوی دراز را اینگونه تعریف میکند: آرزوی دراز آن است که کسی به ماندن و بقا خود تا مدتی دراز اعتماد داشته باشد و به همه ملحقات بقا از مال، خانه، خانواده و غیره رغبت و تمایل پیدا نماید. (27)

از نشانههای طول امل این است که در جوانی به خاطر تندرستی، مرگ را بعید مشمرد و خیال میکند که تا قبل از ایام پیری، مرگ به سراغ او نخواهد آمد. دیگر نشانه آن این است که در پی جمع آوری اموال و دارائی هیچ حد یقینی ندارد. امیرالمؤمنین فرمود:

«إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِتِّبَاعَ الْهَوَى وَطُولَ الْأَمَلِ، أَمَّا إِتِّبَاعُ الْهَوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ، فَيُنْسِي الْأَخِرَةَ» (28)؛

از دو چیز بر شما بیشتر مترسم یکی پیروی از هوای نفس و دوم آرزوی دراز. اما پیروی نمودن از هوای نفس، شما را از حقیقت در راه راست باز میدارد و آرزوی دراز باعث میشود که حساب و کتاب آخرت را فراموش کنید.

مسلم است که آرزوی دراز داشتن، از جهل آدمی و خیالپردازیهای جاهلانه اوست. آوردهاند که شیر فروشی در بازار مشغول نجوا با خود بود که: این شیر را مفروشتم و پول آن را با پولهای دیگر روی هم میگذازم تا گوسفندی بخرم. بعد از آن یک میش میخرم و از شیرش استفاده میکنم و درآمد آن را جمع آوری میکنم. خلاصه بعد از چند سالی که سرمایه هنگفتی به دست آوردم میتوانم گله گاو و گوسفندی داشته باشم. آنوقت حتی میتوانم دختر حاکم را خواستگاری کنم و اگر روزی دختر حاکم از فرمان من سرپیچی کند چنان لگدی به او خواهم زد که دندهاش خرد شود. شیر فروش که در این خواب و خیال بود، پایش را بلند کرد که در خیال، لگدی به دختر حاکم بزند، اما محکم به طرف شیر زد و شیر بر زمین ریخت و آرزوهایش نقش بر آب شد.

علاج طول امل

بزرگان علم اخلاق راههای چندی را برای علاج این رذیله بیان کردهاند؛ از جمله:

الف. یاد مرگ: مقصود این است که مرگ خود را به عنوان امری جدی و واقعیتی اجتنابناپذیر در اعماق دل خود در نظر آورد و یقین کند که هر ساعتی احتمال وقوع آن هست و توجه کند که با این وضعیت که دارد، اگر مرگ به سراغ او بیاید چه خواهد شد. (29)

ب. تفکر و تأمل: تفکر در حقارت و بارزشتی دنیا و گرانبھائی آخرت و موازنه و مقایسه آن دو باهم. انسان مادی، عازم ناکجا آباد

«السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ»؛ در این فراز نکته‌های که جلب توجه میکند، مطالعه جوامع گذشته و حال و بررسی علت هلاکت آنها است؛ چرا که دانستن علت هلاکت سایر جوامع، درسی آموزنده برای ما است. صرف نظر از بررسی تاریخی، با نگاه به جهان معاصر، به وضوح میتوان نشانهای هلاکت را در برخی جوامع مشاهده کرد. در دنیای شرق و غرب، افرادی با آوردن فلسفه‌هایی الحادی خواسته‌اند یا جای پای پیامبران الهی بگذارند و به زعم خود تعالیم آنها را کم رنگ جلوه دهند. اینان که دعوی هدایت بشر به سوی ترقی را داشته‌اند، کسانی‌اند که خواسته یا ناخواسته بشریت را به گرداب ظلمت و جهالت انداخته‌اند و در وادی حیرت و گمراهی، سرگردان‌ها کرده‌اند. روزگاری فلسفه مارکسیستی، ادعای تغییر جهان و ساختن جامعه‌ای بر مبنای عدالت داشت. دین را افیون ملت‌ها میدانست و یگانه راه سعادت ملت‌ها را پیروی از دکتترین مارکسیسم میدید. اما چه شد؟ سالها ملت‌هایی را به گرفتاریهای متعدد و شیوع فحشا دچار کرد و در مبارزه با دین شکست خورد و هرگز نتوانست چراغ دیانت را حتی در کشورهای مارکسیستی، خاموش کند. اکنون هم به قول حضرت امام خمینی قدس سره، - آن پیر فرزانه - مباحث مارکسیسم را در موزه‌های تاریخ سیاسی جست و جو کرد. لیبرالیسم غربی نیز سرگذشتی مشابه آن دارد. نتایج این مکاتب دست ساز بشری چیزی جز نابودی اخلاق و ارزشهای انسانی نبوده است.

موج وسیع معنویت‌گرایی و خستگی از وضع موجود و ظهور دوره پست مدرنیسم که بر مبنای نقد مدرنیسم استوار است، نتیجه طبیعی کجروی غرب معاصر است. این بزرگترین عبرتی است که از مطالعه جوامع بشری میتوان گرفت. آنچه که امروز غرب به عنوان فرهنگ به ما تحمیل میکند، همان جرثومه متعفن است که خود از نکت آن به تنگ آمده، اما راهی برای خلاصی از آن ندارد. حضرت در این جا به این امر اشاره دارد که انسان باید آگاه باشد تا سلوک او سلوک اهل هدایت باشد نه سلوک اهل هلاکت.

بشر، موجودی ضعیف

«عَرَضَ الْأَسْقَامِ وَ رَهِيْنَةَ الْأَيَّامِ وَ رَمِيَّةَ الْمَصَائِبِ»؛ آدمی همواره مقصد و غرض تیرهای امراض و بلاها واقع میشود. بیماریها سلامت جسم انسان را مختل میکنند و به انسان یادآور میشوند که او در این دنیا، روی آرامش و سلامت حقیقی را نخواهد دید. «در روایت آمده است که خداوند مفرماید: من چند چیز را در چند جا قرار داده‌ام، ولی آدمی در جای دیگر دنبال آن میگردد. (از جمله) راحتی و آسایش را در آخرت قرار داده‌ام، ولی آدمی در دنیا به دنبال آن میگردد و هیچ وقت هم به طور کامل به آن نخواهد رسید.»

در حقیقت، دنیا دار تراحم است و نمیتوان از همه خوبیها در آن برخوردار شد و از همه آفات در امان ماند. مصائب، حکایتگر صداقت دنیا هستند؛ چرا که در اینجاست که دنیا چهره واقعی خود را منماینده. مصائب به انسان نشان میدهند که دنیا فقط جلوه‌های زیبا و دلفریب نیست، بلکه روی دیگری نیز دارد. مصائب مانند تازیانه‌های است که به دانش‌آموز میزنند تا او را آگاه کنند که دنیا عشرتکده نیست؛ بلکه کلاس درس است و محل آموختن معارف و آماده شدن برای سرایی دیگر. وابستگی به دنیا تا سر حد بندگی

«وَ عَيْدِ الدُّنْيَا»؛ عید کیست؟ لفظ عید به معنای بنده است و بنده به هر انسانی اطلاق میشود که به نوعی در بند و تحت امر فرد دیگری باشد. بنگمان مشغولیت به دنیا و ظواهر آن، انسان را از توجه به امور دیگر باز میدارد. اگر با آن همنشین شوی آنقدر تو را مجذوب خود میکند که از فکر آخرت به در میآیی. آنکه در طلب دنیاست، با دست یافتن به هر يك از لذایذ دنیوی، دری تازه از وابستگی به سویی گشوده میشود. انسان در این وابسته شدن هیچ حد پایانی ندارد؛ زیرا او میخواهد همواره به لذت‌های بالاتری برسد. در نتیجه مرتبه وابستگی او به این لذت‌ها بیشتر خواهد شد. به قول امام راحل قدس سره اگر حتی تمام دنیا را به شخصی دهند و بعد بگویند در کرات دیگر چیزهایی هست، باز احساس میل بیشتر دارد و خواهد گفت اگر ممکن باشد از آنها هم به من بدهید. آنچه‌ان که در حدیث آمده است، دنیا مانند آب دریاست که هر کسی از آن بیاشامد، تشنه‌تر میشود. این وابستگی فرد را به جایی میرساند که به نوعی بنده دنیا میشود و تمام هم و غم و غایت آمال او دنیا و مظاهر آن است. این چنین وابستگی به دنیا پیامدها و عواقبی دارد که به بعضی از آنها اشاره میشود:

الف. از خود بیگانگی: کسی که دنیا هدف او شد و بنده دنیا گشت، دیگر حقیقت درونی خود را نخواهد یافت. دنیا او را به سرگردانی و حیرت میکشاند و گوهر وجود او را در منجلاب تباهی غرق میکند. آنکه از عبودیت خداوند به در آمده، با او بیگانه میشود و آنکه با خدا بیگانه شد، خود را فراموش کرده و اسیر آفریده‌های او میشود. او دنیا را بر خدا مقدم میدارد و بنده او میشود؛ چنان که حضرت امیر علیه السلام مفرماینده:

«وَلَيْسَ الْمَتَجَرُّ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ تَمَنَّا وَمَمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عِوَضًا» (30)؛

چه بد تجارتی است که دنیا را بهای جان خود بدانی و با آنچه در نزد خداست معاوضه نمایی.

بال بگشا و صغیر از شجر طوبی زن

حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

ب. خودفروشی: مردم در دنیا دو گون‌اند: یکی آنکه در دنیا خود را مسخر و دیگر آنکه در دنیا خود را مفروش و به هلاکت میرساند. ج. دین فروشی: دین خداوند در دست برخی همچون وسیله‌های برای هوسرانی و دنیاپرستی است. آن مقدار را که به کار دنیایشان بیاید، به کار میگیرند و باقی دین را با توجیه‌های مختلف به گوشه‌های ماندازند. اینان که دل به لذت‌های دنیا بسته‌اند، از دینداری تنها تسبیح و مهر و جانماز و یا در مواقع خطر، فریاد و استغاثه و ناله را به یاد دارند.

در روایتی آمده که روزی، عمار یاسر در مقام پاسخ به سخن مغیره بن شعبه سخنی مگفت که امیرالمؤمنین علیه السلام شنید و فرمود: عمار! او را به خود واگذار که از دین، تنها چیزهایی را برگرفته که او را به دنیا نزدیک میکند. به عمد حقایق را بر خود پوشیده داشته تا شبها را بهانه لغزشهای خود قرار دهد. (31)

د. خیانت: وابستگی به دنیا در دل برخی چنان هوس مفاکند که حضور در مسؤولیتهای حکومتی را نیز تحت تأثیر خود قرار میدهد. اینان از اولین روز حضورشان در هر مسندی به دنبال خیانت و دست اندازی به حقوق دیگرانند. وقتی به حضرت علی علیه السلام پیغام دادند که فلانی از بیتالمال مسلمین برای خود برداشته و به دیگران بخشیده است، آن حضرت نامه‌های به او نوشتند و او را توبیح نمودند: با گسستن از دین و قطع رشتتهای دیانت، تنها به خویشاوندان خود رسیدگی میکنی؟ راستی که اگر این گزارش درست باشد، شتر قبيله تو و میخ کفش تو در نزد من با ارزشتر است از خود تو.

سرابهای دنیا

«تاجر الغرور»؛ غرور در لغت به معنای فریب و نیرنگ است. آنکه مورد فریب یا خود پسندی قرار گیرد، مغرور است. غرور عبارت است از: آرامش یافتن و اطمینان به آنچه موافق هوی و هوس باشد و طبع آدمی به سبب شبهه و خدعه شیطان به آن میل میکند؛ مثلاً کسی که مال حرام را مگيرد و به مصرف خیر مرساند و مپندارد که عمل نیکي کرده؛ حال آنکه این غرور و فریفتگی محض است. قرآن انسان را از غرور پرهیز داده. آنجا که مفرماید:

«فَلَا تَعْرَثْكُمْ الْهَيْوَةُ الدُّنْيَا» (32)؛ «وَلَا يَعْزُبْكُمْ بِاللَّهِ الْعُرْوُ» (33)؛

زندگی دنیا فریبتان ندهد و شیطان شما را به خدا مغرور نسازد.

بازگو کاین همه مغروری چیست؟
وز ره اهل خرد، دوری چیست؟
گر غرور تو به کاخ است و سرای
خوشی منزل و آرایش و جای
بین که آدم، زچنان حور آباد
به یکی وسوسه چون دور افتاد

حارث بن کله از اطباء حاذق عرب، در سال اول هجرت است. او شخصی بسیار دانا و زیرک بود. حارث روزی ماری را دید و گفت: دانشمندی که به نیروی قلم و قوت نفس، کار تریاق (داروی ضد زهر) میکند، زهر افعی در او اثر نمکند. بعد با خود گفت: اگر چنین است تو نیز که مرد حکیمی هستی، دست دراز کن و این مار را بگیر. حارث به دنبال آن نخوت و غرور، دست به طرف مار دراز کرد. مار به او مجال گرفتن نداد و همانجا او را گزید. او پس از لحظهای به پشت افتاد و از دنیا رفت. افرادی که به خاطر غرورشان این چنین خود را هلاک کردهاند، بسیار زیادند. از جمله آفات غرور این است که مانع پندپذیری انسان میشود. فریب دنیا، گاه در انسان کارگر مافقت. افسون و چشم و گوش آدمی را از کار مماندازد. در برابر چشمان او پردهای ضخیم اما زیبا مفاکند. او دیگر نه چیزی مبیند و نه مشنود و نه بوی متعفن دنیا را درک میکند. غرور، انسان را به جایی مرساند که حتی دعوت انبیاء را نیز انکار میکند و این دعوت در او با اثر خواهد بود. فرعون دچار غرور و فریفتگی خود بود که آن طور در برابر موسی قد برافراشت و ابوجهل فقط به خاطر غرور خود بود که پیامبر اسلام را انکار میکرد. حضرت علی علیه السلام مفرماید:

«بَيِّنْتُكُمْ وَبَيَّنَّ الْمَوْعِظَةَ حِجَابٌ مِنَ الْغِرَّةِ» (34)؛

میان شما و پندپذیری پردهای از غرور و خودخواهی وجود دارد.

غرور با نظر به منشأ آن انواع و اقسامی دارد:

الف. غرور جوانی: جوانی بهترین دوران خودسازی و زمینسازی برای رسیدن به موفقیت‌های بزرگ در زندگی است. جوان از سلامت جسمی و نشاط روحی خاصی برخوردار است و در خود توان انجام دادن بسیاری از کارها را به عیان مبیند. اما همین نعمت بزرگ و گوهر پر ارزش میتواند حجابی بر چهره جان انسان شود و موجب غرور و فریفتگی او گردد. او که در خود توان و نیرو مبیند، دیگر خود را نیازمند و محتاج به کسی نمیداند؛ تا جایی که حتی خود را بنیاز از خداوند و عنایت‌های او مبیند. از دامن استعانت الهی دست مشنود و از اطاعت او سر باز مزنند.

سعدی در گلستان خود، داستانی را از غرور جوانی اینگونه نقل میکند: جوانی شاگرد کشتگیری بود که او پهلوان شهر بود. روزی شاگرد با خود گفت: من سالها است شاگرد این استاد هستم و همه فنون را از او آموختم. به علاوه من نیروی جوانی دارم و از نظر جسمی از استاد خود قویترم. پس حتماً بر استاد پیروز خواهم شد. این فکر باعث شد که از پیش استاد خود رفت و شاگردی او را کنار نهاد. مدتی بعد شاگرد که مست غرور جوانی بود، در سرش افتاد که با استاد خود کشتی بگیرد و پشت او را به خاک بمالد و خود پهلوان شهر شود. استاد را به مبارزه خواند و استاد قبول کرد. روز موعود رسید و شاگرد در میدان حاضر شد. استاد نیز آمد و دو کشتی گیر با هم گلاویز شدند. پس از چند لحظه استاد به وسیله فنی که آن را به شاگرد یاد نداده بود، شاگرد را بر زمین زد و فاتح کشتی شد. شاگرد که فهمیده بود هنوز تجربه استاد بر توان جسمی او مچربد، به خاطر جسارت خود نادم شد. پیش استاد بازگشت و شاگردی را ادامه داد.

ب. غرور ریاست و قدرت: از جمله عوامل فریبنده انسان، ریاست و قدرت است. این عامل شاید از همه عوامل دیگر قویتر و مؤثرتر باشد. انسانی که خود را دارای قدرت و ریاست میداند، اگر نفسی مهذب نداشته باشد و اختیار نفس را در دست نگرفته باشد، به جایی مرسد که دم از خدایی مزند و مردم را به بندگی میکشاند. آدمی که به مسؤولیت و قدرتی مرسد، باید همواره به یاد

داشته باشد که او انسانی ضعیف است که هر آن احتمال دارد فرشته مرگ به سراغش بیاید.

آوردھاند که وقتی سلطان محمود، ایاز را برای غلامی خود گرفت، علاقه مخصوص این غلام را نسبت به خود دریافت. لذا او را از مقربان دربار خود نمود. حسودان نیز ناراحت بودند که چرا غلامی اینچنین، مقرب درگاه سلطان باشد. روزی به سلطان خبر دادند که ایاز، گنجینه‌های تو را دزدیده و در محلی پنهان ساخته است. آن محل، حجرهای است که در آن همیشه قفل است و فقط خود ایاز، وقتی میخواهد آنچه را که دزدیده در آن جا پنهان سازد، میتواند وارد آنجا شده، اموال دزدی را پنهان نماید. سلطان باور نمکرد، ولی برای اینکه به آنان بفهماند که اشتباه نمکنند، دستور داد تا مأمورین بروند و در را بشکنند و هر چه یافتند بیاورند. وقتی که مأمورین وارد آن اتاق شدند، دیدند جز یک چاروق، لباس و کفش خارکنی (که ایاز در گذشته میپوشیده است) و پوستین کهنهای، چیز دیگری در آن جا نیست. حقاری آوردند و زمین را کندند، اما هر چه حفر کردند چیزی نیافتند. سلطان، ایاز را احضار کرد و پرسید؛ علت این کار چیست؟ ایاز پاسخ داد: من اول خارکن بودم و حالا کارم به جایی رسیده است که وزیر سلطان شدهام. برای اینکه موقعیت کنونی، مرا نفریید، لباس زمان خارکنی را در این حجره قرار دادهام و هر روز نگاهی به آن میکنم و به یاد خود مآورم که ای ایاز! تو همان خارکن هستی و این لباس توست. حالا که لباس حضور(35) میپوشی، گذشته را فراموش نکنی و غرور تو را فرا نگیرد. مبادا خیانت و تجاوز کنی. فریفتگی به قدرت و ریاست از جهل انسان است؛ زیرا انسان آگاه مینداند که ریاستهای دنیوی ماندگار نیست و اگر ماندگار بودند به او نمرسید، لذا دلبستن به آنها امری بیهوده و حماقت آور است.

ج. غرور شهرت: چه بسیار کسانی که برآورده شدن نیازهای روحی، برای آنها دام بلا است؛ نیازهایی همچون، شهرت و خوش نامی. اینگونه نکونامها برای آنها، سبب غلتیدن به گرداب فتنه مگردد. او که مشهور گشته و زبانزد عام و خاص شده، غرور شهرت او را در جنگال خود مگردد. او به این نماندیشد که محبوب شدن پیش مردم ارزشی واقعی ندارد. چه بسا افرادی که يك شبه و به دلایل کوچکی محبوب و مشهور شده و چه بسا افراد مشهوری که يك شبه به دلایل واهی شهرت خود را از دست داده و حتی در نزد مردم خار و دلیل شدهاند:

در این درگه که گه گه گه و گه که گه شود ناگه

مشو غره به امروزت که فردا را نهی آگه

دنیا دار تحول، دگرگونی، تبدیل و تغییر است. هر روز به رنگی است و به راحتی نعمتهایی را که انسان فریفته آنها شده، از دستش مگردد. عاقل آنست که شکرگزار نعمتهای الهی باشد و هر چه نعمتهای الهی فزونی یافت، خود را به او محتاجتر بداند و نسبت به او شکرگزارتر باشد.

مرگ، مرحلهای برای وصول

«غَرِيمِ الْمَنَايَا وَ أَسِيرِ الْمَوْتِ»؛ «غريم» در لغت به معنای بدهکار است و «منایا»، به معنای مرگ، تقدیر و سرنوشت میباشد. دنیا رفته رفته و پیوسته در حال نیستی و نابودی است و خود بانگ وداع سر داده و شیرینهای تلخ و زلال هایش تیره است. سرنوشت محتوم همه موجودات دنیا مرگ است. البته با نگاه دقیقتر به مرگ درخواهیم یافت که مرگ نه يك فاجعه تلخ، بلکه يك واقعه نیکو است. مرگ پلی است برای رسیدن به وصال؛ پردهها را کنار میزند و چشم آدمی را بر روی حقایق مگشاید. مرگ آغاز زندگی جدید اخروی است و شروعی است برای پاداش دادن به مؤمنین و کیفر اعمال منافقین و کافرین. وقتی از امام سجاد علیه السلام میپرسند که مرگ چیست؟ حضرت مفرماید: «مردن برای مؤمن مانند در آوردن پیراهن آلوده و جدا کردن قيود و زنجیرهای سنگین و به جای آنها پوشیدن عالترین و پاکیزهترین لباسها میباشد. ولی مردن برای کافر همانند در آوردن لباس فاخر و منتقل شدن از منزلهایی است که به آنها مانوس بود و مانند پوشیدن لباسهای کثیف و خشن و جای گرفتن در منازل وحشتانگیز است».(36) برخورد آدمی با مرگ بستگی به اعمال او در این دنیا دارد. اینکه انسانها از مرگ وحشت دارند، به خاطر این است که دنیا را آباد کرده و سرای آخرت خود را ویران کردهاند و هیچ کس دوست ندارد از يك منزل آباد به سرانی ویران سفر کند. برای برخی لحظات مرگ به غایت وحشت زا و هولناک است. چنان که در قرآن مفرماید: «و اگر بینی هنگامی این، ظالمان در شدايد مرگ فرو رفتهاند و فرشتگان دستها را گشوده، (به آن مگویند؛) «جان خود را خارج سازید! امروز در برابر دروغهایی که به خدا بستید و نسبت به آیات او تکبر ورزیدید، مجازات خوار کنندهای خواهید دید».(37) و در جای دیگر مفرماید:

«وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ»(38)؛

آمد سختهای مرگ، که تقدیر حق است. این همان چیزی است که از آن گریزان بودی.

روایت شده که حضرت ابراهیم علیه السلام ملك الموت را به هیئتی که برای قبض روح فاجر مآید، مشاهده نمود. آن پیامبر بزرگوار با دیدن این منظره غش کرد و بعد از اینکه به هوش آمد فرمود: اگر انسان گنهکار در هنگام مرگ خود، چیزی جز چهره تو را نبیند همان برای او کافی است. آری چه دهشتناک است جان سپردن اهل معصیت، آنهایی که عمری را صرف غفلت و عیاشی کردهاند، به هنگام مرگ تازه از خواب بیدار میشوند که دیگر سودی ندارد. آوردھاند که معتصم عباسی، در حال مرگ مگفت: اگر میندانستم که عمرم اینقدر کوتاه است، انجام نمیدادم آنچه را که انجام دادم.(39)

در مقابل این نوع مرگ، مرگ آسان است که مخصوص کسانی است که مورد رحمت الهیاند. چنانکه در قرآن مفرماید:

«الَّذِينَ تَتَوَفَّوهُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»(40)؛

پرهیزکاران کسانی هستند که فرشتگان جان آنها را در حالی که پاک و پاکیزهاند مگیرند و به آنان درود مفرستند.

و در آیهای دیگر مفرماید:

«يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* اَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً»(41)؛

ای انسان صاحب نفس مطمئن، به سوی پروردگارت برگرد در حالی که خشنود به پاداش و برگزیده نزد خدا میباشی.

بر خلاف آن گروه تبهکار، اینان با سلام و درود ملائکه جهان را بدرود مگویند و آرام و مطمئن به جایگاه ابدی خود و در جوار قرب الهی رهسپار میشوند.
این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست
روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

امام صادق علیه السلام مرگ مؤمن را چنین توصیف میکند: مرگ برای مؤمن بسان بوئیدن بوی خوشی است که به خاطر خوشی آن به خواب سبک مرود و همه دردها از او رخت بر میندد. (42) مرگ برای اولیاء خدا آنچنان شیرین است که همواره انتظار آن را میکشند؛ چرا که وصال محبوب را در آن مبینند. امام علی علیه السلام در وصف متقین مفرمایند: «لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرُّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ». (43) اگر نبود مرگی که خداوند بر آنان مقدر فرموده روح آنها حتی به اندازه بر هم زدن چشم در بدنها قرار نمیگرفت.
مرگ اگر مرد است گو سوی من آی
تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

اولیای خدا نه تنها از مرگ هراسی ندارند، بلکه به استقبال آن میروند. آنها با مرگ رفیق و مانوسند و در جوار آن آرام میگیرند؛ چنان که حضرت مفرمایند:

«وَاللَّهِ لَا بُنْ أَبَى طَالِبٍ آتَسُّ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ يَتَدَّى أُمِّهِ» (44)؛

به خدا سوگند علاقه فرزند ابیطالب به مرگ از علاقه طفل به پستان مادر بیشتر است.

شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز چنین بودهاند. مرحوم آخوند ملا حسین معروف به فاضل اردکانی، از اکابر علمای شیعه به شمار مرود که در سال 1302 ه. ق. در کربلا از دنیا رفت. مقام علمی ایشان به قدری بود که مرحوم شهرستانی وی را حتی بر شیخ انصاری ترجیح میداد. مگویند ایشان هنگام مرگش اطرافیان را از محضر مرخص کرد و به پسرش به نام شیخ محمد گفت که برای من آب بیاور. آب مفصلی خورد و کاملاً سیراب شد و سپس گفت: سلام الله علی الحسین؛ آب خوبی خوردیم، مردن خوبی هم بکنیم و آنگاه رو به قبله دراز کشید و مرد.

در حالات جان سپردن ملا عباس تربتی گویند هنگام احتضار، چهره‌اش به غایت نورانی شده بود. ناگاه تکانی خورد و گفت: سلام علیکم یا رسول الله! شما به دیدن این بنده بمقدار آمدید. پس از آن درست مانند کسانی که به دیدنش می‌آیند به حضرت امیر و یحیی ائمه تا امام دوازدهم سلام مسکرد و از آمدن آنها اظهار تشکر منمود و بعد حالت چهره‌اش عادی گشت و جان به جان آفرین سپرد.

روز مرگم نفسی رخصت دیدار بده
وانگهم تا به لحد فارغ و آزاد ببر

مرگ برای بزرگان و عارفان شیرینتر از غسل است. مخصوصاً اینکه اگر بدانی در لحظه جان سپردن مولایت به دیدارت می‌آید و سر تو را بر زانوان مبارک خود مگیرد و تو در دامان او جان خواهی سپرد. مرگ از دیدگاه اولیاء خدا مانند یک پرواز است؛ آنهایی که همتهایشان بلند است، از مرگ نمهراسند و این دنیا برایشان تنگ شده و آرزوی پرواز و لقاء محبوب را دارند.

پی نوشت:

- 1) برگرفته از کتاب جوانه زندگی و زندگی جوان، اثر استاد رضا رضانی گیلانی.
- 2) تحدوکم» از «حدی الابل» است و آن آوازی است که برای شتر خوانده میشود تا تندتر راه رود.
- 3) نهجالبلاغه، خطبه 21.
- 4) همان، حکمت 21.
- 5) غررالحکم، ص 137، ش 2394.
- 6) عصر، 2.
- 7) جهاد اکبر، ص 257.
- 8) بقره، 12.
- 9) اشاره است به آیه «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلَّذَارِ الْأَخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» انعام، 32.
- 10) نهجالبلاغه، خطبه 160.
- 11) همان، حکمت 77.
- 12) نهجالبلاغه، حکمت 289.
- 13) عوالی اللئالی، ج 4، ص 119، ج 190.
- 14) اصول کافی، ج 5، ص 72، ج 8، باب الاستعانة بالدنيا على الآخرة.
- 15) الخصال، باب الثالث، حدیث 206.

- 16) نهجالبلاغه، خطبه 209.
- 17) همان، حکمت 131.
- 18) همان.
- 19) همان، حکمت 269.
- 20) نهجالبلاغه، حکمت 133.
- 21) مصباح الشریعه، ص 113، باب 53 فی التفکر.
- 22) نهجالبلاغه، خطبه 204.
- 23) نهجالبلاغه، حکمت 130.
- 24) بحارالانوار، ج 22، ص 375.
- 25) میرزا حواد ملکی تبریزی، رساله لقاءالله، ص 204.
- 26) نهجالبلاغه، خطبه 221.
- 27) جامع السعادات، ج 3، ص 41.
- 28) اصول کافی، ج 2، ص 348، ج 3، باب اتباع الهوی.
- 29) محمد شجاعی، مقالات، ج 2، ص 204.
- 30) نهجالبلاغه، خطبه 32.
- 31) نهجالبلاغه، حکمت 405.
- 32) فاطر، 5.
- 33) لقمان 33.
- 34) نهجالبلاغه، حکمت، 282.
- 35) لباس فاخر اهل دربار.
- 36) بحارالانوار، ج 6، ص 115، باب 6 سكرات الموت.
- 37) انعام، 93.
- 38) ق، 19.
- 39) مجموعه ورام، ج 1، ص 282.
- 40) نحل، 32.
- 41) فجر، 28 و 27.
- 42) بحارالانوار، ج 6، ص 154.
- 43) نهجالبلاغه، خطبه 193.
- 44) نهجالبلاغه، خطبه 5.

گناه و زندگی (1)
گناهشناسی (1)

به کوشش غلامرضا شریفی

ضرورت بحث گناهشناسی

انسان فطرتاً گناه را می‌شناسد و از آن بیزار است. همگان میدانند که گناه، حرام و قبیح است خصوصاً آنانی که اهل مسجد و نمازند به غضب الهی نسبت به خطاکاران بیشتر واقفند. اگر گاهی فعلی حرام مرتکب میشوند، از روی غفلت و فراموشی و عوامل دیگر است، نه از روی نادانی نسبت به خود گناه. بنابراین چه نیازی به طرح این بحث وجود دارد؟ در پاسخ باید به این نکات اشاره کرد:

1. علمای علم اخلاق، اولین شرط مبارزه با رذایل اخلاقی و گناهان را آشنایی علمی دقیق با آن رذیله عنوان کرده‌اند.
2. دل آدمی نیازمند موعظه است و تأمل در آیات قرآن کریم و کلمات معصومین علیه السلام به خودی خود موجب غفلتزدایی است.
3. عموم مردم و خصوصاً قشر جوان، از گناه، شناخت دقیق و جامع ندارند و این عدم شناخت خود موجب غلطیدن در ورطه گناه است.
4. شناخت آثار وضعی و باطنی گناه و عواقب دنیوی و اخروی آن، فرد و جامعه را از گناه متنفر مسازد.
5. بررسی زمینهای بروز گناه و مظاهر و مصادیق آن - خصوصاً مصادیق امروزی - موجب هم اندیشی اجتماعی برای از بین بردن و یا لاقلاً کنترل آن میشود و این به تقویت روح تقوا در جامعه کمک بسیار مینماید.
6. تهاجم فرهنگی دشمنان اسلام، موجب ترویج برخی از مصادیق و شیوههای گناه جدید در جامعه شده است که ضرورت بحث را جدت‌تر میکند.

گناه معلول جهالت

نکته مهم دیگر که باید به آن دقت شود، خود مفهوم و اصل شناخت است. قرآن کریم هنگامی که از هدف خلقت سخن به میان می‌آورد، می‌فرماید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (2) ابن عباس این آیه شریفه را این طور تفسیر کرده: «ای لی‌عرفون». وجه جمع بین سخن ابن عباس با معنای لفظی آیه شریفه، سرّ تلازم علم و عمل است: «العلمُ أَمَامُ الْعَمَلِ». (3)

به يك معنا میتوان گفت انسان برای دانستن آفریده شده و آدمی به برکت آگاهی و دانایی مقصد را می‌شناسد و فراز و فرودهای مسیر را طی میکند. بنابراین گناهشناسی یکی از ضرورت‌ترین شناختهاست، زیرا به برکت این شناخت، گوهر جان آدمی به بار منبشید. اینگونه است که مجموعهای از شناخت فضایل و رذایل به عنوان «علم اخلاق» مطرح شده است. در مقابل، جهل با ارتکاب گناه رابطه مستقیم دارد و حتی خود گناه، نیز موجب جهالت و از بین رفتن بصیرت میشود. علاوه بر آنکه خود جهل موجب ارتکاب گناه است.

در روایات به این امر - رابطه جهل و گناه - تاکید خاصی شده است. با نگاهی به روایات اهل بیت علیهم السلام به روشنی نقش جهل در فرآیند گناه معلوم میشود.

در روایات می‌خوانیم: «علم، راهنما است» (4) و دانش، برترین سعادت (5) و بهترین مطلوب است (6). «شناخت، نور دل و وسیله دستیابی به عالم قدس است.» (7) و از طرف دیگر «جهل، معدن همه بدبها» (8) و ریشه آنها است (9) و نادانی، مرض و درماندگی است (10).

بنابراین هر چه از فرد و جامعه، جهالت زدایی شود به همان اندازه مقدمات گناه در جامعه از بین میرود. اگر تصویر زشت گناه و عواقب فردی، اجتماعی و دنیوی و اخروی آن به درستی در قالب فیلم و داستان و نمایش و... در جامعه تبلیغ شود، ترك گناه آسانتر میشود.

حکایت: روزی مرد ثروتمندی سوار بر مرکب گرانقیمت خود در مسیری مرفهت که مرد فقیر پیداهای را دید که در راه میرود، دلش به حال او سوخت و او را سوار کرد. در حین حرکت، جهالت و غرور مرد ثروتمند گل کرد و به مرد فقیر گفت: اگر اندکی از سرگینهای احشام کنار جاده را بخوری، مرکبم را به تو هدیه میکنم. مرد فقیر نیز به سرعت پیاده شد و آن مدفوع حیوانی را خورد و بر مرکب نشست. چندی نگذشت که این بار حس انتقامگیری و جهالت مرد فقیر گل کرد و به مرد ثروتمند گفت: اگر این بار تو از مدفوع احشام بخوری، مرکبم را به تو بازگردانم. مرد ثروتمند که باورش نمیشد به آن سادگی مرکبش را از دست بدهد. فرصت را مغتنم شمرد و مقداری از آنها را خورد و مرکبش را پس گرفت. پس از مدتی مرد فقیر به ثروتمند گفت: هر دو به خاطر جهل و غرور و انتقامگیری از فضل حیوانات خوردیم، در صورتی که هیچ تغییری و منفعتی به حال ما نداشت و هر دو در مقام قبلی خود هستیم. آری آدمیان نیز اگر در جهالت به سر برند، در این دنیا با ارتکاب گناه خیری نصیبشان نمیشود، مگر کثافات و پلیدیهای معصیت و عذاب اخروی.

تعریف گناه

گناه در لغت فارسی به معنای جرم، بزه، خطا و نافرمانی و در لغت عربی معادل ذنب، اثم، معصیت و سینه میباشد و به معنای نافرمانی و انجام عملی بر خلاف قانون الهی است. به عبارت دیگر هر چه که مخالف کرامت انسانی است و او را از اصلترین هدف حیات باز میدارد، گناه محسوب میشود.

در قرآن کریم، کلمه اثم 48 مرتبه، سینه 165 مرتبه، فساد 50 مرتبه، حرام 75 مرتبه، منکر 161 مرتبه و در مجموع لاقلاً 638 مرتبه به مفهوم نافرمانی و گناه اشاره شده است که هر يك از آن لغات و مفاهیم بیانگر نوع خاصی از نافرمانی خداست. تعبیرهای گوناگون گناه در قرآن نشان از چهره‌های مختلف گناهان و شکلهای گوناگون آن است و شگفتناکه همین گناهان مختلف میتواند به بدترین حالت ممکن انجام شود که عقوبت سختتری نیز دربر دارد، مثل آنکه قتلی صورت گیرد ولی به طرز فجیع و یا آنکه سارق پول درمان بیمار فقیری را بدزدد. قرآن کریم از این شیوه ارتکاب گناه به «أَسْتُوا السُّؤَى» (11) تعبیر میکند.

برخی از واژگان معادل گناه در قرآن ذیلاً توضیح داده میشود:

1 . ذنب؛ به معنی دنباله است. چون هر عمل خلاف يك نوع پیامد و مجازات دنیوی و اخروی را به دنبال دارد از این رو به گناه، ذنب گفته میشود. این واژه 35 مرتبه در قرآن کریم آمده است.

به چشم خویش دیدم درگذرگاه
که زد بر جان موری مرغکی راه
هنوز از صید منقارش نپرداخت
که مرغ دیگر آمد کار او ساخت
چو بد کردی مباش ایمن رأفات
که واجب شد طبیعت را مکافات

2 . فسق: در زبان عربی گفته میشود: «فَسَقَتِ الرَّطْبَةُ» یعنی خرما از غلاف خارج شد. فسق به معنی خروج از خط حق و مدار بندگی خداست. گناهکار با ارتکاب گناه، حریم و حصار فرمان الهی را شکسته و در نتیجه بدون حصار و قلعه مماند و در معرض انواع آفات شیطان قرار میگیرد. این واژه 53 مرتبه در قرآن کریم آمده است.

3. فجور: به معنی دریدگی و پاره شدن پرده حیا و آبروست که موجب رسوایی فرد فاجر میگردد.

4 . لَمَمٌ: به معنی نزدیک شدن به گناه است، مانند راننده‌های که بر اثر غفلت و بدقتی تا لبه پرتگاه میروند. البته به معنی اشیاء کوچک نیز به کار می‌رود و گاهی بر گناهان صغیره نیز اطلاق میشود. این واژه يك مرتبه در سوره نجم آیه 32 آمده است.

5. وُزْرٌ: به معنی سنگینی است و بیشتر درباره حمل گناهان دیگران به کار می‌رود.

گناه، آهنگ ناموزن در فطرت و طبیعت

نظام هستی يك واحد به هم پیوسته است که بر آن يك قانون و اراده کلی حاکم است. در این نظام اندامواره، اجزای آن با یکدیگر رابطه دارند و بر هم اثر گذاشته و اثر می‌پذیرند. از این رو اخلاق و ناهماهنگی در هر جای این مجموعه ناهماهنگی با کلیت هستی تلقی شده و موجب اختلال در آن میگردد. ارتکاب گناه در عالم هستی يك صورت ناموزن و بتناسب دارد که بر خلاف آن نظم کلی بوده و شاید آیه کریمه ذیل اشاره به همین معنا دارد:

«ظَهَرَ الْقَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ يَمَا كَسَبَتْ أُيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (12)؛

به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد تا به آنان جزای بعضی از کارهایشان را بچشانند، باشد که باز گردند.

اثر گناه در فطرت نیز همینگونه است؛ برنامه‌ها و تکالیف دینی با ساختار وجودی انسان سازگار و هماهنگ است. چون که از طریق وحی، متصل به خالق عالم هستی است. جان آدمی با آموزه‌ها و احکام و عقاید و اخلاق دین کاملاً همخوانی و تطابق دارد. اینگونه است که عدم پذیرش و اجرای کلّ و یا جزیی از آن، که همان معنای گناه و نافرمانی را دارد، موجب اختلال - خواه به صورت اثر روحی و یا اثرات جسمی - میشود. اینگونه است که کثرت گناه و انجام بعضی از گناهان خاص موجب خشکسالی، فقر و به هم خوردن هماهنگی طبیعت میگردد و نیز در خود انسان موجب غم و اندوه میشود که حتی خود آدمی از منشأ آن نمیتواند مطلع شود. گاهی اثرات این گناه بر فطرت آدمی به گونهای است که موجب افسردگی شدید و حتی خودکشی میگردد.

در بینش قرآنی، چون گناه در جهان مرتبط با شخص گناهکار انجام میشود، در يك فضا محبوس نمماند و گسترش یافته و اثرات گوناگونی حتی در دراز مدت دارد. یکی از یاران امام صادق علیه السلام میگوید، روزی نزد امام ششم بودم که فرمودند: هر کس به کسی ظلم کند، خداوند فردی را به او مسلط میکند که نسبت به او یا به فرزندان او همان ظلم و ستم را انجام دهد. من در دل با خود گفتم: عجب! پدر ظالم است، ولی فرزند باید نتیجه ظلم را ببیند. قبل از آنکه من سخن خود را با خود به پایان برسانم، (13) حضرت فرمودند؛ قرآن مفرماید: آنان که از وضع آینده فرزندان بیمی به دل دارند، باید از خیانت درباره تیمان و آزار آنها بترسند. (14)

اقسام گناه

1. گناه کبیره: آن است که نسبت به گناهان دیگر (گناهان صغیره) قبح بیشتری داشته و در ارتکاب آنها وعده عذاب داده شده است. هر چند هر گناه، با توجه به زشتی و شناعتی که در نافرمانی از معبود وجود دارد، کبیره محسوب میشود. بزرگترین گناه کبیره شرك است که گناهی نابخشودنی است.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» (15)؛

قطعاً خدا گناه کسانی را که به او شرك آوردند نمآمرزد و گناهان دیگر را برای هر که بخواهد مآمرزد.

حضرت امام خمینی قدس سره در تحریرالوسیله در مورد گناهان کبیره چنین نوشتهاند: «گناهان کبیره عبارتند از اینکه: در مورد آنها (در قرآن یا روایات اسلامی) وعده آتش دوزخ داده شده باشد یا از طرف شرع، با شدت عظیم از آن نهی شده است و یا دلیلی هست که آن گناه بزرگتر از بعضی از گناهان دیگر میباشد، یا عقل حکم میکند که فلان گناه، گناه کبیره است و یا در ذهن مسلمین پای بند به دستورات الهی چنین ثبت شده که فلان گناه از گناهان بزرگ است.»

برخی از گناهان کبیره عبارتند از: زنا، غیبت، هتك آبروی مؤمن و ناامیدی از رحمت خدا، ایمن شدن از مکر خدا، قطع رحم، عقوق پدر و مادر، شرابخواری و...

2. گناه معاقب: گناهی است که مرتکب آن مستحق مجازات حد یا تعزیر است، مانند دزدی و رشوه خواری.

3. گناه جوارحی و جوانحی: گناه جوارحی توسط اعضا و جوارح صورت مسگیرد؛ مثل دروغ و غیبت و چشم چرانی. اما گناه جوانحی، در حیطه فکر و قلب است، همانند خطورات باطل و حسد (بدون آنکه نمود خارجی داشته باشد).

4. گناهان فقهی: وقتی است که احکام فقه زیر پا گذاشته شود، مثل خودداری از پرداخت خمس و ترك نماز.

5. گناه ظاهر: آن است که در ملأعام و با تظاهر انجام شود، مثل روزه خواری و بدحجابی. غیبت متجاهر به فسق و گناه، جایز است.

حکایت: در ایام ماه مبارك رمضان، فردی از کارکنان اداره، وارد اتاق همکارش شد. تا در را باز کرد، دید که او ظرف آب را بالا برده که آب بخورد. همکار روزه خوار که غافلگیر شده بود، اصلاً دست پاچه نشد و با صدایی طلبکارانه به همکارش گفت: «بشکن!» طرف مقابل که از این سخن جا خورده بود، با تعجب سؤال کرد: «چرا بشکنم؟ چه چیز را بشکنم؟» روزه خوار این بار با صدایی رساتر گفت: «بشکن! تهمت بزنی و روزها را بشکن و برو بگو مرا در حال روزه خواری دیده‌ای!!» آری، عدهای نیز اینگونه از صحنه تظاهر به گناه مگریزند.

6. گناه منسی (فراموش شده): گناهایی که به طور روزمره انجام میشود، ولی غالباً به فراموشی سپرده میشود تا روزی که در پیشگاه عدل الهی، پرونده اعمال گشوده شود. حضرت امیر علیه السلام در مناجاتی با پروردگار مفرماند: «آه من ذنبِ انا ناسیها و انت محصیها!» «آه از گناهی که من فراموش کرده‌ام و تو آن را به حساب مآوری.»

7. گناه مُکره: گناهی که با اختیار و از سر تهدید و ارباب انجام شود، مثل اینکه کسی را به زور مجبور به نوشیدن شراب کنند.

حکایت: دزدان، فردی به ظاهر متدین را احاطه کردند و اموالش را ربوندند. رئیس دزدان قصد آزار و اذیت فرد به ظاهر متدین را کرد و گفت: فقط در صورتی زنده میمانی که این جام شراب را تا آخر بنوشی. آن شخص هم که دید گناه مُکره است و ترس جان و صد البته فرصت مغتنمی است برای نوشیدن شراب! فالفور جام را گرفت و تا خواست بنوشد، اسبش رم کرد و جام افتاد و شکست و شراب ریخت. رئیس دزدان گفت: بخت با تو بار بود، چرا که دیگر شرابی نداریم. او هم گفت: بخت ما را ببین يك بار هم که خدا حلال کرد، اسب ما حرام کرد. آری، گناه مُکره باید واقعاً با اکراه و شرایط خاص باشد تا گناه محسوب نگردد.

8. گناه قشری یا شغلی: گناهی که در فشر خاصی از جامعه بیشتر به چشم میخورد و یا متناسب حرفه و مشغله خاصی است. مثل غش در معامله، رشوه گرفتن، فرار از میدان جنگ.

9. گناه دنباله دار: به گناهایی که حتی با مرگ فرد نیز آثارش وجود دارد و موجب افزایش عذاب گناهکار میگردد، مثل کتب ضلال و گمراه کننده.

10. گناه مُسمّات و غیرمسمات: پارهای از گناهان در کلام خدا و روایات نام گذاری شده‌اند و کاملاً معلوم هستند، ولی پارهای از گناهان نام خاصی ندارند. هر چند تحت عنوانهای کلی نظیر ایداء مؤمن، اکل مال به باطل و عمل لغو و... قرار میگیرند. بیشتر گناهان اجتماعی و منکرات در جامعه اسلامی از قسم دوم هستند که میتوان آنها را گناهان بنام خواند. گناهایی چون عدم رعایت وجدان کاری و انضباط اجتماعی، که مقام معظم رهبری به خاطر اهمیت آن، سالی را به همین عنوان نامگذاری نمودند.

لذت گناه و لذت ترك گناه

لذت حالتی است که از ادراك امور خوشایند حاصل میشود. اصل لذتجویی از گرایشهای درونی و فطری انسان است. به همین دلیل سرکوب کامل آن نه ممکن است نه مطلوب؛ حکمای اسلامی لذائد را به دو دسته کلی لذات حسی و لذات عقلی تقسیم کرده‌اند. لذایذ حسی، خود دو گونه‌اند. اول، لذات حسی ظاهری که از طریق حواس پنجگانه درك میشود مانند: دیدن و شنیدن، بوئیدن، خوردن و لمس کردن. دوم، لذت‌های حسی درونی که از طریق حواس درونی (وهم و خیال) به دست میآید. مانند: امید، شوق، تصورات شهوتانگیز غضب‌آور و دهشتناک. این لذایذ مربوط به مرحله حیوانی است، یعنی مشترك بین انسان و حیوان است و ویژه انسانها نیست. لذت ناشی از گناه نیز از قبیل همین لذایذ است. البته در بیان لذت‌های حیوانی، لذایذ حلال نیز وجود دارد مثل لذت خوردن غذای حلال و پاک، دیدن همسر و... خصوصاً اگر نیت انجام آن، الهی باشد.

برخی گمان میکنند که لذتها منحصر در همین لذت‌های حسی مشترك انسان و حیوان است و لذایذ تصویری عقلی یا وجود ندارند یا در مقایسه با لذت‌های حسی ناچیزند. البته چنانکه دانشمندان علم روانشناسی نیز گفته‌اند، لذایذ معنوی وجود داشته و نیز میزان اثرگذاری بالاتری از لذایذ جسمی دارند، ولی فقط کسانی میتوانند به درك آن برسند که روح و روان را از گناه و رذایل پاک کرده باشند. این لذت به لذت ترك گناه تعبیر میشود.

اگر لذت ترك لذت بدانی

دگر لذت نفس لذت نخوانی

سفرهای علوی کند مرغ روحت

تنها راه درك لذایذ معنوی، ترك انس با دنیا و گناه و به جای آن انس گرفتن با دعا و نماز و كمك به محرومین و مستضعفین است. بدترین جزا و عذابی که خداوند برای گناهکار در نظر گرفته محروم شدن از حلاوت عبادت است. در حدیث قدسی آمده است که مردی به نزد موسی بن عمران علیه السلام آمد و گفت: به خدایت بگو من شخص گناهکاری هستم. چرا مرا عذاب نمکنند؟ خداوند فرمود: ای موسی! به او بگو من بدترین بلا را بر سر تو آورده‌ام و تو را به بدترین عذاب دچار کرده‌ام (و تو نمیدانی) و آن عذاب این است که شیرینی و حلاوت یاد و ذکر و مناجات مرا نمچشی. نظیر همین احادیث در داستان پیامبران در خصوص حضرت شعیب است که مولوی آن را به نظم درآورده است:

آن یکی میگفت در عهد شعیب
که خدا از من بسی دیدست عیب
چند دید از من گناه و جرمها
وز کرم یزدان نمگیرد مرا
حق تعالی گفت در گوش شعیب
در جواب او فصیح از راه غیب
چند گیرم و تو بخبر
در سلاسل ماندهای پا تا به سر

همچنین از امام صادق علیه السلام روایتی نقل شده است که خلاصه روایت را صاحب کتاب «المراقبات» چنین آورده است: «هنگام نماز به قلبت نگاه کن، اگر شیرینی عبادت را در آن میبایی و دلت به مناجات با او شاد است، بدان که در تکبیرت راست گفتهای، ولی اگر لذت مناجات را در خود ندیده‌ای، این دلیل بر آن است که در تکبیرت دروغ گفته‌ای و دلیل رانده شدن تو از درگاه خدا است». با توجه به مفاد این حدیث هر کس به راحتی میتواند خود را بسنجد که آیا به مقام ترك لذت گناه و درك لذت مناجات رسیده است یا خیر؟

مجازاتهای اخروی گناهان

انسان از وقتی که سكرات موت او شروع میشود، منزلگاههای اخروی اعمال او نیز شروع میشود و به تناسب عمل خیر و شرش مواجه با مکافات میگردد. این منزلگاهها مختصراً بدین شرح است:

1. سفر مرگ: اولین منزل این سفر، مرگ است و دو عقبه دارد. سكرات موت و عدیله.

سكرات موت همان از خود بخود شدن در لحظات آخر حیات است که شخص دست و پا میزند و آرام آرام روح از بدن مفارقت میکند. حضرت امیر علیه السلام در خطبهای مفصلاً این حالت را شرح میدهد. (16)

امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی به مفضل میفرماید:

«وَأْتَهُ لِيَشِدَّ عَلَيْهِ عِنْدَ الْمَوْتِ وَمَا هُوَ إِلَّا بِدُنُوبِهِ (17)»؛

«به راستی که بر انسان به هنگام مرگ، سخت گرفته میشود و این نیست مگر به سبب گناهان او».

بدین سان مجازاتهای اخروی از همان هنگام جان دادن شروع میشود. البته بعضی از گناهان چنان موجب غضب الهی است که حالت احتضار مسلمان را مانند حالت احتضار کفار میکند.

در روایت آمده است که حضرت امیر علیه السلام چشم درد شدیدی داشتند و از شدت ناراحتی فریاد میزدند. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عبادت ایشان آمده و فرمودند: آیا جزع و بی تابی است یا آنکه درد شدید است؟ عرض کردند: یا رسول الله من هرگز دردی شدیدتر از این ندیده بودم. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: یا علی! راستی که ملك الموت چون برای قبض روح کفار فرود آید، سیخی از آتش به همراه دارد که روح کفار را با آن میگیرد و از شدت آن، صدای صیحه جهنم بلند خواهد شد. حضرت چون این را شنیدند استوار نشستند و عرض کردند: یا رسول الله! این حدیث را بار دیگر برای من بخوان چون که این حدیث درد مرا از یادم برد. سپس عرض کردند. آیا کسی از امت شما بدین وسیله قبض روح خواهد شد؟ حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: آری حاکم ظالم و جائر خورنده مال یتیم از راه ظلم و شاهد باطل و دروغ. (18)

2. عدیله: «عدیله» همان از دست دادن ایمان هنگام مرگ است که به چند صورت اتفاق میافتد:

الف: گاهی شخص محتضر ایمانش را کاملاً از دست میدهد. همان گونه که در روایات آمده است کسی که زکات مالش را به تمامی ندهد و کسی که مستطیع باشد و حج نرود، به دین یهودی یا نصرانی میسرود. (19)

شهید دستغیب قدس سره در کتاب داستانهای شگفت از قول عالم ربانی آیت الله حاج سید عبدالباقی شیرازی قدس سره نقل میکنند: «رفیق مؤمنی داشتم که مریض شد و به سكرات مرگ افتاد. به عیادتش رفتم و سوره یس و الصافات را تلاوت کردم و کلمه توحید و ولایت را به او تلقین کردم. علی رغم آنکه متوانست حرف بزند، هر چه اصرار کردم نگفت. پس از اصرار فراوان من ناگاه با کمال غیظ رو به من کرد و گفت: یهودی، یهودی، یهودی. من بر سر خود زدم و بیرون آمدم. پس از چندی فوت کرد و سپس از حالش تحقیق کردم و دریافتم که این بدبخت چند سالی بوده که مستطیع گشته ولی باعتنا بوده و یهودی از دنیا رفت.» (20)

ب: گاه فرد محتضر به خاطر کثرت گناه و عدم توبه کارش به جایی میرسد که به مقدسات توهین میکند و یا حتی به خداوند اسائه ادب میکند. نقل است که یکی از شاگردان فضیل عیاض در جواب تلقین استاد به او گفت: از این کلمه لا اله الا الله بزارم. سپس در همین حال درگذشت. پس از مرگ، فضیل او را در خواب دید و علت را جویا شد او گفت: بر اثر سه گناه که در من ریشه داشت بدبخت شدم. نمایی کردن، حسادت و شرب خمر.

نیز حضرت امام خمینی قدس سره در کتاب جهاد با نفس مفرماید: یکی از بزرگان قزوین نقل میکرد که بر بالین مردی که در حال احتضار بود، حاضر شدم. در آخرین دقایق زندگی چشم باز کرد و گفت: ظلمی که خدا به من کرد، به هیچ کس نکرده است. زیرا با چه خون جگری این بچهها را پرورش داده و بزرگ کردهام. اکنون میخواهد مرا از آنان جدا سازد آیا ظلمی بدتر از این میشود؟! ج: گاهی نیز عادات ناپسند و گناهان خاص - که يك عمر با آنها زندگی کرده است - شخص محتضر را تهدید میکند و او را به سوء عاقبت میکشاند و او را با آروزی گناه به جهنم مفرستد.

عالم عارف، حاج میرزا آقا جواد ملکی تبریزی استاد حضرت امام خمینی قدس سره در کتاب «اسرار الصلاة» حکایتی بدین مضمون را نقل مفرماید که بقالی در حال احتضار در جواب تلقین شهادتین میگفت: شش و پنج و چهار. هر چه اصرار میکردند او همین اعداد و ارقام را که يك عمر فقط و فقط اینها را گفته بود، تکرار میکرد. آری هنگامی که آدمی فقط به فکر دنیا باشد اینگونه از یاد و ذکر خدا غافل، میگردد. همین حکایت مشهور حمام منجاب احوال کسانی است که عمری را در آرزوی گناه، حسرت خوردهاند و موقع مرگ به جای شهادتین میگویند:

«يَا رَبُّ فائِلِيَّةٌ يَوْمًا
وَقَدْ تَعَبْتُ أَيْنَ الطَّرِيقِ إِلَى حَمَامٍ مَنَجَابٍ»

که مضمون شعر و داستان این است که: کجاست زنی که خسته شده بود و راه حمام منجاب را گم کرده بود و نشانی میپرسید و من او را فریب داده به خانه خود بردم، ولی زن چون عقیقه بود، با اظهار رغبت غیرواقعی مرا به دنبال غذا و عطر برای خوشبو شدن فرستاد و خود را از دام من رها نمود.

یکی گفتا که تا کی رو سیاهی
شهادت ده به توحید الهی
چو بشنید این سخن آن محنت اندوز
کشید از سینهاش آه جگر سوز
بگفتا فرد بهمتاست لیلی
چراغ محفل دلهاست لیلی
به حمد الله که در هنگام مردن
بدین اقرار خواهم جان سپردن

د: از مهمترین عوامل و حالات عدیله عدم شناخت امام است. از شیعه و سنی طبق روایات متواتری نقل شده است که «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً». (21)

3 . منزل قبر: منزل قبر سه عقبه دارد. وحشت قبر، فشار و ضغطه قبر، سؤال نکیر و منکر. عمده عذاب قبر از عدم احتراز از بول و استخفاف به آن یعنی سهل شمردن آن و از سخنچینی و غیبت نمودن و دور شدن مرد از خانواده خود است. (22) و نیز از روایت سعد بن معاذ استفاده میشود که بدخلقی و درشتگویی مرد با اهل خود و نیز یاری نکردن ضعیفان و برآورده نکردن حاجت برادر مؤمن موجب فشار قبر است. (23)

4 . منزل برزخ: برزخ، قیامت کوچک است و فاصله بین مرگ تا روز قیامت. در عالم برزخ هنوز پرونده اعمال بسته نشده است. هر کاری که آدمی حتی پس از مرگ او در دنیا موجب فساد و تباهی شده باشد، اعم از کتاب ضلال، بدعت و روش ناپسند و... موجب فزونی عذاب در برزخ میشود. همچنان که اعمالی چون تربیت فرزند صالح، تلاوت قرآن، بر جای گذاشتن سنت حسنه و.. موجب رفاه حال در برزخ میشود.

5. خروج از قبر: در روایت از نبی اعظم صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است: «در روز قیامت، خداوند ده گروه از امت اسلام را از صفوف مسلمانان جدا میکند و صورتهای آنان را تغییر میدهد: 1 - سخن چینان، که به شکل میمون در میآیند؛ 2- حرام خواران، که به شکل خوک در میآیند؛ 3 - رباخواران، که وارونه وارد محشر میشوند؛ 4 - حاکمان جور، که نابینا و کور به عرصه محشر میآیند؛ 5- خود خواهان و خودپسندان، که گنگ و کر محشر میشوند؛ 6 - عالمان بعمل، که زبانشان را میچوند و چرک از دهانشان بیرون میآید؛ 7- همسایه آزاران، که با دست و پای بریده وارد میشوند؛ 8 - سعایت کنندگان، که به شاخهای از آتش آویزان گردند؛ 9- شهوتپیشگان و کسانی که خمس و زکات نمپردازند، که با بویی بدتر از مردار وارد محشر میشوند؛ 10 - تکبر کنندگان، که لباسهای آتشین بر آنها بیوشانند» (24).

درکات و موافق جهنم

1 . جهنم طبقات هفتگانه دارد و هر طبقهای، مخصوص عدهای است؛ (25) 2 . شدت برافروختگی «سَقَر» (یکی از موافق آن) به حدی است که نه چیزی را باقی میگذارد و نه چیزی را رها میسازد و پوست تن را به کلفتی دگرگون میکند؛ (26)

3 . مرتبههای از آن به نام «حُطْمَه»، از شدت عظمت، برافروختنش منسوب به خود خداست و آتش آن به گونههای است که از دلها سر میزند و مخصوص کسانی است که ثروت اندوزی میکنند و ثروت خود را دائم حساب کرده، شادی میکنند؛ (27) 4 . در جایگاه بدی از آن، به نام «دارالبوار»، کسانی هستند که نعمتهای خدا را کفران کردند؛ (28) 5 . مرتبههای از آن «لَطْفی» نام دارد که برای شققتترین

هاست(29) و آن شعلله‌های سوزانی است که دست و پا و پوست صورت را می‌کند و می‌برد(30) و به آن «نار کبری» هم می‌گویند؛(31) 6 . فقر عمیقی از جهنم «هاویه» نام دارد که گناهکاران را آنطور که مادر بچه‌اش را بغل می‌کند، در بر می‌گیرد و عذاب می‌کند؛(32) 7 . «ویل» دره یا چاه یا مرتبه‌های از عذاب است که مخصوص کم‌فروشان(33) ، دشنام‌دهندگان، سخن‌چینان(34) و کسانی است که قلب هاشان سخت است؛(35) 8 . در جایی از آن به نام «سیحین» پرونده اعمال بدکاران نگهداری میشود که پستترین جایگاه جهنم است؛(36) 9 . نوعی شکنجه بنام «عذاب الحریق»، مخصوص کسانی است که مردان و زنان مومن را آزار دادند و توبه نکردند؛(37) 10 . «عذاب الّهون» عذابی است ذلت بار و خار کننده که برای کافران مستکبر خواهد بود؛(38) 11 . بعد از عذابهای معمولی جهنم نوعی شکنجه وجود دارد که در قرآن از آن به «عذاب غلیظ» یاد شده است.(39)

هفت دوزخ چیست؟ اعمال بد

هشت جنت چیست؟ اعمال خوش

حشر تو بر صورت اعمال تست

هر چه بینی نیک و بد احوال تست

جمله اخلاق و اوصاف ای پسر

هر زمان گردد مُمْتَل در صُور

گاه نارت منماید، گاه نور

گاه دوزخ، گاه جنات است و حور

آثار وضعی گناه

گناه علاوه بر عقوبت اخروی، نکیتهایی هم در دنیا به دنبال دارد. این امر از مسلمات است که کردار انسان، چه خوب و چه بد، انعکاسهایی در همین دنیا هم دارد. خداوند کریم در آیه 29 سوره شوری میفرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» و هر گرفتاری که به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده‌اید و بسیاری را نیز عفو می‌کند. حضرت امیر علیه السلام میفرمایند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «خَيْرُ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ هَذِهِ الْآيَةُ؛ بهترین آیه در قرآن همین آیه است. سپس فرمودند: «يَا عَلِيُّ! مَا مِنْ خَدَشٍ عُوِدٍ وَلَا تَكْبَةٍ قَدَمٍ إِلَّا بِذَنْبٍ» ای علی! هر خراشی که از چوبی به انسان می‌رسد و هر لغزش قدمی، بر اثر گناهی است که از او سر زده است(40).

این جهان کوه است و فعل ما ندا
سوی ما آید ندها را صدا

البته وجود بلا و مصیبت در زندگی مسلمانان، خود يك برکت است و موجب رشد و کمال و پاکی او میشود و اگر کسی در زندگانش از هر گونه شر و مصیبتی در امان باشد باید از او به خدا پناه برد.

مقصود در این جا از آثار وضعی گناه، اثرات عینی و آشکاری است که معصیت حق تعالی در همین دنیا برای فرد و جامعه در پی دارد. 1. بیم و ترس؛ این بیم به صورت وحشت از مرگ و ترس از مخلوقات دیگر بروز می‌کند. وحشت از مرگ به خاطر یکی از این امور است: - اینکه انس فراوان به شهوات دنیا موجب سخت شدن دل کردن از مقام، ثروت و زن و فرزند می‌گردد. - از آنجا که دنیا را آباد کرده و با گناه آخرت خود را ویران نموده است، از روز حساب و عذاب آخرت مترسد. - کثرت فریفتگی به دنیا باعث شده مرگ را نیستی و نابودی بپندارد و باور خود را به آخرت از دست داده باشد. ترس از مخلوقات نیز به این خاطر است که در اثر گناه از نصرت الهی ناامید است و نیز گناه افق فکر و شعاع روحش را محدود کرده و به دیگران امید میندند و از دیگران مهربانند.

یکی از بدترین انواع ترس، ترس از صاحبان قدرت ناحق و اربابان جور و ستم است. امام صادق علیه السلام ضمن اشاره به این خوف آن را ناشی از گناه میدانند.(41)

2 . بآس و ناامیدی؛ امید حالت روحی است که از نوعی اطمینان خاطر از دستیابی به هدف حاصل میشود و موجب با نشاط شدن زندگی می‌گردد.

بعضی از بزرگان امید را به چهار نوع تقسیم کرده‌اند. رجا؛ امید عقلانی از آن جهت که همه علل و شرایط رسیدن به هدف، فراهم شده است؛ امل؛ برخی از علل و عوامل فراهم شده و بخشی هم با تلاش و کوشش فراهم خواهد شد؛ امنیه؛ به صرف تحقق پارهای از مقدمات، امید به حصول نتیجه بسته و حال آنکه عملاً هم تلاش نمی‌کند؛ حمق؛ هیچ زمینهای برای تحقق هدف نباشد و صرفاً امید به آرزوها او را دلخوش کرده است.

حکایت: روزی حضرت موسی علیه السلام از خداوند درباره امید سؤال کرد. خدا به موسی فرمان داد که به فلان سرزمین برو. موسی علیه السلام در آن جا پیرمرد فرتوتی را دید که در زیر آفتاب گرم مشغول زراعت بود. ساعتی کار کرد و ناگهان اندکی ایستاد و سپس کار را رها کرد و به زیر سایه درختی رفت و مشغول استراحت شد. موسی علیه السلام نزد او رفت و از علت رفتارش جویا شد. پیرمرد گفت: من با امید به این کار، از ثمره زراعتم بهره‌مند می‌شدم. علیرغم سختی و مشقت، کار می‌کردم تا زراعتم رونق بیشتر یابد. در حین کار ناگهان به ذهنم خطور کرد که آیا تا موقع درو محصول زنده میمانم؟ ناامید شدم و کار را رها کردم و مشغول استراحت شدم.

نکته قابل توجه آن است که انسان گناهکار تا دست از گناه نکشد، نمیتواند به رستگاری و رسیدن به قرب الهی امید واقعی داشته باشد و اگر هم امیدوار است، چیزی بیش از امنیه و حمق نخواهد بود.

از جمله گناهانی که باعث قطع رجاء و امید حقیقی است، اعتماد مطلق به غیر خدا و دروغ پنداشتن و یا جدی نگرفتن وعده‌های الهی است؛ همچنان که امام سجاد علیه السلام مفرماید: «وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَقَطِّعَ الرَّجَاءَ؛ أَلْيَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ وَالْفُتُوطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَالْيَقَّةُ بِغَيْرِ اللَّهِ وَالْتَكْذِيبُ بِوَعْدِ اللَّهِ» (42)

3. عدم استجاب دعا: دعا مغز و مخ عبادت است. راهی برای برآورده شدن حاجات است. «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (43) موجب رفع گرفتاریها و بلاهاست؛ امیرالمؤمنین علیه السلام «وَادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالْإِدْعَاءِ» (44) و ارزش وجودی انسان را بالا مبرد: «قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ» (45)

گناه به چند نحو در عدم استجاب دعا اثر مگذارد:

1. سلب توفیق دعا؛ 2. از بین رفتن حال خوش معنوی هنگام دعا؛ 3. محدود شدن افق فکری و معطوف شدن ذهن به خواسته‌های حقیر؛ 4. موجب حبس دعا میشود؛ 5. امید و باور به اجابت را سلب میکند و این خود مانع استجاب دعا میشود؛ 6. برخی از گناهان حقالتناس به گردن مآورد و با نفرین افراد صاحب حق، دعا مستجاب نمیشود؛ 7. برخی از گناهان موجب عاق والدین میشود و اینگونه دعا بفایده مگذرد؛ 8. برخی از گناهان به خودی خود زمینه استجاب دعا را تا مدت‌ها از بین مبرند، مثل غیبت کردن و نوشیدن شراب که تا چهل روز دعای شخص را بناثر مگذارد.

4. افتادن از چشم خویان: انسان گناهکار، محبتش در دل خویان جای نمگیرد و همین باعث میشود که از دعای آنان محروم گردد. یکی از این گناهان جستجوی عیوب دیگران است. امیرالمؤمنین علیه السلام مفرماید: «مَنْ تَتَبَعَ خَفِيَّاتِ الْعُيُوبِ حَرَمَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَوَدَّاتِ الْقُلُوبِ» (46)؛ هر که در جست و جوی پنهانهای عیوب باشد، خداوند او را از دوستی دلها محروم گرداند.

5. بغض اولیاء دین: و رسوایی در تعالیم دینی، سفارش بسیاری به لزوم محبت به اولیاء شده است و شاید سیرش این باشد که هدایت یافتن جز با پذیرش ولایت ممکن نیست و اقل مراتب ولایت، محبت است. یکی از آثار وضعی گناهان، بغض اولیای دین است و شاید از يك نظر مخربترین اثر گناه باشد، زیرا از ولایت خدا به ولایت شیطان مرود. حرام خواری یکی از مهمترین معاصی است که دشمنی با اولیای دین را موجب میشود. لذا امام حسین علیه السلام در روز عاشورا بعد از آنکه شفاوت دشمن را دیدند، فرمودند: آنچه که شما را به جنگ با فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورده این است که شکمهایتان را از مال حرام انباشته‌اید، لذا گوش دلتان کر شده و صدای مظلومیت و حق را نمیشنوید. عزت و آبرو برای آدمی از هر چیزی ارزشمندتر است و حیا محصول گران قیمت این نگرش است. همین حیا است که آدمی را در دنیا و آخرت آبرومند مسازد، اولیاء الهی همواره حفظ آبرو در دنیا و آخرت را از خداوند طلب میکردند. شیطان با وسوسه آدم درصدد آن است که حیثیت و آبروی او را در این دنیا از بین ببرد و انجام گناه در خلوت کمکم او را بحیا میکند تا در آشکار هم مرتکب معاصی شده و آبرو و عرض او از بین برود. «مَنْ لَمْ يَهْدِبْ نَفْسَهُ فَصَحَّهٔ سُوءُ الْعَادَةِ» (47) در روایات نا امیدی از خدا و عیجویی از برادر مسلمان را از جمله گناهانی که موجب رسوایی میشود، ذکر کرده‌اند.

6. خشکسالی و نباریدن باران: از جمله آثار وضعی گناه، خشکسالی است. یکی از گناهانی که موجب عدم نزول باران میشود، نپرداختن زکات است. (48)

7. نزول بلا و آفت: گناه خود آفت و بلا برای مسیر حیات طیبیه است، ولی موجب نزول بلا و آفات بر فرد و جامعه هم میشود. قرآن کریم به وضوح به این ارتباط اشاره میکند:

«مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (49).

امام صادق علیه السلام مفرماید:

«أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِرْقٍ يَصْرُبُ وَلَا تَكْبَةٍ وَلَا صُدَاعٍ وَلَا مَرَضٍ إِلَّا يَذْنِبُ» (50)؛

بدان که هیچ رگی زده نمیشود و هیچ پایی به سنگ نمخورد و درد سر و مرضی پیش نیاید مگر به جهت گناهی که انسان مرتکب شده است.

مطابق روایات اگر گناهان جدید در جامعه واقع شود، بلا و آفات و گرفتاریهایی که سابقه نداشته، نازل میشود. (51) بدین خاطر علت بیمارهای جدید مثل ایدز، جنون گاوی و.. به نوعی اثرات وضعی گناهان نو و جدیدی است که در غرب شیوع یافته.

از جمله دیگر گناهان افزا عبارتند از: خوردن مال یتیم، زنا، فرار از جنگ، کمک نکردن به مظلوم، ترك امر به معروف و نهی از منکر و... 8. گناه و نسیان: گناه موجب نسیان و فراموشی میشود. فراموشی عوامل مختلف فیزیولوژیکی و روانی میتواند داشته باشد. گناهان نیز یکی از عوامل فراموشی به شمار مبروند. البته فراموشی مراتبی از ضعف قوه حافظه و ذاکره تا فراموشی آموخته‌ها و فراموشی نعم الهی دارد.

یکی از عقوبتهای الهی برای گناهکاران ضعف قوه یاد آوری است. امام رضا علیه السلام مفرماید: «اتَّقُوا الذُّنُوبَ فَاتَّهَا مَمْحَقَةٌ لِلْخَيْرَاتِ إِنَّ الْعَبْدَ لِيَذِنُ الذَّنْبَ فَيَنْسِي بِهِ الْعِلْمَ الَّذِي كَانَ قَدْ عَلِمَهُ» (52)؛

از گناهان بهره‌یید؛ چون گناهان باعث از بین رفتن خیرات میشود. همانا بندهای مرتکب گناهی میشود و آن باعث میشود علمی را که قبلاً آموخته بود، فراموش کند.

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ مِمَّا أَعَانَ اللَّهُ بِهِ عَلَى الْكَذَّابِينَ النَّسِيَانَ» (53)؛

از جمله چیزهایی که خداوند با آن دروغگویان را عقوبت میکند، فراموشی است.

گناه موجب فراموشی مرگ و قیامت میشود: «فَانْسَاهُمْ لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا»

گناه موجب فراموشی گناهان گذشته میشود: «فَيُنْسِيهِمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ» (54)

گناه موجب فراموشی نعمتهای الهی مگذرد: «كَذَلِكَ أَنْتَكَ آيَاتُنَا فَتَسْبِيهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (55)

گناه موجب فراموشی خداوند متعال است: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (56)

9 . کوتاهی عمر: عمر بزرگترین سرمایه اهل ایمان برای کسب درجات عالی است. لذا اولیای الهی همیشه طول عمر طلب میکردند «وَأَنْ تُطِيلَ عُمرِي فِي طَاعَتِكَ» (57) همچنانکه پاره‌های از اعمال صالح مثل صلح رحم موجب زیادی عمر است برخی از گناهان نیز موجب کوتاهی عمر میشوند. آه و نفرین صاحبان حق و مظلومان از مؤثرترین عوامل کاهش عمر است. البته اجل بر دو نوع است: مقدر و معلق. اجل مقدر پایان طبیعی عمر آدمی است و به هیچ وجه نمیتوان آن را تغییر داد. ولی اجل معلق مرگ زودرس است که با ارتکاب گناهان و یا اعمال صالح، تغییر میکند. امام صادق علیه السلام مفرماید:

«تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الدُّنُوبِ الَّتِي تَعْجِلُ الْقَنَاءَ وَتُقَرِّبُ الْأَجَالَ وَ تُخْلِي الدِّيَارَ وَهِيَ قَطِيعَةُ الرَّجْمِ وَالْعُقُوفُ وَتَرُكُ الْبِرِّ» (58):

پناه مبرم به خدا از گناهایی که مایه تسریع در نابودی است. گناهایی که مرگها را نزدیک کرده و خانها را ویران میکند. آن گناهان قطع رحم، آزدن پدر و مادر و ترك نیکی و احسان است.

قسم دروغ، زنا، کشتن پدر از دیگر گناهایی است که موجب کوتاهی عمر است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مفرماید:

«إِنَّ الْيَمِينَ الْكَادِبَةَ تَذُرُّ الدِّيَارَ بِلَاقِعٍ مِنْ أَهْلِهَا وَتُورِثُ الْفَقْرَ فِي الْعَقَبِ» (59):

قسم دروغ خانها را بصاحب و بیخانمان مسازد و موجب فقر فرزندان میشود.

10 . فقر و گناه: گناه یکی از عوامل مهم فقر است. چه فقر مادی و تنگدستی معیشتی و چه فقر معنوی و تهی دستی روح آدمی. ماهیت بعضی از گناهان هزینه بر است و بار مالی دارد مثل ربا دادن، رشوه دادن، قمار و... همچنین اساساً گناه نعمت را از کف میبرد و رزق و روزی را کم میکند. امام باقر علیه السلام مفرماید: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيُذِيبُ الذَّنْبَ فَيُرِزُّ عَنْهُ الرِّزْقَ» (60) بنده خدا گناه میکند و در نتیجه رزق و روزی از او دور میشود. حضرت امیر علیه السلام مفرماید: «مَا كَانَ فَوْمٌ قَطُّ فِي غَضٍّ يَغَمَّةٍ مِنْ عَيْشٍ فَزَالَ عَنْهُمْ إِلَّا يَدْنُو» (61): هیچ عیش و خوشی از قومی زایل نمیشود، مگر به خاطر گناهان. البته باید دقت کرد فقر عوامل دیگری غیر از گناه نیز دارد. لذا نمیتوان گفت هر کس فقیر است، گناهکار است. امام صادق علیه السلام خطاب به یکی از شیعیان که خود را فقیر معرفی کرده بود، فرمودند: تو فقیر نیستی، زیرا محبت ما را داری و آن گران بهاترین چیز است.

11. حیرت و سرگردانی: حیرت دو معنا دارد: حیرت مثبت و سازنده که انسان با تفکر در عظمت الهی حیران میگردد. در دعای شریف ندبه میخوانیم: «إِلَى مَتَى أَحَارُ فَيْكَ يَا مُولَايَ» و دیگری حیرت منفی که از آثار و عقوبت غضب الهی است که انسان به سرگردانی مافتد و قدرت تشخیص خوب از بد را ندارد و نظام فکرباش مختل میشود. حکایت چهل سال سرگردانی بنی اسرائیل به خاطر نافرمانی نمونه‌های از این حیرت است. حضرت امیر علیه السلام مفرماید: «لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكُمْ الشَّيْطَانُ» (62) شیطان خبیث شما را به حیرت مماندازد.

12 . تسلط اشرار و ستمگران: برخی از گناهایی که باعث تسلط اشرار میشوند: 1 . ترك امر به معروف و نهی از منکر، امام صادق علیه السلام مفرماید: «لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُولَى اللَّهُ أُمُورَكُمْ شِرَارَكُمْ» (63)

2 . عدم اطاعت از رهبری و خیانت به امام. پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم مفرماید: «وَلَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شِرَارَهُمْ» (64) اگر از برگزیده‌های اهل بیت پیروی نکنند، خداوند ناپاکان و اشرار آنها را بر آنها مسلط میگردد.

3 . دوری از علما: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مفرماید: «سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ يَفْرُونَ مِنَ الْعُلَمَاءِ كَمَا يَفِرُّ الْغَنَمُ مِنَ الذَّنْبِ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ إِبْتَلَاهُمْ اللَّهُ بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ: الْأَوَّلُ يَرْفَعُ اللَّهُ الْبَرَكَةَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَ الثَّانِي سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا جَائِرًا وَالثَّلَاثُ يَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيَا بِلَا إِيْمَانٍ» (65): زمانی بر مردم فرا خواهد رسید که از علما فرار کنند، چنانکه گوسفند از گرگ بگریزد. پس خداوند به خاطر این کارشان آنها را به سه گرفتاری مبتلا میکند: اول اینکه برکت را از مالشان برمدارد. دوم اینکه سلطان ستمگری بر آنها مسلط میکند. سوم اینکه بایمان از دنیا میروند.

4 . پیمان شکنی: امام صادق علیه السلام مفرماید: «إِذَا نَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَذَابَهُمْ» (66): اگر که پیمان شکنی بکنند، خدا دشمنانشان را بر آنها مسلط میکند.

پی نوشت:

(1) برگرفته از کتاب گناهشناسی اثر استاد رضا رمضانی کیلانی.

(2) ذاریات، 56.

(3) اشارد القلوب، ج 1، ص 165، باب 49، فی الادب.

(4) العلم بهدی، ر.ك. غررالحکم، ج 1، ص 26.

(5) العلم اعلی الغور، ر.ك: همان، ص 29.

(6) العلم خیر مطلوب، ر.ك: همان، ص 27.

(7) المعرفة نورالقبالمعرفة الغور بالقدس؛ تصنیف غرر، ص 41.

(8) الجهل معدن الشر؛ همان، ص 24.

(9) الجهل اصل کل شر؛ غررالحکم، ج 1، ص 29.

(10) الجهل داء و عیاء؛ همان، ص 29.

(11) روم، 10.

(12) روم، 41.

(13) اصول کافی، ج 2، ص 334، ج 13، باب الظلم.

(14) نساء، 90.

(15) همان، 48.

(16) نهجالبلاغه، خطبه 108.

(17) بحارالانوار، ج 6، ص 157، ح 15.

(18) اصول کافی، ج 3، ص 253، ح 10، النوادر.

(19) شیخ عباس قمی، منازل الآخرة، ص 18.

(20) عبدالحسین دستغیب، داستانهای شگفت، ص 65.

(21) بحارالانوار، ج 32، ص 321، باب 8.

(22) شیخ عباس قمی، منازل الآخرة، ص 26.

(23) اصول کافی، ج 3، ص 236، ح 6، باب المسألة فی القبر.

(24) مجمع البیان، ج 10، ص 424 و 423.

(25) لها سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ حِزٌّ مَقْسُومٌ، الحجر، آیه 44.

(26) سَأَصْلِيهِ سَقَرٌ وَمَا أُدْرِكُ مَا سَقَرٌ لَا يُبْقَى وَلَا تَذَرُ لَوْ أَحَدٌ لِّلْبَشَرِ المدثر، آیه 30 و 26.

(27) لَتُبَيَّنَّتْ فِي الْحَطَمَةِ وَمَا أُدْرِكُ مَا الْحَطَمَةُ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ، الهزرة، آیه 7 و 4.

(28) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا دَارَ الْبُورِ حَتَّمًا يَصَلُّونَهَا وَبَنَسَ الْقَرَارِ ابراهيم، آیه 29 و 28.

(29) فَأَنْذَرْتُمْ نَارًا تَلَطَّى لَا يَصُلُّهَا إِلَّا الْأَشْقَى، الليل، آیه 15 و 14.

(30) كَلَّا إِنَّهَا لَطِي نَزَاعَةٌ لِّلشَّوَى، المعارج، 15 و 16.

(31) يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى الَّذِي يَصَلَّى النَّارَ الْكُبْرَى، الاعلى، آیه 12 و 11.

(32) فَأَمَّهُ هَاوِيَةٌ وَمَا أُدْرِكُ مَا هِيَةٌ...، القارعه، آیه 10 و 9.

(33) وَيَلُّ لِّلْمُطْفِقِينَ، المطففين، آیه 1.

(34) وَيَلُّ لِكُلِّ هَمَزَةٍ لَمْرَةٍ، الهزرة، آیه 1.

(35) فَوَيْلٌ لِّلْغَاسِيَةِ فَلِوُجْهِهِ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ، الزمر، آیه 22.

(36) إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سِجِّينَ، المطففين، آیه 7.

(37) إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ الْخَرِيقِ، البروج، آیه 10.

(38) فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِعَيْبِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْسِفُونَ، الاحقاف، آیه 20.

(39) وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ، ابراهيم، آیه 17.

(40) اصول کافی، ج 2، ص 269.

(41) جهاد النفس، وسایل الشیعه، ص 170، ح 273.

(42) بحارالانوار، ج 70، ص 375، ح 12.

(43) مؤمن، 60.

(44) بحارالانوار، ج 90، ص 301.

(45) فرقان، 77.

(46) غررالحکم، ص 683.

(47) همان، ج 2، ص 719.

(48) اصول کافی، ج 4، ص 81.

(49) شوری، 29.

(50) اصول کافی، ج 2، ص 219، ح 3، باب الذنوب.

(51) همان، ج 3، ص 377.

(52) میزانالحکمة، ج 3، ص 465.

(53) اصول کافی، ج 2، ص 341، ح 15، باب الکذب.

(54) مجادله، 6.

(55) طه، 126.

(56) توبه، 67.

(57) بحارالانوار، ج 94، ص 358.

(58) اصول کافی، ج 2، ص 448، ح 2، باب تفسیر الذنوب.

(59) بحارالانوار، ج 101، ص 283، ح 24.

(60) اصول کافی، ج 2، ص 270، ح 8، باب الذنوب.

(61) نهجالبلاغه، خطبه 187.

(62) همان، خطبه 133.

(63) بحارالانوار، ج 74، ص 407، ح 36.

(64) اصول کافی، ج 2، ص 374، ح 2، فی عقوبات المعاصی.

65) بحارالانوار، ج 22، ص 453.

66) اصول کافی، ج 2، ص 374، ج 2، باب عقوبات المعاصی.

گناه و زندگی (2)
قلب و گناه (1)

به کوشش غلامرضا شریفی

قلب یا دل چیست؟

مقصود از قلب در آیات و روایات، چیزی غیر از گوشت صنوبری شکلی است که در قفسه سینه قرار دارد. قلب یا دل امری مجرد و مرتبهای از نفس است که مرکز دریافت الهامات و فهم عواطفی چون عشق، نفرت، شادی و غم است. واضح است که آدمی مرکب از عنصر جسمانی و عنصر روحانی (یا نفس) است. به اعتبار دیگر نفس را به دو قوه عامله و عالمه تقسیم میکنند. قوه عامله همان نیروی نفس است که در سراسر بدن پراکنده شده و کارها را انجام میدهد. قوای عالمه یا ادراک نفس تقسیمات زیر را شامل میشود. 1. قوه احساس: شامل حواس ظاهر: لامسه، سامعه، باصره، ذائقه، شامه، و حواس باطن: شهوت و غضب و وهم است؛ 2. قوه خیال: محل بایگانی و نگهداری محسوسات است؛ 3. قوه تخیل: با ترکیب کردن مدرکات حسی، صورت جدیدی به وجود میآورد؛ 4. قوه عقل: ادراک کلیات را بر عهده دارد و شامل عقل عملی و نظری میشود؛ 5. قوه قلب که ادراک امور الهامی و عواطف را عهده دار است.

نکته مهم آنکه تمامی این قوا، جلوههای مختلف نفساند و نفس يك حقیقت است که مشتمل بر همه این قواست. لذا قلب هم مرتبهای از نفس است. البته قلب از مهمترین شؤون وجودی روح و کانون همه اکتسابات و اعمال نیک و بد انسان است. به همین خاطر به نفس و روح، قلب هم گفته میشود.

اهمیت قلب

1. بعضی از مفسرین، امانت الهی را که در آیه شریفه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» (2) به آن اشاره شد، همان دل انسان تفسیر میکنند.

2. حضرت امام قدس سره در کتاب شریف آداب الصلاة، مقامات اهل سلوک را چهار مقام برشمردهاند: سلوک علمی، حصول ایمان به حقایق علمی، مقام اطمینان و مقام مشاهده. بر این اساس در اصلترین مرحله معرفت، تنها ابزاری که به کار میآید، و با آن میتوان در عالم معنا و ملکوت عالم سیر کرد و به حقایق علوی دست یافت، قلب است.

بعضی از محققین درباره اهمیت قلب چنین گفتهاند: «قلب مایه شرف و فضیلت انسان است که به سبب آن بر مَعْظَم مخلوقات برتری یافته است. به وسیله قلب انسان خدا را میشناسد و به صفات کمال و جمال او آشنا شود و در آخرت مستعد ثواب و ذخائر الهی میگردد. پس در حقیقت، قلب، عالم به خدا، عامل برای خدا، کوشا به سوی خدا و نزدیکی جوینده به خداست و اعضا و جوارح دیگر بدن، پیروان، خدمتگزاران و ابزاری هستند که قلب آنها را استخدام کرده و کار میکند. خطاب، سؤال، ثواب و عقاب خدا با قلب است. پس اگر انسان قلب خود را بشناسد مثل اینکه خود را شناخته، پس در نتیجه خدا را شناخته است.» (3)

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل
مطیع نفس شیطانی چه حاصل
بود قدر تو افزون از ملانک
تو قدر خود نمیدانی چه حاصل

3. در جایگاه و اهمیت قلب همین بس که «عرش الرحمن» است و جایگاه معرفت الهی. آنگونه که وقتی از حضرت امیر علیه السلام سؤال میشود آیا پروردگارت را دیده‌ای؟ میفرماید: «أَفَاعْبُدُ مَا لَا أَرَى! فَقَالَ وَكَيْفَ تَرَاهُ؟» (4) فقال: لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ» (5) آیا خدایی را که ندیده‌ام میپرستم! سؤال شد: چگونه او را دیده‌ای؟ فرمودند: چشمها او را نمیبیند ولی قلبها با نور ایمان او را مشاهده میکنند.

جان نامحرم نبیند روی دوست
جز همان جان کامل و از کوی اوست
هر کسی اندازه روشن دلی
غیب را ببیند به قدر صیقلی
هر که صیقل ببیند کرد او بیش دید
بیشتر آید ورا صورت پدید

برخی از حقایق و ویژگیهای قلب

الف - آیات الهی درباره قلب

1. آیاتی که به صفات روحی قلب اشاره دارند. مثل: غلظت «وَلَوْ كُنْتَ فَطًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ» (6)، خضوع «أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ» (7)، قساوت «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ» (8)، اطمینان «وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» (9)
2. آیاتی که حالات کم ثباتی را برای قلب متذکر شده‌اند، نظیر: رعب «وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» (10)، وجل «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» (11)
3. آیاتی که در آنها افعالی به قلب نسبت داده شده است، مثل: اثم «وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» (12) و کسب «وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ» (13)
4. آیاتی که برخی از ویژگیهای ادراکی و شناختی را برای قلب اثبات کرده‌اند، از قبیل: ریب: «لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ» (14) تفقه: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» (15) تعقل: «فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» (16)
5. آیاتی که به گونه‌هایی از خصیصه‌های قلب اشاره دارند، نظیر: طبع: «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (17) آکنه: «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ» (18) رین: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (19)

ب - سهولت رهسپاری با قلب به سوی حق

ره سپردن به سوی حق تعالی و سلوک از طریق قلب، بسیار سریعتر و نتیجه بخشتر از اعمالی است که از طریق جوارح صورت میگیرد؛ امام صادق علیه السلام مفرماید: «الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ بِالْقُلُوبِ أَوْلَى مِنَ الْقَصْدِ بِالْأَعْمَالِ» (20)

ره سپردن به سوی خدا، با دلها، رسانندهتر است تا ره سپردن به سوی او با بدن و حرکتهاى دلها، رسانندهتر به سر منزل مقصود، از حرکتهاى اعمال است.

ج - قلوب ظرف حضرت حق

مطابق حدیث نبوی، خداوند برای خود در روی زمین ظرفهایی دارد که همانا این ظرفها، قلوب میباشند. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خدای متعال را در زمین ظرفهایی است و محبوبترین آنها نزد خدای متعال، ظرفی است که صاف و نازک و سخت باشد. این ظرفها همان دلها هستند. اما دل نازک، دلی است که رقت بارترین دل بر برادران باشد و اما دل سخت، دل آن مردی است که حق بگوید و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنشگری نهراسد و اما دل صاف، دلی است که از زنگار گناهان صاف باشد. (21)

ولی این قلب در حقیقت، یکی بیشتر نیست و آن هم باید حرم خداوند باشد.

«مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ»؛
 «خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافریده» (22)
 قاللصادق علیه السلام:
 «الْقَلْبُ حَرَمٌ لِلَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»؛
 «قلب حرم خداست، پس در حرم خداوند، غیر خدا را ساکن مکن» (23)

بیماری دل

یکی از حالات دل، بیماری و مرض آن است که آثار بسیار زیانبار دنیوی و عقوبات اخروی را برای فرد و جامعه به دنبال دارد. قرآن کریم در ضمن اشاره به آیات متعدد به انحراف و بیماری قلب از واژهها و مفاهیمی چون مرض دل، زبغ، قساوت قلب، رین و زنگار، طبع و مهر نهادن بر قلب، قفل قلب، کوری قلب و مرگ قلب یاد میکند. این بیماریها همانند بیماریهای جسم، علائم و نشانههایی دارند و نیز البته عوامل و عللی موجب پیدایش این امراض قلبی میشوند. این عوامل انحراف قلب و علائم آن، به صورت کامل و دقیق، در آیات و روایات مطرح و بررسی شده است.

نکته مهم آن است که هر فرد مسلمان وظیفه دارد که این علل و نیز نشانههای امراض قلب را شناخته و با بررسی و محاسبه قلب و نفس خویش، با مشاهده کوچکترین علامت بیماری به درمان آن اقدام نماید. زیرا اگر با امروز و فردا کردن سستی کنیم، مرض و بیماری روحی، مزمن میشود و به تدریج موجب قساوت و فساد قلب میگردد تا آن جا که به مسخ و مرگ قلب آدمی منجر آید.

نکته مهم دیگر، که باید همگان به آن عنایت کنند، تدریجی، نامحسوس و بطنی و مرموزانه بودن انحرافهای قلبی است؛ چنان که اگر اهل دقت و مراقبت از نفس نباشیم، پس از گذشت چندی خود را غرق در رذایل اخلاقی میابیم. آری باید چونان نگهبانی دلسوز بر سر دروازههای دل نشست و از آن مراقبت کرد و مواظب ورودها و خروجهای قلب بود و با انحرافهای قلبی مبارزه کرد.

علائم بیماری دل

به تعبیر بعضی از حکما؛ از مهمترین نشانههای بیماری دل، همانا قوت گرفتن نیروی وهم و ضعیف شدن عقل و قوای عقلانی میباشد؛ به گونه‌ای که کم کم کبر، نخوت و خود آرایی و خود نمایی و تعارض در گفتار و بیان در فرد رشد کرده و تشدید میشود.

1. نفاق: یکی از نشانههای انحراف قلب، دوگانگی در گفتار و کردار یا تعارض بین قلب و عمل است که از آن به نفاق تعبیر میشود. البته نفاق مراتبی دارد که از مرتبه ضعیف آنکه همان نفاق در لوازم ایمان است، شروع شده و به نفاق در اصل ایمان منجر میشود. نفاق در لوازم ایمان، همانا ضعف ایمان به خداوند تعالی و روز جزاست که البته در زبان و بیان به دروغ مدعی میشود که خداوند را

دوست دارد و از روز جزا مترسد، ولی بباکی او در انجام گناهان، شاهدی بر دروغویی و نفاق او است: «يَقُولُونَ يَا فَوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهِ أَكْبَرُ مَا يَكْتُمُونَ»؛ (24) «به زبان خود چیزی مگویند که در دل‌هایشان نیست! و خداوند به آنچه کتمان میکنند، آگاهتر است».

و از نشانه‌ها و مراتب دیگر نفاق، سستی در انجام واجبات و برعیتی و بمیلی در انجام نماز و نیز دوست داشتن ستایش به خوبی که در او نیست، میباشد. «وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالاً»؛ (25) «وَبِحَيْثُ أَنْ يُحْمَدُوا يَمَّا لَمْ يَفْعَلُوا»؛ (26) «دوست دارند در برابر کارهایی که انجام ندادند مورد ستایش قرار گیرند».

با عدم درمان این انحراف‌های قلبی کم کم کار به جایی می‌رسد که فرد جایگاه وصف خود را در جنگ بین حق و باطل، گم میکند و بین دو گروه سرگردان میشود: «مُدْبَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَالِي هَوْلًا وَلَا إِلِي هَوْلًا»؛ (27)

میان دو گروه سرگرداند؛ نه با آن گروهند نه با این گروه.
یا گل نورسته شو یا بلبل شوریده حال
یا چراغ خانه یا آتش به جان پروانه باش
یا که طبل عاشقی یا کوس معشوقی بز
یا به رندی شهره شو یا در جمال افسانه باش
یا مسلمان باش یا کافر، دورنگی تا به کی
یا مقیم کعبه شو یا ساکن بتخانه باش

با غلیظ شدن نفاق، کم کم دوست و یاورانی از دشمنان خدا پیدا میکند و به خدعه با مؤمنین می‌پردازد. در آن هنگام که پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه وآله وسلم برای فتح مکه عازم شدند، دستور فرمود که خبر به مردم مکه نرسد، ولی حاطب ابن ابی ملتعه که فامیل و بستگانی در مکه داشت، نامه‌های نوشت تا قریش را از آمدن پیامبر مطلع سازد. نامه را به دست زنی به نام ساره داد که به قریش برساند.

ساره نامه را میان گیسوان خود پنهان کرد و راهی مکه شد. جبرئیل امین علیه السلام خبر جاسوسی حاطب ابن ابی ملتعه را به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رساند. آن رسول گرامی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را با جمعی جهت تعقیب او فرستاد تا نامه را از او گرفته و نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بیاورند.

زن را در بین راه مکه یافتند. امیرالمؤمنین علیه السلام هر چه به آن زن اصرار فرمود که نامه را تسلیم کند، امتناع کرد. آن حضرت شمشیر را از نیام برکشید و فرمود اگر نامه را ندهی ترا خواهم کشت. زن چون مدانست امیرالمؤمنین سخن به حق مگوید و خلاف آنچه مگوید، نمکند، نامه را از میان گیسوان بیرون آورد و به حضرت داد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نامه را در اختیار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گذاشت. آنگاه حاطب بن ابی ملتعه را احضار فرمود و به او گفت: چرا چنین کردی؟ عرض کرد: خواستم حقی بر قریش پیدا کنم که به رعایت آن، حمایت بازماندگان من کنند. خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود: (28) «لَا تَتَّخِذُوا عَدُوَّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ»؛ (29) «دشمن من و خود را دوست نگیرید».

2. عدم تعقل و تدبیر در آیات الهی: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»؛ (30) «آیا آنها در قرآن تدبیر نمکنند یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است».

3. پیمان شکنی: «فَمَا تَفْضِهِمْ مِيثَقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَسِيَةً» (31) ولی به خاطر پیمان شکنی، آنها را از رحمت خویش دور ساختیم؛ و دل‌های آنان را سخت و سنگین نمودیم.

4. به بازیچه گرفتن آیات حق و اشتغال به لهو و لعب: «مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ لَاهِيَةً قُلُوبِهِمْ» (32) هیچ یادآوری تازه‌ای از طرف پروردگارشان، برای آنها نمی‌آید، مگر آنکه با بتفاوتی به آن گوش میدهند.

5. طمع به زنان با شنیدن صدای آنان: «يَنْسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» (33) ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید، اگر تقوا پیشه کنید؛ پس به گونهای هوسانگیز سخن نگویند که بیمارداران در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویند.

عوامل بیماری دل

برخی از حالات نفسانی در پیدایش و نیز تشدید بیماری دل، نقش بسزایی دارند که از آنها به عنوان منشاء بیماری قلب یاد میشود. برخی از این عوامل به شرح ذیل میباشند:

1. حقد و حسد: حقد و کینه نسبت به برادران مسلمان - معمولاً منجر به حسد نسبت به نعمتهای الهی که خداوند به آنان عطا کرده میشود - یکی از مهمترین عوامل بیماری دل است.

در تعریف حسد گفته‌اند: حالتی است که وقتی نعمتی را در دست دیگران ببینی غمگین شوی و حتی آرزو کنی که آن نعمت از او زایل شود.

همچنین اشاره شده است که از خشم و عصبانیت، حقد و کینه ورزی برمیخیزد و از حقد، حسد و حسادت به وجود می‌آید. حسد اولین گناهی است که در عالم هستی پیدا شد؛ حسادتی که ابلیس بر حضرت آدم برد، و نیز اولین گناهی است که در روی زمین صورت گرفت؛ حسادتی که قابیل بر هابیل کرد. اثر قلبی حسد بسیار عمیق و زیاد است و قلبی که در آن حسد باشد، به بیماری سختی دچار شده است. حضرت امیر علیه السلام مفرمانند: «الْحَسَدُ شَرُّ الْأَمْرَاءِ»؛ (34) «حسادت بدترین مرضها است» و نیز فرموده‌اند: «الْحَسَدُ حَسْبُ الرُّوحِ» (35) حسادت زندان روح است.

بمیر تا برهی ای حسود کاین رنجی است

که از مشقت آن جز به مرگ نتوان رست

نکته‌های که باید به آن دقت کرد این است که حسود وقتی به عدالت خدا نیز اعتراض کند و در آن تردید نماید، در واقع با خداوند و نعمتهایی که به دیگر بندگان خود داده است، دشمنی میکند. رسول خدا مفرماید: «أَلَا لَا تُعَادُوا نِعْمَ اللَّهِ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ الَّذِي يُعَادِي نِعْمَ اللَّهِ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَحْسُدُونَ النَّاسَ». (36)

از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم: هان! با نعمتهای خدا دشمنی نکنید. عرض شد: ای رسول خدا! چه کسی با نعمتهای خدا دشمنی میکند؟ فرمودند: آنان که به مردم حسادت مورزند.

خداوند در قرآن کریم مفرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ». (37) یا اینکه نسبت به مردم [پیامبر و خاندانش]، بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد مورزند؟!

نقل است که شیطان نزدیک اطاق فرعون شد و در زد. فرعون گفت: کیستی؟ شیطان او را دشنام داد که چگونه ادعای خدایی داری در حالی که نمیدانی پشت در کیست؟! گفت: وارد شو و از شیطان پرسید: آیا کسی در روی زمین پیدا میشود که از من و تو شریرتر باشد؟ ابلیس گفت: آری، حسود.

زانکه هر بدبخت خرمن سوخته

می‌نخواهد شمع کس افروخته

هین کمالی دست آور تا تو هم

از کمال دیگران نافتی به غم

2 . هواپرستی: هوی و هوس پرستی دشمن عقل و قلب است و میتوان گفت که هوس بزرگترین دشمن دل و جان آدمی است. حضرت امیر علیه السلام مفرماید: «أَلْهَى أَعْظَمُ الْعَدْوِينَ»؛ (38) هوس بزرگترین دشمن است.

خطر هوی و هوس پرستی از آن جهت است که قلب آدمی را کور کرده و بصیرت را از او بگیرد؛ چنانچه حضرت امیر علیه السلام مفرماید: «أَوْصِيكُمْ بِمُجَاتِبَةِ الْهَوَى، فَإِنَّ الْهَوَى يَدْعُو إِلَى الْعَمَى وَهُوَ الضَّلَالُ فِي الْآخِرَةِ وَالْدُنْيَا» (39) شما را به دوری گزیدن از هوی سفارش میکنم؛ زیرا هوس به کوری فرا میخواند و آن باعث گمراهی در آخرت و دنیا است.

و نیز فرمودند: «إِيَّاكُمْ وَعَلَبَةِ الشَّهَوَاتِ عَلَى قُلُوبِكُمْ؛ فَإِنَّ بَدَائِعَهَا مَلَكَةٌ وَنَهَائِهَا هَلَكَةٌ» (40) زنها را! از چیره آمدن شهوات بر دلهایتان، زیرا آغاز آن بندگی و انجامشان نابودی است.

آری، اگر قلبی به خاطر شهوات پرستی، چنان بیمار شده باشد که فقط با اطفاء شهوات آرام بگیرد، هرگز به ملکوت آسمان نرسد؛ چنان که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم مفرماید: «حَرَامٌ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ عَزِيٌّ بِالشَّهَوَاتِ أَنْ يَجُولَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ» (41) بر هر دلی که به شهوات آرام گرفته باشد، حرام است که در ملکوت آسمانها گردش کند.

3 . غفلت از یاد خداوند: «... وَلَا تُطِغْ مَنْ أَعْقَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (42) و از کسانی که قلبشان را از یاد خدا غافل ساختیم اطاعت مکن! همانها که از هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است.

4 . بدگمانی به اهل حق: «بَلْ طَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزَيَّنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ...» (43) ولی شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانوادههای خود باز نخواهند گشت؛ این (پندار غلط) در دلها شما زینت یافته بود و گمان بد کردید؛ و سرانجام (در دام شیطان افتادید) و هلاک شدید!

5 . افراط در خوردن و آشامیدن: حضرت امیر علیه السلام مفرماید: «بپرهیزید از پرخوری، که آن سبب قساوت دل و کسل کننده از نماز و خراب کننده بدن است». منظور، پرخوری و زیاد آشامیدن هنگام سیری و سیرابی است.

6 . پرگویی: سخناگر حرامباشد، مانند: دروغ، غیبت، هر جملهای موجب قساوت قلب است، ولی اگر سخن حرام نباشد و نیز منفعت دین و دنیا هم در آن نباشد (کلام بیفایده) موجب قساوت قلب میشود. امام صادق علیه السلام فرمودند:

عیسی علیه السلام مفرمود زیاد سخن نگویند در غیر ذکر خداوند؛ به راستی آنان که پرگویی میکنند در غیر ذکر خدا، دلهایشان قساوت دارد، لکن خودشان نمیدانند». (44)

علائم سلامت قلب

به تعبیر عارف حکیم و فرزانه، حضرت امام خمینی قدس سره، قلب سلیم، قلبی است که در آن غیر خدا نباشد و از شکوشرک خالص باشد. اعراض از دنیا که مورد سفارش بلیغ اولیاء خدا است، برای آن است که قلوب از دنیا فارغ شوند و مهیای آخرت - که به حقیقت مقام لقاءالله است - شوند؛ بلکه تمام شرایع، ادیان، تمام احکام، اخلاق، معاملات، بدایات، نهایت و ارتیاضات برای حصول لقاءالله است و آن مقصد اصلی، همه چیزاست و تسلیم بهحقیقت کامله، کفیل همه این معانی میتواند باشد. (45)

قلب سلیم علائمی دارد که در قرآن کریم از این نشانها تمجید شده است. نشانهایی چون:

1 . خشوع قلبی و تواضع باطنی: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...» (46) آیا وقت آن نرسیده است که دلهای مؤمنان، در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است، خاشع گردد.

2 . رحمت و رأفت نسبت به دیگران: «وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً...» (47) و در دل کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت قرار دادیم.

3 . استقامت در راه حق: «إِذْ يُعَشِّبُكُمُ التُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ

عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ» (48) و یاد آورید هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از سوی خدا بود، شما را فرا گرفت؛ آبی از آسمان برایتان فرستاده تا شما را با آن پاک کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دلهایتان را محکم و گامها را با استوار دارد.

4 . نرم شدن دل هنگام تلاوت آیات الهی و یاد خدا: «اللَّهُ تَزَلَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُتَشَبِهاً مَثَانِيَ تَفْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ...» (49) خداوند بهترین سخن را نازل کرده؛ کتابی که آیاتش هماهنگ است؛ آیاتی مکرر دارد؛ با تکراری شوقانگیز که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان مترسند مافتد، سپس برون و درونشان متوجه ذکر خدا میشود.

5 . انس و الفت با قلوب مؤمنین دیگر: «وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً قَالَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً...» (50) نعمتهای خدا را بر خود به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دلهای شما الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر شدید.

6 . بزرگداشت شعائر الهی: «ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمِ شَعِيرَةَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (51) این است «مناسک حج» و هر کسی شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست.

عوامل احیاء قلب

1 . ذکر الهی: حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم مفرمایند: «يَذْكُرِ اللَّهُ تَحْيَا الْقُلُوبُ وَيُنْسِيَانِيهِ مَوْتُهَا»؛ (52) «با یاد خدا قلبها زنده میگردد و با فراموش شدن یاد خدا دلها ممیرد». حضرت امیر علیه السلام نیز مفرمایند: «تَمَرَةُ الذِّكْرِ اسْتِنَارَةُ الْقُلُوبِ» (53) میوه و نتیجه ذکر خداوند، روشن شدن دلهاست. قلب و دل آدمی برای شکفتن و به ثمر نشستن و زنده شدن نیاز به ذکر محبوب دارد.

حضرت رسول اعظم صلی الله علیه وآله وسلم ذکر خدا را درمان دردهای قلبی دانستند. و فرمودهاند: «ذِكْرُ اللَّهِ شِفَاءُ الْقُلُوبِ»؛ (54) «ذکر خداوند شفای قلبها است».

ذکر حق پاکست، چون پاکی رسید

رخت بریند، برون آید پلید

میگریزد ضدها از ضدها

شب گریزد چون برافروزد ضیا

آنکه ذاکر نیست او تَبُودِ مطیع

عاصی است و رَدِّ درگاه رفیع

و اذْكَرُ اللَّهُ كَثِيرًا گوش کن

جرعهها از ذِكر هَر دَمِ نوش کن

2. خدمات اجتماعی: رسیدگی به برادران دینی و رفع مشکل آنان عامل مهمی در مصفا نمودن دل است. حضرت رسول اعظم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند:

دیدم که بر در ششم بهشت، این کلمات نوشته شده بود: «لا اله الا الله، مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللهِ، بِيَاضِ الْقَلْبِ فِي اَرْبَعِ خِصَالٍ، فِي عِيَادَةِ الْمَرِيضِ وَاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ وَشِرَاءِ اَكْفَانِ الْمُوْتَى وَدَفْعِ الْقَرْضِ»؛ (55)

روشنایی و نورانیت دل در پرتو چهار چیز به دست میآید؛ عیادت بیماران، تشیع جنازه مؤمنین، تدارک کفن برای ایشان و ادای قرض آنها.

3 . مهر و ولای اهل بیت علیهم السلام: مهر و ولای پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم و آلش دل را رقیق و مصفا کرده و احیا میکند؛ همچنان که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمودند:

«يَا عَلِيُّ حُبُّكَ تَقْوَى وَإِيمَانٌ وَبُغْضُكَ كُفْرٌ وَنِفَاقٌ» (56).

هر آن کس که در دلش بغض علیست

ازو خوارتر در جهان گو که کیست؟

چو باشد ترا عقل و تدبیر و رأی

به نزد نبی و علی گیر جای

4 . موعظه: یکی از عوامل بسیار اثرگذار بر قلب، موعظه است و البته رساترین موعظه، قرآن کریم است. امام صادق علیه السلام مفرمایند: «أَبْلَغُ الْمَوْعِظَةِ كِتَابُ اللَّهِ» (57) و خداوند در قرآن کریم مفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (58) ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است و درمانی برای آنچه در سینههاست؛ (درمانی برای دلها) و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان.

حضرت امیر علیه السلام در نامه به فرزند گرامش امام حسن علیه السلام توصیه مفرمایند که دلت را با اندرز زنده گردان: «أَخِي قَلْبُكَ بِالْمَوْعِظَةِ» (59) و نیز فرمودهاند: «الْمَوَاعِظُ صِقَالُ النَّفُوسِ وَجَلَاءُ الْقُلُوبِ» (60) اندرزها صیقلبخش جانها و جلا دهنده دلهاست.

اینگونه است که بزرگان توصیه فرمودهاند که در مجلس موعظه شرکت کنید و حتی خود ایشان مجلس وعظی میگریفتند و خود

شرکت میکردند و حتی به واعظ میگفتند که در موقع خطاب موعظه مستقیماً به ایشان اشاره کند، البته اهل دل از هر چیز پند و

موعظه میگیرند. امام کاظم علیه السلام مفرمایند: «مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْتُكَ إِلَّا فِيهِ مَوْعِظَةٌ» (61) (مرگ از بهترین موعظه

کننده‌هاست. پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید: «كَفَى بِالْمَوْتِ وَاِعْظَاءً» (62)

5 . بر پاداشتن نماز و خشوع در نماز: «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَشِعُونَ... وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (63) آنها که در نمازشان خشوع دارند... و آنها که بر نمازشان مواظبت منمایند.

6 . رعایت حریم مرد و زن نامحرم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَظِيرِ نَاهٍ وَإِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعَمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَنْسِبِينَ لِحَدِيثِ إِنْ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَرْوَاحَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا» (64)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر به شما، برای صرف غذا اجازه داده شود، در حالی که (قبل از موعد نیاید) در انتظار وقت غذا ننشینید؛ اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید؛ و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید؛ این عمل پیامبر را ناراحت میکند. ولی از شما شرم دارد (و چیزی نمگوید)؛ اما خداوند از (بیان) حق شرم ندارد. و هنگامی که چیزی از وسائل زندگی را (به عنوان عاریت) از آنان [= همسران پیامبر] مسخواهید از پشت پرده بخواهید؛ این کار برای پاک‌دل‌های شما و آنها بهتر است و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید که این کار نزد خدا بزرگ است.

انعکاس گناه در آینه قلب

تاکنون در سایه قرآن و سنت، معارفی پیرامون قلب بیان گردید. اینک با جمع‌بندی مطالب گذشته، به طور جداگانه بعضی از آثار منفی گناه بر دل و باطن آدمی مختصراً تشریح می‌گردد.

1 . محرومیت از دوستی حق تعالی: تلخترین اثر گناه، محرومیت از دوستی با خدای مهربان است؛ چون کانون هر محبت و دوستی، دل است و شخص گناهکار، دل را در اثر گناه آلوده کرده و دل آلوده، نمیتواند پذیرای محبت حق تعالی باشد؛ زیرا در واقع او ظرفیت دوستی با حق تعالی را از دست داده است.

اگر توبه نکند، خدا هم به او نظر محبت نمکند و هدایت الهی شامل حالش نمیشود و کسی را که خدا هدایت نکند، چه کسی هدایتش خواهد کرد؟ محبت خدا با محبت غیر خدا جمع نمیشود و انسان هم يك دل بیشتر ندارد. کسی که خواهان دوستی با حق تعالی است باید آن دل را در برابر خدا خالص گرداند و محبت اغیار را بیرون کند. روشن است محبتی که با محبت خدا تعارض نداشته باشد، مانعی ایجاد نمکند؛ بلکه اگر در طول محبت خدا باشد، خود محبت الهی محسوب می‌گردد.

2 . تذبذب (تفرقه دل): در فرآیند هر تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اقدام عملی، باید انسان تکلیف خود را روشن کرده باشد؛ به این معنا که برنامه کلی و جزئی او ثابت و استوار بوده و خروج از برنامه نداشته باشد. یکی از آثار زیانبخش گناه، تفرقه و چند دستگی است. کسی که گرفتار چند دستگی شود، هیچ‌گاه در امور معنوی و سیر و سلوک الی الله که نیازمند عزم قوی و اراده پولادین است، موفق نخواهد شد؛ بلکه همواره با تردید و دو دلی کارها را به فردا حواله می‌کند و سرانجام توفیقی نخواهد یافت.

3 . عدم حضور قلب در نماز: نماز برترین تجلی بندگی و راز و نیاز به درگاه بپنیا است و کسی که در این عرصه نتواند حاضر شود، خیری در او نخواهد بود. از آداب باطنی نماز - که شرط قبولی آن است - تحصیل حضور قلب میباشد. حبّ دنیا - که منشأ همه گناهان است - مهمترین مانع تحصیل حضور قلب است. امام خمینی قدس سره در کتاب «آداب الصلاة» در این باره به تفصیل مطالب مهمی را مطرح فرموده است. ایشان در آنجا منویسد: «... اما مانع حضور قلب در عبادت، تشنّت خاطر و کثرت واردات قلبیه است... و گاهی تشنّت خاطر مانع از حضور قلب (ناشی) از امور باطنه است و آن به طریق کلی، دو منشأ دارد... یکی هرزه گردی و فراری بودن خود طائر خیال... منشأ دیگر، حبّ دنیا و تعلق خاطر به حیثیّات دنیوی است تا دل متعلق به آن و متغمر در حبّ آن است، راه اصلاح قلوب منسد و در جمله سعادات؛ به روی انسان بسته است...» (65)

4. تأثیرپذیری از خواطر شیطانی: خواطر، افکاری است که روی اساس صحیح و بنای محکم برقرار نشده و بدون اراده و اختیار در قلب منعکس و ظاهر می‌گردد. خواطری که به قلب انسان وارد میشود، بر سه قسم است:

1. خواطری که لغو، بی‌فایده است، مانند، افکاری که برگشت آنها به امور لهو و لغو است.
2 . خواطری که برگشت آنها به ارتکاب امور محرّمه و اعمال منهیّه و برخلاف رضای پروردگار متعال است، مانند: تجاوز به حقوق دیگران، تعدی و ظلم به مردم و اعمال خلاف شرع مقدس.

3. خواطری که برگشت آنها به آراء و عقاید فاسد و انحرافی است و برخلاف معارف حقّه و حقایق الهیّه میباشد. خواطر از هر نوعی که باشد، موجب آلودگی قلب و مانع صفا و طهارت آن و توجه به ذکر و فکر است. نکته مهم و قابل توجه این است که نفی خواطر به يك باره و در يك زمان امکانپذیر نیست، بلکه لازم است به تدریج و به كمك ذکر و تفکر صورت پذیرد. هر چه روح انسان قوت و قدرت و نورانیت پیدا کرد، به همان اندازه میتواند بر نفی خواطر مسلط گردد. اهل سلوک، سه طریق برای نفی خواطر پیشنهاد میکنند:

1. جریان طبیعی و تمرینات تمرکز حواس.
2. تقویت روح از راه ذکر و عبادت، مانند روزه.
3 . پیشرفت، از راه جذب که سالک در اثر ظهور محبت و جذب، تعلق از غیرمحبوب را قطع کرده، و در همه حال مجذوب او میشود. (66)

5 . دریده شدن پرده‌های عصمت: انسان به طور فطری و خدادادی از نوعی مصونیت، قدرت دفاع و مقاومت در برابر خواسته‌های

بنهایت حیوانی برخوردار است که در شرایط عادی، مانند سپری در برابر طغیان و سرکشی قوای غریزی او را مصون میدارد. شرم و حیا، وجدان اخلاقی، انصاف، عاطفه، ترحم، جوانمردی، نوع دوستی، وفا و... از بازدارندهای قوی در درون انسان است که در تعدیل شهوات و امیال نفسانی مؤثر میباشد.

در واقع این گرایشهای مقدس و فطری خود به خود، آدمی را از انجام بسیاری از مناهای باز میدارد و به اداک بسیاری از حقوق سوق میدهد. لذا گاهی از آنها به «پردههای عصمت» تعبیر میشود. البته تعدادی از این پردهها حتی در انسانهای بدین نیز وجود دارد، ولی انسانهای اهل ایمان و باور، به نسبت درجه ایمانشان از پردههای عصمت بیشتری بهره‌مندند و به راحتی از بسیاری از گناهان صرف نظر میکنند؛ گرچه هیچ کس حق ندارد خود را از مکر شیطان و وسوسه نفس ایمن بداند، بلکه همواره باید به خدای متعال پناه ببرد.

یکی از آثار سوء گناهان بر قلب و باطن انسان، دریده شدن پردههای عصمت است؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ أَرْبَعِينَ حُتَّةً فَمَتَى أَذْتَبَ ذَنْبًا كَبِيرًا رَفَعَهُ عَنْهُ حُتَّةٌ» (67)؛ خدای تبارک و تعالی چهل پرده بربنده با ایمان قرار داده که هرگاه گناه بزرگ انجام دهد یکی از آن پردهها برداشته میشود.

گاهی وسوسه نفس و خدعه شیطان ممکن است، اندک اندک همه پردههای عصمت و پلهای ارتباط با خدای بزرگ را خراب کند و هیچ راه بازگشت و توبهای باقی نگذارد. در این صورت از انسانیت، هیچ چیزی برای او باقی نماند و به درکات انحطاط عمل سقوط میکند. از چنین آدمی، هر کار بدی ممکن است سربرزند؛ کشتن کودکان و زنان تا تجاوز به حریمهای الهی و حتی کشتن امام. از این رو اهل بیت علیهم السلام همواره در کنار توصیه مؤمنین به «إِتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ» (68) به گناهکاران نیز سفارش نمودند: «إِتَّقِ اللَّهَ بَعْضَ التَّقَى وَإِنْ قَلَّ وَدَعَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ سِتْرًا وَإِنْ رَقَّ»؛ (69) از خدا بترس و قدری تقوا پیشه کن، گرچه اندک باشد و بین خود و خدا پردهای را باقی بگذار گرچه نازک باشد.

امام سجاد علیه السلام گناهای را که پردههای عصمت را مندرد چنین بر شمرده‌اند: «نوشیدن شراب، فماربازی، پرداختن به لغو و بیهوده گویی برای خندانیدن نادانها، ذکر عیوب مردم و همنشین با اهل گناه» (70)

6. قساوت قلب: قرآن کریم و اولیای دین، همواره انسانها را نسبت به آن چه که موجب انحراف و گمراهیشان میشود، آگاهی داده و برحذر داشته‌اند. قرآن کریم، انسانهای سخت دل را مورد تهدید قرار داده، مفرماید: «قَوْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (71) وای بر بدبختی سخت دلان از خدا بخبر. در آیه دیگری مفرماید: «تَمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (72)؛ پس (با آن معجزه بزرگ)، باز چنان سخت دل شدید که دلها پائین چون سنگ یا سختتر از آن شد. و به درستی که از برخی از پاره سنگها، نهرها بجوشد و از برخی دیگر بشکافد و باز آبی از آن بیرون آید و پارهای از سنگها از ترس خدا فرود آیند. (ای سنگدلان لجوج! ترسید که) خدا از کردار شما غافل نیست.

و در جای دیگر مفرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (73)؛ به درستی که ما فرو فرستادیم به سوی امتهایی که قبل از تو زندگی میکردند و آنان را به سختها و گرفتارهای گوناگون مبتلا نمودیم، تا شاید روی تضرع به درگاه ما آورند. پس چرا وقتی عذاب ما را دیدند، تضرع نکردند؟ ولكن دلهايشان سخت شد و قساوت قلب گرفتند و شیطان عمل زشتشان را برایشان زینت داد.

در روایات وارده از معصومین علیهم السلام نیز، نسبت به خطرات و تهدیدات مبتلا شدن به قساوت قلب، آگاهی و هشدار داده شده است. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «خدا به موسی خطاب کرد و فرمود: ای موسی! در دنیا آرزو و آمال خود را دراز مکن، که دلت سخت و قسی میشود و سخت دل، از من دور است» (74) (امیرالمؤمنین علی علیه السلام مفرماید: «مَا جَعَتِ الدُّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَمَا قَسَتْ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الدُّبُوبِ» (75)؛ اشکهای چشم نمخشکد، مگر به خاطر قساوت و سختی دلها، و دلها قسی نمگردند، مگر به خاطر گناهان زیاد.

7. مهر خوردن قلب و مرگ دل (وقف قلب): چنان که دیدیم پارهای از گناهان، در نهایت، انسان را به مرحلهای مرسند که هیچ امیدی به صلاح و رستگاری در او نباشد، گویی برای آتش خلق شده است. از چنین حالتی به مرگ دل یا مهر خوردن دل تعبیر میشود.

از دیگر آثار گناه بر قلب، میتوان به موارد ذیل اشاره کرد:

- تهمت زدن، قلب را تاریک کرده و ایمان را از آن زایل میکند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ إِخَاهُ انْمَاثَ الْإِيْمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمِثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ» (76) همین که مؤمن برادر خود را تهمت زند، ایمانش از دلش زدوده شود (آب میشود)، چون نمک در آب.

- اصرار بر گناه موجب وارونه شدن قلب میگردد: امام باقر علیه السلام فرمودند: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ، إِنَّ الْقَلْبَ لِيُؤَافِقُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَرَاكَ يَهْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيُصَيِّرُ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ» (77)؛ چیزی بیشتر از گناه قلب را فاسد نمیکند. قلب مرتکب گناهی میشود و بر آن اصرار موزرد تا آن نگاه بر قلب غالب میشود پس بالاایش به پایین مگراید (قرار مگیرد، یعنی سرنگون و وارونه شده)، سخن حق و موعظه در آن اثر نمیکند.

- گناه رد حاجت مؤمن، بسان کشتن با جریحهدار کردن دل است: رسول اعظم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «هر گاه شخص محتاج، حاجتش را نزد کسی که میتواند برآورد، فاش سازد و او حاجتش را برآورده نکند، در واقع او را کشته است؛ اما نه با شمشیر و نیزه، بلکه با زخم دل» (78)

- گرفتاران معصیت حب دنیا، قلبی اندوهگین دارند. امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کسی دل به دنیا بندد به سه خصلت دل بسته است: «هَمٌّ لَا يَفْتَنِي، اندوهی که پایان ندارد؛ اَمَلٌ لَا يَدْرِكُ، آرزویی که به چنگ نیاید؛ وَرَجَاءٌ لَا يَتِيَالُ، و امیدی که به آن

- گناه موجب بد دلی و بدگمانی انسانها به یکدیگر مشهود. امام صادق علیه السلام فرمودند: «أُنْظِرْ قَلْبَكَ فَإِذَا أَنْكَرَ صَاحِبَكَ قَانَ أَحَدَكُمَا قَدْ أَحَدَتْ» (80)؛ به دلت بنگر پس اگر دیدی که نسبت به رفیقت نگران هستی (و چیزی در دل داری) بدان که یکی از شما کار (گناه) تازهای کرده است.
- خشمگین شدن، قلب را ویران میکند. امام صادق علیه السلام مفرمابند: الْعَصَبُ مُمَجِّقَةٌ لِقَلْبِ الْحَكِيمِ» (81)؛ غضب، دل شخص حکیم را نابود میکند.
- تعارض بین زبان و قلب موجب خروج از حقیقت اسلام است. امام رضا علیه السلام فرمودند: «لَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَخَالَفَ بِالْقَلْبِ» (82)؛ کسی که با زبان اجابت کند ولی با قلب مخالفت کند، مسلمان نیست.
- مخاصمه و ستیزه کردن، موجب مرض دل مشهود. امام صادق علیه السلام فرمودند: «فَإِنَّ الْمَخَاصِمَةَ مُمْرِضَةٌ لِلْقَلْبِ» (83)؛ غفلت، موجب مرگ قلب مشهود و نیز فرمودند: «فِيمَا نَاجَى اللَّهُ بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا تَنْسَنِي عَلَى كُلِّ حَالٍ فَإِنَّ نِسْيَانِي يُمِيتُ الْقَلْبَ» (84)؛ مرا در هیچ حال فراموش مکن که فراموشام دل را مسمیراند.
- نشستن با اهل غفلت و گناه، دل را مسمیراند. قال رسول الله عليه السلام: «ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ؛ الْجُلُوسُ مَعَ الْأَنْدَالِ وَالْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ وَالْجُلُوسُ مَعَ الْأَعْنِيَاءِ» (85)؛

پی نوشت :

- 1) برگرفته از کتاب گناهشناسی اثر استاد رضا رمضانی گیلانی.
- 2) احزاب، 72.
- 3) شرح اصول کافی، ج 9، ص 377.
- 4) شرح نهجالبلاغه، ابن ابی الحدید، ج 10، ص 64، ذیل شرح خطبه.
- 5) نهجالبلاغه، خطبه 179.
- 6) آل عمران، 159.
- 7) حدید، 16.
- 8) بقره، 74.
- 9) همان، 260.
- 10) احزاب، 26.
- 11) انفال، 2.
- 12) بقره، 283.
- 13) همان، 225.
- 14) توبه، 110.
- 15) اعراف، 179.
- 16) حج، 46.
- 17) نحل، 108.
- 18) انعام، 25.
- 19) مطفین، 14.
- 20) میزان الحکمة، ج 16916.
- 21) همان، ص 4981.
- 22) احزاب، 4.
- 23) بحارالانوار، ج 67، ص 25، ج 27.
- 24) آل عمران، 167.
- 25) نساء، 142.
- 26) آل عمران، 188.
- 27) نساء، 143.
- 28) بحار الانوار، ج 21، ص 136، ج 30.
- 29) ممتحنه، 1.
- 30) محمد، 24.
- 31) مانده، 13.
- 32) انبیاء، 2 و 3.
- 33) احزاب، 32.
- 34) غررالحکم، ج 6815، باب الحسداء .

- (35) همان، ح 6790، باب فی ذم الحسد.
- (36) میزان الحکمة، ح 3924.
- (37) نساء، 54.
- (38) میزان الحکمة، ح 21370.
- (39) همان، ح 21402.
- (40) همان، ح 21410.
- (41) همان، ح 21473.
- (42) کهف، 28.
- (43) فتح، 12.
- (44) اصول کافی، ج 2، ص 114، ح 11، باب الصمت.
- (45) شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص 406.
- (46) حديد، 16.
- (47) همان، 27.
- (48) انفال، 11.
- (49) زمر، 23.
- (50) آل عمران، 103.
- (51) حج، 32.
- (52) میزان الحکمة، ح 6410.
- (53) غررالحکم، ح 3637، باب الذکر نور و هدايه.
- (54) میزان الحکمة، ح 6417.
- (55) سفینه البحار، ج 2، ص 442.
- (56) بحار الانوار، ج 39، ص 213.
- (57) امالی صدوق، ج 1، ص 394.
- (58) یونس، 57.
- (59) نهج البلاغه، نامه 31.
- (60) غررالحکم، ح 1354.
- (61) بحار الانوار، ج 71، ص 324.
- (62) تحف العقول، ص 35.
- (63) مؤمنون، 2 و 9.
- (64) احزاب، 53.
- (65) مقاله اولی، فصل 8، ص 51 و 49.
- (66) ر. ک. رساله لقاء الله در سیر و سلوک منسوب به علامه بحر العلوم.
- (67) بحار الانوار، ج 70، ص 361، ح 87.
- (68) تقوای خدا پیشه کنید آنگونه که شایسته خدای خداست، آل عمران، 102.
- (69) بحار الانوار، ج 75، ص 243.
- (70) معانی الاحیاء، ص 270.
- (71) الزمر، 22.
- (72) البقره، 74.
- (73) الانعام، 42 و 43.
- (74) وسائل الشیعه، باب 75.
- (75) اصول کافی، ج 2، ص 271؛ تحف العقول، ص 147.
- (76) اصول کافی، ج 4، ص 148.
- (77) همان، ج 3، ص 370.
- (78) همان، ج 4، ص 338.
- (79) همان، ص 9.
- (80) همان، ص 469.
- (81) همان، ج 3، ص 415.
- (82) همان، ج 2، ص 504.
- (83) همان، ج 1، ص 547، ح 25، باب الغیء و الانفال.
- (84) همان، ج 2، ص 498، ح 11، باب ما یجب من ذکر الله.
- (85) همان، ص 641، ح 8، باب من تکره مجالسته.

گناه و زندگی (3)
گناه زدایی (1)

به کوشش غلامرضا شریفی

مقدمه

گناه‌زدایی یا شیوه‌های مبارزه با گناه بر این اصل استوار است که آدمی متواند خود را اصلاح کند و هر چند زیر بار گناهان باشد، متواند از این مهلکه نجات یابد. در غیر این صورت فلسفه بعثت انبیاء و ولایت حضرات معصومین علیهم السلام، مخدوش می‌شود. آری هر چند خلاصی از زیر بار گناهان خصوصاً اگر به صورت ملکه درآمده باشد، بسیار مشکل است، ولی شدنی است، البته با خون جگر خوردن و سختی و رنج کشیدن؛ گویند سنگ لعل شود از مقام صبر آری شود ولیکن به خون جگر شود

برای گسترش مفهوم تقوا باید در دو حوزه فرد و جامعه اقدام نمود. بشك هرچه جامعه عاری از مظاهر فساد و گناه باشد، به عبارتی جامعه پاک و سالم باشد، زندگی برای آنان که میخواهند خود را تزکیه کنند، هموارتر است و به همین میزان زندگی روزانه در محیط آلوده به گناهان، سختتر است، ولی شدنی است. در عین حال افرادی که در این محیطها، تقوا دارند تقوایشان عمیقتر و درجات ایمانشان بیشتر است. البته هم فاسقان گمراه در جامعه‌های کاملاً دینی داریم و هم مؤمنان بسیار حقیقی در جامعه‌های کاملاً فاسد.

در این بخش آن دسته اموری را که فرد به تنهایی متواند انجام دهد تا از گناهان دور شود، بررسی میکنیم و با یادآوری این نکته که ناامیدی از رحمت خداوند از بزرگترین گناهان است و همچنین ذکر حدیثی از حضرت امیر علیه السلام بحث را ادامه مدهیم. «وَلَا تَيْأَسَنَّ لِشَرِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ رُوحِ اللَّهِ»؛ (2) لِقَوْلِهِ تَعَالَى «إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنَ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (3) حتی برای بدترین فرد این امت از رحمت خدا نومید مشو؛ زیرا که خداوند متعال فرموده است: «از رحمت خداوند نومید نشود مگر گروه کافران».

توبه

توبه همان پشیمانی است؛ رسول الله مفرمایند: «الندم توبه» (4) البته پشیمانی از گناه همیشه با علمی که آن را به وجود می‌آورد و عزمی که از آن توبه پدید می‌آید، باید همراه باشد. توبه یکی از مهمترین راههای بازگشت از فضای گناه آلود و مبارزه با گناه است؛ ضمن آنکه عامل تعادل و امنیت روحی و روانی انسان نیز میباشد. فرد با ارتکاب گناه، امنیت و هماهنگی درونی و فطری خود را از دست میدهد و با توبه کردن آن را دوباره باز می‌یابد و این بار در برخورد با گناهان آگاهانه‌تر عمل کرده، خویشتن دارباش بیشتر میشود.

پیامبر گرامی اسلام مفرمایند: «لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ وَدَوَاءُ الذُّنُوبِ الْإِسْتِغْفَارُ» (5) (برای هر دردی درمانی است و داروی گناهان استغفار است. و نیز مفرمایند: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ» (6) توبه کار از گناه، مثل کسی است که گناهی نکرده باشد. البته تائب باید در هنگام توبه کردن این نکته را در نظر داشته باشد که «بدانی در هنگام گناه کردن، از پرده عصمت الهی بیرون آمدی. پس در آن لحظه مؤمن نبودی؛ بلکه ایمانت از دست رفته بود.» (7)

ووجب توبه فوری است زیرا هم خطر گناه را دفع میکند و هم حیات اخروی انسان را از تهدید گناهان حفظ میکند و این هر دو واجب فوری است؛ ضمن آنکه بنای توبه بر شناخت ضرر گناهان است و این شناخت جزو ایمان است و ایمان نیز واجب فوری است و نباید آن را تأخیر انداخت، چون زمان مرگ در دست ما نیست.

در فضیلت توبه همین بس که خداوند مفرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (8) و همچنین امام باقر علیه السلام مفرماید: «إِنَّ اللَّهَ أَشَدُّ قَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَصَلَ رَأْسَهُ وَزَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمَاءَ فَوَجَدَهَا» (9)؛ سرور و خوشحالی خداوند به سبب توبه بندها‌شاز خوشحالی کسی که توشه گمشده سفر خود را در شب تاریک پیدا میکند، بیشتر است.

الف. شرایط توبه

1. پشیمانی از گناه: پشیمانی واقعی از گناه ضمن آنکه از شرایط توبه است؛ هر چه این پشیمانی عمیقتر باشد، سرمایه بیشتری برای عدم تکرار گناه توسط توبه‌کار است.
2. جبران و تدارک: بستگی به نوع گناه، جبران آن متفاوت است. اگر ترك طاعات و عبادات واجب چون نماز و روزه و... بوده باید در حد توان خود فضای آنها را به جای آورد. اگر گناه از نوع شخصی بوده و حق الناس در آن دخیل نیست مثل شرب خمر و دروغ، باید تصمیم بگیرد که هرگز آنها را تکرار نکند. در روایت است که مردی به رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد: من با زنی سر و کار داشتم و از او هر لذتی بردم جز مباشرت، حکم خدا در این باره چیست؟ فرمود: آیا با ما نماز خوانده‌ای عرض کرد: آری خوانده‌ام. فرمود: نیکو، بدیها را محو میکند. (10)

اما اگر گناه مربوط به بندگان بوده، اعم از حق مالی، جانی، آبرو، حق حریم - که از آنها به حقالناس یاد میشود - باید متناسب هر يك از آنها حقوق مردم را جبران کند و در همه اقسام حقالناس تا صاحب حق راضی نشود، خداوند متعال راضی نخواهد شد.

3 . پیوستگی: پیوستگی، هم در توبه سریع پس از گناه و هم در پیوسته بر حالت توبه باقی ماندن و عدم مراجعت به آن گناه، از شرایط توبه است.

تو که گویی که فردا، این بدن
که هر روزی که مآید زمان
آن درخت بد جوانتر میشود
وین کننده پیر مضطر میشود
عمر ضایع، سعی باطل، راه دور
نفس کاهل، دل سیه، جان ناصبور
هین مگو فردا که فرداها گذشت
تا بکلی نگذرد ایام کثت

ب. توبه کنندگان

توبه کنندگان طبق تقسیمبندی صاحب معراجالسعادة چند دستهاند:

1. صاحبان نفس مطمئنه: پس از توبه کردن بر توبه خود تا آخر عمر ثابت ممانند.
 - 2 . صاحبان نفس لوامه: از گناهان کبیره توبه میکنند و اصول طاعت و عبادت را به جا میآورند اما خالی از گناهان به صورت سهو و غفلت نیستند.
 - 3 . صاحبان نفس مسوله: توبه میکنند و مدتی بر توبه خود ثابت اند اما باز شیطان بر آنها غلبه میکند و مرتکب گناه میشوند ولی باز با این وجود مواظبت بر طاعات دارند. امید نجات بر این دسته هست.
 - 4 . صاحبان نفس اماره: اندکی پس از توبه و ثابت بودن بر آن به لجه گناهان فرو میروند و از یاد توبه و ندامت مطلقاً خارج میشوند. ایشان شرشان بر خیرشان غالب است و از درجه توبه کنندگان ساقطاند.
- این بحث را با کلامی نورانی از امام راحل قدس سره، برگزیده از کتاب ارزنده چهل حدیث به پایان میرسیم: «بهار توبه، ایام جوانی است که بار گناهان و کدورت قلبی ناقصتر و شرایط توبه سهلتر و آسانتر است. پس ای عزیز! از مکاید شیطان بترس و در حذر باش و با خدای خود مکر و حيله مکن که پنجاه سال یا بیشتر شهوترانی میکنیم و دم مرگ با کلمه استغفار جبران گذشته میکنم، اینها خیال خام است.»

مرباطه

مرباطه، حساسترین مسیر سالکان الی الله است که بدون عبور از این نقطه راه تعالی و تکامل و دفع ردایل و برحذر بودن از قاذورات گناهان، به بن بست منتهی میشود. مرباطه در لغت به معنی به یکدیگر پیوستن است و اصطلاحاً یعنی مراقبت و نگران احوال دل خود بودن. مرباطه چهار مرحله دارد: مشارطه، مراقبه، محاسبه، معاقبه

الف. مشارطه

آن است که انسان با خود عهد و پیمان بندد که در انجام تکالیف و ادای وظایف و ایفای مسؤلیتها به هیچ وجه کوتاهی نکرده و از دستورهای شرع انور تجاوز نکند. این عهد و پیمان هر روز صبح تجدید میشود تا آنگاه که به صورت ملکه در نفس و روح آدمی، رسوخ یابد. بهترین ساعات برای مشارطه صبحگاهان پس از ادای فریضه صبح است؛ آنگاه که دل با صفات و حقیذیرتر است. در مقام مشارطه باید یاد روزی افتاد که دستمان از دنیا کوتاه شده و انگشت حسرت به دندان گرفته و مگوئیم: «رَبِّ ارْجِعْ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ»؛ (11) پروردگارا مرا برگردان، شاید بتوانم به تدارك گذشته عملی صالح انجام دهم.

ب. مراقبه

یعنی انسان پس از آنکه با خود عهد و پیمان بست، باید در تمام اوضاع و احوال مراقب و نگران خویش باشد؛ مبادا بر اثر غفلت و سهل انگاری، عهدی را که بسته است، بشکند. حضرت امیر علیه السلام مفرمایند: «بِتَنَبُّهِ انْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهْمِيماً عَلَى نَفْسِهِ، مَرَاتِباً قَلْبِهِ حَافِظاً لِسَانَهُ»؛ (12) سزاوار است که آدمی نگهبان نفس خود و مراقب دل و نگهدار زبان خویش باشد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هیچ روزی بر فرزند آدم نیاید جز اینکه آن روز بگوید: ای پسر آدم! من روزی نو هستم و بر تو گواهم، پس به وسیله من کار نیک کن و در من نیک به جای آر. تا در روز قیامت به سود تو گواهی دهم؛ چه، دیگر مرا هرگز نخواهی دید.» (13)

هر چه معرفت ما نسبت به باری تعالی بیشتر باشد، حضور او و نظارت او بر باطن و ظاهرمان را بیشتر درمیابیم و مراقبه بیشتر و عمیقتری بر خود میکنیم. باید برای هر عمل دو چیز را در نظر داشت: 1 - نیت عمل را بررسی کرد که آیا الهی است؟ اگر نبود باید از انجام آن منصرف شد 2 - هنگام انجام عمل، حق خدا را در آن ادا نمود و نیت خیر خود را تا پایان عمل و حتی پس از آن حفظ کند. مراقبه باید در ترك گناهان و انجام واجبات باشد و برای درجات بالاتر، ترك مکروهات و انجام مستحبات. بشك برای مراقبه هر چه

بهتر باید برنامه عبادی داشت تا با نظم و ترتیب مشخص، به پاکی و صفای دل و پرهیز از گناهان پرداخت.

ج. محاسبه

محاسبه یعنی حسابرسی و بازنگری نسبت به گذشته و تعهد نسبت به آینده. اصل محاسبه با توجه و مراعات اصول زیر تحقق مییابد:

- اصل بقا و ثبت و ضبط اعمال: هر چند که بسیاری از مردم در اثر غفلت ماهها و سالها به حساب خود نمیرسند، ولی همه اعمال ما نزد پروردگار ثبت و ضبط شده است. «وَأَنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ» (14) «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (15) آری همه اعمال انسان ثبت و ضبط شده و در روز قیامت به او گفته میشود: کتابت را بخوان! کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی. (16)

- اصل حسابرسی و مجازات: همه اعمال انسان در روز قیامت محاسبه میشود و متناسب با آن پاداش و کیفر دریافت میدارد: «إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ»؛ (17) و اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را بر طبق آن محاسبه میکند.

در احادیث فراوانی به محاسبه نفس اشاره شده و اهمیت بسیار زیادی به آن داده شده است. امام کاظم علیه السلام فرمودند: «لَيْسَ مِثْلًا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلَهُ حَسَنًا سَيَرَا اللَّهُ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا سَتَعْرِفُهُ اللَّهُ مِنْهُ وَتَابَ إِلَيْهِ»؛ (18) از ما نیست کسی که هر روز به حساب نفس خود رسیدگی نکند. اگر کار خوبی کرده باشد، از خداوند فزونتر بخواهد و اگر کار بدی کرده باشد، از خداوند آمرزش بخواهد و به درگاه او توبه کند.

- کیفیت محاسبه نفس: شخصی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسید: چگونه انسان خود را محاسبه کند؟ فرمود: وقتی انسان شب را به روز و روز را به شب میآورد، شبانگاه باید به خویش بازگردد و به خود بگوید: امروزت گذشت و دیگر باز نمگرده و خداوند از تو پرسش خواهد کرد که این روز را چگونه سپری کردی و چه کاری در آن انجام دادی؟ آیا خدا را یاد کردی؟ آیا حمد و سپاس او را به جای آوردی؟ آیا حق برادر مؤمن را ادا نمودی؟ آیا گرفتاری او را رفع کردی؟ آیا در نبودش از خانواده و فرزندان او نگهداری کردی؟ آیا با مابهگذاردن از آبرویت، دیگران را از بدگویی نسبت به برادر مؤمن بازداشتی؟ آیا مسلمانی را یاری کردی؟ بالاخره چه کردی در این روزی که گذشت؟ پس تمام اعمال خود را به یاد آورد. اگر کار خیری از او سر زده، خدا را سپاس گوید و او را بر این توفیق تکریم و تعظیم کند و چنانچه در میان اعمالش به گناهی یا تقصیری برخورد کند از خدا آمرزش بخواهد و تصمیم بگیرد که دیگر گناه نگیرد و به وسیله تجدید صلوات بر محمد و خاندان پاکش آئینه دل را صفا بخشد و آن را از زنگار گناه بزدايد. (19)

د - معاتبه

هنگامی که کار محاسبه به پایان رسید، اگر معلوم شد، گناهی مرتکب شده و در محکمه نفس مقصر شناخته شد، نباید نفس را رها کند و باید او را سرزنش کرده و به انتقاد از او پردازد. زیرا اگر نفس رها شود و بدون مجازات به حال خود واگذارده شود، جری شده و تا مرز هلاکت پیش میرود. بشك مدارا کردن با دشمن موجب زیاده خواهی او میگردد. از فواید معاقبه آن است که انسان به واعظ درونی خود بها داده و آن را قوی میکند و این هشدار دهنده هنگام گناه کردن نیز به یاری او مشتتد تا عقبهای گناه را رد کند. حضرت امیر علیه السلام میفرمایند: «مَنْ دَمَّرَ نَفْسَهُ أَصْلَحَهَا» (20) «مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ دَبَّحَهَا»؛ (21) هر کس از خود بدگویی و انتقاد کند خود را اصلاح کرده و هر کس خودستایی نماید خویش را تباہ کرده است.

البته نتیجه دیگر معاتبه، فارغ شدن از عیب جویی و پرداختن و مشغول بودن نفس با عیوب خویش است. در حالات مرحوم آیت الله بروجردی نقل شده است که ایشان هرگاه نسبت به طلبهای پرخاش میکردند، علاوه بر آنکه از آن شخص عذرخواهی مینمودند، نذر داشتند که برای جبران این عمل فردای آن روز را روزه بگیرند. حضرت علی علیه السلام میفرمایند: «مَنْ لَمْ يَسْسُ نَفْسَهُ أَصَاعَهَا» (22) هر کس نفس خود را سیاست و تأدیب نکند آن را تباہ کرده است.

دعا

خواستن از خدا و مناجات با او، عرض شکوه از نفس، شکایت از شیطان و پناه بردن به خدای متعال از راههای گناه زدایی است. تو دعا را سخت گیر و مشغول تا که او برهاندت از دست غول

دعا سلاح مؤمن است، سلاحی که باید به جنگ دشمنان درونی و بیرونی برود. روزی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: آیا سلاحی را به شما نشان دهم که از دشمنان نجاتان دهد و روزیتان را زیاد کند؟ عرض کردند: آری یا رسول الله فرمود: شب و روز پروردگارتان را بخوانید؛ زیرا که سلاح مؤمن دعاست. (23)

همنشینی با خوبان

همانگونه که در سفرهای دنیوی رفیق خوب و یار وفادار نقش حساس و مفیدی دارد، در سیر و سلوک و تزکیه نفس نیز رفیق موافق بسیار ضروری است. همچنان که مصاحبت با آدم بیمار موجب سرایت بیماریهای مسری میشود، مصاحبت و رفاقت با افراد بدکار نیز موجب انحراف قلب آدمی میشود، البته این انتقال بیماری معنوی به گونهای صورت میگیرد که خود فرد نیز متوجه آن نمیشود حضرت

امیر علیه السلام مفرمایند: «لَاتَصْحَبِ الشَّرِيرَ فَإِنَّ طَبْعَكَ يَسْرِقُ مِنْ طَبْعِهِ شَرًّا وَأَنْتَ لَاتَعْلَمُ» (24) با مردم شریر و فاسد رفاقت نکن که طبیعت تو به طور ناآگاه بدی را از آنها میزدود و تو بخبری. امام جواد علیه السلام نیز مفرمایند: «إِيَّاكَ وَمُصَاحَبَةَ الشَّرِيرِ فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُوبِ يَحْسُنُ مَنْظَرَهُ وَيَقْبُحُ آثَرُهُ» (25) از رفاقت با آدم شرور بپرهیز که مانند شمشیر خوش منظر و بد اثر است. رفیق آن قدر در صلاح و رستگاری و نیز بدبختی و هلاکت او اثر دارد که حضرت امیر علیه السلام در حدیثی راه شناخت دین و آیین فرد را، دین و آیین رفیقش میدانند. «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ» (26)

جعفری گوید: حضرت ابوالحسن علیه السلام به من فرمود: چرا منگرم که تو نزد عبدالرحمان بن یعقوب هستی؟ در جواب گفتم: او دایی من است. حضرت فرمود: او درباره خدا سخنان ناهنجار میگوید و خدا را [به صورت اجسام و اوصاف آن] وصف میکند. پس یا با او همنشین شو و ما را واگذار، یا با ما بنشین و او را ترک کن. عرض کردم: او هر چه میخواهد بگوید، به من چه زیانی دارد وقتی که من نگویم آنچه را که او میگوید؟ امام علیه السلام فرمود: آیا [داستان] آن کس را نمیدانی که خود از یاران موسی علیه السلام بود و پدرش از یاران فرعون؟ پس هنگامی که لشکر فرعون به موسی و یارانش رسیدند، آن پسر از موسی جدا شد که پدرش را پند دهد و او را به موسی و یارانش ملحق سازد. پدرش به راه خود در لشکر فرعون مرفت و این جوان با او [درباره مذهبش] ستیزه میکرد، تا اینکه هر دو به کنار دریا رسیدند [و همین که لشکر فرعون غرق شدند] آن دو نیز با هم غرق شدند. خبر به موسی علیه السلام رسید، فرمود: او در رحمت خدا است، ولی چون عذاب نازل گردید از آنکه نزدیک گنهار است، دفاعی نشود. (27)

یاد معاد

یاد مرگ و حوادث پس از آن از بهترین دواهای درد گناه و دنیا زدگی است. رفتن به قبرستان در تنهایی و ایام خلوت و دیدن و دراز کشیدن در قبور خالی، مطالعه آداب کفن و دفن و کتابهایی که مربوط به معاد و قیامت است، بسیار اثرگذار میباشد. امام صادق علیه السلام مفرمایند: ذَكَرُ الْمَوْتِ يُمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَيَقْلَعُ مَنَايَتِ الْغَفْلَةِ وَيَقْوِي الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَيُرْفِقُ الطَّبَعَ وَيَكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَى وَيُطْفِئُ نَارَ الْحَرِصِ وَيَحَقِّرُ الدُّنْيَا؛ (28) یاد مرگ، خواهشهای نفس را مضمیراند و رویشگاههای غفلت را ریشه کن میکند و دل را با وعدههای خدا نیرو میبخشد و طبع را نازک مسازد و پرچمهای هوس را درهم میسکند و آتش آزمندی را خاموش مسازد و دنیا را در نظر کوچک میکند.

یاد مرگ دنیا را در نظر انسان کوچک کرده و رغبت انسان را به آن کم میکند و چون دنیا رأس هر گناه و لغزشی است، اثری مستقیم در دوری از گناه و پرهیز از اشتغال به شهوات دارد. امام علی علیه السلام مفرمایند: «مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ قَلَّتْ فِي الدُّنْيَا رَغْبَتُهُ» (29)

امام حسن مجتبی علیه السلام در محلی به نام «أبواء» تنها مشغول نماز بود که زن زیارویی وارد شد. هنگامی که امام علیه السلام نماز را به پایان رسانید، فرمود: آیا حاجتی داری؟ عرض کرد آری. فرمود: حاجت چیست؟ عرض کرد برخیز و از من کام بگیر! امام علیه السلام فرمود: «إِلَيْكَ عَنِّي لِأَتَحْرِقِنِي بِالنَّارِ وَتَفْسِيكَ»؛ زود از من دور شو، من و خود را گرفتار آتش جهنم نکن. او که خواست اصرار ورزد، امام علیه السلام گریستند و فرمودند وای بر تو از من دور شو! آن قدر جانکاه گریست که زن نیز به گریه افتاد. در این بین امام حسین علیه السلام وارد شد و دید آن دو اشک میریزند او نیز از گریه برادر به گریه افتاد. عدهای از اصحاب وارد شدند. آنها نیز از گریه حسنین به گریه افتادند. صدای ناله و اشک بلند بود که زن فرصت را مناسب دید و از میان جمعیت بیرون رفت. امام حسین علیه السلام تا موقعی که امام حسن علیه السلام خودشان شرح ندادند، علت واقعه را پرسش نفرمود. تا اینکه این دو بزرگوار يك شب در محلی آرمیده بودند. ناگاه امام حسن علیه السلام از خواب بیدار شد و شروع به گریه کرد. امام حسن علیه السلام فرمود: چه خوابی دیدی؟ فرمود: تا زندهام برای کسی نقل نکن. سپس ادامه داد: در عالم رؤیا یوسف علیه السلام را دیدم، در خواب نیز گریستم. حضرت یوسف در میان جمعیت رو به من کرد و گفت: ای برادر که پدر و مادرم فدایت باد، چرا گریه میکنی؟ گفتم: یاد داستان تو و همسر عزیز مصر (زلیخا) و گرفتاریهایت، زندان رفتن و غم فراق پدرت یعقوب افتادم و تعجب کردم که این همه مشکلات را تحمل کردی. به این علت اشک ریختم. یوسف گفت: ای حسن بن علی! آیا از داستان خود با زن بدوی در محل آبواء تعجب نمکنی؟ (30)

خواهی که رسی به کام بردار دو گام
يك گام ز دنیا و دگر گام ز کام
نیکو مثلی شنو زپیر بسطام
از دانه طمع پُر برستی از دام

تقویت روحیه عزتطلبی و کرامتمداری

عزت و کرامت، خصلتی فردی یا روحیهای جمعی است که صلاحیت و شکستناپذیری و مقهور نشدن در برابر سختها، مشکلات و عوامل بیرونی ایجاد میکند و شخص عزتمند در هیچ بُعدی از ابعاد زندگی تن به خواری و پستی نمیدهد. البته در برابر انسانهای متواضع، تواضع دارند، ولی در مقابل ناهلان متکبرند. کرامت مداری در انسان، چنان همت را بلند میکند که به هیچ مقامی دل نمبندد و عجب به دارایی و توانمندها را نشانه دون همتی میابد. خداوند کریم در آیه 38 سوره توبه مفرماید: «أَرْضِيئُمْ بِالْحَيَوَةِ الدُّنْيَا»؛ «آیا شما به زندگی دنیا راضی شدید؟» یعنی آنکه تو انسان هستی و تمام عالم برای توست تا به ملکوت برسی. با این شخصیت بزرگ، آیا به این دنیای پست راضی میشوی؟

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد
آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود

برعکس، انسانهایی که حرمت و عزت آنها از بین رفته است به هر گناهی تن میدهند و هر رذیله اخلاقی را برای جبران ضعفهای روحی و شخصیتی انجام میدهند. همچنان که فرعون با پست و خوار کردن قومش آنها را مجبور به اطاعت مکرده، خداوند کریم در آیه 54 سوره زخرف مفرماید: «قَاسَتْخَفَّ قَوْمَهُ قَاطِعُوهُ»؛ «(فرعون) قوم خود را سبک شمرد، در نتیجه از او اطاعت کردند». حضرت امیر علیه السلام درباره علت نفاق آدمی مفرماید: «يَفَاقُ الْمَرْءَ مِنْ دُلِّ يَجِدُهُ فِي نَفْسِهِ» (31) نفاق و دو رویی انسان از حقارت و ذلتی است که در وجود خود مییابد.

با توجه به بررسی هایی که در مطالب گذشته درباره نفاق شد، تفسیر حدیث بالا بسیار روشن و گویاست. امام هادی علیه السلام مفرماید: «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ» (32) «هر کس نفسش نزد او پست باشد از شر او ایمن نباش». نکته مهم آن است که عزت حقیقی مخصوص خداست (مطابق آیه 10 سوره فاطر) و خداوند چون مُعِزٌّ و عزت دهنده است، به اولیاء خودش عزت میدهد. آدمی باید ضمن طلب عزت حقیقی از باری تعالی، از راههای ذیل نیز برای تقویت عزت و کرامت خود اقدام کند.

الف. ارتباط بیشتر با خداوند و رساندن معنای توحید افعالی به قلب.
ب. کم کردن خواهش و تقاضا از دیگران. آنگونه که امام رضا علیه السلام مفرماید: «الْمَسْأَلَةُ مِفْتَاحُ الْبُؤْسِ» (33)
مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در تنگنای معیشت قرار گرفت. همسرش به او گفت: هنگامی که نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفتی، از او درخواست کمک کن. آن مرد به حضور پیامبر رسید، چون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را دید، فرمود: هر کس از ما چیزی بخواهد به او عطا میکنیم و هر که اظهار بنیازی کند، خدا او را غنی گرداند. آن مرد با خود گفت: پیامبر منظوری جز من نداشت. پس به نزد همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن به او گفت: پیامبر خدا بشر است و ممکن است از وضع تو خبر نداشته باشد پس او را از وضع خود آگاه کن.

رسول خدا چون دوباره او را دید، فرمود: هر کس از ما چیز بخواهد، به او عطا میکنیم و هر که اظهار بنیازی کند، خدا او را غنی مگرداند. تا اینکه این کار سه بار تکرار شد. آنگاه مرد رفت و تیشهای به عاریه گرفت و عازم کوه شد و از آن بالا رفت و مقداری هیزم تهیه کرد، آنها را به بازار آورد و به ازای نصف مد آرد، فروخت. سپس به خانه بازگشت و آن آرد را پختند و خوردند. فردا نیز به کوه رفت و از آن بالا رفته و مقداری بیش از روز قبل، هیزم تهیه کرد و سپس آن را فروخت و پیوسته به این کار ادامه داد و مالی فراهم کرد، تا آنکه با آن، تیشهای خرید. سپس مال بیشتری گرد آورد و با آن بچه شتر و غلامی خرید، تا زمانی که داراییش زیاد شد و ثروتمند گردید. پس نزد پیامبر آمد و او را از ماجرا خبر داد که چگونه برای عرض نیاز به محضر پیامبر آمده و از آن حضرت چه شنید. آن گاه حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: به تو گفتم که هر کس از ما چیزی بخواهد به او عطا میکنیم و اگر بنیازی ابراز کند، خدا او را توانگر مسازد.

پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم خطاب به ابوذر هنگامی که بهشت را با شرایطی برای او تضمین نمود، فرمودند: به شرط آنکه چیزی از مردم نخواهی، حتی اگر تازیانهات به زمین افتاد، خودت پیاده شو و آن را بردار. (34)

ج. دقت در انجام امور محوله

د. رعایت احترام دیگران و جلب احترام آنان

ه. عدم ورود در اموری که آگاهی و مطالعه کافی در آن به دست نیآورده و نیز توانایی انجام آن را ندارد. امام هادی علیه السلام مفرماید: «شایسته نیست برای مؤمن که خود را خوار کند. سؤال شد چگونه خود را خوار میکند؟ فرمود: در کاری که در حد توان او نیست، پیشقدم میشود و در نتیجه خود را خوار میکند. (35)
و. تمرین عملی برای ردّ درخواست کسانی که به نحوی او را به گناه دعوت میکنند.

این بخش را با حدیث زیبایی از حضرت امیر علیه السلام پایان مدهیم: «پیروان من کسانی هستند که همچون سگان بانگ برنمایند و همچون کلاغان طمع نمورزند و از مردم درخواست حاجت نمکنند، هر چند که از گرسنگی جان خود را از دست بدهند». (36)

توسّل

توسل به معنای اتخاذ وسیله برای نزدیک شدن به چیزی است و خداوند کریم توصیه نموده است که برای سلوک به سمت حضرت حق و دوری از پلیدها و گناهان و نایل شدن به فضایل اخلاقی وسیله بجوییم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»؛ (37) ای کسانی که ایمان آوردهاید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید؛ و وسیلهای برای تقرب به او بجوید!
این شهر آشوب از حضرت امیر علیه السلام نقل میکند که ذیل این آیه فرمودند: «أَتَا وَسِيلَتَهُ» (38) من وسیله خدا هستم. همچنین حضرت زهرا علیها السلام ضمن خطبه شریفش مفرماید: «وَاحْمَدُوا اللَّهَ الَّذِي لِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ يَتَّبَعِي مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَتَحَنُّنُ وَسِيلَتُهُ فِي خَلْقِهِ» (39) حمد کنید خدایی را که عظمت و نورش ایجاب میکند که اهل آسمانها و زمین (برای نزدیک گشتن به او) وسیله بجویند؛ و ما وسیله او در میان خلقش هستیم.

با توسل به اهل بیت علیهم السلام از خداوند برای حل مشکلات معنوی و نیز مادی و غلبه بر آتش شهوت و ترك معاصی یاری میجوییم و صد البته این توسل و اعتقاد به ولایت شرط مقبولیت و صحت هر عملی است.
میستر گوید: داخل شدم بر امام صادق علیه السلام و گفتم: قربانت شوم! من همسایه‌های دارم که (شبها) به صدای او از خواب بیدار

مشغول (مبیینم) یا به تلاوت قرآن مشغول است و با تکرار آیاتی از کتاب خدا منالد و مگرید؛ و یا در حال دعا و مناجات با پروردگار است. از دیگران نیز در حال خلوت و آشکارش جویا شدهام مگویند از تمام گناهان پرهیز میکند. امام علیه السلام فرمود: ای میسر، آیا از آنچه که شما بر آن هستید (ولایت اهل بیت) آگاهی دارد، گفتم: خدا میداند. این جریان گذشت و سال دیگر که به حج رفتم به تفحص از حال آن مرد پرداختم فهمیدم که چیزی از امر «ولایت» نمداند. در محضر امام صادق علیه السلام که مجدداً سخن از حال وی به میان آوردم، بار دیگر آن حضرت سؤال قبل را تکرار فرمود: «بَعْرِفُ شَيْئاً مِمَّا أَنْتَ عَلَيْهِ؟» آیا از آنچه که تو بر آن هستی چیزی میشناسی؟ گفتم: خیر. فرمود: «يَا مَيْسِرُ، أَتُ الْيَقَاعِ اعْظَمُ حُرْمَةً؟» ای میسر کدام يك از بقعها (قطعات زمین) از نظر احترام بزرگتر است؟ گفتم: خدا و رسول خدا و فرزند رسولش دانانترند. «ای میسر! فاصله بین رکن و مقام (در مسجد الحرام) باغی از باغهای بهشت است؛ و فاصله بین قبر و منبر (در مسجد النبی صلی الله علیه وآله وسلم) باغی از باغهای بهشت است؛ اگر خدا به بندهای عمر دهد که هزار سال ما بین رکن و مقام و قبر و منبر به عبادت وی پردازد و عاقبت امر نیز مظلومانه (بی هر گونه جرم و گناه) در بسترش مانند گوسفندی خوشرنگ و زیبا، ذبح و سر بریده شود، در حالی که عاری از «ولایت» ما بوده است، هر آینه بر خداست که او را به رو در آتش دوزخ بیفکند.»(40)

تقویت ایمان به خدا

ایمان به خدا و یاد او در همه حال و اعتقاد به اینکه همه ما در محضر او هستیم، از اساسترین اهرمهای بازدارنده از گناهان است. قدرت ایمان به خدا در کنترل غرایز و ریشه کن کردن گناهان چنان قوی است که انسان را در خلوت و جلوت، از گناهان باز میدارد. در آیات و روایات متعددی بر این امر تأکید شده است: «الْمُ يَعْلَمُ يَأْتِ اللّٰهَ يَرِي»(41) آیا انسان نمداند که خداوند او را مبیند؟ قرآن 51 بار بر بصیر و 49 مرتبه بر سمیع بودن حق تعالی تأکید کرده است و این دلالت بر حاضر و ناظر بودن خداوند بر ما دارد.

در مقامی که کنی قصد گناه
گر کند کودکی از دور نگاه
شرم داری، زگنه در گذری
پرده عصمت خود را ندری
شرم بادت ز خداوند جهان
که بود خالق اسرار نهان
بر تو باشد نظرش گناه به گناه
تو کنی در نظرش قصد گناه

حضرت امیر علیه السلام فرمود: «وَلَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ»(42) پرده خویش را نزد خداوندی که از اسراران آگاه است ندرید. و نیز امام باقر علیه السلام درباره یاد خدا مفرمایند: «یاد خدا آن است که هنگام نزدیک شدن به گناه، انسان به یاد خدا بیفتد و همین او را از گناه بازدارد.»(43) برای تقویت ایمان به خداوند، اموری چون دادن صدقه پنهانی، انجام عبادات مخفیانه، ادای حقوق الهی مثل خمس و زکات، انجام امور فقط برای خدا، بسیار اثر گذار است.

مشغول کردن نفس

اگر برای نفس خود برنامه ریزی نکنیم و آن را به امور خیر مشغول نداریم، قوه موجود در انسان، آن را به حرکت درمآورد و به اموری مشغول میکند که خود میخواهد که غالباً غیرالهی و گناه است. آری، باید نفس را چنان مشغول به امور واجب و مستحب و برنامههای مفید گوناگون کرد که فرصت پیدا نکند ما را به وادی گناه بکشاند. برنامههایی چون تحصیل علم و دانش، مطالعه خاص در حوزه قرآن، نهجالبلاغه، احادیث، مشغول شدن به ذکر خدا، یادگیری فنون و مهارتهای لازم، برنامههای تفریحی و ورزشی سالم در اشتغال نفس بسیار مؤثر است.

نماز

جنبه باز دارندگی نماز از فحشا و منکر یکی از آثار ارزشمند این فریضه الهی است. «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»(44) عدهای از اصحاب خدمت حضرت رسیدند و درباره یکی از مسلمانان که همیشه پشت سر پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم نماز میخواند، ولی مرتکب گناهی هم میشد، گفت و گو کردند. حضرت به آنها فرمود؛ نگران نباشید نمازش او را از گناه باز میدارد. طولی نکشید که آن شخص گناه را ترك کرد و توبه نمود.(45) آن حضرت فرمود: «کسی که از نماز اطاعت نکند، نماز واجب را به جا نیاورده است. اطاعت از نماز این است که از منکرات و زشتها دوری کند.»(46)

از دیگر آثار نماز قدرت مقاومت در برابر سختها و فشارهای نفسانی و غیر آن است. این رابطه معنوی قدرتی در انسان ایجاد میکند که او را شکستناپذیر میکند. «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً. إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»(47) به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است. هنگامی که بدی به او مرسد بتابی میکند، و هنگامی که خوبی به او مرسد مانع دیگران میشود (و بخل موزرد). مگر نماز گزاران، آنها که نمازها را پیوسته به جا مآوردند.

آری نماز و یاد خداوند، تیرگهائی را که بر اثر گناه در دل آدمی باقی مماند و در نتیجه رغبت به کار خیر را کاهش و علاقه به گناه را افزایش مدهد، از بین میبرد و اینگونه وجدان مذهبی را پرورش داده و میل و علاقه به سمت گناه را مکهاهد. حضرت امیر علیه السلام در ضمن خطبهای درباره نماز مفرماید: «نماز گناهان را مانند برگ درخت مریزد و گردنها را از ریسمان گناه آزاد مسازد، پیامبر خدا نماز را به چشمه آب گرم که بر در خانه شخص باشد و روزی پنج نوبت خود را در آن شست و شو دهد، تشبیه فرمود. آیا با چنین شست و شویی چیزی از آلودگی بر بدن باقی مماند؟»

مرا عرض ز نماز آن بود که پنهانی
حدیث درد فراق تو با تو بگذارم
وگرنه این چه نمازی بود که من با تو
نشسته روی به محراب و دل بیزارم
نماز کن، به صفت چون فرشته ماند و من
هنوز در صفت دیو و دد گرفتارم
کسی که جامه به سگ برزند نمازی نیست
نماز من به چه ارزد که در بغل دارم

کاوشی در جان برای درمان

گناهان نوعاً ناشی از بیماریها و ردایل اخلاقی است که در کنج خانه دل ما جای گرفتهاند و هرگاه سر برماورند به صورتی خاص چون غیبت، تهمت و یا نگاه حرام بروز میکنند. البته در بررسی ابتدایی، این آفتهای چون موریانه را نخواهیم دید، ولی کمکم با مراقبه و بررسی دقیقتر و مطالعه دفتر دل خود آنها را مسبینیم.

حکایت ندیدن این آفتهای مثل همان مردی است که میدی در تفسیرش آورده: «مردی را زنی بود که در کار عشق وی نیک رفته بود و آن زن را سپیدی در چشم بود و مرد از فرط محبت از آن عیب بخبر بود تا روزی که عشق وی در نقصان درآمد، گفت: این سپیدی چشم تو کی پدید آمد؟ زن گفت: آن گه که کمال عشق تو را نقصان آمد.

آری اگر ما نیز از شیفتگی بیجا نسبت به نفس خود دست بکشیم، عیوب آن را مسبینیم و پس از دیدن و رصد کردن آنها باید با مطالعه نسخههای شفابخش قرآن و عترت و کتب اخلاقی علما، به درمان بیماریهایی چون کبر و فخر فروشی، عجب، حسادت، ناامیدی از رحمت خدا، بخل، بغیرتی و حب دنیا براییم تا ریشه گناهان را به صورت اساسی بخشکانیم.

پنوشت:

- 1) برگرفته از کتاب گناهشناسی اثر استاد رضا رضانی کیلانی.
- 2) نهجالبلاغه، حکمت 377.
- 3) یوسف، 87.
- 4) بحارالانوار، ج 74، ص 159.
- 5) اصول کافی، ج 2، ص 439.
- 6) همان، ص 435، ج 10، باب التوبه.
- 7) منازل السائرین، ص 37.
- 8) بقره، 222.
- 9) اصول کافی، ج 2، ص 435.
- 10) درسنامه علمی اخلاق، مرکز مدیریت حوزههای علمیه خاهران.
- 11) مؤمنون، 100 و 99.
- 12) غررالحکم، 10947.
- 13) میزان الحکمة، ص 2118.
- 14) طارق، 4.
- 15) ق، 18.
- 16) اسراء، 14.
- 17) بقره، 284.
- 18) میزان الحکمة، ص 2126.
- 19) بحارالانوار، ج 67، ص 170.
- 20) غررالحکم، ج 7058، باب الرضا عن النفس.
- 21) همان، ج 4834، باب توبیح النفس.
- 22) همان، ج، ص 389.
- 23) میزان الحکمة، ص 1646.

- (24) شرح ابن ابى الحديد، ج 4، ص 538.
- (25) بحارالانوار، ج 71، ص 198.
- (26) اصول كافى، ج 4، ص 83.
- (27) اصول كافى، ج 4، ص 82.
- (28) بحارالانوار، ج 6، ص 133.
- (29) غررالحكم، 8766.
- (30) مناقب، ج 4، ص 14.
- (31) ميزان الحكمة، ج 4.
- (32) بحارالانوار، ج 70، ص 360.
- (33) همان، ج 93، ص 157.
- (34) ميزان الحكمة، ص 2330.
- (35) همان، 1872.
- (36) بحارالانوار، ج 78، ص 28.
- (37) مانده، 35.
- (38) ابن شهر آشوب، مناقب آل ابيطالب، ج 3، ص 75، فى السبل والصراط.
- (39) شرح ابن ابى الحديد، ج 16، ص 211.
- (40) بحارالانوار، ج 27، ص 179 و 180، ج 27.
- (41) علق، 14.
- (42) نهجالبلاغه، خطبه 203.
- (43) بحارالانوار، ج 93، ص 379.
- (44) عنكبوت، 45.
- (45) بحارالانوار، ج 82، ص 198.
- (46) مجمع البيان، ج 8، ص 285.
- (47) معارج، 19 الى 23.

اخلاق به دو معناست:

1. معنای محدود: که عموم مردم از آن میفهمند، یعنی خوشرویی و برخورد لطفآمیز و یا خشن و قهرآمیز.
2. معنای جامع: آنچه که علما و بزرگان از آن به عنوان ملکات نفسانی یاد میکنند و درباره آن کتابهای فراوان نگاشتهاند. روشن است که معنای نخست تنها یکی از دهها و صدها مصداق اخلاق شایسته و یا ناشایست است و وقتی که سخن از اخلاق به میان میآید، بویژه در رابطه با بزرگان و خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم منظور همین معنای دوم یعنی اخلاق به معنای جامع است و منظور از سیره نیز، همان منش و روش مستمر و دائمی است که يك انسان به اقتضای اخلاق و ملکات نفسانی خویش در عمل ظاهر مسازد و استثنایی و تصّعی نیست.

با این توضیح کوتاه پیرامون سیره و اخلاق، به بحث سیره اخلاقی امام مجتبی علیه السلام میپردازیم. بنتردید منشأ اخلاق حسنه و ملکات فاضله امام مجتبی علیه السلام طهارت طینت، و حسن تربیت و نور عقل و ایمان بوده است که آن حضرت را به عنوان الگوی فضیلت برای اهل ایمان قرار داده و صد البته تجلیات حضرت حق بر آن بزرگوار زمینه ساز عرشی شدن دل ایشان گردید. ولی این عنایت الهی هرگز به معنای جبر نبوده و مانند همه پیشوایان معصوم علیهم السلام و هر انسان دیگر، در بستر اختیار و اراده خویش، به مقامات والا دست یافته است و الگویی والا برای افراد بشر گشته تا آنها نیز بتوانند با عبور از همه مشکلات و موانع به قله کمال دست یابند. با توجه به آنچه که گذشت، سیره اخلاقی امام حسن مجتبی علیه السلام سرمشق و الگو برای همه نسلها و عصرها در طول تاریخ و در تمام ابعاد فردی، اجتماعی، خانوادگی و سیاسی است. لذا به بیان گوشه‌های از سیره اخلاقی آن حضرت در رابطه با: جود و انفاق؛ حلم و بردباری؛ موعظه و هدایت؛ زهد و وارستگی؛ صبر و مقاومت؛ تواضع و فروتنی؛ شجاعت و دلاوری، به اندازه بضاعت مزجاة خویش میپردازیم و صفحاتی از تاریخ را ورق زده و از آن درس میگیریم.

1. جلوه‌های جود و انفاق

قبل از ورود به بحث، روایتی در باب انفاق را زینب‌بخش کلام خود گردانیم که میفرماید: «مَنْ وَاسَى آخَاهُ يَمَالٍ أَوْ جَاهٍ أَوْ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ خَشِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءَ» هر آن کس با برادر دینی خود با مال یا مقام و یا حرف خوشایندی همدردی کند، در رستاخیز همراه پیامبران و صدیقان و شهیدان برانگیخته خواهد شد. روشن است که اولاً؛ انفاق چه جایگاه رفیعی در فرهنگ دینی ما دارد. ثانیاً، تنها انفاق مالی نیست که مصداق جود و بخشش محسوب میگردد، بلکه صاحبان مقام و قدرت نیز میتوانند از این فضیلت بزرگ برخوردار باشند و با قلمی یا قدمی از منزلت اجتماعی که نصیبشان گشته، بهره گرفته و بچارهای را نجات دهند و اگر کسی از مال و مقام محروم است، دست کم میتواند با لیخندی مهر آمیز و سخنی آرامبخش و دعایی خیرخواهانه و رهنمودی حکیمانه، عقدهای بگنشايد و مشکلی را حلّ بنماید. روح انفاق است که خانه امام حسن مجتبی علیه السلام را همواره به روی غریبان و مسافران و رهگذران باز نگه داشته و نام او را در جان و دل آدمیان به عنوان کریم اهل بیت علیهم السلام جاودانه به ثبت رسانیده است و هر خویش و بیگانهای را بر سر سفره احسان وی نشانده و هر تازه واردی را در کوچههای مدینه به جستجوی حسن بن علی علیه السلام وا میدارد.

عظمت را بنگرید: شخصی به محضر مبارک امام حسن مجتبی علیه السلام، آن ولی بزرگ خدا میرسد و خواستهای سنگین را مطرح میکند. امام که موجودی مال خود را با مطلوب او مطابق نمیبیند، چنین لب به عذرخواهی می‌گشاید: حق درخواست و وجوب شناخت حق تو در نظرم بزرگ است، ولی از بخششی که شایسته آن هستی دستم کوتاه و هر چه که انفاق بزرگ باشد، در پیشگاه پروردگار اندک است و ناچیز. اگر آنچه که در حد امکان ماست بپذیری و از آنچه که در حق واجب تو ادا میکنیم غمگین و آزرده خاطر نشوی و به آن بسنده کنی، حاجت تو را روا میکنم. آن شخص که گویا خود را در مقابل بدهکار و وامداری شرمنده از تأخیر بدهی خویش مییابد با يك دنیا احساس شرم به محضر آن کریم عرض میکند: ای پسر پیامبر! اندک را میپذیرم و بر آن سپاس میگذارم و حتی اگر چیزی هم مرحمت نکنی عذر شما را میپذیرم. آنگاه امام علیه السلام به مسوول امور خویش فرمود: پنجاه هزار درهم و پانصد دینار که موجود است بیاورد و سپس دو کارگر را برای حمل آن مال سنگین خواست و نیز عباي مبارک خود را به عنوان مزد آن کارگران اهدا نمود. وقتی که اطرافیان عرض کردند: دیگر برای ما درهم و دیناری نمانده است فرمود: مندانم، ولی میخواهم نزد خداوند پاداش بزرگی داشته باشم. (2)

در زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام از این صفحات درخشان فراوان است. خود حضرت در سخنی گرانسنگ فرموده است: «الْكَرْمُ الْعَطِيَّةُ قَبْلَ السُّؤَالِ»؛ کرم آن است که قبل از درخواست عطا کنی. (3) یکی از کنیزان او، دسته گلی را به عنوان هدیه به آن حضرت تقدیم کرد. حضرت او را در مقابل، آزاد نمود. وقتی که به آن بزرگوار گفتند: چگونه کنیزی را که قیمت گزاف دارد در مقابل يك دسته گل آزاد کردی؟ فرمود: خدای ما، این چنین ما را تربیت نموده و فرموده است: «وَ إِذَا حُبِّتُمْ يَتَجَبَّأْ فَحَبِّبُوا يَا حَسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا». (4)؛ هرگاه که به شما تحیت فرستادند شما نیز تحیتی بهتر یا همانند آن بفرستید. و من هدیه‌های را برای این کنیز بهتر از

امام حسن مجتبی علیه السلام در اعتکاف به سر میرد و در حال طواف خانه خدا بود که ناگهان فردی نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: من بدهکارم و طلبکار مرا تهدید کرده که اگر قرض او را ادا نکنم آبرویم را خواهد ریخت. حضرت طواف خود را قطع کرد و از مسجد الحرام خارج شد تا همراه وی به نزد طلبکار برود و برای او مهلت بگیرد. ابن عباس که گمان میکرد حضرت از یاد اعتکاف خویش غافل شده، عرض کرد: گویا اعتکاف خود را فراموش کرده‌ای؟ حضرت فرمود: خیر، فراموش نکردم، ولی به یاد گفته پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم افتادم که فرمود: برآوردن حاجت يك مؤمن مانند آن است که سالیان دراز به عبادت سپری گردد. بنابراین برآوردن حاجت او را از اعتکاف و طواف برتر دانستم. (6)

شخصی خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: ای فرزند امیرمؤمنان! تو را به خدایی که به شما نعمت فراوان داده، به فریاد من برس که دشمنی ستمکار دارم که نه حرمت پیران را پاس مدارد و نه به خردی صغیران ترخم میکند. حضرت که تکیه داده بودند با شنیدن این سخن برخاسته و نشستند و فرمودند: کیست این دشمن تا داد تو را از او بگیرم؟ عرض کرد: دشمن من فقر و پریشان حالی است. حضرت اندکی سر به زیر افکند و سپس سربرداشت و به خدمتکار خود فرمود: آنچه مال نزد تو موجود است بیاور. او نیز پنج هزار درهم آورد و به آن مرد داد و امام در پایان فرمود: تو را به خدا سوگند مندم که هرگاه بار دیگر این دشمن به تو حملهور گردید و ستم ورزید، او را نزد من بیاور تا او را از تو دور گردانم. (7) از امام مجتبی علیه السلام پرسیدند: چگونه است که شما هیچ سائلی را محروم نمکنی و دست خالی برنمیگردانی؟ حضرت فرمود: چون من خود سائل خدایم و شرم دارم که خود سائل باشم و سائلی را محروم گردانم. خداوند مرا عادت داده که نعمت خود را بر من ببارد و من نیز خدا را عادت داده‌ام که نعمت او را بر دیگران سرازیر گردانم. پس مترسم که اگر من عادت خود را ترك کنم خداوند نیز عادت خود را ترك کند. (8)

2. جلوهای حلم و بردباری

شایسته است که قبل از این بحث، گفتار خود را مژین به کلامی از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بنماییم که فرمود: «مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ أَنْ يُفِذَهُ دَعَاهُ اللَّهُ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُخَيَّرَ مِنْ آيِ الْحُورِ شَاءَ». (9)؛ کسی که خشمی را فرو برد در حالی که میتواند آن را به کار ببرد، خداوند او را در قیامت و در حضور همه آفریدگان خطاب میکند و اختیار انتخاب هر بانوی زیبا چشمی را به او میدهد. حلم و بردباری به معنای تحمل آزار و اذیت مردمان به قصد رضای حق است، نه از سر عجز و ناتوانی. باری، اگر این انسان در حریم الهی و حرمت‌های پروردگار، گستاخی و هتک حرمتی ببیند، غضب میکند و به دفاع از دین خدا میپردازد، وگرنه در مسائل شخصی، تا آنجا که به خود و حقوق فردی خویش بر میگردد، عنان اختیار از کف نمدهد و بردبارانه بر آزار دیگران حلم میورزد. شاید بتوان گفت که در سیره اخلاقی و عملی پیشوایان معصوم عموماً و امام مجتبی علیه السلام خصوصاً، حلم و بردباری بیشترین جلوه را داشته و دلیل آن هم عدم واکنش به برخورد خصمانه شدید دشمنان، از سوی این بزرگواران بوده است و اگر بردباری آن عزیزان خدا نبود، اینک نه از دین خبری بود و نه از دینداران. حلم و بردباری امام علیه السلام بود که گاه دشمنی کینه توز را که به قصد کشتن و نابود کردن آمده بود، به دوستی مخلص و هواداری مؤمن تبدیل میکرد که جان در راه او مباحث و از فدائیان او میگشت. نگاهی گذرا به تاریخ بیفکنیم:

شامیان کینه‌های دیرینه با خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و دودمان علی علیه السلام داشتند و به شدت تحت تأثیر تبلیغات مسموم و زهرآلود بنامیه قرار گرفته بودند. روزی یکی از همین شامیان کینه‌توز با قلبی مالامال از خشم و آکنده از غیظ وارد مدینه شد. امام علیه السلام را در کوچهای از کوچهای مدینه به همراه جمعی از یاران و اصحاب دید. آن گاه بیروا از حشمت امامت و شکوه ولایت، تا نتوانست به آن حضرت دشنام و ناسزا گفت. امام علیه السلام بیآنکه عکس العملی نشان داده و به گفته‌هایش پاسخی بدهد، آرام و باوقار گوش میداد. پس از آنکه خشم شامی مسافر فرو نشست و از گفتار خسته و درمانده شد، فرمود: ای شیخ! به گمانم که در این سرزمین غریب هستی و دچار اشتباه شده‌ای... اینک اگر از ما خواستهای داری، اجابت میکنیم و اگر رهنمودی بخواهی، راهنمایی میکنیم. اگر مرکبی برای سوار شدن بخواهی، در اختیارت میگذاریم و اگر گرسنه باشی غذایت میدهیم. اگر حاجتی داری، برآورده میسازیم و اگر باروبنه خود را نزد ما به امانت بگذاری و مهمان ما شوی از تو پذیرایی میکنیم و تا هنگام بازگشت به تو خوش خواهد گذشت، چرا که هم جای وسیع و هم امکانات خوب و هم اموال فراوان داریم. آن مرد شامی که این سخنان را از آن امام حلیم و مهربان شنید، تحت تأثیر شدید محبت قرار گرفت و به شدت گریست و از عمق جان و سویدای دل گفت: «أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيقَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»؛ (10) گواهی میدهم که تو خلیفه خدا در روی زمین هستی و خداوند میداند که رسالت و امامت را به چه کسی بدهد. این را بدان که تاکنون تو و پدران تو دشمنترین افراد نزد من بودید و اکنون محبوبترین خلائق. آنگاه دعوت امام مجتبی علیه السلام را پذیرفت و به خانه حضرت رفت و چند روزی را مهمان ایشان گردید. (11) وه! چه درس بزرگی که آن امام معصوم به همه دین داران و روحانیان و انقلابیون میدهد که ما برای احیاء و زنده ساختن دل و روح آدمیان رسالت پیدا کرده‌ایم، نه مقابله به مثل و انتقام. و این سروش آسمانی همواره باید در گوش جانمان باشد: «وَلَوْ كُنْتُ فَطًّا غَلِيطًا لَأَنْقَضُوا مِنْ حَوْلِكَ». (12) اگر تو آدمی بد اخلاق و تندخو بودی، مردمان از دور تو پراکنده میشدند. نقل شده است که حرکت بردبارانه یکی از مؤمنان انقلابی در جلسه

محاکمه یکی از ثنوریسینهای بزرگ حزب توده، موجب گرایش او به اسلام و توبه او گردیده است. به این صورت که: در اثنای کلام و سخن، آن ملحد و منکر خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، آب دهان به صورت آن مرد خدا مافکند و او نیز در عین قدرت بر انتقام، دست بر روی آن آب دهان میگذارد و با يك دنیا وقار چنین زمزمه میکند: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». (13) امام مجتبی علیه السلام گوسفندی داشتند. يك روز دیدند که پای گوسفند شکسته است. به غلام خود فرمود: چه کسی این کار را کرده است؟ غلام عرض کرد: من این کار را انجام داده‌ام. حضرت فرمود: چرا چنین کردی؟ غلام عرض کرد:

3. جلوه‌های موعظه و هدایت

مخواستم شما را ناراحت و اندوهگین کنم. حضرت تبسم کرد و فرمود: اینها به خاطر این است که تو آزاد نیستی. پس او را آزاد کرد و به او هدیه خوبی نیز عطا فرمود. (14) شخصی به امام مجتبی علیه السلام عرض کرد: فلانی درباره شما چنین و چنان گفته است. حضرت فرمود: مرا به زحمت انداختی، چون باید برای او و برای خودم طلب آمرزش و مغفرت نمایم. (15)

وعظ و هدایت و تبیین معارف و احکام یکی از مهمترین وظایف هر پیشوای روحانی و امام و معصومی است که رسالت سنگین رهبری جامعه را به عهده گرفته است. انذار که هسته مرکزی هدایت را تشکیل میدهد، گاه به عنوان تنها وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم «إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ» (16) و گاه در کنار تبشیر «وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ» (17) یکی از ابزارهای سودمند برای دستگیری گم گشتگان و رسانیدن آنان به مقصد و مقصود است و از این رو موعظه حسنه در کنار حکمت و جدال احسن به عنوان یکی از وظایف خطیر رسالت مطرح شده است. موعظه اگر از دلی سوخته و زبان واعظی متعظ برخیزد، غوغا میکند و دلها را ملرزاند و اشکها را جاری مسازد و گاه مانند صحابی ارجمند امیرالمؤمنین علیه السلام یعنی همام بن غالب از شدت اشتیاق قالب تهی میکند. روزی امام حسن علیه السلام از جایی عبور مفرمود که چشمش به جوانی افتاد که خندهای مستانه و غافلانه سرمداد. نزد او رفت و به آرامی فرمود: ای جوان! آیا شنیده‌ای که در روز قیامت همه مردم وارد دوزخ میشوند؟ جوان گفت: آری، شنیده‌ام و میدانم. حضرت فرمود: از کجا چنین چیزی را شنیده‌ای و مدانی؟ جوان عرض کرد: از آنجا که خداوند در قرآن مفرماید: «وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَاِرْدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا...» (18) هر يك از شما باید وارد جهنم شوید و این امری قطعی و انجام شدنی است، ولی متقیان را رها نیده و ظالمان را به زانو در آمده در آن باقی خواهیم گذارد. امام علیه السلام فرمود: آیا تو یقین داری از افرادی نیستی که در جهنم باقی ممانند؟ جوان عرض کرد: چنین اطمینانی ندارم. حضرت فرمود: پس کسی که نمیداند بهشتی است یا جهنمی، اینگونه نمخندد و تمام دهان خود را برای خنده نمگشاید. آن جوان از این نصیحت مشفقانه امام علیه السلام پند گرفت و دیگر کسی او را در آن حال ندید. (19) مردی به محضر مقدس حضرت مجتبی علیه السلام شرفیاب شد و از گرانی و قحطی شکایت کرد. حضرت فرمود: از گناهانت استغفار کن. شخص دیگری آمد و از تنگدستی و فقر به حضرت شکایت کرد. حضرت فرمود: از گناهانت استغفار کن. شخص سومی آمد و از نداشتن فرزند شکایت کرد. حضرت فرمود: از گناهانت استغفار کن. یاران به حضرت عرض کردند: شکایتها و درخواستها مختلف بودند، ولی

ی رهنمود شما به همه یکسان بود. حضرت فرمود: این حقیقت را از پیش خود نگفتم، بلکه از قرآن استفاده کردم که مفرماید: «إِسْتَفْرُوا رَبَّكُمْ» (20) و آنها را راهنمایی کردم که حل مشکلات شما به دست توبه و استغفار است. (21)

جنادة بن ابی امیه مگوید: در بیماری امام حسن مجتبی علیه السلام که به واسطه آن بیماری ارتحال فرمود، به خدمت ایشان شرفیاب شدم و دیدم که در مقابل آن حضرت تشتی گذاشته و لخته‌های خون از گلوئی آن حضرت در آن تشت مریخت... در این وقت از حضرت تقاضای موعظه کردم؛ فرمود: «إِسْتَعِدِّ لِسْرَكَ وَ حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ وَاعْلَمْ أَنَّكَ تَطْلُبُ الدُّنْيَا وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُكَ وَ لَا تَحْمِلُ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ وَاعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئًا فَوْقَ فُوتِكَ إِلَّا كُنْتَ خَاِزًا لِعَيْرِكَ وَاعْلَمْ أَنَّ فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ وَ فِي الشُّبُهَاتِ عِتَابٌ. فَأَنْزِلِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ. خُذْ مِنْهَا مَا يَكْفِيكَ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ حَلَالًا قَدْ زَهَدْتَ فِيهَا وَ إِنْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يَكُنْ فِيهِ وَزْرٌ، فَأَخَذْتَ كَمَا أَخَذْتَ مِنَ الْمَيْتَةِ، فَإِنْ كَانَ الْعِتَابُ فَاتَّ الْعِتَابُ يَسِيرًا وَاعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعْبِشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا وَ إِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَهَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ، فَاخْرُجْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ». (22)

این وصیت و موعظه را در چند بخش میتوان عنوان کرد: 1. آمادگی برای سفر مرگ که مفرماید: برای سفر (آخرت) خویش آماده باش و قبل از فرا رسیدن مرگ خود، زاد و توشه تهیه کن. 2. تعقیب انسان توسط مرگ: و بدان که تو در طلب دنیا هستی در حالی که مرگ در تعقیب توست. 3. پرهیز از غصه خوردن برای آینده: و غصه فردایی را که هنوز نیامده در این روزی که در آن قرار داری نخور (توکل بر خداوند داشته باش). 4. لزوم زهد نسبت به مال دنیا: و بدان که تو هر چه بیش از غذای خود از مال دنیا تهیه کنی، در حقیقت نگهبانی برای دیگران (وارثان) میکنی و بدان که در حلال آن حساب و در حرام آن عقاب و در شبهه آن سرزنش و عتاب است. 5. تشبیه دنیا به میته: دنیا را مانند مرداری بدان که به اندازه نیاز و در حد ضرورت باید از آن بگیری، پس اگر آن مال دنیا (مردار) حلال بوده باشد، که تو با مصرف اندک نسبت به آن زهد ورزیده‌ای و اگر حرام بوده باشد، گناهی به گردن تو نیست. (چرا که فرض آن است که در حد اضطرار از آن استفاده کرده‌ای). بنابراین تو مانند کسی هستی که از مردار در حال اضطرار خورده‌اند و اگر هم کسی آنها را سرزنش کند، بسیار اندک است. 6. لزوم نگاه درست به دنیا و آخرت و پرهیز از افراط و تفریط: و برای دنیایت به گونهای کار کن که گویا همواره زنده هستی، (پس در تولید و کار هیچ گاه توقف نکن) و برای آخرت به گونهای کار کن که گویا فردا خواهی مرد، (پس در کنار کار دنیا به فکر آخرت نیز باش و خود را همواره آماده رفتن به دار بقا بساز). 7. آثار طاعت و معصیت: و اگر میخواهی که بدون عشیره و قبیله عزیز و بدون سلطنت و حکومت دارای هیبت و شکوه باشی، از دلت معصیت خارج شو و به عزت طاعت الهی پناه ببر.

روز عید فطری بود که امام مجتبی علیه السلام به گروهی از جوانان برخورد که مشغول خنده و بازی بودند. حضرت توقفی کرد و چند جملهای را به عنوان موعظه به آنان فرمود: خداوند ماه مبارک رمضان را میدان مسابقه برای مردمان قرار داده است و مردم در حال مسابقه هستند تا با طاعت به رضای الهی دست یابند. پس گروهی سبقت گرفته و به جایزه دست یافتند و گروهی نیز کوتاهی کردند و زیان بردند. شگفت و عجب از سرنوشت کسی است که امروز مخندد و بازی میکند در فردایی که نیکوکاران پاداش و باطل گرایان زیان میبینند. (23)

پیشوای اهل معنی و حقیقت لطیف‌های را اینگونه فرموده: زهد از سه حرف ترکیب شده و هر حرف آن به فضیلتی بزرگ اشاره دارد: «ز» ترك زینت و زیور و میل به ساده زیستی. «ه» ترك هوی و هوس و روح خدا پرستی. «د» ترك دنیا و متعلقات آن و دل دادن به سرای جاودانگی. (24) این راهنمایی بزرگ در جهت زهدپیشگی از سوی امامی که خود بزرگترین زاهد عصر خویش بوده، به خوبی به ما می‌فهماند که نگاه درست به این فضیلت اخلاقی چگونه است و چه مسیری را باید پیمود. گروهی گمان می‌کنند که دست شستن از دنیا و لذتها و رفتن به کوه‌ها و به سر بردن در غارها و فاصله گرفتن از اجتماع و مسؤولیتهای اجتماعی به بهانه آلوده بودن جامعه، نشانه زهد و پارسایی است. اما نگاه واقع بینانه به حقایق زهد می‌فهماند که انسان متواند در عین پذیرش مسؤولیت و بودن در جامعه، نمونه کامل زهد باشد. سیره امام مجتبی علیه السلام نیز به روشنی نشان می‌دهد که آن بزرگوار با وجود داشتن زندگی پر از نعمت و مال و مرفه و پوشیدن لباسهای تمیز و زیبا و حضور در جامعه و حتی در برهه‌های کوتاه در صحنه سیاست و مدیریت نظامی، در اوج قله زهد به سر میرده است؛ چرا که منظور از زهد در دو روایت فوق و سایر آموزه‌های دینی روشن است. جلوه‌های زهد را متوان در عدم وابستگی به دنیا - البته نه به معنای کار نکردن و بیل نزدن و آباد نکردن و برنداشتن باری - دید که امام مجتبی علیه السلام را وا می‌دارد تا در طول عمر خویش سه مرتبه اموال خود را با فقیران تقسیم نماید. (25) امام مجتبی علیه السلام سوار بر استری زیبا بود، شخصی به شدت میل داشت که آن را تصاحب کند. لذا جلو رفت و دستی بر سر و گوش آن اسب کشید. امام فرمود: چه منظوری داری؟ عرض کرد: دوست دارم که صاحب این استر باشم. امام بدرنگ از استر پائین آمد و آن را به او بخشید. (26)

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام با برادرش امام حسین علیه السلام و فرزندان عباس به باغ یکی از ارادتمندان رفتند و در باغ گردش نمودند و در گوشه‌های نشستند. امام مجتبی علیه السلام به شخصی به نام مُدْرِك بن زیاد فرمود: ای مدرک! آیا غذا و خوردنی پیدا نمیشود تا میل کنیم. مُدْرِك فوراً مقداری نان و سبزی و نمک آورد و حضرت تناول کرد و فرمود: چقدر خوشمزه و پاکیزه بود! طولی نکشید که غذای بسیار لذیذ و خوشمزه‌های آوردند. امام به مدرک فرمود: تمام غلامان و خدمتگزاران را فرا خوان تا از این غذا بخورند. غلامان آمدند و از غذا خوردند، ولی امام خود تناول نفرمود. مُدْرِك علت را پرسید. حضرت فرمود: آن نان و نمک و سبزی غذای محرومان بود و همان غذای محبوب من میباشد. (27)

5. جلوه‌های صبر و مقاومت

صبر یکی از دو پایه ایمان است و نتیجه تسلیم در مقابل قضا و قدر و اراده پروردگار، زیرا نصف ایمان شکر است و نصف آن صبر. پس اگر آنچه که از سوی حق می‌رسد ناگوار است، بر آن صبر باید کرد و اگر پسندیده و محبوب است، بر آن شکر باید نمود. از آن جا که صبر گوهر و جوهر عقل است، هر قدر که عقل کاملتر باشد، صبر نیز افزونتر است و ارزش صبر را متوان از قرآن کریم دریابیم که پاداش هر چیز به حساب و اندازه است، جز صبر که پاداش آن بحساب خواهد بود: «إِنَّمَا يُؤَفِّقُ الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (28). اجر صابران بحساب پرداخته خواهد شد. صبر در سیره اخلاقی امام مجتبی علیه السلام جایگاه ویژه‌ای دارد. به اندازه‌های است که صبر را نیز به زانو در آورده است. ناگفته نماند که صبر از نگاه پیشوایان معصوم علیه السلام هرگز اظهار عجز و ضعف و یا گریز از صحنه پر ماجرای زندگی نیست، بلکه به معنای ثبات و استقامت و لب به شکایت نگشودن و عاقلانه و مدبرانه به تحلیل حوادث پرداختن و تسلیم اراده حق بودن است. باز هم نظری به تاریخ پرافتخار زندگی امام مجتبی علیه السلام مفاکتیم: امام مجتبی علیه السلام دختری داشت که در زمان پدر از دنیا رفت. گروهی از یاران برای آن حضرت پیام تسلیتی فرستادند. حضرت در پاسخ آنها چنین نوشت: پس از حمد و ستایش الهی و درود به روان خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله وسلم، نامه شما به من رسید که در مرگ دخترم مرا تسلیت و تعزیت گفته بودید. من پاداش این حادثه را به حساب خداوند می‌گذارم و تسلیم قضا و شکیبا و صابر بر بلائی او هستم... وی کنیز مملوک خداوند بود که راه رفتنی را رفت؛ راهی که پیشینیان آن را پیمودند و پسینیان نیز آن را خواهند پیمود. با درود و بدرود. (29) آری نگاه درست به حقایق، این چنین ایشان را به صبری شکوهمند و مددگار که در مرگ عزیزترین عزیزان خود خم به ابرو نیاورد و با بتابی پاداش خود را ضایع نمسازد. (30)

6. جلوه‌های فروتنی و تواضع

تواضع در اخلاق به دو صورت تحقق می‌یابد: 1 - در مقابل آفریدگار هستی، 2 - در مقابل آفریدگان خداوند. صورت نخست آن است که انسان فروتنانه اوامر و نواهی پروردگار را پذیرفته و از سرکشی و نافرمانی منزه و دور باشد. صورت دوم آن است که انسان حقوق بندگان را رعایت کند و خود را از آنان برتر و بالاتر نبیند؛ نه از آن جهت که از آنان مترسد و یا به مال و مقام آنها طمعی دارد، بلکه چون آنها را مظاهر آثار قدرت الهی می‌بیند، در مقابل آنها تواضع کند. در سیره اخلاقی امام حسن مجتبی علیه السلام هر دو صورت تواضع در عالترین سطح آن وجود داشت. تواضع در مقابل حق او را وامی داشت که دائم الذکر باشد و هر گاه که سخن از بهشت و جهنم و بهشتیان و دوزخیان مطرح میشد، بگرید و چون مار گریده به خود بیچد و اگر ذکری از مرگ و یادی از قیامت میشد، گاهی از شدت گریه بیهوش گردد و هنگام وضو رنگش متغیّر و اعضای بدنش به لرزه در آید.

آری تواضع او در پیشگاه حق بود که می‌فرمود: «حَقُّ عَلَى كُلِّ مَنْ وَقَفَ بَيْنَ يَدَي رِبِّ الْعَرْشِ أَنْ تَرْتَعِدَ مَفَاصِلُهُ وَيَصْفَرَ لَوْنُهُ» (31) سزاوار است کسی که در پیشگاه با عظمت پروردگار عرش می‌ایستد، ارکان بدنش به لرزه در آید و رنگش زرد گردد. تواضع در مقابل حق او را می‌داشت که با پای پیاده و گاه برهنه بیست و پنج مرتبه به حج برود. تواضع در پیشگاه ربوبی او را وامی‌داشت که وقتی که قرآن می‌خواند، در هنگام خواندن «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» در قرآن «لَيْتَكَ اللَّهُمَّ لَيْتِكَ» بگوید. تواضع و فروتنی بود که او را وامی‌داشت که هنگام

ورود به مسجد در آستانه در مسجد بایستند و بگویند: «إِلَهِي صَيِّفَكَ يَبَايِكَ، يَا مُحْسِنُ قَدْ اتَاكَ الْمُسِيءُ، فَتَجَاوَزْ عَن قَبِيحِ مَا عِنْدِي بِجَمِيلِ مَا عِنْدَكَ». خداوند! مهمانت در خانهات ایستاده. ای نیکوکار! تبهکار به سوی تو آمده است. پس از زشتیهای من که خبر داری، به واسطه زیباییهایت که من خبر دارم، درگذر. (32)

هر انسانی که خود در برابر عظمت حق کوچک و ناچیز ببیند، چنین سلوکی دارد و چون معرفت دارای مراتب است، تواضع نیز دارای مراتب شدید و ضعیف است. بالعکس، کسی که خود را بزرگ ببیند، هرگز حاضر نیست که دو گانه‌های به پیشگاه یگانه بگذارد و اشک و ناله و آهی داشته باشد.

جلوه‌های تواضع و فروتنی امام مجتبی علیه السلام در برابر بندگان خدا نیز قابل تأمل است، که جز از يك انسان کامل، توقع و انتظار آن نمرود.

تواضع است نشان رسیدگان به کمال

سواره چون که به مقصد رسد پیاده شود

جمعی از کودکان مشغول غذا خوردن بودند. امام حسن علیه السلام به آنان رسید. آنها امام را دعوت کردند، حضرت اجابت کرد و نشست و با آنان غذا خورد و سپس آنها را به منزل خود دعوت نمود و هدایای ارزشمند و قابل توجهی به آنها عطا کرد و در رابطه با خود و آنان چنین فرمود: ارزش کار آنها بیشتر از ارزش کار من بود. چرا که آنان از تمام آنچه که خود داشتند به من خوراندند و غیر از آن چیزی نداشتند، ولی ما از آنچه که داریم به آنها عطا کردیم و غیر از آن نیز داریم. (33)

زمانی امام حسن مجتبی علیه السلام در مکانی نشسته بود. وقتی که خواست برخیزد و برود، فقری وارد شد و نشست. حضرت به وی خوشآمد گفت و سپس چنین فرمود: تو وقتی که آمدی، من میخواستم بروم. آیا به من اجازه رفتن مدهی؟ وی عرض کرد: آری، یابن رسول الله (34) باری، مراعات حق همنشین که در اسلام بر آن تأکید شده، از آداب اجتماعی اسلام است و موجب محبت و الفت مگردد و امام به عنوان اسلام مجسم، آموزه‌های دینی را چنین به نمایش میگذارد.

7. جلوه‌های شجاعت و دلاوری

شجاعت فضیلتی اخلاقی است که حد وسط بین تهوّر (کارهای نابخردانه زورمندانه) و ترس است. اگر کسی به چنین فضیلتی آراسته باشد، میتواند سعادت دین و دنیاى خود را به دست آورد. پیشوایان دین به ویژه امام مجتبی علیه السلام مانند همه فضایل در این فضیلت نیز گوی سبقت از همگان ربوده‌اند. آنان شجاعانی بودند که خواه در میدان رزم و نبرد و خواه در عرصه سیاست، چون شیر بیشه میداندار بودند و اگر گاهی شمشیر در نیام داشتند، به مقتضای مصالح جامعه اسلامی بود؛ چنان که امام مجتبی علیه السلام با آن همه شجاعت وصفناپذیر، ناچار به صلح یعنی بزرگترین نرمش قهرمانانه تاریخ گردید. ایشان به قول آیه الله جوادی آملی (دام‌ظله) «سوخت و ساخت».

فرازهای شکوهمند تاریخی نشانه صحت این ادعاست: در جنگ صفین، در یکی از روزها حمله عمومی از دو لشکر شام و عراق صورت گرفته بود. امیرمؤمنان علی علیه السلام (فرمانده جنگ) دید که فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام با رشادتی خاص میخواهد به قلب لشکر شام حمله ببرد. لذا با نگرانی فریاد زد: «إِمْلِكُوا عَنِّي هَذَا الْغُلَامَ لَا يَهْدُنِي، فَإِنِّي أَنْفَسُ بِهِدَيْنِ (الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ) عَلَى الْمَوْتِ لِيَنَّا بِنَقَطِعَ بِهِمَا تَسْلُ رَسُولَ اللَّهِ»؛ جلو این جوان را بگیرید که با کشته شدنش من از پای در می‌آیم. من از فرستادن این دو (حسنین علیهما السلام) به کام مرگ دریغ موزم؛ چرا که با از بین رفتن این دو، نسل پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قطع خواهد شد. (35) پس از ارتحال پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حسن بن علی علیه السلام که نه ساله بود، تا یکماه از شدت حادثه و غم ارتحال پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و انحراف مسیر امت، از منزل بیرون نیامده بود، تا اینکه يك روز با برادرش امام حسین علیه السلام از منزل به سمت مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حرکت فرمودند و چشمش به منبر جدش افتاد که ابوبکر بر فراز آن سخن میگفت. به شدت لرزید و فریاد زد: «أَنْزِلْ عَن مَنبَرِ أَبِي»؛ از منبر پدرم پائین بیا. ابوبکر که در مقابل این فریاد حق ناتوان از سخن گفتن شده بود، فقط يك جمله گفت: آری، این منبر پدر توست نه پدر من و تو راست می‌گویی. یکی از اصحاب امام حسن علیه السلام را در آغوش گرفت و نوازش کرد. ابوبکر که گمان میکرد علی علیه السلام فرزندش را به این کار واداشته است به ابن عباس گلایه کرد. اما حضرت علی علیه السلام سوگند یاد کرد که من هرگز حسن علیه السلام را وادار و تحریک به این کار نکرده‌ام. (36)

آری، منبر کنایه از جایگاه رفیع امامت است، نه قطعه‌های چوب که بر فراز آن سخن گویند و امام حسن علیه السلام در خردسالی نیز با شجاعت در مقابل دستگاه حاکم، از منبر و محراب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که اغیار بر آن تکیه زده و مردم را از فروغ ولایت محروم کرده بودند، دفاع میکند. روان شناسان گفته‌اند که انسانهای بزرگ در کودکی و جوانی نیز آثار بزرگی و عظمت را از خود ظاهر می‌سازند و جای شگفتی نیست که يك کودک نه ساله بخواهد از قدرت حاکمان، بر سر آنان فریاد بزند. (37) در جنگ جمل از هودج عایشه که سمبل مقاومت نادانانی بود که به جنگ با امیرمؤمنان آمده بودند دو گروه متعصب و شجاع «آزد» و «ضبه» حفاظت میکردند. امیر مؤمنان علیه السلام احساس کردند که تا این شتر در معرکه بر سر پاست، سپاه بصره در مقابل سپاه کوفه مقاومت خواهد کرد و لذا باید آن را از پای درآورد. از این رو به فرزندش محمد حنفيّه فرمود: شمشیرت را از غلاف بیرون بیاور و تا شتر عایشه را از پای در نیاوردهای بر نگرد. محمد حنفيّه جوانی دلاور بود، ولی همین که لشکریان عایشه او را دیدند، باران تیر به سویش روانه کردند. محمد برگشت، چرا که میدانست پیشروی کار بیهوده‌های است و نمیتواند لشکر شکنی کند. علی علیه السلام به خشم آمد و با محمد سخنانی عتاب‌آلود گفت. در این هنگام امام حسن علیه السلام جلو آمد و داوطلب شد که شجاعانه این خدمت را انجام دهد. امام با اندکی تأمل به او فرمود: «علی سر بسم الله» با یاد خدا حرکت کن. امام حسن مجتبی علیه السلام حرکت کرد و از میان باران تیر ازدها و ضبه خود را به هودج عایشه رسانید و با شمشیر و نیزه شتر یعنی سمبل مقاومت را در هم کوبید و

برگشت. گویا محمد حنفیه احساس خجالت کرده باشد که علی علیه السلام فرمود: این دو فرزند رسول الله هستند و تو فرزند من هستی. (38) گویا امام علی علیه السلام میخواهد بفرماید او فرزند کسی است که در جبهه نبرد با کفار از همه کس به دشمن نزدیکتر بود و ما در هنگام شعلهور شدن آتش جنگ پشت سر او پناه میگرفتیم.

کلمات برگزیده و دانستنیهای جالب درباره امام حسن مجتبی علیه السلام

از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود: به حسنم اخلاق و هیبت خود را به میراث دادم. (39) پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم پاسخ برخی از پرسشها را به امام حسن مجتبی علیه السلام واگذار مفرمود. (40) در مجلسی که امام حسن مجتبی علیه السلام حضور داشت، امام حسین علیه السلام به احترام ایشان سکوت میکرد و سخنی نمفرمود. (41) پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر قرار بود که عقل به صورت يك انسان پدیدار شود، به صورت حسن علیه السلام آشکار میشد. (42) امام حسن مجتبی علیه السلام به احترام پدرش علی علیه السلام در حضور وی کم سخن میگفت. (43) حسن بن علی علیه السلام شخصیتی بزرگوار، بردبار، باوقار، متین، سخی و بخشنده و مورد ستایش مردم بود. (44) امام حسن علیه السلام در هنگام ولادت تسبیح و تهلیل و فرائد قرآن مفرمود. (45) امام حسن علیه السلام پیاده و گاه با پای برهنه بیست و پنج مرتبه به خانه خدا مشرف گردید. (46)

بخشی از صلوات مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی

«اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ عَلَى السَّيِّدِ الْمُجْتَبَى وَ الْإِمَامِ الْمُتَرَجَى، سَيِّدِ الْمُصْطَفَى وَابْنِ الْمُرْتَضَى، عَلَمِ الْهُدَى، أَعْلَمِ الرَّفِيعِ، ذِي الْحَسَبِ الْمَنِيِّ وَالْقَضْلِ الْجَمِيعِ، الشَّفِيعِ ابْنِ الشَّفِيعِ، الْمَقْتُولِ بِالسِّمِّ التَّقِيْعِ. الْمَدْفُونِ بِأَرْضِ التَّقِيْعِ. أَعْلَمِ بِالْقَرَائِصِ وَالسُّنَنِ، صَاحِبِ الْجُودِ وَالْمِئِنِ، دَافِعِ الْمُحَنِ وَالْفِتَنِ، مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ، الَّذِي عَجَزَ عَنْ مَدَائِحِهِ لِسَانُ اللَّسَنِ. الْإِمَامِ بِالْحَقِّ الْمُؤْتَمِنِ، أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ» (47).

پی نوشت :

- 1 (متأسفانه به خاطر محدودیت صفحات، مجبور شدیم قسمت اعظم این مقاله بسیار خواندنی را حذف کنیم. انشاءالله در آینده به صورت مستقل چاپ و در دسترس مشتاقان قرار گیرد.
- 2 بحارالانوار، ج 43، ص 34.
- 3 خصائص الحسنيه، ص 242.
- 4 نساء، 86.
- 5 بحارالانوار، ج 43، ص 332.
- 6 سفینه البحار، ج 1، ص 356.
- 7 بحارالانوار، ج 43، ص 350.
- 8 حسن موسی صفر، الامام الحسن و نهج البناء الاجتماعیة، ص 31.
- 9 بحارالانوار، ج 68، ص 425، ج 68.
- 10 انعام، 124.
- 11 بحارالانوار، ج 43، ص 334.
- 12 آل عمران، 159.
- 13 آل عمران، 134.
- 14 قریشی، حیاة الامام الحسن علیه السلام، ج 1، ص 214.
- 15 بحرانی، عوالم العلوم، ج 13، ص 117.
- 16 فاطر، 23.
- 17 انعام، 48.
- 18 مریم، 71 و 72.
- 19 جامع النورین، ص 132.
- 20 هود، 3 و 52 و 90.
- 21 تفسیر مجمع البیان، ج 10، ص 261.
- 22 بحارالانوار، ج 44، ص 138، ج 6.
- 23 تحف العقول، ص 56.
- 24 جامع الاخبار، ص 109.
- 25 تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص 190.
- 26 بحارالانوار، ج 44، ص 357.
- 27 حیاة الامام الحسن علیه السلام، قرشی، ج 1، ص 330.

28) زمر، 10.

29) بحارالانوار، ج 43، ص 336.

30) امام خمینی قدس سره نیز که شاگرد همین مکتب بود در مرگ شهادت گونه فرزند عزیزش که امید آینده اسلام بود، چنان شکیبایی از خود نشان داد که دوست و دشمن را به شگفتی واداشت و آنچه که از آن بزرگ مرد در این حادثه بسیار تلخ شنیده شد این بود: «انا لله و انا الیه راجعون».

31) بحارالانوار، ج 43، ص 339.

32) اعیان الشیعة، ج 4، ص 13؛ امالی شیخ صدوق، ص 151؛ کشف الغمة، ص 164.

33) فرشی، حیاة الامام الحسن علیه السلام، ج 1، ص 313.

34) سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص 73.

35) فرشی، حیاة الامام الحسن علیه السلام، ج 1، ص 497.

36) ابن ابی الحدید، شرح نهجالبلاغه، ج 2، ص 17.

37) چنانکه امام خمینی قدس سره نیز در دوران جوانی به گوش درویشی که یکی از حجره‌های مدرسه دارالشفاء را غصب کرده و بیرون نمیرفت سیلی جانانهای منوازد و او را مجبور به ترک مدرسه میکند. او که باید در آینده به گوش شاه و آمریکا سیلی بنوازد، در جوانی به گوش زورگوی مفسدی سیلی میزند.

38) بحارالانوار، ج 43، ص 358.

39) ربیع الابرار زمخشری، ص 513.

40) بحارالانوار، ج 43، ص 335.

41) مناقب، ج 3، ص 452.

42) فراند السمطین، ج 2، ص 68.

43) العدد القویة، ص 31.

44) از گفته‌های سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص 189.

45) خاتم الحسینیة، ص 35.

46) بحارالانوار، ج 43، ص 332.

47) سیّد بن طاووس، مهج الدعوات، صفحه آخر.

اندیشمندان یکی از گرایشهای عالی انسانی را نیرو و جاذبه عشق و پرستش معرفی نموده‌اند. بر اساس پژوهشها، آدمی از نظر فطرت، موجودی پرستش کننده و نیایشگر آفریده شده است و بسیاری از استعدادها و تواناییهایش، تنها در سایه عبادت و پرستش، رشد و شکوفایی مییابد. از این رو در همه ملل و اقوام و حتی در میان انسانهای بدوی نیز مراسم عبادت و نیایش وجود داشته است.

نکته قابل توجه و در خور دقت آن است که همواره بشر در مورد پرستش، با دو پرسش اساسی مواجه بوده است: 1. معبود حقیقی کیست و به تعبیر دیگر چه موجودی شایسته پرستش است؟ 2. عبادت صحیح چگونه و با چه شکلی صورت میپذیرد؟ شالوده ادیان آسمانی، پاسخ صحیح به این دو پرسش بوده است؛ زیرا پاسخ نادرست به این دو پرسش اساسی، عامل شکلگیری جاهلیت کهن و مدرن در سراسر جهان است و رسالت جهانی پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم مبارزه با کژاندیشی و کجروی در این عرصه بوده است.

اکنون سؤال مهم این است که آیا به راستی بشر امروز از لغزشهای این عرصه رسته و در پرتو پیشرفت علم و دانش و تکنولوژی، ره به مقصد برده است؟

برای قضاوت بهتر باید گذشته را مورد تأمل قرار دهیم و آن را با وضع موجود مقایسه کنیم. امام علی علیه السلام میفرماید: «مردم آن روز دارای مذهبهای گوناگون و بدعتهای مختلف و طوائف متفرق بودند. گروهی خداوند را به خلقش تشبیه میکردند و برخی در اسم او الحاد مورزیدند و جمعی به غیر او اشاره میکردند». (1) در عصر جاهلیت، اگر چه روشنفکران عرب به پرستش ماه و ستارگان و برخی به عبادت جن، شیطان و فرشتگان روی آورده بودند، زرتشتیان به دو گانه پرستی و مسیحیان به تثلیث گرفتار شده بودند. ولی اکثر ساکنان عربستان بت پرست بودند. آنان هر چند اعتراف داشتند که آسمان و زمین، آفتاب و ماه و موجودات دیگر را خداوند بزرگ آفریده است:

«وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (2) ولی در عبادت و پرستش دچار انحراف بوده و برای قرب به خداوند بزرگ، به بت پرستی میپرداختند و به صراحت میگفتند:

«ما تَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» (3) آنان دارای بتهای عمومی بودند که در کنار کعبه چیده شده بود؛ بتهای قبیلهای که مورد احترام يك طائفه بود و بتهای خانگی که هر شب و روز میان خانواده پرستش میشد. به هنگام مسافرت نیز در هر منزلی فرود میآمدند، سنگهایی را نصب کرده و میپرستیدند. «لات» که مادر خدایان به شمار میرفت، معبدش نزدیک طائف قرار داشت و سنگ سفیدی بود که به صورت عام پرستش میشد. «منات» نیز خدای سرنوشت و پروردگار مرگ و اجل بود که معبدش بین مکه و مدینه بود. (4)

آنان در آیین مذهبی و نحوه و چگونگی پرستش نیز دچار کجروی شده بودند. برای فرود آمدن باران چوبهایی را به دم گاو بسته و آنها را آتش میزدند تا گاو بر اثر سوختگی و اضطراب شبیه رعد و برق آسمان شود! آنها این عمل را در نزول باران مؤثر میدانستند!! اگر مرد بزرگی فوت میکرد، شتری را در کنار قبر او در میان گودالی حبس میکردند و آب و علف به او نمیدادند تا جان سپرد و متوفی روز رستاخیز بر آن سوار شود و پیاده محشور نگردد! به هنگام ورود به روستاها، برای رفع ترس از دیو یا بیماری وبا، ده بار صدای الاغ سر میدادند. (5)

افزون بر آنها قربانی نمودن گوسفندان برای بتها، طواف به صورت برهنه، زدن سوت و کف در کنار کعبه به عنوان نماز:

«وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً» (6) و...

اشکال انحرافی عبادت در عصر جاهلیت بود.

با کمال تأسف در دوران معاصر و جاهلیت مدرن نیز افزون بر پرستش الهه‌های زنده انسانی، حیوان پرستی، شیطان پرستی، بت پرستی (در جهان و به ویژه در کشور پهناور هندوستان همچنان رواج دارد)، نژادپرستی، ثروت و علم پرستی، پرستش شهوت، شهرت و تکنولوژی و... آشکارا به چشم میخورد. همچنین هم اکنون در شکل و نحوه پرستش و آیینهای مذهبی، انحرافات شگفت‌انگیزی رایج شده است.

اکنون بشریت در عصر توسعه ارتباطات و پیشرفت تکنولوژیهای پیچیده صنعتی، درد دوری از خدا و فقدان ارتباط بندگی و بحران معنویت را بیش از هر زمان دیگر احساس و تجربه نموده، از مکاتب مادی و شعارهای به ظاهر انسانی، سرخورده شده و با عطشی وصفناپذیر در جستجوی دین ناب الهی است و درمان دردهای خویش را از آن انتظار دارد. بدون تردید، تنها دینی میتواند کویر جان و روح تشنه بشریت و جهانیان را سیراب سازد که ملاک و الگوی خویش را وحی و سیره حسنه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قرار دهد؛ زیرا خداوند، آن حضرت را الگو معرفی نموده است. (7) امام صادق علیه السلام نیز میفرماید: «من نمیپسندم فردی از دنیا برود در حالی که سنتی از سنتهای پیامبر باقی مانده باشد که او، آن سنت را انجام نداده باشد». (8)

با کمال تأسف، اگر چه از دیرباز در بین مسلمانان توجه به قرآن و سیره معمول بوده است، ولی برگزیدن سیره به عنوان روش بندگی و شیوه انجام وظیفه و زندگی، با بهانههایی مواجه بوده است. استاد مطهری در این باره چنین میگوید: «ما ظلمی نظیر

ظلمی که در مورد قرآن کریم کرده‌ایم، در مورد سیره پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه اطهار علیهم السلام کرده‌ایم. وقتی منگوبند پیامبر چنین بود، منگویی او که پیامبر بود! وقتی منگوبند امام علی علیه السلام چنین بود، منگویی او که علی بود! تو ما را با علی قیاس منکنی؟ با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قیاس منکنی؟ آنها که ز آب و خاک دگر و شهر و دیار دگرند»
شهادت مطهری آنگاه با بیان این نکته که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه علیهم السلام نیز انسان هستند، مفرماید: «ولهذا متوانند مقتدا باشند. اگر این جور (بشر) نبودند، امام و پیشوا نبودند. (9) اگر چه نباید فراموش نمود که آنها از نظر کمال معنوی از فرشتگان نیز بالاتر و والاتر هستند».

در میان مسائل دینی، امور عبادی و معنوی، از جایگاه خاصی برخوردار بوده و تبعیت از سیره حضرت رسول در این عرصه ضرورتی است؛ از این رو آن حضرت خود فرموده‌اند:

«صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»؛ «آنگونه که من نماز می‌گزارم، شما نماز بگزارید». (10)
«وَحُدُّوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ»؛ «مناسک عبادی خویش را از من فرا گیرید». (11)

بدینسان بر عالمان ربانی که پرچم هدایت مردم را به دوش گرفته‌اند، تبعیت از سیره حضرتش ضرورتی صدچندان دارد؛ زیرا از يك سو کسب معرفت یقینی و تربیت نفس جز با انجام عبادت و احیای یاد خدا در قلب میسر نیست (12) و از سوی دیگر، انجام صحیح وظایف اجتماعی در صورتی میسر است که انسان وظیفه بندگی خود را به طور شایسته انجام دهد. (13) به دیگر سخن، برقراری ارتباط شایسته انسانی با خود و مردم، منوط به تنظیم رابطه مناسب با خداست.

بدینرو امام علی علیه السلام فرموده‌اند:

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِخْلَالِ مِنَ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ».

«هر کس خویشتن را پیشوا قرار مدهد، باید سازندگی را قبل از دیگران، از خود آغاز کند و پیش از آنکه از راه زبان به تربیت دیگران بپردازد، باید سیره و برخوردش آنان را ادب نماید. آری آنکه به تعلیم و تأدیب خویش می‌پردازد، از معلم و ادب کننده دیگران، به احترام و بزرگداشت سزاوارتر است». (14)

اینک به 14 مورد از امور کلی سیره عبادی و معنوی رسول اعظم صلی الله علیه وآله وسلم اشاره میشود.

1. بندهوار زیستن

پیامبران به ویژه رسول اعظم صلی الله علیه وآله وسلم با جلال قدر، بندهوار میزیستند و بندگی در همه احوال و افعال و گفتار آنها مشهود بود. (15) در یکی از روزها زن بدزبانی از کنار رسول خدا عبور کرد. رسول خدا در حال خوردن بودند و در پایین مجلس نشسته بودند. آن زن گفت: ای محمد! مانند بندگان غذا مخوری و چون آنان منشیینی! حضرت فرمود: آری، من بندهام و چه کسی از من بندهتر است؟ (16)

از این رو در راه انجام وظیفه بندگی خداوند، حتی حیوانات را فراموش نمیکرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«هنگامی که پیامبر مشغول وضو گرفتن بود، ناگهان گربه به خانه او پناه برد! پیامبر فهمیدند که گربه تشنه است، ظرف آب را به سوی گربه آوردند تا گربه از آن بنوشد. پس از آن، پیامبر از باقی مانده آب، وضو گرفتند». (17)

آن حضرت برای خود شأن و منزلت و حقوقی بیش از يك انسان معمولی قائل نبودند. نه تنها آن حضرت بلکه همه پیامبران الهی، همواره و به شیوه‌های مختلف، مردم را فقط به سوی خداوند دعوت نمودند و ردای جلال و عظمت را، تنها لایق خداوند بدانستند.

قرآن کریم يك قاعده کلی در این زمینه بیان میکند:

«مَا كَانَ لِشَيْءٍ أَنْ يُوْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛

«هرگز انسانی که خداوند به او کتاب، حکمت و نبوت عنایت فرموده، حق ندارد به مردم بگوید بنده من باشید». (18)

2. خلوت با خویش و گفت گو با خدا

انسان برای اصلاح و تهذیب، به دوری گزیدن از غوغای اجتماع و خلوت کردن با خویش نیاز دارد. در سیره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمده است:

«كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُحِبُّ الْخَلْوَةَ بِنَفْسِهِ»؛

«همواره خلوت با خویشتن را دوست میداشت». (19)

«وَكَانَ كَثِيراً مَا يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ»؛

«زیاد به آسمان منگریست».

3. حمد و ستایش الهی

حمد و ستایش الهی و شکر و سپاس در برابر نعمتهای بیکرانیش، از وظایف انسان و نشانه کمال عقل و معرفت اوست. در سیره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم میخوانیم:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُحَمِّدُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثِمِائَةً وَسِتِّينَ مَرَّةً».

«پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در هر روز 360 مرتبه خداوند را حمد میکرد». (20) آن حضرت به سجده در محضر پروردگار توجه ویژه داشت. (21) حضرت صادق علیه السلام مفرماید: «شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و عرض کرد: گناهانم

زیاد و عمل ضعیف است. حضرت فرمود: زیاد سجده کن که سجده گناه را میریزد همچنان که باد، برگ درختان را میریزد». (22)

4. استغفار

هر چقدر معرفت انسان به عظمت و بلندای مقام الوهیت، بیشتر باشد، خویش را در مقام بندگی با تقصیر و کوتاهی بیشتر مینگرد. به همین جهت در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم میخوانیم:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ دَنْبٍ.»

«در هر روز هفتاد مرتبه استغفار میکرد بدون آنکه گناهی مرتکب شده باشد». (23) در برخی روایات آمده است که آن حضرت هر روز و شب صد مرتبه استغفار میکرد. (24) پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نمناختن و برنمناختن، نمآوردن و نمبرفتن مگر آنکه مفرمود: «منزه است خداوند و ستایش او راست. از او طلب بخشش میکنم و به سوی او توبه میکنم». (25) به علاوه پیامبر از هیچ جلسهای بلند نمشد، مگر آنکه 25 مرتبه استغفار میکرد هر چند که آن جلسه کوتاه بود. (26)

5. ذکر و دعا

در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم توجه و یاد خداوند و دعا نمودن در همه حالات، برجستگی خاصی دارد. آن حضرت به هنگام خوابیدن، (27) دیدن طلوع آفتاب، سفر (28)، سوار شدن بر مرکب (29)، ورود به شهر مقصد، (30) نگاه به آینه، (31) غذا خوردن، (32) لباس پوشیدن و در يك کلمه، در همه شئون و حالات، به یاد خدا بوده و به خواندن دعای مناسب و مخصوص آن حالت میپرداخت. آن حضرت در هر جا وارد میشد، چنان فضای مجلس را با معنویت نام و یاد خداوند عطرآگین مینمود که همگان با مشام جان خویش، آن را استشمام مینمودند. از پیامبر در مورد اسم اعظم خدا پرسیده شد فرمودند: «همه اسمهای خدا اعظم است پس تو قلبت را از هر چه غیر خدا است خالی کن و او را به هر اسمی که میخواهی بخوان پس در حقیقت برای خدا اسمی غیر اسم دیگر یعنی اسمهای متفاوت نیست بلکه او با همه اسمانش یگانه خدای غلبه کننده است». (33)

البته دعا نمودن آدابی دارد که باید به آنها توجه نمود: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به هنگام دعا دستهایش را بلند میکرد و چون کسی که غذا میخواهد، دعا میکرد (34) و قبل از دعا مفرمود:

«سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى الْوَهَّابِ». (35)؛ «پاك و منزه است خدای بلند مرتبه و بخشندهام».

مردی وارد مسجد شد و دو رکعت نماز خواند و از خدا حاجتی درخواست نمود. حضرت فرمود! این بنده عجله کرد. آنگاه مرد دیگری آمد و دو رکعت نماز خواند سپس حمد و ثنای الهی را به جا آورد و بر پیامبر و آل او صلوات فرستاد. حضرت فرمود: هر چه میخواهی بخواه که به تو عطا خواهد شد. (36)

6. قرائت قرآن

قرائت قرآن دل را صفا میبخشد و کدورتها و تیرگیهای مادی را از قلب آدمی میزداید. قرائت قرآن، دل و گوش سپردن به کلام الهی است. در سیره پیامبر آمده است:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقَعُدُ فِي الْجِجْرِ وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ.»

«پیامبر در جگر اسماعیل مننشست و به تلاوت قرآن میپرداخت». (37)

7. یاد قیامت و مرگ

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با ایمان و باور کامل، به یاد مرگ و قیامت و در حالت انتظار برپایی آن بود و در وقت وزیدن بادهای زرد و یا سرخ و سیاه، رنگش تغییر میکرد و زرد میشد تا آنگاه که قطره بارانی از آسمان میچکید، رنگش به حال عادی برمیگشت و مفرمود: رحمت به سوی شما آمد. (38) آن حضرت همواره از شرّ فتنه قبر به خدا پناه میبرد (39) و به اصحابش زیاد سفارش میکرد که به یاد مرگ باشند که مرگ در هم کوبنده لذتها و فاصله اندازنده بین شما و شهوات است. (40)

پیامبر در تشییع جنازه که انسان را به یاد مرگ و آخرت میندازد، حضور مییافت (41) و گاه در کنار قبر چنان مگریست که لباسش تر میشد و به حاضران مفرمود: برادران من! برای چنین روزی خودتان را آماده کنید! (42)

وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سخنرانی میکرد و نامی از قیامت میبرد، صدایش بلند و گونهایش سرخ میشد؛ گویا از هجوم يك لشکر بیم میدهد و مفرمود: قیامت، صبح و شام با شماست! سپس مفرمود: «من و قیامت مثل این دو انگشت سیاه» هستیم». (43)

8. طهارت و وضوی دایم

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پاکیزه مزینست و دستور مینماد که از ترشح بول و همه نجاسات پرهیز شود. (44) پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نه تنها خود همواره با طهارت بود و حتی برای خوردن غذا یا خواب وضو میگرفت، بلکه به دیگران نیز آن را سفارش مفرمود. (45) سلمان فارسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت نموده که ایشان فرمودند: «کسی که با طهارت و وضو بخوابد، همانند کسی است که شب را تا به صبح در حال عبادت، شب زندهداری کرده باشد». (46) شخصی به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از کمی رزق شکایت کرد. حضرت فرمود: «همیشه با طهارت باش که روزی تو افزون میگردد. آن

9. اقامه نماز

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آن قدر نماز میگزارد که پاهای مبارکش متورم میگردید و میفرمود: آیا بنده شکرگزار خدا نباشم؟ (48) آن حضرت دو برابر نمازهای واجب، نماز مستحبی اقامه میکرد. (49) ایشان به اقامه نماز شب و نماز جمعه اهتمام داشت. آداب اقامه نماز آن حضرت چنین بود:

الف. مسواک: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای هر نماز يك بار مسواک میزد. (50) میفرمود: «دو رکعت نماز با مسواک از 70 رکعت نماز بدون مسواک بهتر است». (51)

ب. طهارت، آراستگی و استفاده از عطر و مشک: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به تزئین خویش به ویژه هنگام حضور در مسجد توجه داشت؛ خود را با روغن، تزئین نمود، (52) محاسن خود را رنگ میکرد، (53) لباس سفید میپوشید و از رنگ تیره مگر در سه چیز (کفش، عمامه و کساء) کراهت داشت. (54) خویش را با مشک و عطر خوشبو مساخت. (55)

ج. اقامه نماز در ابتدای وقت فضیلت: حضور منظم و برگزاری نماز در اول وقت، سنت و نشانه رعایت ادب نماز است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود: «بهترین عمل نزد خدا، اقامه نماز در اول وقت است». (56)

د. اقامه نماز در مسجد و توجه و دعا هنگام ورود به آن: سیره مبارک پیامبر آن بود که همواره نماز را در مسجد اقامه میکرد و همگان به ویژه همسایگان را برای حضور در مسجد ترغیب نمود و با صراحت اعلام میفرمود: برای کسی که بدون عذر در مسجد با مسلمانان نماز نمیخواند، نمازی نیست. (57) این تأکید در حضور یافتن در نماز جماعت صبح و عشا بیشتر بود (58) و به گونهای بود که امام صادق علیه السلام میفرماید: پیامبر تصمیم گرفت خانهای کسانی را که در منزل نماز نمیخوانند و به نماز جماعت حاضر نمیشوند، با هیزم آتش بزند. مردی نابینا آمد و عرض کرد: من نابینایم و چه بسا صدای اذان را میشنوم ولی کسی نیست که مرا به مسجد راهنمایی کند تا با شما نماز بخوانم. پیامبر فرمود: بین مسجد و خانهات يك ریسمان بکش و دست خود را به آن بگیر و به نماز جماعت حاضر شو. (59) آن حضرت به اصحاب میفرمود: «به همسرانتان نیز اجازه بدهید تا به مسجد بروند». (60) هر گاه داخل مسجد میشد میفرمود:

«اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ» (61) «خدایا درهای رحمت خود را بر من بگشا».

ه. اذان و اقامه: پیامبر زودتر به مسجد میآمد و به محض دخول وقت، به بلال میگفت: ما را راحت نما. (62) امام علی علیه السلام میفرماید: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که وارد مسجد میشد، مننشست تا بلال اذان بگوید. (63) برای پیامبر اذان میگفتند، ولی اقامه را خودش میگفت. (64)

و. منظم ساختن صفوف نماز جماعت: ابن مسعود میگوید: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در نماز با دست خود، شانزدهایمان را میگرفت و میفرمود: صفوف خود را منظم کنید و پیش و پس نایستید که دلهايتان اختلاف پیدا میکند». (65) نیز میفرمود: «وقتی برای اقامه نماز جماعت برمیخیزید، صفهايتان را منظم نمایید و جاهای خالی را پر کنید». (66)

ز. دعای افتتاح و استعاذه قبل از آغاز حمد: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در آغاز نماز پس از تکبیرة الاحرام و قبل از قرائت سوره حمد میفرمود:

«وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَأَشْرِيكَ لَهُ وَيَذَلِكْ أَمْرٌ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (67) سپس قبل از قرائت سوره حمد استعاذه نموده، میفرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (68)

ح. گفتن بسمله با صدای بلند: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را بلند ادا نموده در توضیح علت آن فرمود: «حبرئیل وقتی نماز را به من تعلیم نمود «بسم الله الرحمن الرحيم» را قرائت کرد و آن را با صدای بلند ادا نمود». (69)

ط. قرائت سورههای مختلف در نماز: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در نمازهای گوناگون پس از حمد، سورههای مختلفی را قرائت میفرمود؛ صبح سورههای نبأ و غاشیه و قیامت و امثال این سورهها، در نماز ظهر سورههای شمس و غاشیه و مانند این سورهها، در نماز مغرب توحید و نصر و زلزال و در نماز عشا مانند ظهر و عصر و مغرب عمل میکرد. (70)

پیامبر در نماز جمعه سورههای جمعه و اعلی یا منافقون (71) و در نماز صبح روز جمعه الم تنزیل و تبارک را میخواند. (72) پیامبر سوره حمد و سورههای فوق را با صدایی بلند، زیبا (73) و آیه، آیه میخواند. (74)

ی. قنوت در نماز: قنوت، سنت پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم بود. زراره میگوید: به حضرت امام باقر علیه السلام عرض کردم: شخصی قنوت نماز را فراموش کرده و در میان راه یادش آمد. حضرت فرمود: به سمت قبله رو کند و آن را بخواند. سپس فرمود: «من دوست ندارم کسی از سنت پیامبر رو بگرداند یا آن را ترک کند». (75)

ک. سه تکبیر بعد از هر نماز: فضل بن عمر میگوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چرا نمازگزار پس از نماز سه بار تکبیر میگوید و دستهای خود را بالا میآورد؟ حضرت فرمود: «چون پیامبر وقتی که مکه فتح شد، نماز ظهر را با اصحاب خود نزد حجرالاسود خواند و وقتی سلام داد، دستهایش را بالا برد و سه مرتبه تکبیر گفت و چنین فرمود:»

«لا اله الا الله وحده وحده أَنْجَزَ وَعَدَهُ وَتَصَرَ عَبْدَهُ وَأَعَزَّ جُنْدَهُ وَعَلَبَ وَحَدَهُ فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». سپس رو به اصحاب کرد و فرمود: «این تکبیر را پس از هر نماز واجب فرو نگذارید و هر کس که پس از نماز چنین کند و این ذکر را بگوید، مثل آن است که وظیفه خود را در رابطه با شکر الهی در مورد تقویت اسلام و لشکرش به جا آورده است». (76)

ل. خواندن تعقیبات بعد از نماز: انس بن مالک میگوید: پیامبر پس از نماز دعا میخواند و میگفت: خدایا من از علممی که سودمند و قلبی که خاشع نیست و نفسی که سیر و دعایی که مستجاب نمیشود، به تو پناه میبرم. خداوندا! از این چهار امر به تو پناه

م. آرامش هنگام نماز: پیامبر فرمود: بدترین دزدی آن است که انسان از نماز خود بزدد. علی علیه السلام عرض کرد: چگونه از نماز متوان دزدید؟ فرمود: کسی که رکوع و سجود نمازش را کامل به جا نیاورد، دزد نماز است و نزد خدا نابود میباشد. (78) و فرمود: «مِنْ تَمَامِ الصَّلَاةِ سَكُونُ الْأَطْرَافِ»؛ «یکی از نشانه‌های کامل بودن نماز، آرامش اعضا و جوارح است». (79)

ن. پرهیز از طولانی شدن نماز: سیره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در اقامه نماز جماعت آن بود که در عین آرامش، کمال و صحت، حال ضعیفترین مأمومین را رعایت میکرد. آنس در این پاره میگوید:

«ما صَلَّيْتُ وَرَاءَ إِمَامٍ قَطُّ أَحْفَ صَلَاتَنَا وَلَا أَمَّ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ «هیچ گاه پشت سر هیچ امامی نماز نگذارم که نمازش از پیامبر کوتاهتر و کاملتر باشد». (80) پیامبر وقتی که در نماز صدای طفلی را میشنید، نماز را کوتاه میخواند تا مادر به سوی بچه‌اش برود. (81)

س. حضور قلب: «برگزاری نماز برای احیای ذکر و یاد خدا در قلب آدمی است». (82) امام علی علیه السلام میفرماید: روزی پیامبر مردی را دید که در نماز با ریش خود بازی میکرد، فرمود:

«إِنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ» «اگر قلبش خاشع میبود، اعضا و جوارح او نیز خشوع میداشت». (83)

به چپ و راست نگرستن و به غیر خدا التفات و توجه نمودن در نماز نیز ناپسند است. پیامبر میفرماید:

«لَا تَلْتَفِتُوا فِي صَلَاتِكُمْ فَإِنَّهُ لَصَلَاةٌ لِمَلْتَفَيْتَ»؛ «مبادا در نماز به راست و چپ یا به اشیا یا افراد دیگر التفات کنید؛ زیرا نماز کسی که به غیر خدا التفات میکند، نماز نیست». (84) در روایات دیگر نیز پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید:

«مَنْ عَرَفَ مَنْ عَلَى يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ مُتَعَمِّدًا فِي الصَّلَاةِ فَلَا صَلَاةَ لَهُ»؛ «هر کس در نماز، شخصی را که سمت راست یا چپ اوست از روی عمد بنگرد و بشناسد پس نمازش کامل نیست». (85)

ع. اقامه نماز به صورت وداع گونه: اقامه نماز به گونه‌ای که گویا آخرین نماز است، از سنت‌های پیامبر است. مردی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم درخواست نمود، ای پیامبر خدا! به من نکته‌های پیامور ولی مختصر بگوی. فرمود: «هر گاه برای نماز برخاستی، به صورتی نماز بگزار که گویا با نماز وداع مکنی». (86) روزی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم داخل مسجد شد، انس بن مالک را دید که نماز میخواند و به اطراف نگاه میکرد، فرمود: «ای انس، نماز را مانند کسی بخوان که قصد خداحافظی دارد و دیگر نماز نخواهد خواند. نگاهت را به موضع سجدهات بیانداز به گونه‌ای که افراد راست و چپ را نبینی و شناسی و بدان که تو در پیشگاه کسی هستی که تو را مبیند و تو او را نمبینی». (87)

ف. بینی را به خاک گذاشتن: این کار علامت خضوع و مستحباب است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم روزی مردی را دید که فقط به پیشانی سجده منمود به او فرمود:

«صَعَّ أَنْفَكَ يَسْجُدُ مَعَكَ»؛ «بگذار بینی تو هم با تو سجده کند». (88)

ض. پرهیز از خمیازه و چرت: خمیازه کشیدن علامت سستی و خواب آلودگی نشانه عدم حضور قلب است؛ بنابراین باید در نماز از آن پرهیز نمود. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید:

«إِيَّاكُمْ وَشِدَّةَ التَّوْبِ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَوَّةُ الشَّيْطَانِ»؛ «از دهان دره نمودن در نماز پرهیزید که کار شیطان است». (89) وقتی از امام صادق علیه السلام سؤال شد: مفهوم آیه شریفه

«وَلَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى»؛ «به نماز نزدیک نشوید در حالی که مست هستید» (90)، چیست؟ فرمودند: مراد مستی و بحالی ناشی از خواب است. (91)

ق. چشم را نبستن: ادب حضور در پیشگاه خداوند، اقتضا میکند آدمی با چشم باز ولی با خشوع تام، در محضر ربوبی حاضر شود. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید: «آنگاه که یکی از شما برای نماز برمخیزد، چشمش را نبندد». (92)

ر. بعد از نماز رو به مردم نمودن: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم وقتی نماز را تمام میکرد، صورتش را به سوی مردم برمگرداند و رو به روی مردم مننشست. (93)

10. شب زنده‌داری و اقامه نماز شب

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به اقامه نماز شب اهمیت بسیار میدادند؛ زیرا خداوند به او چنین فرمان داده بود:

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا»؛ «و پاسی از شب را بیدار و متهجّد باش و نافله شب را بر پا دار؛ باشد که خداوند تو را به مقام محمود (شفاعت) مبعوث گرداند». (94) این دستور الهی، در سوره مزمل با تفصیل بیشتری مورد تأکید قرار گرفته است. امام باقر و امام صادق علیهما السلام در مورد کیفیت نماز شب آن حضرت میفرمایند: «پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در شب، سه مرتبه از خواب برمخاست ابتدا به افق‌های آسمان نگاه میکرد و پنج آیه آخر سوره آل عمران را تلاوت میفرمود و سپس نماز شب را اقامه میفرمود». (95) آن حضرت اصحاب را نیز برای انجام نماز شب تشویق میکردند؛ آنس بن مالک میگوید: از پیامبر شنیدم که میفرمود: «دو رکعت نماز در دل شب، نزد من از دنیا و آنچه در آن است محبوبتر است». (96)

11. اهتمام به نماز جمعه

حضرت امام صادق علیه السلام از پدران نقل میفرماید: بیابان گردی به نام قلیب نزد پیامبر آمد و عرض کرد: من برای حج آماده شدم، ولی قادر به انجام حج نشدم. حضرت فرمود: «به نماز جمعه برو که حج فقیران است». (97)

12. روزه و عبادت ماه رمضان

یکی از عوامل مهم خودسازی، روزه گرفتن است. روزه، هیجانات شهوانی را کنترل و زمینه رشد و تعالی معنوی را در انسان افزایش میدهد. به همین جهت در تمام ادیان الهی روزه تشریح شده است. (98) در سیره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چنین میخوانیم: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَصُومُ الْإِثْنَيْنِ وَالْحَمِيسَ» «پیامبر همواره روزهای دوشنبه و پنجشنبه را روزه میگرفت. (99)

پیامبر دو ماه شعبان و رمضان را روزه میگرفت و آن دو را به هم متصل مساخت، ولی دیگران را از این کار نهی میکرد و مفرمود: «اینها دو ماه خدایند و کفاره گناهان قبل و بعد خود هستند». (100) البته باید توجه داشت که حقیقت روزه با پرهیز از گناهان حاصل میشود؛ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در خطبهای فرمود: «کسی که روزه ماه مبارک رمضان را بگیرد و برای رضا و تقرب به خدا سکوت کند و گوش و چشم و زبان و دامن و اعضای خود را از دروغ و غیبت و گناه حفظ کند، زانوانش، زانوی حضرت ابراهیم علیه السلام را لمس کند». (101)

روزی از روزها پیامبر شنید که زنی به کنیز خود فحش و ناسزا میدهد در حالی که روزه بود! پیامبر آن زن را احضار کرد و برایش غذا آورد و فرمود: بخور! زن گفت: من روزهام! فرمود: تو چگونه روزهای در حالی که به کنیزت ناسزا گفتی؟ روزه فقط نخوردن و نیاشامیدن نیست. (102)

زمانی که ماه رمضان فرا میرسید، نخست پیامبر دعا میکرد، (103) (آنگاه اسیران را آزاد کرده و به هر فقیر و سائلی چیزی میبخشید. (104) در طول ماه رمضان بر نماز خود مافزود (105) و هنگام افطار دعا نموده، مفرمود: «اللَّهُمَّ لَكَ صُمْنَا وَعَلَى رِزْقِكَ أَفْطَرْنَا فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا...»؛ «خدایا برای تو روزه گرفتیم و با رزق تو افطار کردیم، پس از ما بپذیر». تشنگی تمام شد و عروق و رگها تر شدند و اجر و پاداش باقی ماند. (106) به احیای شب قدرش فوق العاده اهتمام داشت و در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان آب به صورت خانوادهاش میپاشید تا بیدار بمانند (107) و در مورد خوابیدن یا غفلت در شب قدر هشدار میداد (108) و در پایان ماه با آن وداع مینمود. (109)

13. اعتکاف

اعتکاف که به معنای اقامت در مسجد و فاصله گرفتن از تمام اشتغالات دنیوی و فارغ ساختن خویشتن برای عبادت است، در سیره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جایگاه مهمی دارد که باید پیروی از آن احیا شود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا كَانَ الْعَشْرُ الْأَوَّلُ الْآخِرُ إِعْتَكَفَ فِي الْمَسْجِدِ»؛ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دهه آخر ماه رمضان را در مسجد اعتکاف میکرد. (110) حضرت امام صادق علیه السلام مفرماید: «وقتی دهه آخر ماه مبارک رمضان فرا میرسید، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم کمر همت را برای عبادت میبست و از زنان کنارگیری میکرد و شب را برای عبادت و احیا قرار میداد». (111)

14. انفاق

یکی از عبادات مهمی که نقش بسیار زیادی در تعالی و رشد اخلاقی و توجه دادن آدمیان به آخرت دارد، انفاق و اطعام است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گوسفندی را در خانه عایشه ذبح کردند. فقراى مدینه آگاه و مطلع شدند، خدمت ایشان رسیدند و خواستند که سهمی، از آن برای ایشان فرار دهند؟ پیامبر هم به هر کدام قسمتی از قربانی میدادند، شب هنگام پیامبر از عایشه پرسیدند: چه مقدار از گوسفند باقی مانده است؟ عایشه گفت: فقط گردن گوسفند باقی است! فرمود: بگو همهاش باقی است، مگر گردنش. (112) پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همواره به دیگران نیز مفرمود: «یکی از سببهای بخشش الهی، اطعام دیگران است». (113)

امید است خداوند ما را به پیروی از سیره مبارک آن حضرت موفق گرداند.

پنوشت :

- 1) نهج البلاغه، خطبه 1.
- 2) لقمان، 25؛ زمر، 38؛ عنکبوت، 61.
- 3) زمر، 3.
- 4) جعفر سبحانی، فراهایی از تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم، ص 17.
- 5) همان، ص 23 - 21.
- 6) انفال، 35.
- 7) احزاب، 21.
- 8) مکارم الاخلاق، ج 1، ص 41.
- 9) شهید مطهری، سیری در سیره نبوی، ص 35.
- 10) بحار الانوار، ج 85، ص 279.
- 11) عوالی اللئالی، ج 1، ص 215، ج 73.
- 12) حجر، 99.
- 13) مجموعه ورام، ج 6، ص 64.

- 14) نهج البلاغه، صبحی صالح، ص 480.
- 15) ابن شاذان القمي، الايضاح، ص 214.
- 16) اصول کافی، ج 6، ص 271، ج 2، باب الاكل متكناً.
- 17) نوادر راوندی، ص 39.
- 18) آل عمران، 79.
- 19) بحار الانوار، ج 16، ص 41.
- 20) همان، ج 84، ص 10، ج 19.
- 21) نهج الحق، ص 431.
- 22) امالی صدوق، ص 499.
- 23) بحار الانوار، ج 16، ص 283، ج 132؛ اصول کافی، ج 2، ص 450، ج 1.
- 24) اصول کافی، ج 2، ص 450، ج 2.
- 25) بحار الانوار، ج 21، ص 100، باب فتح مکه.
- 26) همان، ج 90، ص 281، ج 22.
- 27) اصول کافی، ج 2، ص 536.
- 28) عوالی اللالی، ج 1، ص 145.
- 29) تفسیر قمی، ج 2، ص 281.
- 30) من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 298.
- 31) مستدرک الوسائل، ج 1، ص 444.
- 32) وسائل الشیعه، ج 24، ص 355.
- 33) بحار الانوار، ج 90، ص 322.
- 34) امالی شیخ طوسی، ص 585.
- 35) شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 197.
- 36) اصول کافی، ج 2، ص 485.
- 37) بحار الانوار، ج 9، ص 245.
- 38) فقیه، ج 1، ص 547.
- 39) دعوات، ص 253.
- 40) وسائل الشیعه، ج 2، ص 437.
- 41) مستدرک الوسائل، ج 8، ص 268.
- 42) روضة الواعظین، ج 2، ص 494.
- 43) المحجة البيضاء، ج 8، ص 251؛ بحار الانوار، ج 16، ص 256.
- 44) مستدرک الوسائل، ج 1، ص 269.
- 45) وسائل الشیعه، ج 24، ص 337.
- 46) همان، ج 1، ص 300.
- 47) مستدرک الوسائل، ج 1، ص 300.
- 48) بحار الانوار، ج 70، ص 69.
- 49) اصول کافی، ج 3، ص 443.
- 50) وسائل الشیعه، ج 2، ص 20.
- 51) السنن الكبرى، ج 1، ص 62.
- 52) بحار الانوار، ج 76، ص 91.
- 53) همان، ص 103.
- 54) همان، ج 16، ص 449.
- 55) همان، ص 248.
- 56) عوالی اللالی، ج 2، ص 213.
- 57) وسایل الشیعه، ج 8، ص 293.
- 58) تهذیب الاحکام، ج 3، ص 25.
- 59) همان، ص 266.
- 60) مستدرک الوسائل، ج 3، ص 446.
- 61) بحار الانوار، ج 84، ص 26.
- 62) مفتاح الفلاح، ص 182.
- 63) تهذیب الانوار، ج 2، ص 281.
- 64) عوالی اللالی، ج 1، ص 330.

- (65) مجموعه ورام، ج 2، ص 266.
- (66) وسائلا الشيعه، ج 8، ص 423.
- (67) صحيح مسلم، ج 1، ص 534.
- (68) بحار الانوار، ج 82، ص 5؛ وسائلا الشيعه، ج 6، ص 135.
- (69) كنز العمال، ج 7، ص 441.
- (70) تهذيب الاحكام، ج 2، ص 95.
- (71) بحار الانوار، ج 89، ص 311.
- (72) همان، ص 365.
- (73) همان، ص 326.
- (74) وسائلا الشيعه، ج 6، ص 208.
- (75) اصول كافى، ج 3، ص 340.
- (76) مستدرک الوسائل، ج 5، ص 51.
- (77) مصباح كفعمى، ص 33، فصل 8، در تعقيب نماز عصر؛ بحار الانوار، ج 2، ص 63.
- (78) جامع الأخبار، ص 74.
- (79) جامع الصغير، ج 2، ص 543.
- (80) صحيح بخارى، ج 1، ص 173.
- (81) بحار الانوار، ج 85، ص 41.
- (82) طه، 14.
- (83) ارشاد القلوب، ص 115.
- (84) مجمع الزوائد، ج 2، ص 233؛ بحار الانوار، ج 18، ص 211.
- (85) عوالى اللئالى، ج 1، ص 326.
- (86) سنن ابن ماجه، ج 2، ص 131.
- (87) دعائم الاسلام، ج 1، ص 157.
- (88) السنن الكبرى، ج 2، ص 150.
- (89) دعائم الاسلام، ج 1، ص 174.
- (90) توبه، 54.
- (91) اصول كافى، ج 3، ص 371، ج 15، باب بناء المساجد.
- (92) تهذيب الاحكام، ج 2، ص 314، ج 136، امام صادق عليه السلام فرمود: از اميرالمؤمنين عليه السلام كه پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله وسلم نهى فرمود...
- (93) صحيح بخارى، ج 1، ص 205.
- (94) اسراء، 79.
- (95) بحار الانوار، ج 79، ص 329.
- (96) وسائلا الشيعه، ج 8، ص 156.
- (97) تهذيب الاحكام، ج 3، ص 236.
- (98) بقره، 183.
- (99) مصباح كفعمى، ص 515.
- (100) اصول كافى، ج 4، ص 92.
- (101) وسائلا الشيعه، ج 10، ص 164.
- (102) اصول كافى، ج 4، ص 87.
- (103) همان، ص 70.
- (104) امالى صدوق، مجلس چهاردهم، ص 58.
- (105) تهذيب الاحكام، ج 3، ص 60.
- (106) همان، ج 4، ص 199.
- (107) مستدرک الوسائل، ج 7، ص 473، نیز فضائل الاشهر الثلاثة، ص 137.
- (108) همان، ج 7، ص 469.
- (109) اقبال الاعمال، ص 243.
- (110) بحار الانوار، ج 16، ص 273، ج 202.
- (111) همان، ص 155.
- (112) مستدرک الوسائل، ج 7، ص 266، ج 14، باب 49.
- (113) اصول كافى، ج 4، ص 52.

رضا رضانی گیلانی

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

«ثُبِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ، عَلَى الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ، وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا تُؤَدَّى بِالْوَلَايَةِ، الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهَا» (1) و في نقلٍ آخر: ... قَلَوَ أَنَّ أَحَدًا صَامَ نَهَارَهُ وَ قَامَ لَيْلَهُ وَ مَاتَ يَغْيِرُ وَايَةً لَا يُقْبَلُ لَهُ صَوْمٌ وَ لَصَلَاةٌ. (2)

مقدمه

در این حدیث شریف پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم به اموری که اسلام بر آن بنا نهاده شده اشاره نمودند بررسی این حدیث شریف با زوایای مختلف ما را به این مهم رهنمون مسازد که این امور پنجگانه ما را به توسعه در روابط انسانی فرا بخواند. روابطی که در زندگی و حیات انسان معنا و مفهوم خاصی دارد و باعث رشد، تعالی و ترقی انسان میشود. آدمی وقتی جایگاه و موقعیت خود را به درستی بشناسد و خود را باور نماید که در يك نظام معنادار جایگاه ویژه دارد، به تصحیح این روابط همت مگمارد. آدمی در این دنیا با اموری مختلف مواجه است. با اشخاص گوناگون با جهانبینیهای متفاوت و نیز با اشیاء و بلکه با انواع دیگر حیوانات مواجه میباشد. انسان باید در نسبت سنجی خود با آنها شناخت لازم را پیدا کند. بالاخره او خود را در دنیای وسیع با همه امکانات مشاهده میکند؛ چرا که بسیاری و بلکه همه آنچه در این دنیا آفریده شده در خدمت و اختیار انسان قرار دارد. اما چگونه میتواند از آن همه بهره‌مند شود؟ این پرسش مهمی است که باید پاسخ آن را به دست آورد. - انسان با خود و افراد و اشخاص دیگر که از نژادهای مختلف میباشند مواجه است. چه میانای را باید در اصل و روابط با آنها مورد توجه قرار دهد؟ راههای این ارتباط چگونه میتواند باشد؟ آیا با همه میتوان به صورت یکسان برخورد نمود و رابطه داشت؟ یا اینکه تفاوت به حسب اندیشهها و فکرها و عملکردها وجود دارد و باید هم وجود داشته باشد؟ آیا نوع برخورد در برابر منکر و مشرک با مؤمن و معتقد، عالم و دانا با جاهل و نادان و صادق با کاذب یکسان است؟ بشك جامعیت این بحث همه زمینها را در برمیگیرد و دامنه‌اش بسیار گسترده است. لذا مباحث مهمی که در موضوع رابطهها باید مورد توجه قرار گیرد چگونگی برقراری این رابطهها است؛ توجه به این حدیث شریف میتواند ابعدادی از مباحث رابطهها در حوزه انسان را روشن سازند؛ چرا که در این حدیث شریف به شیوه ذکر مصداق اعلی و بارز فرد، ضرورتین رابطههای حوزه انسان مورد توجه قرار گرفته است. این رابطهها عبارتند از:

1. رابطه با خدا که مصداق بارزش نماز است.
2. رابطه با خود که مصداق بارزش روزه است.
3. رابطه با همنوع خود که زکات و سایر پرداختهای مالی شرعی نشانهای از آن است.
4. رابطه بین المللی که حج نماد آن میباشد.
5. رابطه ولایتی.

در این مقال بر آنیم که به لطف حق تعالی شمهای از معارف و آموزهای دینی را در خصوص هر يك از این پنج رابطه به طور مختصر بیان کنیم. و الله هو الموفق المعین.

رابطه با خدا

در این سخن بلند مرتبه از پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم اولین چیزی که از ارکان پنجگانه اسلام شمرده شده نماز است. در حقیقت، نماز سنبل و نماد رابطه با خدا و مصداق اعلای چنین رابطهها است. لذا سر رشته کلام را از اصل رابطه با خدا شروع کنیم.

ضرورت و فواید رابطه با خدا

رابطه با خدا از حاجتهای صادق و ضروری در حیات بشری است. این نوع رابطه فواید زیادی برای آدمی به دنبال دارد، بلکه اساسا زندگی انسان را معنادار مینماید. سؤال نخست آن است که چرا این رابطه برای بشر ضروری است؟ در این باره چند جهت را میتوان یادآوری نمود:

الف. برای رسیدن به آرامش

آدمی در این دنیای پر از حوادث تلخ و شیرین، زشت و زیبا، عدالت و بعدالتی و مانند آن، گاهی دچار تردید و حیرت میشود و برای برون رفت از آن نیاز به تکیه گاه و ملجأ و مأمن دارد تا به او تکیه نماید و خود را به آرامش و اعتماد لازم برساند. بشك تنها حقیقتی که میتواند این آرامش را به انسان بدهد رابطه با خدای متعال است. قرآن کریم مفرماید:

«أَلَا يَذِكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ» (3) یعنی این نام و یاد خداست که دلها و قلبها را به آرامش و اطمینان مبرساند و موجب تقویت دل

مشود و او به واسطه این ارتباط است که روان با ثبات پیدا میکند، زیرا آدمی که موجود متحرک است اگر مقصد اصلی خود را به یاد نیاورد، برای او آرامش به دست نخواهد آمد.

ب. برای مهار سرکشی انسان

آدمی گاهی در وضعیتی قرار میگیرد که برای خود بیش از جایگاهی که دارد حساب باز میکند و درصدد است که با هر کس و چیزی مقابله و معارضا نماید و این باعث روحیه استعلا و بلند مرتبگی برای او میشود و او را سرکش بار میآورد، چه اینکه قرآن کریم مفرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ»؛ (4) این روحیه سرکش باید مهار شود و تنها راه مهار آن برقراری ارتباط با خدا است، زیرا انسان وقتی خود را با آن وجود ازلی مقایسه مینماید - گرچه به نظر دقیق عقلی و شهودی چنین مقایسه‌های صحیح نیست - خود را مخلوق، کوچک، نیازمند و.. مبیند و همواره خود را مواجه با خدای علی‌اعلی و عالم، حی و قادر مشاهده مینماید. همین مواجهه برای او یک نوع خضوع و خشوع پدید میآورد و او را در مقابل خداوندی که دارای صفات جلال و جمال است سرفراکنده میکند و روح سرکشی را در آدمی مهار مینماید.

ج. برای نزدیکی به خدای متعال

انسان با توجه به استعدادها و حقایق نهفته، گمشدهای را در خود احساس میکند و لذا به هر کمالی که برسد کمالی برتر در نظرش از دور جلوه میکند و به این ترتیب همواره در تلاش و حرکت و کوشش است تا اینکه خود را به کامل مطلق نزدیک نماید. لذا برای وصول به چنین قربی معنوی که ماهیتی روحانی و نفسانی دارد، به نماز، دعا، نجوی و مانند آنها روی میآورد تا بتواند به کامل مطلق تقرب پیدا کند.

د. پشتوانه ارزشها

بیشک رابطه با خدای عالم بهترین و مهمترین و لازمترین پشتوانه برای وصول به شخصیت اخلاقی و ارزشی میشود. اگر خدا در زندگی انسان نمیبود ارزشها نابود میشد و بشر به هیچ چیز پایبند نبود. این خداست که عامل و مسبب ارزشها در جوامع بشری است. از این رو رابطه با خدای متعال هم در دفع رذائل و زشتها و هم در جلب فضیلتها و زیباییهای اخلاقی اصلترین نقش را ایفا میکند. برای رعایت اختصار به همین مقدار بسنده میکنیم.

نماز مهمترین مصداق تحقق رابطه با خدا

مطابق این حدیث شریف، اولین رکنی که اسلام بر آن بنا نهاده شده نماز است و نماز مهمترین مصداق تحقق رابطه با خداست. با توجه به چند نکته این معنا روشنتر میشود.

1. نماز؛ عبودیت خدای متعال

نماز بارزترین مصداق بندگی و عبودیت و تشکر و قدردانی از نعمتهای بیکران خدای متعال است. خدای متعال که حکیم است این همه استعدادها و امکانات را بی جهت در اختیار انسان قرار نداده، بلکه غرضی بر آن مترتب فرموده که به خود مخلوق بر میگردد. از جمله مقاصد و اغراضی که خدای متعال برای خلقت آنان تقدیر فرموده، رساندن او به مقام عبودیت است، زیرا که مفرماید: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (5) جن و انس را خلق نکردم، مگر برای اینکه بندگی کنند. هم از این روست که دعوت به پرستش خدای متعال مهمترین دعوت همه انبیای الهی بوده است «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ إِعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (6)؛ و این هم بسیار روشن است که خدای متعال نیازی به عبادت هیچ موجودی - و از جمله انسان - ندارد. «قَاتِلِ اللَّهَ عَنَّا» (7) بلکه این انسان است که به واسطه عبادت، توفیق مییابد همواره به عظمت الهی توجه داشته باشد و آن را به یاد آورد و نعمتهایش را یادآور گردد و نیز فقر و وابستگی خود را به آن وجود غنی بالذات مورد توجه قرار دهد و در پی این یاد و توجه مستمر، خویشتن را از فنا برهاند و به دار بقا برسد و باقی بماند و خود را به کمال مطلوب برساند. البته عبادت، مصداق انحصاری ندارد بلکه تفکر (8)، کسب و کار (9)، طلب دانش و معرفت (10) و... همه و همه میتواند مصداقی از عبادت باشد، مشروط به آنکه مضافاً الی الله انجام گیرد. در حوزه بندگی و عبودیت، آنچه مهم است عبادت عالمانه و عاشقانه و خالصانه است که با خضوع نسبت به پروردگار همراه باشد. اما نماز سنبل و مثال عبودیت بقیه کارهاست:

خوشا آنان که الله یارشان بی
که حمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنان که دائم در نمازند
بهشت جاودان بازارشان بی

2. نماز در آینه وحی

مهمترین تشبیهات و تعبیری که درباره نماز در روایات مبینیم به این فرار است: عمود دین (11)، قوام دین (12)، بهترین عمل (13)، ستون خیمه (14)، سیما مکتب (15)، پیمان الهی (16)، کلید بهشت (17)، وسیله نزدیک شدن به خدا (18) بنابراین اقامه نماز جزء

مهمترین برنامه انبیا و اولیای الهی بوده است، چنان که حضرت عیسی علیه السلام در گهواره این مهم را یادآور میشود «أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (19) و حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی که همسر و کودک خویش را در بیابانهای داغ و خالی از سکنه مکه بهیچ آب و گیاهی مسکن داد چنین آرزو کرد: خدایا... تا نماز به پا دارند، «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» (20). به همین منوال، امامان معصوم علیهم السلام نیز نسبت به نماز، عنایت خاصی داشتند تا آنجا که در هنگام نماز از حالت معنوی خاصی بهره‌مند بودند و حتی رنگ صورتشان تغییر میکرد از آن طرف کسانی که به این فریضه الهی توجه نمکنند و آن را به جا نمآورند عواقب بدی در انتظار آنهاست، بلکه حتی سبک شمردن نماز هم باعث میشود که از رحمت الهی و شناخت اهل بیت علیهم السلام محروم گردند. در بعضی روایات کسی که نماز را سبک شمرده و حق الهی را به درستی به جا نیاورد و از حق نماز کم بگذارد، به عنوان دزد و سارق معرفی شده (21) و بیان شده که اگر کسی با سبک شمردن نماز این حق الهی را ضایع نماید قطعاً نسبت به غیر نماز و در حق مردم تضییع بیشتری روا خواهد داشت. (22) به عبارت دیگر کسی که نمازش به راه نیست از او توقع خیر نمرد.

3. نماز و آثار آن

نماز هم برای سلامت جسم و هم برای سلامت روح است، زیرا سلامت روح و روان انسان در جسم آدمیان تأثیرگذار است، برای اینکه نمازگزار وقتی به آرامش روحی و درونی نائل میشود میتواند قوای جسمانی خود را کنترل کند و این کنترل و اعتدال باعث میشود که در مسائل مادی مانند خوردن، آشامیدن، خوابیدن و شهوترانی افراط و تفریط نکند و عدم افراط و تفریط به سلامت جسم کمک خواهد نمود. آثار و فوائد روحی نماز هم بسیار فراوان است. در روایات برای بیان اثر روحی نماز تعبیری از این دست به کار رفته است: معراج مؤمن، دور کننده از کبر (23)، موجب خشوع و خضوع (24)، قدرتی برای مبارزه با شیطان (25)، سبب آموزش گناهان (26)، کلید حل مشکلات (27)، عامل یاد خدا (28)، وسیله تقرب و نزدیکی به خدای سبحان (29). به علاوه، نماز جلوی آسیبها و افتها و تهدیدهای مربوط به انسان را میگیرد، به این صورت که:

- گاهی از همان ابتدا از ورود آسیبها جلوگیری میکند: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ». (30)

- گاهی نیز آفتی را که به صفحه دل راه پیدا کرده درمان منماید؛ چنانکه در روایتی آمده، نماز آن آتش افروخته‌های را که انسان برای خود فراهم ساخته خاموش میکند. در روایت دیگری آمده: نماز کدورت‌های روح را با پنج بار شست و شوی روزانه پاک مسازد (31). و به خاطر این آثار جامع و کامل است که پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «منزلت نماز برای دین، منزلت سر برای بدن است» (32) و حضرت علی علیه السلام در بیانی فرمودند: «هر چیزی چهرهای دارد و چهره دین شما نماز است.» (33)

رابطه با خود

در این روایت مبارکه روزه دومین رکن اسلام دانسته شده است، در حالی که تردید نداریم روزه يك مجموعه مرکب از كفّ نفس و خویش داری در برابر هواهای نفسانی وجدّ و جهد در کسب رضایت الهی بوده و بهترین راهکار و مصداق تحقق رابطه با خود است.

الف. معنای رابطه با خود

رابطه باخود یعنی شناخت حقایق نهفته خویشتن و سر و سامان دادن به آنها. اگر آدمی به مجموعه استعداد و دارایی وجودی خود پی ببرد و آنها را با هم پیوند دهد به بسیاری از حقایق خواهد رسید. آدمی با رسیدن به چنین رابطهای آفرینشگر زیباییهای اخلاقی میشود و به خود واقعی خواهد رسید و تصویری روشن از خود حقیقش به دست میآورد. آنگاه این رابطه، زمینه بسیاری از رابطها در حیات انسانی را فراهم مسازد. با چنین رابطهای واقعیات فطری بر طبیعت، حاکمیت پیدا خواهد نمود و به استقامت فکری و سلامت روانی خواهد رسید.

ب. آثار و فواید رابطه با خود

1. آثار فردی: انسان وقتی رابطه میان روح و بدن را خوب تشخیص داد بشك با قوانین مربوط به این دو نیز آشنا خواهد گشت. در این صورت در بعد جسمی هیچگاه درصد نخواهد بود که به جسم خود ضرر رساند و نسبت به آن افراط و تفریط کند، زیرا آن را امانتی ارزشمند میدانند که باید در حفظ آن کوشا باشد. و در بعد روحی به خودیابی خواهد رسید و هویت و شخصیت واقعی خود را به دست خواهد آورد و به آن احترام خواهد گذاشت و بر اساس عزّت انسانی و حکمت الهی به زندگی شوق و ذوق خواهد داد و حیات معقول که همان حیات طیبه است را درك خواهد نمود و به واسطه آن به آزادی معنوی که رهایی از قید و بندهای درونی است دست پیدا خواهد نمود و درصد اصلاح نفس و حالات نفسانی برخوردار خواهد آمد. از این طریق است که او مالک هوا و هوس و تمایلات نفسانسان خواهد گشت و این نوع مالکیت بر نفس است که انسان را از دنیای تخیل پراکنده و از زندان توهم نجات میدهد.

2. آثار اجتماعی: گستردگی معنایی درون آدمی، او را به توسعه معنایی در بیرون از وجودش خواهد رساند و خواه ناخواه آثار آن در جامعه بروز و ظهور خواهد نمود. از جمله: امنیت پایدار و ذهنی و روانی، تقویت حس مسؤولیتپذیری، عدالت‌ورزی، اصلاحگری، ایثار و فداکاری، وحدت و یکپارچگی.

ج. زیانهای قطع رابطه با خود

اگر آدمی با خود بیگانه شود و به تصحیح رابطه با خود نپردازد تصویر او از حقیقت خود يك تصویر پنداری و غیرواقعی خواهد بود و این پندار نادرست او را به حاجات کاذب و غیرواقعی هدایت خواهد نمود و از مسیر اصلی منحرف خواهد ساخت. در چنین فضای فکری، ذهنیت او يك ذهنیت مشوش و مضطرب خواهد گشت و هیچ نوع استقامت فکری در اختیار نخواهد داشت. افراط و تفریط در همه زمینها نشانهای از این رویکرد است.

د. روزه؛ راهی برای ایجاد رابطه با خود

از جمله برنامه‌های مهمی که میتواند در ایجاد رابطه درست با خود مؤثر باشد روزه است. روزه برنامه‌های الهی است که خدای متعال برای رسیدن به جایگاه رفیع برای انسانها قرار داده است، چه اینکه قرآن کریم مفرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (34) که اگر آدمی به تقوای الهی نائل شود زمینه بهره‌وری از آموزشهای ربّانی را پیدا خواهد نمود و راه و مقصد زندگی را به درستی خواهد شناخت و دچار اضطراب و اضطرار نخواهد گشت.

در برخی روایات آمده است که پاداش روزه دار را خدای متعال میدهد و بلکه خود او پاداش شخص روزه دار است «الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْرِي عَلَيْهِ» (35) در روایتی آمده که اگر يك روز روزه مستحبی بگیرد اگر تمام زمین را پر از طلا کنند، پاداشش داده نشود تا اینکه روز قیامت ثواب و پاداشی به او داده شود و آنچنان جایگاه بلندی برای آن ذکر شده که خدای متعال و فرشتگان الهی برای روزه داران دعا میکنند و از برخی روایات استفاده میشود که همتایی برای آن نیست. (36)

برخی مفسران ذیل آیه شریفه «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (37) آوردهاند که پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم هرگاه با مشکلی مواجه میشدند از نماز و روزه مدد می‌گرفتند. (38) حال و هوای روزهدار همواره عبادت است (39) و از جمله خوشحالی روزهدار یکی در وقت افطار و دیگری هنگام ملاقات با خدای عزوجل است (40). حتی خدای متعال بوی دهان روزهدار را معطرتر از بوی مشک میداند (41) و این برنامه الهی باعث میشود که شیطان از آدمی دور شود (42) و آدمی با خود انس بگیرد و فرصتی برای شناخت به دست آورد.

1. روزه واقعی و مراتب سهگانه روزهداران: نخوردن و نیاشامیدن و پرهیز از مفطرات دیگری که در کتب فقهی ذکر شده برای صحت روزه لازم است. اما برای مقبولیت روزه باید بیشتر همت کند تا بتواند از آثار واقعی روزه برخوردار گردد. برای این منظور باید تمام اعضا و جوارح خود را به امساک و خودداری وادار کند؛ از سخن بیهوده و نادرست پرهیز نماید (43) و ذهن و فکر خود را آباد کند و سامان دهد. اما باز این هدف پایانی نیست و اهداف بلندتری پیش روست. هدف والاتر، رسیدن به يك نظام روحی است که از هر چه غیر خدا است اجتناب نماید و غیر خدا را در حریم دل راه ندهد: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ» (44) البته باز هم این مقام والا مقول به تشکیک است و هر کسی به اندازه دریافت خود از معرفت الهی میتواند به این کیمیای ربّانی دست یابد. روزه امام معصوم علیهم السلام برترین روزهای است که در عالم، امکان حصول دارد.

2. فلسفه روزه: روزه مهمترین بازدارنده طغیان شهوت و هوسرانی و کنترل کننده هوا و هوس است (45) زمینه روحی و معنوی و روانی را برای شکوفایی استعدادهای سرشار و حقایق نهفته خویش فراهم میسازد. مهار نفس سبب شکوفایی جنود عقل میشود. و تقویت جنود عقل باعث میشود منطقه درون و دل انسان يك منطقه ممنوعه برای شیطان و وسوسه‌های او گردد و برای افکار عرشی منطقه امن گردد. حضرت علی علیه السلام در بیانی به آرامش به دست آمده از روزه و حج اشاره نموده و فرموده: «الصِّيَامُ وَالْحَجُّ تَسْكِينُ الْقُلُوبِ» (46) قصه و تمام قصه در این است که آدمی باید با روزهداری و خویشتنداری کمی از لذتهای زودگذر و ناپدار، دل بکند، تا آنگاه به لذت واقعی و ناپایدار، متصل گردد.

اگر لذت، ترك لذت بدانی

دگر لذت نفس، لذت نخوانی

هزاران در خلق، بر خود ببندی

گرت باز باشد، دری آسمانی

سفرهای علوی کند، مرغ جانت

گر از چنبر آرز، بازش پرانی.

3 - آثار روزه: مهمترین اثر روزه آن طور که از قرآن کریم استفاده میشود تقوا است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (47) منتهی در طول تقوی فواید و برکات دیگری هم حاصل میشود، چنانکه پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «هر مؤمنی که برای رضای خدا در ماه مبارک رمضان روزه بگیرد، خداوند هفت چیز به او ارزانی میکند.

- آنچه را که از حرام بر بدن او روییده است، ذوب میکند.

- به رحمت خدا میرسد.

- کفاره گناه پدرش آدم را میپردازد.

- سكرات مرگ بر او آسان میشود.

- از گرسنگی و تشنگی روز قیامت در امان مماند.

- خداوند او را از آتش جهنم مبرهاند.

- او را از نعمتهای بهشت بهره‌مند میسازد» (48)

رابطه انسان با هم‌نوع خود

پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم در این روایت مبارکه زکات را دومین پایه دین برشمردند، زکات که در دو دسته کلی زکات واجب و زکات مستحب قرار گرفته شامل همه پرداختهای شرعی میباشد، حتی آن چیزی که امروزه اصطلاحاً مالیات نامیده میشود. زکات با این معنای عام و گستردهاش را باید نماد رابطه با هم‌نوع بدانیم.

الف. عوامل زندگی اجتماعی

رابطه انسان با هم‌نوع در بستر زندگی اجتماعی معنا پیدا میکند. گرایش به زندگی اجتماعی عوامل گوناگونی دارد که آنها را میتوان به چند دسته کلی تقسیم نمود: دسته اول؛ مربوط به عوامل غریزانه، مانند غریزه جنسی، زیرا هر فردی به لحاظ وجودی و تکوینی در سن خاصی به جنس مخالف متمایل میشود لذا سعی میکند به او نزدیک شود و با او ارتباط برقرار نماید و با او معاشرت داشته باشد و به نوعی زندگیش را به زندگی او پیوند دهد. این پیوند، خانواده را به وجود می‌آورد و خانواده هسته اولیه و رشد بر اساس زندگی اجتماعی را تشکیل میدهد. دسته دوم؛ از این عوامل مربوط به حوزه عاطفه بشری است؛ چرا که حس دیگر خواهی در نهان و نهاد آنها به ودیعه گذاشته شد تا با همدیگر پیوند عاطفی برقرار کنند. دسته سوم؛ مربوط به جنبه عقلانی میباشد، زیرا انسان با عقل خویش به چنین ادراکی می‌رسد که هیچگاه به تنهایی قادر نخواهد بود نیازمندیهای زندگی خویش را تأمین سازد.

ب. دعوت به تصحیح رابطه با هم‌نوع

تأکید بر همدلی، همکاری و تقویت روحیه تعاون و کمک به یکدیگر جزء برنامه‌های اصلی اسلام است. اسلام هیچگاه اجازه خشونت، خونریزی و جنگ را به انسان نمیدهد، مگر در صورتی که کرامت و عزت و رستگاری انسان مورد ظلم و ستم قرار گرفته باشد و انسانهای بگناهی زیر سلطه اجانب و بیگانگان و کفر ستیزان قرار گیرند که در این صورت برای دفاع از کیان انسان جهاد واجب دانسته شده تا ظلمی بر مظلومی صورت نپذیرد. رابطه انسانها و جوامع انسانی با یکدیگر زمانی سامان صحیح می‌پذیرد که آدمیان خود را از یک چشمه فیاض مطلق بدانند و همواره آن مقصد را هدف نهایی خود قرار دهند و جایگاه واحد خود را فراموش نکنند. آیا زمان آن نرسیده است که جامعه به اصطلاح متمدن امروز با یاد آن وجود ازلی و خدای عزیز آرامش پذیرد و خود را به آرامش ابدی برساند؟ و بر جنگها و جدالها و خون ریزها پایان دهد؟ «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ..» (49) رابطها در خانواده که زیباترین کانون در نظام جمعی است میتواند نمونه‌های از این تجلی رحمانی باشد. اگر این بینش در زوجیتی حکمفرما شود آیا اختلافی میان زن و شوهر پیدا خواهد شد؟

ج. زکات؛ نماد رابطه با هم‌نوع

1. زکات، نشانه همدلی و همبستگی؛ از جمله برنامه‌های الهی برای تقویت و تثبیت رابطه میان آدمیان خصوصاً رابطه مالی زکات است. البته در این مختصر بنا نداریم مباحث فقهی و اقتصادی مربوط به زکات و طی موارد مصرف آن را مورد بررسی علمی قرار دهیم بلکه فقط از این منظر زکات مورد نظر است که چرا به عنوان رکن دینی دانسته شده و چرا این همه اهتمام و توجه به مسئله زکات شد تا آنجا که در قرآن و روایات همواره در کنار نماز قرار گرفته است. جالب است که حتی در زمان انبیاء پیشین نیز بخاطر آثار و فوائد فراوانی که بر زکات مترتب بوده، این فریضه و برنامه الهی در ردیف برنامه‌های اصلی بوده. لذا وقتی که حضرت عیسی علیه السلام در گهواره به سخن آمد، گفت: «أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ» (50) و حضرت موسی علیه السلام خطاب به بنی اسرائیل فرمود: «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» (51) و درباره حضرت اسماعیل آمده است: «كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ» (52) بلکه قرآن در وصف همه پیامبران چنین مفرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ يَا مَرْيَمُ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ» (53) کما اینکه از آیه «وَمَا أَمْرُو إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ... وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» (54) به دست می‌آید که در تمام ادیان آسمانی قرین و هم‌تاک نماز، زکات است. 2. آثار پرداخت زکات: برای زکات بالمعنی الاعم که شامل همه پرداختهای مالی شرعی است آثار و فوائدی فراوانی برشمرده شده است. از یک جهت فلسفه تشریح زکات پاک کردن مال و در پی آن تطهیر جسم و جان و ظاهر و باطن انسان است. و از نگاه دیگر زکات به عنوان یک منبع مالی بیشتر باید برای معلولین، بیمارهای خاص، در راه ماندگان، جوانانی که هزینه ازدواج ندارند، مستضعفین و غیره صرف شود تا بسیاری از مشکلات از این طریق حل شود. موارد مصرف زکات طبق آیه 60 سوره توبه 8 چیز شمرده شده است: 1. فقراء؛ 2. مساکین؛ 3. جمع آوری کنندگان زکات؛ 4. برای جذب قلوب؛ 5. برای آزاد سازی بردگان؛ 6. به‌هکارانی که توان پرداخت بدهی خود را ندارند؛ 7. در راه خدا یعنی هر کار خدایسندانه؛ 8. ابنالسبیل و درماندگان در راه. با دقت در مواردی که زکات در آن مصرف و هزینه میشود این مهم به دست می‌آید که انسان باید با هم‌نوع خود ارتباط داشته باشد. حتی برای حل مشکلات معیشتی و اقتصادی آنها احساس تعهد و مسؤولیت نماید و نباید به خود اجازه دهد که هر چه را که در اختیار دارد فقط به خود اختصاص دهد.

3. آداب پرداخت زکات: احکام نورانی اسلام آن قدر دقیق و لطیف است که در نحوه پرداخت دستور میدهد که ادب پرداخت این فریضه را مورد توجه داشته باشند؛ زیرا در حقیقت این خداوند است که زکات را دریافت میکند. (55) در روایت مفرماید: «هر کس زکات خود را عاشقانه و با طیب خاطر بدهد در برابر هر دانه گندم و جو و.. قصری در بهشت دریافت میکند» (56) اگر پرداخت زکات با رضایت قلبی نباشد، گرفتار پشیمانی طولانی و از دست دادن پاداش و انحراف عمل خواهد شد. (57) امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش که زکات را در منزل به فقرا پرداخت میکرد فرمود: «این کار تو سبب دلت فقراء میشود و هر کسی دوست خدا را دلیل کند

گویا در کمین جنگ با او نشسته است» (58). حتی در روایت آمده است که اگر گیرنده زکات از کلمه زکات رنج مبرد، زکات به او بدهد ولی نگویند که این زکات است و هیچگاه مؤمن فقیر را ذلیل نکنید. (59) در صورتی که احساس میکند به جای پرداخت پولی به فقرا برای آنان لباس و جنس دیگری خریداری کند میتواند چنین کاری را انجام دهد (60) تا حرمت او حفظ شود. در صورتی که شخصی از گرفتن زکات احساس شرمندگی میکند مستحب است که هنگام پرداخت در قلب نیت زکات کنند ولی در عمل آن را به عنوان هدیه قلمداد نماید. (61) پس از پرداخت زکات نیز نباید منت و آزار نماید، زیرا آن سبب بطلان پاداش میشود (62) و در صورتی که انسان به این باور برسد که فقیر مأمور الهی است برای اینکه مال ما را پاک نماید تا ما بتوانیم از بقیه اموال استفاده کنیم بشک با او برخورد کریمانه خواهد نمود. اسلام احترام گذاشتن به فقرا و مستمندان را به قدری مهم دانسته که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم رسماً عذرخواهی کرد از کسانی که زکات به آنها به خاطر کمی نرسیده بود. (63) انسان معتقد وقتی وظیفه خود را در این واجب و فریضه الهی انجام داده همواره باید از خدای متعال تشکر کند و شکرگزاری نماید، زیرا توانسته است این مسؤولیت و تعهد خود را به درستی انجام دهد. بشک این همه توجه به زکات در متن دین اسلام و سخنان پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت طاهرینش بخاطر اهتمام و توجهی است که انسانها باید نسبت به همدیگر داشته باشند و این خود زمینهای برای تقویت و تثبیت روابط انسانها میباشد.

د. حج: اجتماع بزرگ بینالمللی مسلمانان

حج اعلام رسمی عبودیت و بندگی موحدان مسلمان به جوامع بشری است و بهترین میعادگاه معارفه ملت‌های اسلامی میباشد. در کنگره عظیم حج، مسلمانان سراسر جهان توان فکری و قوای انسانی خود را مورد ارزیابی و بررسی قرار میدهند و به همه نشان میدهند. در حقیقت حج نوعی بسیج عمومی و مانور سراسری قدرت مسلمین در سایه عبودیت حقتعالی است و وسیله‌های برای استواری مسلمانان میباشد. در واقع حج رکنی از ارکان اسلام دانسته شده (64) و به عنوان پرچم اسلام معرفی شده است. (65) زیرا تا وقتی که کعبه پا برجاست و مردم دور آن طواف میکنند دین و مکتب هم پابرجاست (66) و در صورتی که از توان مالی و جسمی و فکری برخوردار باشد نباید آن را ترک نمایند، زیرا باعث هلاک و نابودی مسلمانان میشود (67) اگر حج ترک شود قهر الهی بر مردم نازل میشود. (68)

1. جنبه عبادی حج: با تأمل و دقت در مناسک حج این نکته به دست می‌آید که زیارت بیت الله الحرام باید زمینه رشد معنوی و ارتقاء روحی انسان را فراهم سازد. شخص زائر باید قدم به قدم در مسیر انجام مناسک جهات عبادی را مورد توجه قرار دهد. او باید از وقتی که لباس احرام را به تن میکند، این باور را در خود تقویت نماید که در حقیقت لباس طاعت و بندگی را به تن کرده و با انجام این فریضه الهی درصدد است گناه را که لباس ذلت و خواری است از خود دور سازد. خداوند متوانست کعبه را در جای دیگری که خوش آب و هوا باشد قرار دهد ولی وجود کعبه در آن سرزمین گرم و کوهستانی و دور از دریا و جنگل و سرسبزی، وسیله آزمایش مردم است تا مدعیان دروغین ایمان از مؤمنان خالص شناخته شوند. (69) این مکان جایگاه زندگی و عبادت و دعوت انبیای خدا و قبله گاه نمازگزاران قرار داده شده است. که نتیجه این عبادت آرامش دل‌هاست (70) سفر حج را باید سفری الهی و معنوی دانست. انسان زائر هنگام رمی جمرات، در واقع شیاطین جن و انس را سنگباران منماید تا با خدای خود عهد و پیمان بندد که بر بندگی او ثابت قدم باشد. انسان با حضورش در آن مکان مقدس درصدد بر می‌آید که از گناهانش توبه کند و بر این باور است که توبه‌اش پذیرفته خواهد شد. (71) مهمترین نکته‌های که زائر باید بدان توجه داشته باشد قصد قربت است او باید این اعمال را برای خدا انجام دهد تا از آثارش بهره‌مند شود، آثاری چون تقویت دین خود، تجدید عهد و پیمان با پروردگار متعال، غفران الهی، تکمیل ایمان، قبولی توبه، استجابت دعا و... اگر این سفر برای تخلیه از رذایل و زشتیها و آراستن به فضائل نباشد، هیچگاه به عنوان حج مقبول و يك زائر واقعی دانسته نخواهد شد. لذا بزرگترین آسیب این سفر الهی این است که این سفر برای تفریح یا تجارت و یا خودنمایی و کسب عنوان و اعتبار باشد. (72) پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم در آخرین سفر حج خود که در واقع آخرین سال عمر آن وجود نازنین بوده خبری را برای برخی از مسافران آینده این سفر داده است و فرمود: «زمانی مردم به خاطر انگیزه‌های دیگر به حج می‌روند، ثروتمندان برای تفریح، مردم عادی و متوسط برای تجارت و فقراء پولی را با زحمت جمع میکنند و برای خودنمایی به حج می‌روند». وقتی برخی مانند سلمان این خبر تلخ را شنیدند تعجب کردند ولی هر جمله‌ای که باعث تعجب جناب سلمان میشد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مفرمود: «سوگند به خدائی که جان من در دست اوست. این حوادث در آینده رخ خواهد داد». (73) در روایت است کسی که در حج هدفی جز خدا نداشته باشد و در فکر دیدن و شنیدن و ستایش مردم نباشد حتماً خداوند او را خواهد بخشید.

2. جنبه سیاسی حج: بسیار بوده‌اند کسانی که سیر و سلوک مقامات معنوی داشته باشند بدون آنکه حضور مستمری در حج داشته باشند و چه‌بسا فقط يك بار به حج مشرف شده باشند، شاید برخی یکبار هم بخاطر عدم استطاعت نصیب آنها نشد. لذا به نظر میرسد که این فریضه الهی فلسفه دیگری غیر از ابعاد معنوی هم داشته باشد. و آن بُعد سیاسی حج است که به تعبیر امام راحل (قدس سره) بیشتر از بعد عبادی است. البته همین بعد سیاسی هم از منظر دینی علاوه بر جنبه سیاسی بودنش جنبه عبادی و معنوی دارد و در واقع نوعی ظهور و بروز یافته‌های معنوی است. در حج ابراهیمی باید ضمن آنکه بت نفس را مشکیم و با هوا و هوس مبارزه میکنیم و مسیر زندگی خود را الهی و ربّانی قرار میدهیم باید بت بیرون را هم شکست و با آن مبارزه کرد. مگر حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام برای رسیدن به مقام امامت و رهبری جامعه امتحانات و آزمایشهای دشواری را نداد و پیروز نشد؟ مگر ابراهیم علیه السلام آن گاه که او را داخل منجنیق گذاشته و در آتش افکندند حاجت خود را فقط به خدای عزّ و جل ابراز و اظهار نکرد و از ابراز حاجت به دیگران حتی به فرشته امین وحی جبرائیل خودداری ننمود؟ مگر همو نبود که در انجام مأموریت الهی نسبت به ذبح اسماعیل لحظه‌های تردید نکرد؟ و مگر او نبود که در هشتم ذوالحجه در روز تروبه به اندیشیدن نسبت به ادای

تکلیف الهی سپری کرد و روز نهم ذوالحجه حوزه معرفت خود را توسعه داد و در روز دهم به قربان گاه عشق رهسپار شد و اسماعیل را در مسلخ عشق برد؟ مگر او نبود که چنان فرزندی تربیت کرد که وقتی درباره ذبح با خود او مشورت نمود، او نیز چون در مکتب توحید این معلم بزرگ درس آموخته بود به پدر عرض کرد «یا اَبَتِ اَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي اِنْشَاءَ اللّٰهِ مِنَ الصّٰبِرِيْنَ» (74). آری! ابراهیم علیه السلام بعد از امتحانات دشوار به سمت امامت دست یافت و به مقام خَلْت و دوستی خدا برگزیده شد «اِنِّيْ جَاعِلُكَ لِلنّٰسِ اِمَامًا» (75). اما حضور او در مبارزه در میدان جهاد اکبر خلاصه نشد بلکه در میدان جهاد اصغر نیز حضور یافت. آیا یادآوری این خاطرها و این رخدادها تاریخی نباید برای مسلمانان درس باشد و آنان را به معنای وسیع آنچه که گذشت رهنمون سازد؟ آیا این حضور گسترده به غیر از جنبه معنوی و عبودیت معنای دیگری را نباید داشته باشد؟ آیا این حضور میل

یونی نباید به سامان دادن وضعیت مسلمانان در جهان اسلام کمک کند و آنان را به تکلیف و مسؤولیت الهی در عرصه اجتماعی فرا خواند؟ آیا رمی جمرات نباید فضای مبارزه با شیطان برونی و درونی را در زائر تداعی کند؟ بلی حجّ يك سفر الهی و معنوی است اما سفری که باید موضع خود را در مقابل باطل هم روشن سازد. با انقلاب شکوهمند اسلامی و تفسیری که امام راحل قدس سره و پس از آن شاگرد خلفش حضرت آیه الله خامنه‌ای «مدظله العالی» از حجّ ابراهیمی ارائه دادند تا حدی از مهجوریت حج در میان حجاج کم شده است ولی با این حال باید بیشتر درباره آن کار کرد و این فرهنگ الهی در میان مسلمانان دیگر کشورها نیز بار دیگر احیاء و زنده شود و دشمنان اسلام و آنان که درصد از بین بردن این اسلام و منکوب کردن مسلمانان هستند، آن ایام را ایام ترس و وحشت و هراس خود بدانند. این رابطه بین المللی در بخشهای مختلف از جمله فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، تربیتی باید تأثیرگذار باشد و همواره باید اتحاد جماهیر مسلمین را با رهبری واحد در میان مسلمانان تقویت نمود.

رابطه ولایت

در آخر این حدیث شریف پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم ولایت را به عنوان رکن پنجم اسلام معرفی نموده و در ذیل آن توضیحی فرمودند که بسیار مهم است و آن اینکه: موضوع ولایت مهمترین دعوت اسلام است تا حدی که اگر کسی در طول سال (به غیر از روزهای حرام) روزه بگیرد و هر سال به حجّ رود و هر شب احیاء کند و اعمال خیر انجام دهد ولی ولایت را نپذیرفته باشد هیچ يك از اعمال او پذیرفته نخواهد شد. این توضیح برای هیچکدام از ارکان چهار گانه پیشین نیامده، لذا بالطبع این سؤال را در ذهن پدید مآورد که ولایت چگونه میشود که این همه اهمیت دارد؟ برای روشن شدن مطلب باید به چند نکته توجه شود.

الف. دو حجّت و راهنما برای انسان

خدای متعال برای هدایت بهرهوری از امکانات و استعدادها دو حجّت را برای بشر قرار داد: 1- عقل 2- راهنمایان بشر (انبیاء و ائمه). عقل آن حجّت و راهنمای باطنی و درونی است که میتواند در بخشهای گوناگون مسیر زندگی انسان را روشن سازد و خطوط کلی زندگی انسان را تا حد زیادی مشخص نماید. اثبات وجود حق تعالی و عالم آخرت و معاد و نیز نیاز به راهنمای بیرونی در طول زندگی انسان از احکامی است که عقل بر آنها فتوا میدهد.

ب. ضرورت راهنمای بیرونی

یکی از احکام عقل، نیازمندی انسان به راهنمای بیرونی است. آدمی در زندگی خود با مسائل گوناگونی مواجه میشود: از جمله در مسائل فکری و عقیدتی، اخلاقی و اجتماعی و نیز در حوزه عمل مواجه با چالشهایی مگردد و چون عقل در خصوص مسائل جزئی یا ورود نمیکند و یا توان پاسخ گویی دقیق و شفاف را ندارد، بالضرورة در این مسائل نیازمند راهنمایان و هدایتگرایان بیرونی هستیم که مشکلات در بین راه را برای او مرتفع سازند. در خطبه اول نهجالبلاغه مفرماید: خدای متعال پیامبران خود را پی در پی با تناسب خواستهها و زمینههای آنان برای هدایت بشر فرستاد تا اینکه اموری چند را برای آنان روشن سازند. از جمله وفاداری به پیمان فطرت را از آنان درخواست نمایند و نعمتهای فراموش شده را به یاد آنها آورند. با ابلاغ احکام الهی، حجّت را بر آنها تمام نمایند و توانمندیهای پنهان شده عقلها را آشکار سازند و نشانهای قدرت خدا را به آنان بشناسانند. (76) لذا اگر پیامبران الهی در طول تاریخ حضور نمداشتند بشر هیچگاه با مقصد خود به نحو مطلوب آشنا نمیشد و بالطبع هیچگاه به مقصد واصل نمیشد. لذا خدای متعال بر تمامی بشر ممتّ نهاده و برای هدایت و روشننگری آنها انبیاء خود را فرستاده و آنها نیز با تمام رنجها، تلخها و سختها و بمهرها، رسالت و مسؤولیت الهی خود را به بهترین صورت انجام دادند. آموزههای انبیاء در بخشهای مختلف زندگی برای انسان راهگشا بوده و راه و مقصد حیات انسان در آن به دست مآید خصوصاً در موضوعات و مسائل جزئی که چه بسا در سیر و سلوک مقامات معنوی ممکن است تأثیر عمیق را بر جای گذارد از خوردن و آشامیدن و خوابیدن و مسائل جزئی و فردی زندگی گرفته تا تشکیل خانواده و ملاک و معیارهای گرینش و اهداف تشکیل و چگونگی اداره آن نباید این مسائل را ساده انگاشت و گذرا از آن گذر نمود بلکه باید با دقت و تعمق این مسئله را پی گرفت و در زندگی خود آن را تجربه کرد.

به واقع اگر این تعلیمات و آموزهها نبود، آیا آدمی متوانست فکر توحیدی ناب و اخلاق و صفات برگزیده انسان و اعمال و رفتار مناسب با شأن انسان را با عقل خود جستجو نماید؟ آیا متوانست پاسخ سؤالات روز مره زندگی خود و نیز پرسشهای فراگیر و عام مربوط به هر انسانی را به درستی دریافت نماید؟ آیا این همه مکتهای بشری الحدوث در طول تاریخ در زمینههای مختلف فکری، روانی، عقیدتی، اخلاق و عملی حتّی در دوران پست مدرنیته متوانستند پاسخگوی نیازها و خواستههای واقعی بشر باشد؟ چرا این همه تغییر و تحوّل در این رویکردها و نظریهها روز به روز افزایش پیدا میکند بدون آنکه عموم بشر بتواند از هدایت آنها بهره‌مند شود؟ آیا متوان بر آموزههای آنها اعتماد نمود و با اطمینان و آرامش خاطر آن مسیری را که آنها تعیین کردهاند، دنبال نمود و خود را

به مقصد مطلوب و نهائی رساند؟ چه کسی متواند چنین ضمانت اجرایی را بدهد؟ بعید به نظر می‌رسد که کسی جرأت چنین جسارتی را به خود بدهد و یافته و بافته‌های خود را به عنوان کتاب زندگی بشر بداند، و در صورت چنین ادعائی باید در بعضی از خصوصیات چنین مدعی تردید نمود. لذا ضرورت آموزه‌ها و تعلیمات انبیاء الهی در حوزه‌های تعلیم، تربیت برای حیات و زندگی بشر ضروریست و بدون برنامه‌های که از وحی نشأت گرفته ممکن نیست به زندگی سعادت‌مندانه در دنیا و آخرت نائل شویم.

ج. هدایت بعد از پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم

از توضیحات گذشته دانسته شد که ولایت رشته ارتباط بین زمین و آسمان است و هدایت‌های ولی به عنوان راهنمای بیرونی و تضمین کننده موضوع صحیح در هیچ زمانی از زمانها تعطیل بردار و انفصالپذیر نیست. در واقع با نظر به مفهوم ولایت، ضرورت استمرار آن معلوم می‌شود. ما معتقدیم خدای متعال نقش هدایتگری خود را پس از پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله وسلم به اولیاء خاصش از اهل بیت و عترت که از ویژگی‌های خاص خود برخوردارند عنایت فرمود. آن بزرگواران در ویژگی‌های عصمت، علم لدنی، چون انبیاء الهیاند. گرچه آنها از وحی برخوردار نیستند ولی همواره الهام الهی نصیب آنها می‌شود و از مقام امامت و رهبری امت و هدایت و راهنمایی انسان در همه عرصه‌های حیات برخوردارند. مسؤولیتهایی که بر عهده آنها گذاشته شده چند چیز است: 1- پاسداری از حدود الهی 2 - تبیین احکام دینی 3 - تربیت نفوس 4 - سرپرستی جامعه. (77) ولایت و امامت هم باطنی است و هم ظاهری. در امامت ظاهری بیعت مردم شرط تحقق آن است. از اینرو عده‌های از امامان معصوم علیهم السلام به خاطر شرائط ویژه‌ای که داشتند از چنین سرپرستی برخوردار نبودند ولی امامت باطنی و هدایت عامه مردم را یکی پس از دیگری عهده دار بودند.

د. معرفت ولایت

در واقع مراد از ولایت در حدیث مورد بحث، پذیرفتن سرپرستی و رهبری و هدایتگری آن بزرگواران (ولایت تشریعی) است؛ زیرا اگر مسلمانی درصدد است که دین خدا را به درستی بفهمد باید از طریق اهل بیت علیهم السلام به آن برسد، زیرا آنان مفسران واقعی کتاب خدا هستند و بهترین و جامعترین و کاملترین تفسیر از طریق آنها به دست می‌آید و آنچه را که تاکنون در باب تفسیر از جانب عالمان بزرگ دینی نوشته شد، به ادعای خود آنها تفسیر کامل قرآن کریم نیست بلکه وجهی از وجوه قرآن و آن هم در بعدی از ابعاد مورد نظر آنها بوده است. کسی تاکنون ادعا نکرده و در آینده نیز نمیتواند ادعا کند که به تمام معانی و حقایق قرآنی دسترسی پیدا کرده و هیچ امر مجهولی در آیات وجود ندارد و آخرین تفسیر همان است که من نوشتم. روشن است که چنین ادعایی مستدل و مبرهن نیست. هدایت امام معصوم علیهم السلام دامنه بسیار گسترده‌ای دارد، زیرا حوزه‌هایی مانند حوزه معرفت دینی، عقائد، احکام و اخلاق و سیاست را در بر میگیرد. از اینرو در روایت وارد شده که امام علیه السلام فرمود به واسطه ما بشر به حوزه معرفت حقتعالی و توحید و بندگی صحیح راه پیدا میکند و بدون وجود و حضور و فکر و اندیشه ما بشر به معنای واقعی به حوزه معرفت و توحید و بندگی راه پیدا نمیکند. (78) اگر مسلمان و مؤمنی میخواهد به معرفت «لا اله الا الله» به معنای درست کلمه برسد. باید از این طریق استفاده و بهره‌مند شود و لذا امام رضا علیه السلام در حدیث معروف به سلسله‌الذهب به این نکته و لطیفه مهم اشاره نمودند و فرمودند: خدای تعالی فرموده است: «لا إله إلا الله حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي يَشْرُطُهَا وَأَنَا مِنْ شَرُوطِهَا» (79)

ه. پذیرش ولایت شرط پذیرش اعمال

اولاً: در باب نماز، روزه، زکات، و حج که نمونه‌های مهم احکام نورانی اسلام است و به عنوان رکن در این حدیث شریف معرفی شد باید از معارف امام علیه السلام بهره‌مند شویم و به همین جهت است که ما در این امور تابع و مقلد فقهای هستیم که با مکتب و مشرب اهل بیت علیهم السلام احکام الهی را استنباط میکنند. البته ممکن است هر آنچه را که فقهای عظام استنباط کردند، مطابق با واقع و حکم واقعی نباشد، ولی همین که روشی را سیر نموده‌اند که به امضای اهل بیت علیهم السلام رسیده، برای ما حجت خواهد بود و آن بزرگواران هم در این صورت از پاداش الهی بهره‌مند خواهند شد. البته این بخش معارف نه فقط احکام فقهی بلکه عقائد و اخلاق و سیاست و غیره را نیز در برمیگیرد که باید از آنها بهره‌مند شد. ثانیاً: قبولی عبادات و اعمال نیز به واسطه پذیرش سرپرستی و ولایت امام علیه السلام میباشد. اگر چنین مودت و محبتی که مورد تصریح قرآن کریم است وجود نداشته باشد نماز، روزه، و دیگر اعمال پذیرفته نخواهد شد و این مطلبی است که عالمان بزرگ اهل سنت نیز آن را به واسطه روایات پذیرفته‌اند.

پنوشه:

(1) وسائلالشیعه، ج 1، ص 267.

(2) این روایت با الفاظ مختلف به صورت متواتر معنوی وارد شده است.

(3) رعد، 28.

(4) علق، 6 و 7.

(5) ذاریات، 56.

(6) نحل، 36.

(7) زمر، 7.

(8) قال ابا الحسن الرضا عليه السلام: «لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ»، میزان الحکمه، ج 7، ص 542.

(9) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ خَيْرًا أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْخَلَالِ»، وسائل، ج 12، ص 21، ج 21877.

(10) محجة البيضاء، ج 1، ص 19.

(11) مستدرک الوسائل، ج 1، ص 176.

(12) دعائم الاسلام، ج 1، ص 133.

(13) جامع احاديث الشيعة، ج 4، ص 5.

(14) فروع كافي، ج 3، ص 246.

(15) همام، ج 1، ص 270.

(16) كنز العمال، ج 7، ص 279.

(17) نهج الفصاحه، جمله 1588.

(18) فروع كافي، ج 1، ص 265.

(19) مریم، 31.

(20) ابراهيم، 37.

(21) قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ أَسْرَقَ النَّاسِ مَنْ سَرَقَ صَلَاتَهُ»، بحار الانوار، ج 81، ص 242، ج 27.

(22) قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَأَعْلَمُ أَنَّ مَنْ صَبَّحَ الصَّلَاةَ فَهُوَ لَعْنَتُهُ أَصْبَحَ»، بحار الانوار، ج 80، ص 23، ج 44.

(23) نهج البلاغه، حکمت 252.

(24) وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»، بقره، 45.

(25) قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الصَّلَاةُ حِصْنُ الرَّحْمَنِ وَمَذْخَرَةُ الشَّيْطَانِ»، نماز کوبنده شیطان است، غرر الحکم، ج 3342، باب الصلاة و اهميتها.

(26) إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»، هود، 114، قرآن پس از دستور به نماز، این بخش از آیه را ذکر میکند.

(27) وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»، بقره، 45.

(28) أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»، طه، 14.

(29) الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقَى»، اصول كافي، ج 3، ص 215، ج 6، باب فضل الصلاة.

(30) عنكبوت، 45.

(31) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 20، ص 313.

(32) كنز العمال، ج 7، ص 300.

(33) لِكُلِّ شَيْءٍ وَجْهٌ وَوَجْهٌ دِينِكُمُ الصَّلَاةُ»، دعائم الاسلام، ج 1، ص 227؛ بحار الانوار، ج 79، ص 237.

(34) بقره، 183.

(35) بحار الانوار، ج 65، ص 388، ج 6.

(36) عَلَيْكَ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَا عِذْلَ لَهُ»، كنز العمال، ج 8، ص 23608.

(37) بقره، 45.

(38) مجمع البيان، ذيل آيه شريفه؛ تفسير صافي، ج 1، ص 126.

(39) اصول كافي، ج 4، ص 64؛ بحار الانوار، ج 93، ص 274.

(40) همام، ص 251.

(41) وسائل للشيعة، كتاب الصوم.

(42) همام: ابواب الصوم المندوب، باب 1، ج 2.

(43) وسائل للشيعة، كتاب الصوم، ابواب آداب الصالح، باب 11، ج 2.

(44) بحار الانوار، ج 67، ص 25.

(45) وسائل للشيعة، كتاب الصوم، باب 1، ابواب وجوب الصوم، ج 3؛ علل الشرايع، باب 108.

(46) بحار الانوار، ج 75، ص 182، ج 8.

(47) بقره، 183.

(48) علل الشرايع، ص 379، باب 109.

(49) حديد، 16.

(50) مریم، 31.

(51) بقره، 43.

(52) مریم، 55.

(53) انبياء، 73.

(54) بينه، 5.

(55) يَغْبِلُ التَّوْبَةَ عَنِ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ»، توبه، 104.

- 56) جامع الاحاديث، ج 9، ص 32.
- 57) همان، ص 34.
- 58) همان، ص 351.
- 59) همان، ص 351.
- 60) وسايل، ج 6، ص 115.
- 61) امام خميني قس سره، تحرير الوسيه، ج 1، ص 391.
- 62) بقره، 264.
- 63) جامع الاحاديث، ج 9، ص 312.
- 64) وسائلاشيعة، ج 1، ص 7.
- 65) همان، ج 8، ص 10.
- 66) همان، ص 14.
- 67) لا تَتْرُكُوا حَجَّ بَيْتِ رَبِّكُمْ فَتُهْلِكُوا»، وسائلاشيعة، ج 8، ص 13، ح 14146.
- 68) لَوْ تَرَكَ النَّاسُ الْحَجَّ لَمَا نُوطِرُوا الْعَذَابُ»، وسائلاشيعة، ج 8، ص 13.
- 69) بحار الانوار، ج 99، ص 29، امام صادق عليه السلام.
- 70) همان، ج 75، ص 183.
- 71) همان، ج 74، ص 4.
- 72) الميزان، ج 5، ص 434.
- 73) همان.
- 74) صافات، 102.
- 75) بقره، 124.
- 76) (قَبَعَتْ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَوَاتَرِ النَّبِيَّاتُ لَيْسَتْ أَدْوَاهُ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالْتَّبْلِيغِ وَيُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرْوَهُمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ». نهج البلاغه، خطبه اول، اختيار الانبياء.
- 77) شيخ مفيد، اوائل المقالات، ص 9.
- 78) بِنَا عَرَفَ اللَّهُ وَبِنَا عُبِدَ اللَّهُ نَحْنُ الْإِدْلَاءُ عَلَى اللَّهِ وَلَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ»؛ بحار الانوار، ج 26، ص 260، ح 39.
- 79) بحار الانوار، ج 49، ص 123، ح 4.

درباره قدر قطعاً بحثهای فراوانی شده است. برخی ممکن است 20 سال یا 30 سال در جلسات شبهای قدر حضور داشتهاند و نکات بسیاری را در این زمینه شنیدهاند. حرفهای زیادی هم در این زمینه گفته شده، اما خیلی چیزها است که گفته نشده. شب قدر، شب تقدیر مقدرات است. فرمودهاند در شب نوزدهم مقدرات يك سال اندازهگیری میشود.

در شب بیست و یکم تحکیم میشود و در شب بیست و سوم امضاء میشود. شب قدر، شب محاسبه است، شب مشارطه است؛ یعنی اینکه انسان با خدای خودش شرط کند. شب مراقبت است. برای بعضها شب عتاب است، شب معاقبه است. برای بعضها شب قدر شب تخلیه است؛ یعنی اینکه انسان رذایل را از خودش دور کند. شب تخلیه است یعنی آراستن به زیباییها و خوبها. یعنی انسان بخواهد خوب شود و بخواهد آشتی کند. شب قدر، شب آشتی است، شب توبه است. شب صیقل دادن دل و جان است، شب تعقل است، شب تفکر است، شب بصیرت است، شب معرفت است، شب تخلیه است، شب شهود است، شب دعای انسان کامل است، شب ولی خدا است. ولی خدا در این شب دعا میکند و ما باید از دعای ولی خدا استفاده کنیم. باید کاری کنیم که در گوشه قلب آن آقای بزرگوار (امام زمان علیه السلام) جا بگیریم و از دعایش بهره‌مند شویم. شب قدر، شب انس است، شب ارتباط است، شب وصال و اتصال است. آنهایی که بیشتر مفهمند و درک میکنند مگویند: شب عشق است و عشق بازی، شب محبت است؛ شب اظهار محبت به خداست، شب ارتباط میان خالق و مخلوق است. شب دریدن پردههای ظلمانی و حتی نورانی بین عید و خداست؛ دیگر هیچ پردهای نیست؛ مستقیم با او حرف میزنند؛ مستقیم از او جواب میگیرند، «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي» (2) تمام پردهها پاره میشود و فاصلها از بین میرود.

از خلقت آدم، شب قدر شروع شده است. همان است که پیامبر فرمود: «تا یوم القیامه شب قدر هست». همه شب قدر دارند؛ در همه ادیان یکی یا دو شب برای شب دعا و ارتباط قرار داده شده است. آنهایی که دنبال معنویت هستند وقتی و فرصتی را برای این کار قرار دادهاند. بعضها کل ماه مبارک را بیداری میکنند تا شب قدر را درک کنند حتی اگر انسان دعا را به حالت چرت و خمیازه، بخواند. خداوند خریدار آن هم هست. جناب موسی مدتی روزه گرفته بود و مناجات نمیکرد.

خداوند فرمود: ای موسی چرا چند روزی با من حرف نمیزنی؟ عرض کرد: روزه میگیرم دهنم بو میگیرد، خجالت میکشم و حیا میکنم. فرمود: من بوی دهن تو را و بوی دهن روزه دار را بر بهترین عطرها ترجیح میدهم و آن را خوشبوتر از همه میدانم؛ تو با من حرف بزن و کاری نداشته باش که دهنم بو میدهد. او خریدار بوی دهن آدم روزه دار هم هست. خریدار خوابش، نفسش، چشمانش، زبانش و قلبش هم هست. خدا خریدار سراسر وجودش است، مفرماید: همه چیزش را من میخرم و من خودم خریدارش هستم.

به امام باقر علیه السلام عرض کردند که شما شب قدر را تشخیص مدهید؟ فرمود: چه طور نمیشناسیم؟ شبی است که همه فرشتهها اطراف ما به پرواز درمیآیند. کل شب قدر يك امر دائمی است و همه هم دارند. منتهی بعضها در شب قدر در خواب هستند و بعضها هم با يك نیتی در همین مجالس سطح شهر منشینند و دنبال يك چیزی هستند. يك کسی مریضی دارد، يك کسی حاجتی دارد، يك کسی مگوید به ما گفتهاند شب قدر امام دعا میکند و انسان با دعای آقا میتواند خیلی پیش برود. با هر وضعیتی مآید. یکی هیجده روز ماه مبارک را روزه میگیرد و شب نوزدهم که میشود گرچه نتوانسته در این هیجده روز خود را مهیا کند ولی بهانه میگیرد و پیش طیب مآید ما بیماریم و طیب هم خدا است. به خدا مگوید از من نپرس که چرا خودت را مریض کردی؟ بیمارم، مریضم، قلب خوشی ندارم، چشم پاکی ندارم، زبان خوبی هم ندارم، با زبانم دل خیلها را رنجاندم، با چشمم چیزهای بد دیدم، حرفهای بد شنیدم، کارهای بد کردهام، از من نپرس چرا خودت را مریض کردی؛ مریضم. تعبیر امیرالمؤمنین را امشب میخوانیم: خدایا تو طبییی و من مریضم؛ همین و بس. «مَوْلَايَا مَوْلَايَا أُنْتُ الْمُعَافَى وَأَنَا الْمُبْتَلَى وَهَلْ يَرْحَمُ الْمُبْتَلَى إِلَّا الْمُعَافَى»

حق هم همین است. ما بیمار هستیم و به در خانه طیب آمدهایم. عرض میکنیم: فرمودهای و حرف خودت است که اگر کسی با من حرف بزند و این اسمها را به زبان بیاورد، من به او جواب میدهم. خودت فرمودی اگر کسی بگوید «یا رب»، تو مگویی «جانم» و خودت با او حرف میزنی. «ما حاجتک» مگویی، «لَبَّيْكَ» مگویی، «سَعْدَيْكَ» مگویی. خیلی عظیم و عزیز است. فکر نکنید و دنبال نباشید که ما دیگر خسته شدیم. یکسال بعد معلوم نیست چه برایمان منویسند.

لذا انسان باید قدر و ارزش این ساعتها را بداند. چرا در زندگی خیلی پیشرفت نیست؟ ممکن است کسی پیشرفت مادی داشته باشد ولی چرا هر چه کار میکند جلو نمیرود! چرا زندگی شیرینتر نمیشود! صفا ندارد؟ چرا گاهی انحراف فکری و عقیدتی است؛ انحراف اخلاقی است؛ خستگی است؟ چرا گاهی آن شوق و ذوق در زندگیش نیست؟ در خانه اختلاف هست؛ بچه با پدر، پدر با بچه، مادر با بچه و بالعکس؛ آن ادب لازم نیست! خیلها بخشی از درد دلشان همین است. پدر مآید مگوید بچها این طور است؛ گاهی بچه مآید و مگوید پدرم این طور است؛ گاهی زن مگوید شوهرم این طور است و هر کسی به نوعی مشکلی دارد. مشکلات خانوادگی، اجتماعی، مشکلات جهانی، مشکلات فردی و خیلی بلاها که ما به آن مبتلا هستیم. گاهی از مواقع گناه جدید و بلای جدید، بیماری جدید را به دنبال دارد. در گذشته خیلی از این مشکلات نبود، خیلی از این سرطانها نبود. به همین خاطر از نکتههای مهمی که در شب قدر تأکید شده، مسئله استغفار است، طلب آمرزش. باید بگوئیم خدایا ما را ببخش، غلط کردیم، ندانستیم و نادان بودیم، جاهل بودیم. بنابراین باید این فرصت را قدر دانست.

مخواهم عرض کنم، بیائیم ارزیابی کنیم که چه قدر ناکامها، زشتها، دل شکستنها، حرفهای زشت، نگاههای بد و شنیدنهای بد در پرونده سال گذشته داریم. این دستها چه قدر کارهای ناشایست انجام داده است. يك وقتی این دست به سر یتیمی کشیده

مشود بر سر مظلوم و فقیر کشیده میشود و يك وقتی این دست به سوی گناه حرکت میکند. پا هم همین طور است. روی همینها فکر کنید؛ بهترین کار این است که روی این مسائل فکر کنید و امشب سامان دهید. با استغفار و با جدیت. جدیت هم این است که در این میدان خوب وارد شویم. یعنی بنیامان این است که خوب وارد شویم و وقتی قرآن را بر سر میگذاریم تعهد درستی داشته باشیم و خوب قول بدهیم خیلی از مواقع در زندگی مبینیم که طرف قول میدهد ولی زیر قولش میزند و قولش را میشکند. بیائید قرآن را به دست بگیریم و به قرآن قول بدهیم. به این کتاب آسمانی که خودش ما را شفاعت میکند قول بدهیم. بیائید به امام زمان قول بدهیم که از دعای او استفاده کنیم و بهره‌مند شویم. امشب شب استغفار است؛ استغفار برای همه است. انبیاء هم استغفار میکنند، البته نه برای گناهانشان، آنها برای هدایت قومشان استغفار میکنند. آنها برای اینکه چرا اینها اهل مناجات و دعا نیستند؛ چرا نسبت به خودش فکر نمکنند و خودش را سامان نمیدهند؛ آنها نسبت به این چیزها استغفار میکنند. انبیای الهی استغفار دارند، اولیای الهی استغفار دارند، امام زمان هم امشب «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» میگویند. همه این را میگویند.

خدایا از تمام حالاتم استغفار میکنم. در روایت هست که پیامبر روزی 70 بار استغفار میکرد و این مسئله خیلی هم جدی است. بعضیها تصریح میکنند که اگر کسی میخواهد وضعیت خودش را سر و سامان دهد، باید استغفار کند. از این طرف استغفار است، از آن طرف خداوند بخشش را بر خودش واجب کرده است. مگر میشود يك کسی بیاید بگوید من اشتباه کردم و خدا نبخشد و دست رد به سینهایم بزند؟ میبخشد و خوب هم میبخشد و محبوب خودش هم قرار میدهد. خود قرآن میگوید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ»؛ یعنی خدا محب است و توبه کننده محبوب خداست. بیا با ما حرف بزن، کنار ما بنشین، همنشین ما و همدم ما باش. خیلی حرف عجیبی است. برای کسی این طور حساب باز نکردند. حالا که این حساب برای ما باز شده است باید قردادان باشیم.

روایت مفرماید گناه قلب را فاسد میکند. ابابصیر از امام صادق علیه السلام نقل میکند که فرمود: اگر کسی گناهی مرتکب شود، «حَرَجَ فِي قَلْبِهِ نَقْطَةً سَوْدًا» يك لکه سیاهی مآید کنار این قلب پاک و قشنگ و زیبا؛ اگر بگوید خدایا اشتباه کردم دیگر محو میشود. خدا مفرماید من آن گناه را محو میکنم و به هیچ کس هم مربوط نیست. بنده من بوده و حالا اشتباهی کرده و شیطان او را گول زده ولی توبه کرده است. در ادامه روایت مفرماید: ولی اگر این نقطه سیاه بزرگ شود و قلب کاملاً سیاه شود دیگر راه رستگاری را بر خودش میندود. یکی از آن پیامدها این است که انسان از خیلی چیزها محروم میشود؛ حتی از مسائل مادی. از عبادت محروم میشود، از دعا، از شب قدر، از مناجات، از حرف زدن با خدا محروم میشود. قلبش قسبی میشود و دلش ممیرد.

و مهمترین پیامد گناه این است که انسان را قسبی میکند و ارتباط را قطع میکند؛ راه ارتباط را میندود. نعمت را به نعمت تبدیل میکند. گناه يك نوع ساختار شکنی است؛ گناه در حقیقت قانون شکنی است؛ شکستن قانون خدا است؛ باعتنایی به خدا است؛ باعتنایی به انبیای الهی است؛ بمهری به خداست؛ به جنگ خدا رفتن است. لذا گناه راه ارتباط با خدا را میندود. انسان به جایی میرسد که دیگر نمیتواند بگوید یا الله، نمیتواند بگوید یا رب. حالا ما این توفیق را داریم؛ یعنی راه باز است! خدا به ما اجازه داد و اجازه‌هاش هم خاص است؛ خیلی خاص است؛ به گونهای که به ما اجازه داد به او بگوئیم «تو». شما الان به سراغ استاندار، فرماندار، وزیر یا وکیل، بروید و به آنها بگوئید «تو»، میگویند چقدر بادب هستی؟ «تو» یعنی چه؟ بگو «شما»! ولی خدا به ما گفته به من بگوئید «تو»؛ به خودت هم بگو «من». این مناجات همین را میگوید «انت، انت، انا، انا» تو، من، تا این حد. یعنی ارتباط با خدا میشود ارتباط من - تویی. خدایا! یعنی نوبت ما هم میشود که بتوانیم آن لذت مناجات و حرف زدن با تو را بچشیم؟ یکی از آن شب قدرهایی که تعریف شده است را درك کنیم؟

گفتهاند یکی تمام ماه را، یکی تمام سال را بیداری میکشید، فقط برای اینکه بتواند جواب بگیرد. شما هر جا که برای ملاقات بروید برایتان وقت تعیین میکنند. این جا میگوید خودت بیا من برای تو وقت تعیین نمکنم. هر وقتی که تو میخواهی بیا. ببینید چقدر قشنگ است. خودت وقت تعیین کن؛ هر وقت دلت گرفت، هر وقت در خواب گریه کردی و بلند شدی؛ کسانی این طور بودند. مرحوم میرزا جواد آقا تبریزی از خواب بلند میشد، به سجده مرفت و میگفت خدایا مرا از خواب بیدار کردی، ممنونم. مندم مرا بیدار کردی که با تو حرف بزنم. بعد بیرون مآمد آسمان را نگاه میکرد، ستارهها را نگاه میکرد، و گریه میکرد و میگفت ممنونم. کم پیش مآید که آدم پیش بزرگی برود و او در آغوشش بگیرد. او میگوید من در آغوشت میگیرم. اصلاً همنشین خودم باش. کم پیش مآید که آدم پیش يك بزرگی برود و آن بزرگ همیشه از او یاد کند.

میگوید من همیشه از تو یاد میکنم. پیغام مندم، بروید بگوئید این آقا بیاید؛ «آتَا ذَاكِرٌ مِّنْ ذَكَرَتِي» او را در آغوش میگیرم. همه را بسیج میکنم تا از او دفاع کنند؛ کسی حق ندارد بنده مرا اذیت کند. کدام بنده؟ آن بندهای که توبه کار است، ممنونیم؛ بیماریم، چشم پاک نداریم، گوش پاک نداریم، زبان پاک نداریم. جنس ما همین است. امشب هم چیز دیگری برایت نیاوردیم. با کوله بار گناه آمدهایم. اگر بیرونمان کنی آبرویمان مسرود. عمری است که برای اولیای تو اشك میریزیم. اگر بیرونمان کنی دشمنان تو شاد میشوند؛ دشمنان پیغمبرت شاد میشوند. تو هیچ وقت دوست نداری دشمنان پیغمبرت شاد شوند.

پنوشه:

(1) برگرفته از مجموعه سخنرانی استاد رضا رضانی کیلانی.

(2) بقره، 186.

انشاء الله که همه شما و ما از این شبهایی که بر ما گذشت بهره‌مند شده باشیم. خداوند بزرگ را سپاس می‌گوییم که توانستیم این دعوت را لبیک بگوییم و به ضیافت الله مشرف شویم. خداوند را سپاس می‌گوییم که توفیق داد دو شب از شبهایی که احتمال شب قدر داده میشود را هر کس در حد ظرفیت خود درک کند.

به لحاظ فکری و نیز از نظر اخلاقی حتماً باید زمینه را فراهم کرد که از این شب بزرگ استفاده کنیم. قرآن تصریح میکند و مفرماید شما چه مدانید که شب قدر چیست؟ «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ...» بالاتر از هزار ماه یعنی بیش از هشتاد سال است. یک شب بیش از هشتاد سال است. چه قدر عزیز است. چه فرصت طلائی برای انسان پیش آمده که باید آن را مغتنم بداند و از آن استفاده بکند؛ از تمام لحظات و ثانیه‌هایش. شب قدر، شب فاطمه است و در روایت است که «اللَّيْلَةُ فَاطِمَةَ وَالْقَدْرُ اللَّهُ قَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتَهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ». اگر کسی حق فاطمه را بشناسد، شب قدر را خواهد شناخت. (2)

صدیقه طاهره چطور زمینه را برای خودش فراهم کرد که بتواند از این شب قدر استفاده کند؟ انسان باید فاطمی باشد تا بتواند از این شب قدر استفاده کند و بهره‌مند شود. او مادر یازده امام است؛ یازده قرآن ناطق. آنچنان غرق محبت خداست که وقتی پیغمبر اکرم به فاطمه علیها السلام مفرماید: دخترم جبرائیل نازل شده است، چه میخواهی که من برای تو از خداوند بگیریم، گفت: پدر جان! من غرق ذکر خدا هستم. دلم مملو از محبت خداست و توجه به غیر خدا ندارم. سراسر وجودم خدایی شده است؛ چشمم، زبانم، عقلم و تمام هستنایم خدایی شده است. در روایت است که فاطمه علیها السلام وارد بهشت میشود و همه نگاه میکنند تا فاطمه اجازه ورود به بهشت را به دیگران بدهد. در روایت آمده است که علی علیه السلام «قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ» است. پیغمبر به علی نگاه میکند و علی به فاطمه نگاه میکند.

فاطمه باید برای هر کس که میخواهد به بهشت وارد شود، به نحوی امضا کند. ما باید امشب امضا بگیریم. امشب خیلی کار داریم. به همین جهت است که باید قدر امشب را دانست. وقتی که مناجات میکند، عرش به لرزه درمیآید. نمیشود فاطمه دعا کند و دعا مستجاب نشود.

گاهی امیرالمؤمنین علیه السلام مانع دعای خانم میشود. آنجایی که میخواست با حال پریشان کنار قبر پیغمبر برود و کسانی را که در حق امیرالمؤمنین علیه السلام بمهری و کم لطفی کردند نفرین کند، وقتی حرکت میکند زمین مدینه به لرزه درمیآید. امیرالمؤمنین به سلمان میگوید برو به فاطمه بگو نفرین نکن. می‌آید و به فاطمه عرض میکند: که خانم نفرین نکنید. گفت: آقا من مولا را اذیت میکنند و میزنند، چه طور نفرین نکنم. گفت: خود آقا فرمود که نفرین نکنید. فرمود: اگر آقا فرموده‌اند به روی چشم، من کنیز آقا هستم. امشب خیلی کار داریم. هیچ کس نبود و در تاریخ هم سراغ نداریم کسی به در خانه فاطمه رفته باشد و دست خالی برگردد. حتی گاهی پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که چیزی نداشت به مسکین بدهد، مفرمود او را در خانه فاطمه ببرید و کسی نبود که از در خانه فاطمه دست خالی برگردد. اگر چیزی نداشت، آن پوستینی را که بچه‌ها روی آن منشینند، میدهد. اگر چیزی نداشت، انگوی دختر عمویش را که به او هدیه داده‌اند، میدهد. شب قدر، شب فاطمه است و الان ما به دعای خانم نفس منکشیم. این اجازه به همه ما داده شده است. این موقع شب کجا و این همه جوان کجا؟ در این شبها با لباس سیاه در این مجالس بنشینند و حرفهای دلشان را بزنند. خیلی شب بزرگی است. بدانید که این اشکها خریدار دارد و خریدارش هم خداست. چشم و گوش و زبان و هر چه هست خریدار دارد. به خدا بگویید: خدایا! خودت فرمودی بیایید ما هم آمدیم. ما همه چیز را به کناری گذاشتیم و آمدیم. خودت ما را دعوت کردی و ما هم اجابت کردیم؛ حالا تو هم اجابت کن. یکی از مدیران کاروان که سی سال حاجیان را به مکه میرد، میگفت یک سفر جوانی در کاروان ما بود که حال و هوای خوشی داشت. تازه به راه آمده بود. وقتی رفتیم مدینه، صبحها اول وقت به زیارت قبور ائمه بقیع مرفت و خیلی گریه میکرد. برای رفتن به مسجد شجره آماده شدیم و گفتیم باید قبل از رفتن به مسجد غسل بکنید و لباس احرام را به تن کنید. به مسجد شجره که رفتیم روحانی کاروان میگفت قبل از اینکه لبیک بگوئید نیت کنید. بدانید که بهترین وقت برای آشتی با خداست. خوشا به حال کسی که انس دارد. اگر کسی شب نوزدهم آشتی کرد خوشا به حالش اما اگر نشد، امشب آشتی کند. به خدا هم بگوئید خدایا آمدیم آشتی کنیم، ما را هم به خانها راه بده. روحانی کاروان گفت: همه بگوئید لبیک اللهم لبیک. این جوان که خیلی دلش شکسته بود، آقا لبیک یعنی چه؟ معنی این عبارت چیست؟ روحانی گفت: معنایش این است که آدم و دعوت تو را اجابت کردم. آن جوان وقتی این را شنید، شروع کرد به گریه کردن و اشک ریختن و میگفت: خدا! آدم مرا راه بده. آنقدر گریه کرد که همانجا مرد. غسلش دادند و در حیاط مسجد شجره دفنش کردند. امشب هم شب بیست و یکم ماه مبارک است. به خدا بگوئید تو را به عظمت علی، به مناجات علی، به اشکهای علی به اشکهای فاطمه قسم مدهیم. فاطمه اشکهای خاصی دارد. یکی از آن اشکها زمانی بود که به علی پیغام مدهد که بیاید. وقتی کنار هم نشستند شروع کردند به گریه کردن. مظلوم کنار مظلومه نشست است. شروع کردند به گریه کردن و اشک ریختن. فاطمه علیها السلام گفت: علی جان! احوال عجیبی است. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به خواب میبینم. چند وصیت دارم که میخواهم به شما بگویم و شما هم گوش کنید. علی جان! من تا به حال از تو نافرمانی نکرده‌ام. هر کاری که بود انجام دادم؛ یعنی میخواست بگوید از من راضی هستی یا نه؟ این اشکها خیلی ارزش دارد. امشب خیلی عزیز است و همین قدر هم بدانید که خداوند خریدار شماست. خواهشی که دارم این است که امشب همدیگر را نگاه نکنید. هر کسی امشب خودش را نگاه کند و ببیند چه چیزی آورده است. چه چیزی برای خدا آورده است. بعضها انحراف و گناه آورده‌اند. اخلاق بد آورده‌اند. هر کسی چیزی مآورد و یک کسی هم یک دل شکسته مآورد. اشک مریزد و گریه میکند و میگوید به این اشکها ما را ببخش و راه بده. خدایا این تنها امید ما است، ما

غیر اینجا جایی را نداریم و دلمان را به اینجا خوش کرده‌ایم.

شخصی مشکلات زیادی داشت. پیش امام هادی علیه السلام آمد و گفت: آقا من خیلی مشکل دارم. فرمود: زیاد استغفار کن. عرض کنیم که خدایا امشب از آنهایی نباشیم که راه دعا بر ما بسته شده است. «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْسِبُ الدُّعَاءَ» فقط از خدا بخواهید که ما از اینها نباشیم. اگر از اینها باشیم بچاره‌ایم. دیگر چیزی برایمان باقی نماند. خودمان هستیم و خدای خودمان. اگر مشکلی ایجاد شد این مشکل را با استغفار حل کنیم. انسان میتواند مشکل را با استغفار حل کند. يك روحانیتی مسأید، عشقی، معنوی، اتصالی مسأید که انسان میتواند با این ارتباط و اتصال خودش را به حق متصل کند و با خدا راحت حرف بزند. شما خیلی چیزها را ارزیابی کرده‌اید. امشب ببینید دل، دل زنده است یا دل مرده. خوش به حال این دل زنده‌ای که واقعا عاشقانه اشك مریزند. وقتی ابوالفضل دعا می‌خواند، سه، چهار ساعت ایستاده و اشك از چشمانش سرازیر میشود و گریه میکنند.

پنوشت:

(1) برگرفته از مجموعه سخنرانی استاد رضا رضانی گیلانی.

(2) بحارالانوار، ج 43، ص 65، ج 58.

الف) عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «علی.. أَحْسَنُ النَّاسِ خُلُقًا»؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: علی خوش خلقترین مردم است. (2)

ب) قال علی علیه السلام: «حُسْنُ الْخُلُقِ رَأْسُ كُلِّ بَرٍّ» علی علیه السلام فرمودند: خوش اخلاقی ریشه هر کار نیکی است. (3)

حکایت: روایت شده که علی علیه السلام یکی از خدمتکارانش را صدا زد، ولی او پاسخ نداد، چندین بار دیگر صدا زد، ولی پاسخ نداد. مردی وارد شد و گفت: ای امیرمؤمنان، او دم در ایستاده است و صدایت را مشنود، ولی پاسخت را نمگوید. وقتی خادم نزد ایشان آمد و فرمود: صدایم را نمشنیدی؟ گفت: مشنیدم، فرمود: پس چرا پاسخم را نمدادی؟ گفت: خود را از مجازات در امان میدانستم. (4) علی علیه السلام فرمود: سپاس خدایی را که مرا از جمله کسانی قرار داد که بندگان از او در امانند.

الف) كَانَ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا... كَثِيرَ التَّبَسُّمِ. در کتاب کامل تاریخ در توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است که: او خوش چهرهترین افراد بود... و بسیار تبسم میکرد (5) ب) قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «بِشْرُكَ يَدُّ عَلَى كَرَمِ نَفْسِكَ» گشاده روئی دلالت بر کرامت و بلندی مرتبه ذات تو دارد. (6) قال علی علیه السلام: «الْبَشَاشَةُ جِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ» گشاده روئی دام دوستی است. (7)

حکایت: در شرح نهجالبلاغه آمده است: علی علیه السلام در نرم خوئی، گشاده روئی، بشاشت و خنده روئی ضرب المثل بود؛ به گونه‌ای که دشمنانش آن را ابزار سرزنش او قرار داده بودند. عمر و عاص هم در این باره به مردم شام میگفت: او (علی علیه السلام) بسیار شوخ طبع است. امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب عمرو و عاص فرمود: شگفتا از پسر نابغه! در بین شامیان این پندار را به وجود می آورد که من بسیار شوخ طبع هستم و مردی بازیگرم که بازی میکنم و به این کارها میپردازم. اما صعصعة بن صوحان و دیگر یاران و پیروانش گفته‌اند او در بین ما مانند یکی از ما بود، نرم خو، پرتواضع و آسانگیر و در عین حال، هیبتی از او در دل داشتیم چون هیبتی که اسیر در زنجیر کشیده شده، از جلاد بالای سر خود دارد. (8)

الف) عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «علی.. أَحْلَمُ النَّاسِ جَلْمًا»؛ علی بردبارترین مردم است. (9)

ب) قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَجَدْتُ الْجَلْمَ وَالْإِحْتِمَالَ أَنْصُرُ لِي مِنْ شُجْعَانِ الرِّجَالِ»؛ من بردباری و تحمل (بی ادبهای مردم) را یاریکننده‌تر از مردان شجاع (که مرا یاری میکنند) یافته‌ام. (10)

در شرح نهجالبلاغه آمده است: امام علی علیه السلام بردبارترین مردم در مقابل خطا و پر گذشتترین آنان در مقابل بدکردارها بود. درستی گفتار ما در جریان جنگ جمل روشن شد. امام علی علیه السلام در این جنگ بر مروان بن حکم که دشمنترین مردم و کینه توزترین مردم با او بود، دست یافت و از او در گذشت. عبدالله بن زبیر، در بین مردم آشکارا علی را بد میگفت و در جنگ بصره سخنرانی کرد و گفت: علی بن ابیطالب، آن شخص رذل و پست، به سویمان مآید؛ علی علیه السلام در جنگ جمل بر او دست یافت و او را اسیر کرد، اما از وی درگذشت و فرمود: برو، دیگر تو را نبینم و جز این چیزی نگفت. پس از جنگ جمل هم در مکه به سعید بن عاص - که دشمن او بود - دست یافت، از او روی برگرداند و چیزی به او نگفت.

الف) قال علی علیه السلام: «مَنْ لَمْ يَصْحَبِ الْإِخْلَاصَ عَمَلَهُ لَمْ يُقْبَلْ» کسی که عملش همراه با اخلاص نباشد، از او پذیرفته نمیشود. (11) قال علی علیه السلام: «مَعَ الْإِخْلَاصِ تُرَوِّعُ الْأَعْمَالُ» با اخلاص اعمال بالا برده میشود. (12)

ب) روایت شده که علی علیه السلام در جنگ خندق عمرو بن عبدود (پهلوان بزرگ عرب) را بر زمین افکند و آن گاه بر سینه‌اش نشست تا سرش را قطع کند. آن نامرد آب دهان بر صورت وی افکند. علی علیه السلام برخاست و رهایش کرد. وقتی از او درباره چرایی برخاستن و ترک کشتن او پرسیدند، فرمود: هنگامیکه او آب دهان بر صورتم افکند، خشمگین شدم. ترسیدم که اگر او را بکشم، خشم و غیظ من در کشتن او نقش داشته باشد و دوست نداشتم که او را جز برای خدای متعال بکشم. (13)

الف) قال علی علیه السلام: «غَايَةُ الْمَكَارِمِ الْإِيثَارُ» (14)؛ نهایت خوبها ایثار است؛ «بِالْإِيثَارِ عَلَى نَفْسِكَ تُمْلِكُ الرَّقَابَ» بوسیله ایثار، مردم را تحت فرمان خود در مآوردی. (15)

حکایت اول: چون پیامبر خدا تصمیم به هجرت گرفت، علی بن ابیطالب علیه السلام را در مکه برای ادای دینها و پس دادن امانتهایی که نزدش بود، به جا گذاشت و در شبی که به طرف غار حرا حرکت کرد، در حالی که مشرکان، اطراف خانه را گرفته بودند، به او دستور داد تا در بسترش بخوابد و به او فرمود: جامه سبزم را به خودت بپوش و به خواست خداوند متعال، هیچ آسیبی به تو نخواهد رسید و او چنین کرد. خداوند متعال به جبرئیل و میکائیل علیهم السلام وحی کرد: من بین شما پیمان برادری بستم و عمر یکی از شما را از عمر دیگری طولانتر قرار دادم. کدام یک از شما دیگری را برای زندگی ترجیح میدهد؟ هر دو زنده بودن را برگزیدند. خداوند به آن دو وحی کرد: آیا شما مثل علی بن ابیطالب نیستید؟ بین او و بین محمد، پیامبرم، پیمان برادری بستم و علی، در جای او خوابید و جانش را فدای او کرد و زندگی را برای او خواست. به زمین فرود آئید و او را از شر دشمنانش محفوظ دارید. هر دو فرود آمدند، جبرئیل علیه السلام بالای سر علی علیه السلام بود و میکائیل علیه السلام زیر پایش و جبرئیل فریاد مزد: «يَحُّ، يَحُّ، مَنْ مِثْلُكَ يَا بَنَ ابِطَالِبٍ يَا هَيْهِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِكَ الْمَلَائِكَةُ» (16) آفرین، آفرین به فردی چون تو ای علی بن ابیطالب که خداوند به تو بر فرشتگانش مباحات میکند! خداوند به پیامبرش - به هنگامی که به سوی مدینه مرفت - درباره علی علیه السلام این آیه را فرو فرستاد: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (17) و از میان مردم، کسی هست که جان خود را برای طلب خشنودی خدا مفروشند.

حکایت دوم: (ایثار مالی) در کتاب جمعیالبيان از ابوطفیل نقل شده است: علی علیه السلام لباسی خرید و از آن خوشش آمد. آن را صدقه داد و گفت: از رسول خدا شنیدم که مفرومود: آنکه دیگری را بر خویش مقدم دارد، خداوند او را در روز قیامت، به بهشت پیش میدارد، و هر کس چیزی را دوست بدارد و آن را برای خداوند قرار دهد، خداوند متعال در روز قیامت مگوید: بندگان در کارهای شایسته‌ای که در بین آنان رایج است، پاداش میدهند و من هم امروز، بهشت را پاداش تو مسازم.(18)

بخشندگی

الف) عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «عَلِيٌّ... أَقْدَمُ أُمَّتِي سِلْمًا وَأَسْمَحُهُمْ كَفَّاهُ» (19)؛ علی علیه السلام در اسلام آوردن، پیشنازترین مردم و در بخشش، دست و دل‌بازترین آنان است.

ب) قال علی علیه السلام:

«خَيْرُ الْكَرَمِ جُودٌ يَلَا طَلَبَ مُكَافَاةٍ» (20)؛ بهترین کرم، بخششی است که بدون انتظار تلافی و پاداش باشد.

حکایت: در سنن اسرار قطععی - به نقل از ابوسعید: در تشییع جنازهای که پیامبر خدا شرکت کرده بودند، حضور یافتم. هنگامی که جنازه را بر زمین گذاشتند، پیامبر خدا پرسید: آیا بدهای بر عهده اوست؟ گفتند: آری. از او روی نافت و فرمود: بر دوستان نماز بگذارید. هنگامی که علی علیه السلام چنین دید، در پی پیامبر خدا رفت و گفت: ای پیامبر خدا! او از بدهبهایش رها گشت و من، ضامن بدهبهای اویم. پیامبر بازگشت و بر او نماز گزارد و آنگاه به علی علیه السلام فرمود: ای علی! خدا تو را جزای خیر دهد! خداوند در روز قیامت از گروه‌های تو بگذرد، چنانکه تو ذمه برادر مسلمانان را از رهن، رها کردی. هیچ بدهبهای برادر دینی خود را نمدهد، جز آنکه در روز قیامت، خداوند، گرو او را مگشاید.(21)

فروتنی با وجود بزرگی

الف) قال علی علیه السلام: «إِتَضِعْ تَرْتِفِعُ» (22)؛ فروتن باش تا بلند مرتبه گردی.

ب) امام عسگری علیه السلام: «مَنْ تَوَاضَعَ فِي الدُّنْيَا لِإِخْوَانِهِ، فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّادِقِينَ وَمِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ بْنِ ابِطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام حَقًّا» (23)؛

هر کس برای برادرانش در دنیا فروتنی کند، در نزد خدا از گروه صدیقان و از جمله پیروان واقعی علی بن ابیطالب علیه السلام خواهد بود و در ادامه فرمودند: بر امیر مؤمنان، دو برادر دینی (پدر و پسر) وارد شدند، پیش پایشان برخاست، احترامشان کرد، آنها را در صدر مجلس نشاند و خود رو به رویشان نشست، آنگاه دستور غذا داد و غذا آوردند و از آن خوردند. سپس قنبر، طشت و آفتابهای چوبی و حوله‌های برای خشک کردن آورد و خواست که بر روی دست مرد، آب بریزد. امیرمؤمنان برخاست و ظرف آب را گرفت تا روی دست مرد بریزد. آن مرد، خود را به خاک افکند و گفت: ای امیر مؤمنان! خداوند مرا در حالی که تو بر دستم آب مریزی بنگرد؟ فرمود: بنشین و دستت را بشوی. خداوند تو را مبیند، در حالی که برادر تو که امتیازی بر تو ندارد و بر تو برتری ندارد، دارد به تو خدمت میکند و با این کار، ده برابر خدمت اهل دنیا را در بهشت مجوید و به همین نسبت، در دارابهایش در بهشت. مرد نشست، علی علیه السلام به وی فرمود: تو را به حق بزرگ من - که تو آن را مشناسی و حرمت منهی - و به تواضع تو برای خداوند که خداوند بدان جزایت دهد - بگذار من در خدمتی که به تو شرافت میدهد، اقدام کنم. تو را به خدا سوگند، دستت را چنان مطمئن بشوی که اگر قنبر آب بر دستت مریخت، مشستی. و مرد چنین کرد. پس از آنکه از شستن دست فارغ شد، ظرف آب را به محمد بن حنفیه داد و فرمود: پسر! اگر این پسر، بدون همراهی پدرش مآمد، من خودم آب بر دستش مریختم، ولی خداوند روا نمیدارد که هر گاه پدر و پسر در یک جا گرد آمدند، بینشان تساوی برقرار شود. پدر بر دست پدر، آب ریخت و پسر باید بر دست پسر آب بریزد، پس محمد بن حنفیه آب بر دست پسر ریخت.(24)

اهتمام به نماز اول وقت

الف) قال علی علیه السلام: «أَوْصِيكُمْ بِالصَّلَاةِ وَحِفْظِهَا فَإِنَّهَا خَيْرُ الْعَمَلِ وَهِيَ عَمُودُ دِينِكُمْ» شما را به نماز و مراقبت از آن سفارش

مکنم. همانا نماز بهترین عمل و ستون خیمه دین شماسست.(25)

حکایت: علی علیه السلام در یکی از روزهای جنگ صفین مشغول مبارزه و قتال دشمنان بود و در این حال بین دو سپاه، مراقب خورشید بود. ابن عباس گفت: ای امیر مؤمنان! این کار چیست؟ فرمود: منتظر زوال خورشیدم تا نماز به جای آوریم. ابن عباس گفت: آیا اکنون وقت نماز است؟! جنگ، فرصتی برای نماز باقی نگذاشته است. فرمود: برای چه با آنان می‌جنگیم؟ برای نماز با آنان می‌جنگیم.(26)

حضور قلب در نماز

الف) قال علی علیه السلام: «وَأَمَّا لِلْعَبْدِ مِنْ صَلَاتِهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا يَقْلِبُهُ» (27) برای بنده آن مقدار از نمازش مورد قبول واقع میشود که در آن حضور قلب داشته باشد.(28)

حکایت: به نقل از ابن عباس: دو ناقه (ماده شتر) چاق و بزرگ به پیامبر خدا هدیه شد. حضرت به اصحاب فرمود: آیا بین شما کسی هست که دو رکعت نماز با قیام، رکوع، سجود، وضو و فروتنی آن به جای آورد و در آن به چیزی از دنیا همت نورد و دلش به فکر دنیا نیفتد تا یکی از این دو ناقه را به او هدیه بدهم؟ این کلام را دوباره و سه باره فرمود و هیچ کدام از یارانش پاسخ ندادند. امیرالمومنین علیه السلام برخاست و گفت: من، ای پیامبر خدا! دو رکعت نماز به جا می‌آورم و تکبیر الاحرام می‌گویم و تا آن هنگام که سلام بدهم، به یاد چیزی از دنیا نخواهم افتاد. فرمود: ای علی! درود خدا بر تو باد، بخوان. امیرمؤمنان تکبیر گفت و وارد نماز شد. هنگامی که سلام داد، جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرود آمد و گفت: ای محمد! خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: یکی از دوناقه را به او بده. پیامبر خدا فرمود: من با او شرط کردم که دو رکعت نماز بگذارد و در آن، به یاد چیزی از دنیا نیفتد تا یکی از دو ناقه را به وی بدهم و او در تشهد نشست و پیش خود فکر کرد که کدام یک از آن دو را بگیرد. جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: او اندیشید که کدام یک را بگیرد که چاقتر و بزرگتر باشد و آن را نحر (قربانی) کند و در راه خدا آن را صدقه بدهد. بنابراین تفکر او برای خداوند بود، نه برای خودش و یا دنیا. پیامبر خدا گریست و هر دو ناقه را به وی داد.

زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام

زندگی امام علی علیه السلام را میتوان به پنج دوره تقسیم کرد: 1. از ولادت تا بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم؛ 2. از بعثت تا هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم؛ 3. از هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تا رحلت ایشان؛ 4. از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تا آغاز خلافت ظاهری امام؛ 5. دوران خلافت تا شهادت امام علی علیه السلام. در ذیل مختصراً حوادثی که در این پنج دوره متفاوت روی داده و نقش امام در آنها را ذکر میکنیم:

الف) دوره اول: ولادت تا بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

1. مدت این دوران ده سال میباشد؛ 2. بعد از آنکه مکه را قحطی فرا گرفت، به خاطر کمک به ابوطالب تکفل علی علیه السلام را بر عهده گرفت و تربیت او را پذیرفت؛ 3. پیامبر قبل از بعثت سالی یک ماه در غار حرا به عبادت میپرداخت که علی علیه السلام همراه ایشان بود. امام صادق علیه السلام در این باره فرموده‌اند: علی علیه السلام پیش از رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، همراه آن حضرت نور نبوت را مدید و صدای فرشته‌ها را میشنید.

ب) دوره دوم: دوران بعثت تا هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

1. مدت این دوران سیزده سال است؛ 2. اولین مردی که مسلمان شد، ایشان بود؛ 3. حامی و جانشین پیامبر بود و در دعوت عشیرتین به ندای پیامبر برای جانشینی لبیک گفت؛ 4. در سال 13 بعثت در هنگام هجرت پیامبر به مدینه، در بستر ایشان خوابید و دشمن را فریب داد.

ج) دوره سوم: دوران هجرت تا وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

1. برادری پیامبر، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پس از ورود به مدینه، مسلمانان را با توجه به تناسب ایمان دو به دو برادر ساخت و علی علیه السلام را برادر خود خواند.
2. جبهه‌های جنگ، در این دوران، پیامبر 27 غزوه داشت که علی علیه السلام در 26 غزوه (به جز تبوک) شرکت داشت.
3. قرائت سوره برائت برای مشرکان: پیامبر برای اتمام حجت با مشرکان، پس از فتح مکه و در دوران حج، ابوبکر را برای قرائت سوره توبه و اعلان اتمام حجت پیامبر به مکه فرستاد. وحی نازل شد: این پیام را یا خود پیامبر و یا کسی که از اوست به مردم برساند و غیر از این دو، کسی برای این کار صلاحیت ندارد. لذا حضرت امیر علیه السلام نامه را در وسط راه از ابوبکر گرفت و آن را برای مردم قرائت نمود.

د) دوره چهارم: دوران وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تا خلافت ظاهری امام

فعالیت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام پس از غصب مقام خلافت از ایشان، در دوران خلفا به شرح ذیل میباشد: 1. تفسیر قرآن و حل مشکلات بسیاری از آیات و تربیت مفسران بزرگی چون عبدالله بن عباس؛ 2. پاسخ به پرسش‌های دانشمندان ملل جهان بالاخص دانشمندان یهودی و مسیحی؛ 3. بیان حکم شرعی و رویدادهای نوظهور اسلام؛ 4. تربیت و پرورش گروهی که ضمیر پاک و روح آماده برای سیر و سلوک داشتند؛ 5. کار و کوشش برای تأمین زندگی بسیاری از بینوایان با آباد کردن زمین و حفر قنات؛ 6. مشاوره سیاسی با دستگاه خلافت.

ه) دوره پنجم: دوران خلافت امام تا شهادت

در این دوران امام با سه گروه به نبرد پرداختند:

1. نبرد با ناکثین (پیمان شکنان): طلحه و زبیر خواستار حکومت بصره و کوفه بودند که امام با آنها مخالفت کرد. آنها مخفیانه به مکه رفتند و با بیت المال غارت شده، سپاهی تشکیل دادند و به بصره حمله کردند. امام در سال 36 هجری در بیرون بصره با آنها طی جنگ جمل مبارزه کرد و آنها را شکست داد.
2. نبرد با قاسطین (لشکر شام و معاویه): امام پس از خلافت، معاویه را از حکومت شام برکنار کرد. در سال 32 هجری در صفین با یکدیگر مبارزه کردند. معاویه که شکست را نزدیک میدید، حيله کرد و با قضیه حکمیت پیش آمد که لشکر امام، با توسل به زور، ابوموسی را به عنوان حَکَم از طرف امام معرفی کردند.
3. نبرد با مارقین (خوارج): خوارج که از فریب معاویه آگاه شدند، امام را مقصر دانستند. در نهروان خیمه زدند و با امام به مخالفت پرداختند. امام در سال 39 هجری با آنان به مبارزه پرداخت و آنها را نیز شکست داد. امام پس از چهار سال و چند ماه حکومت در 19 رمضان سال 40 هجری به دست ابن ملجم مرادی در مسجد کوفه به شهادت رسید؛ در حالی که در تدارک لشکر، برای بازگشت به صحنه صفین و جنگ با شامیان بود.

وفات حضرت خدیجه علیها السلام

یکی از درخشانترین چهره‌های تاریخ اسلام خدیجه کبری علیها السلام است که به حق مظهر مقاومت و تجلی ایمان میباشد. هم او بود که در اولین ساعات بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به او ایمان آورد و تا آخرین لحظات عمر بر این هدف پای فشرد و استقامت ورزید. در این مورد به بیان چند حدیث در وصف این بانوی بزرگ میپردازیم:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه برترین زنان بهشتند». (29) روایت شده است وقتی رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در بستر احتضار بود، فاطمه زهرا علیها السلام درباره جایگاه آن حضرت در قیامت سؤالاتی پرسید. از آن جمله پرسید: در آن روز مادرم خدیجه کبری کجاست؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در جواب فرمودند: خدیجه در قصری است که چهار درب به سوی بهشت دارد. (30)

عایشه میگوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از خانه بیرون نمآمد، مگر اینکه خدیجه علیها السلام را یاد میکرد و برایش استغفار منمود. روزی از او یاد کرد و من حسد بردم و گفتم: او پیرزنی بیش نبود، خدا بهتر از او را در عوض به شما داده است! پیامبر خشمگین شد و فرمود: نه، به خدا قسم که بهتر از او به من نداده است؛ خدیجه! و دیگر کجاست مثل خدیجه؟ او به من ایمان آورد آن هنگام که مردم مرا انکار کردند، او مرا تصدیق کرد آن گاه که مردم مرا تکذیب میکردند. او با مال خود مرا یاری کرد و خداوند از میان همسران فقط از خدیجه به من فرزند داد. لذا میگویند: هر وقت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نام خدیجه را مشنید، گریه میکرد. (31)

عید فطر

همانگونه که عارف وارسته میرزا جواد آقا ملکی تبریزی درباره عید فطر آورده است: «عید فطر روزی است که خداوند آن را از میان دیگر روزها برگزیده است و مخصوص هدیه شدن و جایزه دادن به بندگان خویش ساخته است. روزی است که بندگان چشم امید به درگاه او دوختهاند و از خطاهای خویش پوزش میخواهند. خداوند در این روز به آنها اجازه داده است تا نیازهای خویش را به نزد او آورند و آرزوهای خویش را از او بخواهند و نیز به آنان وعده و مرده داده است که هر نیازی به او آرند، برآورد و بیش از آنچه چشم دارند به آنان ببخشد».

امیرمؤمنان در عید فطر خطبهای خواندهاند که در آن مؤمنان را بشارت و اهل باطل را بیم دادهاند: «ای مردم! این روز شما روزی است که نیکوکاران در آن پاداش میگیرند و زیانکاران و تبهکاران در آن مایوس و ناامید میگردند و این شباهت زیادی به روز قیامت دارد. پس با خروج از منازل و رهسپاری به سوی جایگاه نماز عید، خروجتان از قبر و رفتنتان را به سوی پروردگار به یاد آورید و با ایستادن در جایگاه نماز، ایستادن در برابر پروردگارتان را یاد کنید و با بازگشت به سوی منازل خود، بازگشتتان به سوی منازلتان در بهشت برین را متذکر شوید. ای بندگان خدا! کمترین چیزی که به زنان و مردان روزه دار داده میشود، این است که فرشتهای در آخرین روز ماه رمضان به آنان ندا مدهد و میگوید: هان! بشارتتان باد، ای بندگان خدا که گناهان گذشتتان آمرزیده شد! پس به فکر آینده خویش باشید که چگونه بقیه ایام را بگذرانید». (32)

حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم درباره زینتهای روز عید فرمودهاند: «عید فطر و قربان را با گفتن لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ زینت بخشید». (33)

از سخنان معصومین چنین استفاده میشود که روز عید فطر، روز گرفتن مزد است و لذا در این روز مستحب است که انسان بسیار دعا کند و به یاد خدا باشد و روز خود را به بطالت و تنبلی نگذراند و خیر دنیا و آخرت را بطلد.

هفته اطعام و اکرام ایتم

امام صادق علیه السلام: یکی از موجبات آمرزش، اطعام گرسنگان است.

امام علی علیه السلام میفرماید: آنچه مخوری، از دست مرود و آنچه مخورانی فراوان و پربرکت شود.

امام صادق علیه السلام نیز میفرماید: هر که مسلمانی را غذا دهد تا سیر شود، از پاداش آخرت او جز پروردگار جهانیان هیچ کس دیگری، حتی فرشته مقرب و پیامبر مرسل خبر ندارد.

امام سجاد علیه السلام: هر که شب را با شکم سیر بگذراند و در کنارش مؤمنی گرسنه باشد، خدای تعالی میفرماید: فرشتگان

من! شما را بر این بنده گواه میگیرم که من به او دستور دادم و او نافرمانیم کرد و از خبر من فرمان نبرد؛ پس او را به کارش واگذاشتیم. به عزت و جلالم سوگند که هرگز او را نیامرزم.(34)

پنوشت:

- (1) به کوشش امید پورحسرت و مرتضی جلیلی و سید محمود رحیمیان.
- (2) مناقب علی بن ابیطالب، ج 151، ص 188.
- (3) غررالحکم، 4857.
- (4) الفخری، 19.
- (5) الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 440.
- (6) غررالحکم، 4453.
- (7) همان، 1075.
- (8) شرح نهجالبلاغه، ج 1، ص 25.
- (9) بحارالانوار، ج 37، ص 92، ج 55.
- (10) غررالحکم، 6468، باب بعض آثار الحلم.
- (11) همان، 2916، باب الاخلاص.
- (12) همان، 2912، باب الاخلاص.
- (13) الفخری، 43؛ احقاق الحق، ج 18، ص 147.
- (14) غررالحکم، ج 1971، فصل 6، فی الایثار.
- (15) همان، ج 3163، فصل 6، فی الارشاد.
- (16) بحارالانوار، ج 19، ص 39.
- (17) بقره، 207.
- (18) مجمعالبیان، ج 2، ص 792.
- (19) بحارالانوار، ج 38، ص 90، ج 1.
- (20) غررالحکم، ج 8896، باب افضلالاحسان.
- (21) السنن الکبری، ج 6، ص 121، ج 11399.
- (22) غررالحکم، ج 5160، باب بعض آثار النواضع.
- (23) بحارالانوار، ج 41، ص 55، ج 5.
- (24) احتجاج، ج 2، ص 518، ج 340.
- (25) بحارالانوار، ج 82، ص 209.
- (26) ارشاد القلوب، 217.
- (27) بحارالانوار، ج 81، ص 239، ج 21.
- (28) همان، ج 84، ص 239.
- (29) خصال شیخ صدوق، باب اربعة؛ بحار الانوار، ج 8، ص 178، ج 133.
- (30) بحارالانوار، ج 22، ص 510.
- (31) سفینة البحار، ج 1، ص 380 و 381.
- (32) میزان الحکمة، ص 4202.
- (33) میزان الحکمة، ج 7، ص 131 و 132.
- (34) همان، ج 7، ص 3293 و 3294؛ نیز رک آيات الدهر، 8 و 9؛ البلد، 14 و 16؛ الحاقه، 36 و 33؛ المدثر، 44؛ الفجر، 18، الماعون 7 و 3، مراجعه کنند.

بعد از حمله گسترده ارتش اسرائیل به لبنان و فلسطین، این سؤال برای همگان بوجود آمد که چرا اسرائیل، با وجود هزینه‌های فراوان، به اقدام نظامی فوق دست زد؟ آیا آرامش نسبی موجود در کشورهای منطقه و اطراف اسرائیل، تحقق اهداف اسرائیل را آسانتر نمیکرد و آمریکا را به اهداف خود نزدیکتر نمی‌نمود؟ آیا اسارت دو نظامی اسرائیلی که متوانست به راحتی با اسرای لبنانی مبادله شوند، عملیاتی چنین گسترده را مستلیمید؟ آیا متوان حزب الله را عامل جنگ دانست؟ در تحلیل ذیل سعی شده است با تبیین سیاستهای راهبردی جدید آمریکا و اسرائیل، در تبدیل طرح «خاورمیانه بزرگ» به «خاورمیانه جدید»، هدف اصلی حملات گسترده و جدید اسرائیل به کشورهای منطقه، مثل لبنان و فلسطین بیان گردد.

سخنان کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه آمریکا، در مورد تحولات هولناک در منطقه، بویژه لبنان، تحت عنوان «درد زایمان خاورمیانه جدید»! بسیار قابل تأمل است. «خاورمیانه جدید» واژه و عنوان جدیدی است که در واقع از یکسو ناظر بر طرح قدیمی و شکست خورده «خاورمیانه بزرگ» است، طرحی که در بین نئو محافظه کاران، پس از انتخابات 2000 در آمریکا، در تعیین اهداف راهبردی و نظم هژمونیک و برتری جهانی ایالات متحده نقش اول را ایفا مینمود.

طرح خاورمیانه بزرگ

در این طرح، تشکیل خاورمیانه بزرگ (که در برگزیده آسیای میانه، جنوب غربی آسیا و شمال آفریقا) مورد توجه بوده و این امر سیطره کامل بر خاورمیانه کوچک (عراق، افغانستان، لبنان، سوریه...) و تبدیل این کشورها به يك پادگان نظامی را مستلیمید. پس برای رسیدن به خاورمیانه بزرگ باید از خاورمیانه کوچک بهره جست و در این راه ساقط کردن دولتهای مستقل و همراه کردن آنها از طریق قدرت ساختافزاری (جنگ و عملیات نظامی)، کوتاهترین راه برای استراتژیستهای کم صبر آمریکا و هم پیمانان او به شمار مرفت. پروژه خاورمیانه بزرگ علاوه بر اصل تشکیل و اجرایی شدن، اهداف دیگری را نیز برای آمریکا و اسرائیل به همراه داشته است که عبارتند از:

الف. تأمین منابع نفت مورد نیاز آمریکا در دهه‌های آینده

آمریکا روزانه 21 میلیون بشکه نفت مصرف میکند که 14 میلیون بشکه آن را وارد و هفت میلیون بشکه دیگر را در داخل تولید مینماید و چنانچه با همین روند به مصرف ادامه دهد در کمتر از ده سال و با پایان ذخائر نفتی خود (که 21 میلیارد بشکه بر آورد شده) دچار مشکل خواهد شد.

بنابراین، مسأله تأمین انرژی مورد نیاز در دهه آینده، به عنوان یکی از مهمترین فاکتورهای تهدید کننده امنیت ملی آمریکا و برتری جهانی آن بشمار مروت. در همین راستا بسیاری از کارشناسان، بحران انرژی در این کشور را مترادف با تجزیه ایالات متحده ارزیابی میکنند.

ب. کنترل شریان نفت به عنوان اهمی برای مهار اروپا و شرق آسیا

کشورهای اروپایی و شرق آسیا نیز در این دهه مانند آمریکا به نفت بعنوان استراتژیترین منبع انرژی نیاز خواهند داشت و کشوری که کنترل شریان نفت را در اختیار داشته باشد، از نظر سیاسی نیز در موضع بالاتری قرار خواهد گرفت.

ج. حفظ امنیت اسرائیل

تأمین امنیت اسرائیل به عنوان مهمترین متحد آمریکا، همواره مورد توجه سردمداران کاخ سفید و از راهبردهای اساسی آنها در سیاست خارجی بشمار مآید. از اینرو در ساخت خاورمیانه بزرگ نیز، گسترش حوزه امنیتی اسرائیل از راهبردهای اساسی محسوب مگردد.

د. ترویج دموکراسیهای کنترل شده

با تمام شدن تاریخ مصرف «استفاده از دولتهای دست نشانده و مستبد»، آمریکا درصدد بود با ترویج دموکراسی کنترل شده، زمینه را برای روی کار آوردن دولتهایی با گرایش به غرب (اسلامگرایان معتدل) فراهم نماید، تا ضمن مقابله با موج اسلامگرایی و مهار امواج مردمی معترض به حکومتهای دست نشانده، سیطره خود را بر کشورهای منطقه افزایش دهد.

ه. زمینه سازی برای برتری تمدنی

خاورمیانه بزرگ مورد نظر آمریکا، محل تلاقی پنج تمدن از هفت تمدن مورد اشاره هانتینگتون است. هر چند بر اساس نظر وی مرز

تمدنها، نقاط جنگ خیز آینده محسوب میگردد، اما این منطقه متواند خاستگاه اتحاد آتی بر ضد تمدن غرب نیز باشد. لذا آمریکا سعی داشت با حضور در مرزهای این پنج تمدن، ضمن کنترل آنها و جلوگیری از تشکیل بلوک تمدنی در برابر غرب، شرایط مناسب را برای پیروزی غرب در جنگ آینده که به گفته هانتینگتون جنگ تمدنها خواهد بود، فراهم نماید.

و . پروسه ملت سازی

پطروس غالی دبیر کل سابق سازمان ملل معتقد است در دهه‌های اول هزاره سوم، تعداد کشورهای جهان از مرز عدد 200 خواهد گذشت و در این سالها جهان شاهد فعال شدن گسل قومیتها و در نهایت ظهور و بروز دولتهای جدید خواهد بود. آمریکا با استفاده از تعدد قومیتها، خاورمیانه، برنامه ریزی گستردهای را برای تحریک قومیتها، تجزیه کشورها و تغییر جغرافیای سیاسی در خاورمیانه، بر اساس منافع ملی کاخ سفید انجام داده است. در این راستا نشریه نیروهای مسلح آمریکا در مقاله‌های به قلم پیترز (سرتیپ دوم بازنشسته ارتش آمریکا) خواستار ایجاد تغییراتی در نقشه خاورمیانه شده که در آن، کشور مستقل کردستان بخشهایی از ایران، عراق، ترکیه و سوریه را به خود اختصاص میدهد. پیترز معتقد است چنین کشوری، آمریکا بهترین کشور در گستره بین بلغارستان تا ژاپن خواهد بود.

وی همچنین پیشنهاد کرده است یک واتیکان اسلامی در مکه یا مدینه تأسیس شود. در این نقشه، عراق به سه کشور (کردستان، یک کشور عربی شیعه و یک کشور سنی) تجزیه شده و ایران نیز بخش قابل توجهی از گستره خود را به کشورهای جدید موسوم به کردستان، آذربایجان متحد، کشور شیعه عرب و بلوچستان آزاد واگذار میکند.

ز . مقابله و مهار اسلامگرایی

صعود انقلاب اسلامی، سبب گسترش موج اسلام گرایی و بیداری اسلامی در جهان بویژه خاورمیانه گردید. از اینرو نومحافظه کاران آمریکا در راهبرد خاورمیانه‌های خود سعی کردند با ایجاد سلطه نظامی و تسلط فیزیکی بر خاورمیانه قدیم، علاوه بر مقابله با موج فرابنده اسلام گرایی در این منطقه، این امواج را در بخشهای پیرامونی خاورمیانه قدیم مهار نمایند.

ح . فرهنگ سازی

ترویج فرهنگ و هنارهای مورد نظر غرب با بهره‌گیری از ساز و کارهای تربیتی، آموزشی و استفاده از ابزار رسانهها، بخش پایانی و نرم‌افزاری طرح خاورمیانه بزرگ و از دیگر راهبردهای خاورمیانه‌های آمریکا محسوب میگردد. نومحافظه کاران بر این اندیشه بودند که با تحقق این فاز، عملاً مانع‌ترین تمدن (تمدن اسلامی) در برابر تمدن غرب را استحاله کرده و در هنارها و تمدن غرب هضم و هدم میکنند.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که تبیین طرح خاورمیانه‌های آمریکا علاوه بر تأمین اهداف موقوف، آموزه‌های مسیحیت صهیونیسم را نیز در منطقه عملیاتی نکرد. مسیحیان صهیونیست، دیپلماسی نظامی گرابانه کاخ سفید را به دیپلماسی الهی و رسالت الهی آمریکا برای مبارزه با شرارت تعبیر میکنند.

در واقع به یک معنا، خاورمیانه بزرگ طرحی است که لابی صهیونیسم براساس سناریوی به اصطلاح دینی ساخته و سر هم بندی کرده است تا از این طریق منافع آمریکا و اسرائیل در منطقه به همراه امنیت کشور اسرائیل حفظ و تأمین شود.

شکست طرح «خاورمیانه بزرگ»

با موضوعیت یافتن تروریسم و القاعده، پس از حوادث یازدهم سپتامبر، فرصت بسیار مغتنمی از جهت بین المللی فراهم شد که سردمداران کاخ سفید و لابی صهیونیزم بتوانند، تسخیر خاورمیانه قدیم را برای رسیدن به «خاورمیانه بزرگ» در دایره طرح ریزی و اقدامات خود قرار دهند، تهاجم نظامی به افغانستان و عراق و سرنگونی دولتهای دست نشانده طالبان و صدام، آغاز مرحله اول طرح خاورمیانه بزرگ، یعنی دولت سازی در منطقه خاورمیانه قدیم را معنا میبخشید، اما پروژه دولت سازی نه تنها به شکست انجامید، بلکه فرصتی برای اسلام گرایان فراهم شد، تا با استفاده از آن، به صورت دموکراتیک از نردبان قدرت بالا بروند، پیروزی حزب الله در انتخابات پارلمانی لبنان و مشارکت در دولت، پیروزی حماس در فلسطین، پیروزی مجاهدین افغانی در مجلس قانون گذاری و پیروزی ائتلاف یکپارچه در عراق و روی کار آمدن دولت اسلامی همه و همه نشانهای شکست طرح خاورمیانه بزرگ و نوید «تشکیل خاورمیانه اسلامی» بود.

خاورمیانه اسلامی

با پیروزیهای مکرر دولتهای اسلامی، صورت بندی جدید در منطقه تحت عنوان «خاورمیانه اسلامی» شکل یافت، خاورمیانه‌های که ویژگیهای آن کاملاً با منافع آمریکا و غرب در تضاد بود.

بنگاههای تبلیغاتی غرب در ابتدا سعی کردند با مترادف قرار دادن خاورمیانه اسلامی با هلال شیعی (ایران، عراق، سوریه و لبنان) مانع از رشد و رویکرد سایر ملت‌های مسلمان و دینی منطقه به آن شوند. اما پیروزی حماس در فلسطین و اخوان المسلمین در مصر، نظام سلطه را در مقابل جریان قوی اسلام گرا قرار داد، و این دولتهای اسلامی و مستقل، نسخه کنترل شده دموکراسی غربی را بی خاصیت نمودند. کاهش مقبولیت دولت آمریکا و معرفی آن به عنوان یک نظام سلطه جو و غارتگر منطقه، نفوذ بیشتر ایران در

کشورهای منطقه به عنوان کشور امalfراء، تبدیل اسرائیل به یک رژیم جعلی و فاقد مشروطیت، وجود اهرم فشار نفت، وجود ذخایر انرژی جهان، فراگیر بودن دین مقدس اسلام، جمعیت قابل توجه، «خاورمیانه اسلامی» را به یکی از بازیگران اصلی و بسیار متأثر در صحنه بینالمللی تبدیل نموده است.

خاورمیانه جدید

طرح «خاورمیانه جدید» مدل تعدیل شده طرح «خاورمیانه بزرگ» است، که نقطه مقابل خاورمیانه اسلامی است. طرح «خاورمیانه جدید» حول رژیم اشغالگر قدس، بعنوان مهمترین شریک استراتژیک آمریکا خواهد بود و تضمین امنیت رژیم و نابودی تمام سلاحهایی که متوانند اراضی اشغالی را مورد هدف قرار دهند، بعنوان اولین هدف شناخته شده است، بخصوص این که به رسمیت شناخته شدن این رژیم، توسط اجرای «نقشه راه» که تضمین کننده این رژیم است مجدداً مورد اهتمام آمریکا و هم پیمانانش است.

به همین منظور آمریکا و غرب، تمام تلاش خود را برای سقوط دولتهای حماس فراهم کرد، در حوزه لبنان نیز خلع سلاح و به انزوا کشیدن حزبالله در صحنه سیاسی در دستور کار قرار گرفت، فاز اجرایی دستیابی به این هدف، باترور رفیق حریری - که طرح اصلی آن توسط موساد و آمریکا برنامه ریزی شده بود - آغاز گشت، آمریکا تلاش کرد که از یک طرف با متهم کردن سوریه به دست داشتن در این ترور، ارتش این کشور را وادار به عقب نشینی از خاک لبنان نماید، از طرف دیگر با این ادعا که حزب الله وابسته به سوریه است، موضع این گروه را در لبنان تضعیف و با استفاده از نفوذ خود در برخی از گروههای مخالف حزب الله و فعال کردن گسلهای سیاسی و فرقههای در لبنان، طرح انقلاب مخملی در این کشور را با برگزاری تظاهرات علیه این جنبش و مطالبه خلع سلاح آن، به اجرا درآورد، اما این ترفندها هم مؤثر واقع نشد و حتی در جبهه سوریه و عراق هم طرحهای آن در اختلافات فرقههای بین شیعه و سنی با شکست مواجه شد.

زمزمهای جنگ علیه لبنان

در جلسهای که با حضور سران رژیم صهیونیستی در کاخ سفید برگزار شد، سناریوی جنگ در خاورمیانه (لبنان، سوریه، فلسطین...) تهیه گردید، پس از جلسه مذکور، آمریکا، نشست چند جانبهی را در یکی از کشورهای عربی با برخی از سران دست نشانده برگزار کرد تا با استفاده از نگرانی این کشورها، از رشد خاورمیانه اسلامی و تقویت جبهه ایران و شیعیان در منطقه و لزوم برقراری توازن و تقویت جبهه کشورهای همسو آمریکا (اردن، مصر، عربستان و...)، موافقت آنها را جهت برخورد با حماس، حزب الله و سوریه جلب نمود. مرحله اول این سناریو شامل حمله به غزه با هدف سرنگونی دولت حماس، دستگیری و سرکوب انقلابیون و مهار انتفاضه فلسطین بود که این مرحله توسط رژیم صهیونیستی با بهانه اسارت سرباز اسرائیلی انجام پذیرفت و بیش از 60 نفر از نمایندگان مجلس فلسطین که وابسته به حماس بودند، ربوده شدند.

مرحله دوم این سناریو، تهاجم به لبنان و اشغال جنوب این کشور تا حد فاصل رودخانه لیطانی به منظور مرعوب نمودن دولت لبنان، فعال کردن گسلهای سیاسی - فرقههای علیه حزب الله و بهرهگیری از افکار عمومی، برای خلع سلاح این حزب به شمار میآید که این امر هم با تجاوز اسرائیل به مرز لبنان و بهانه اسیر شدن دو نظامی بدست رزمندگان حزب الله، صورت گرفت. اهداف جزئیتر تاکتیکی و راهبردی و سیاسی رژیم صهیونیستی از جنگ علیه فلسطین و لبنان پس از دو عملیات «اوهام بر باد رفته» و «وعده صادق» را میتوان در چند نکته خلاصه کرد:

- سرپوش گذاشتن بر شکست امنیتی و نظامی از طریق عملیات گسترده و بسیج مجدد توده صهیونیستها و جلب حمایت آنها و بازگرداندن اعتبار از دست رفته ارتش اسرائیل به آن و تأکید بر این نکته که صهیونیستها ابتکار عمل را در دست دارند.
- فرسوده کردن مقاومت فلسطین و لبنان در ابعاد مادی و انسانی و تضعیف بنیه نظامی و لجستیکی مقاومت حزب الله.
- نابودی درآمدهای ملت‌های فلسطین و لبنان و تواناییها و امکانات این دو سرزمین و مؤسسات زیربنایی آنها، جهت پیچیده کردن وضع داخلی و تشدید اختلافات میان گروههای سیاسی متخاصم در داخل فلسطین و لبنان، با زیر فشار گذاشتن مردم در ابعاد اقتصادی و معیشتی و انزوای داخلی مقاومت و مجازات حامیان مردمی مقاومت و هواداران آن.
- تحمیل طرحهای سیاسی و نظامی و امنیتی و حتی اقتصادی و اجتماعی تازه برای تغییر وضع موجود و با ترسیم نقشه سیاسی از طریق اسقاط کابینه فلسطین به رهبری جنبش حماس و تحمیل وضعیت جدید نظامی بر مرزهای شمالی فلسطین اشغالی و تحریک جامعه جهانی به اجرای قطعنامه 1559 که در آن بر تسریع خلع سلاح مقاومت تأکید شده است.
- آزادی نظامیان اسیر صهیونیستی از دست مقاومت، بدون پرداختن هزینه سیاسی که میتواند محبوبیت مقاومت را افزایش دهد و آن را به استمرار انجام چنین عملیاتی تشویق کند.
- ضربه زدن به حلقه قدرتمند زنجیره جبهه پایداری (متشکل از ایران، سوریه، لبنان، حزب الله) و افزایش فشارها بر سوریه و لبنان و ایران، جهت جلوگیری از ادامه حمایت آنها از مقاومت.

بر همین اساس، شبهه مطرح شده از سوی بعضی از کشورهای عربی و تبلیغات غرب، مبنی بر ماجراجویی حزب الله جهت آغاز جنگ بمعنا است، زیرا طرح از پیش تعیین شده آمریکا و متحدان، برای حمله به لبنان کاملاً مشخص است، از طرف دیگر عدم حمایت کشورهای عربی و سکوت مرگبار این کشورها در جنگ اسرائیل با حزب الله و کشتار وحشیانه مردم لبنان، به خوبی نشان میدهد که این جنگ با هماهنگی کشورهای عربی! صورت پذیرفته است.

البته طرح خاورمیانه جدید، مرحله سوم و چهارمی را هم در پی داشت که در آن پس از موفقیت در حمله به فلسطین و لبنان، این

توانایی به نظام سلطه بخشیده میشد که سومین مرحله را نیز با هدف تغییر رفتار سوریه جهت به رسمیت شناختن اسرائیل و در صورت نیاز تغییر ساختار آن کشور را عملیاتی نماید. در مرحله چهارم صحنه عراق مورد توجه قرار میگرفت، بدین ترتیب که پس از حذف زرقاوی و رشد فزاینده اقدامات تروریستی، با استفاده از ترکیب جدید و افراطیتر از القاعده و با ناکارآمدی نشان دادن دولت اسلامی، مقدمات لازم جهت سرنگونی دولت ائتلافی فراهم میگردد. اما هیچ کدام از این مراحل به سرانجام نرسیده و خیال خام طرح جدید خاورمیانه آمریکا و اسرائیل، با مقاومت حزب الله لبنان به رهبری سید حسن نصرالله، چون نوزادی مرده متولد گردید. آری! مقاومت حزب الله ارتش شکستناپذیر اسرائیل را - که ششمین ارتش جهان از جهت تجهیزات میباشد - با ضربات سختی متوقف نمود و همه کارشناسان نظامی جهان و دولتها، اعراب و حتی اسرائیلیها متعجب و شرمند ساخته.

جنگ نابرابر، پیروزی حزب الله

سید حسن نصرالله در پیام خود در آغاز جنگ چنین گفت:

«از حالا به بعد شما جنگی تمام عیار خواستید، پس این هم جنگ تمام عیار شما؛ این را خواستید. حکومت شما خواست قواعد بازی تغییر کند. بنابراین، قواعد بازی تغییر میکند. شما نمیدانید امروز با چه کسی منجنگید. شما یا فرزندان محمد صلی الله علیه وآله وسلم، علی، حسن و حسین علیهم السلام و با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب او وارد جنگ شدهاید. شما با قومی منجنگید که ایمانی فراتر و برتر از همه انسانهای این کره خاکی دارد. شما خواستار جنگی تمام عیار با قومی شدید که به تاریخ و فرهنگ خود افتخار میکند و قدرت مادی، امکانات، مهارت، خرد، آرامش، عزم، ثبات و شجاعت دارد، به امید و یاری خدا! روزهای آینده را میان ما و شما خواهیم دید».

با وجود گذشت بیش از يك ماه از جنگ ارتش رژیم صهیونیستی علیه مردم لبنان و مقاومت حزب الله، در حالیکه ارتش این رژیم، پیشرفتهترین امکانات را از نظر هوایی، زمینی و دریایی در اختیار داشت و حتی هم پیمان او، آمریکا جدیدترین هواپیمای خود (اف 22) را به همراه بمبها و موشکهای هدایت شونده در اختیار این رژیم قرار داد، اما مقاومت، هوشیاری و دفاع محکم حزب الله لبنان، مشت آهنین ارتش اسرائیل را ذوب کرد. انهدام يك ناو و يك ناوچه و 2 کشتی تندرو و پیشرفته این رژیم، از دست دادن بیش از 80 تانک میرکاواک پیشرفته و مجهز، از بین رفتن تعداد زیادی از کماندوهای ویژه دولت اسرائیل به نام کورانی، شلیک بیش از 3000 موشک از سوی حزب الله به شهرهای مختلف این رژیم تا عمق 75 کیلومتری (که در تاریخ اسرائیل بی سابقه است، اعراب نتوانستند در جنگ 6 روزه حتی يك موشک به خاک اسرائیل شلیک نمایند) که مناطق اقتصادی و توریستی اسرائیل را فلج کرد و تلفات سنگینی را به همراه داشت، شکست پدربنی نیروی زمینی اسرائیل و هلی بردهای آنها به همراه تلفات نظامی فراوان ارتش اسرائیل، در جبهه هوایی هم با وجود ادعاهای رژیم صهیونیستی، مبنی بر بمباران مواضع حزب الله، عملاً آسیب جدی به توانایی سایت موشکی حزب الله در هدف قرار دادن اسرائیل بوجود نیامد، همه این موارد نشان دهنده خرد شدن استخوانهای نظامی اسرائیل در زیر پاهای رزمندگان حزب الله است. به طول کلی به نظر میرسد تهاجم کلاسیک ارتش اسرائیل به لبنان، تنها باعث تقویت و پیروزی حزب الله شده است و اگر استراتژیستها ارتش اسرائیل بخواهند به راهبرد جنگی خود ادامه داده و به آتش بس ملتزم نشوند به دام نبرد با حزب الله خواهند افتاد، که این امر تنها هزینه اقتصادی و سیاسی به اسرائیل تحمیل خواهد کرد. واقعیت آن است که با تخریب زیر بناهای لبنان، به اقتصاد اسرائیل هم ضربات سنگینی وارد شده است، کاهش درآمد هفتگی 2 میلیارد دلاری تولیدات سالانه اسرائیل که 125 میلیارد دلار میباشد یکی از این موارد میباشد. این رقم چندین برابر خسارت وارد شده به لبنان است و این شکاف میان خسارت طرفین، فشار را بر اسرائیل برای متوقف کردن یورشهای آنها افزایش میدهد تا این مسأله به تشدید بحران در تلاویو نیجامد.

علل ناتوانی ارتش اسرائیل در برابر حزب الله

1. سردرگمی استراتژی ارتش اسرائیل: جنگی که گمان میشد در يك هفته و با بمباران هوایی لبنان که از لحاظ اقلیمی در شرایطی مشابه جنگ افغانستان بود، به سود اسرائیل پایان یابد. با عدم تمرکز آرایش نظامی حزب الله و فقدان پایگاههای نظامی متمرکز، کارکرد حملات هوایی و آتش توپخانه زمینی و دریایی اسرائیل را خنثی کرد. این ارتش حجم گسترده حملات را در حد کشتار غیر نظامیان تقلیل داد و باعث شد تا افکار عمومی و فضای بینالمللی را علیه تل آویو تغییر دهد.
2. شکل یافتن ساختاری حزب الله در قالب يك ارتش سازمان یافته چریکی و هوشیار و پیشرفته: در جنگها، زمین نقش تعیین کنندهای دارد و از مهمترین عوامل شروع و ادامه جنگ کلاسیک است، اما در این جنگ مسأله زمینگیری به نقطه ضعفی فراگیر، در فرآیند حمله اسرائیل تبدیل شده، چرا که اسرائیل بارها و بارها با اشغال و تصاحب زمینهای لبنان، هزینههای زیادی را پرداخت کرده است. از سوی دیگر حضور اسرائیل در خاک لبنان، بهترین فرصت برای حزب الله به شمار میرود، زیرا:
 - الف. مشروعیت ادامه مقاومت اسلامی و حضور مقتدرانه این تشکل در لبنان افزایش یافته.
 - ب. مخالفان در انفعال قرار میگیرند.
 - ج. هدف آسان و قابل دسترسی، برای عملیات حزب الله فراهم میشود.
 - د. کاهش فشار داخلی بر خلع سلاح حزب الله توسط گروههای وابسته داخلی بعد از ترور رفیق حریری و قطعنامه 1559 سازمان ملل.
 - ه. کاهش فشارهای بینالمللی مبنی بر خلع سلاح حزب الله لبنان توسط قطعنامه سازمان ملل.
3. عدم آسیبپذیری یکسان طرفین در برابر تلفات انسانی و نظامی: تفکر استنسهادی حاکم بر حزب الله، شهادت نیروهای این

تشکل را به عامل تقویت کننده و برانگیزاننده در نبرد تبدیل میکند و شمار بیشماری از مردم را به آنها پیوند میدهد، اما در آنسوی دیگر و در جبهه مقابل، ارتش اسرائیل به شدت در برابر تلفات انسانی آسیبپذیر است و افزایش آن موجب تضعیف روحیه و فشار افکار عمومی اسرائیل و خودداری سربازان این ارتش از حضور در جبهه میگردد.

رهنمودهای مقام معظم رهبری در مورد تهاجم رژیم صهیونیستی به لبنان

- امروز دفاع از حزب الله لبنان، بر همه جامعه اسلامی واجب است.
 - گرگِ درنده وحشی آدمخوار صهیونیست به جان مردم لبنان افتاده است؛ از «حزب الله»، مجاهد فی سبیل الله، تودهنی مسخورد؛ ولی بر روی سر کودک مسلمان در «قانا» و در بقیه نقاط لبنان بمب مریزد.
 - این قضیهای که برای لبنان و به طور خاص برای شیعیان آن پیش آوردهاند، برای همه ملتها و کشورها و فرق اسلامی ممکن است پیش بیاید؛ نمیشود به قدرتها چشم دوخت. امت اسلامی باید بتواند از خودش دفاع کند؛ باید بتواند موجودیت خود را حفظ کند.
 - سم مهلك دنیای اسلام تفرقه است. این تفرقه، ملتها را از هم جدا میکند؛ دلها را از هم جدا میکند.
 - هم سننها بدانند، هم شیعهها بدانند؛ همه، در ایران و در دنیای اسلام، این را بدانند که اختلاف شیعه و سنی یکی از ابزارها و چماقهای دشمن علیه امت اسلامی است.
 - بارها دیده شده است، امروز هم مکرراً دیده میشود، که قدرتهای مستکبر عالم، آن وقتی که پای مسلمانها در میان است، چشم بر روی هر جنایتی که علیه مسلمانها شود، میندند.

منابع و مأخذ

1. سایت باشگاه اندیشه
2. سایت قدسنا
3. سایت خبرگزاری فارس
4. سایت مؤسسه مطالعات و تحقیقات اندیشهسازان نور
5. سایت همشهری دیپلماتیک
6. سایت جمعیت دفاع از ملت فلسطین
7. سایت رصد

روضه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم

«السَّلَامُ عَلَيَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَا خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ، يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا». ابن بابویه از ابن عباس نقل میکند: وقتی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در بستر بیماری افتاده بود بعضی از اصحاب گرد پیغمبر بودند. به بلال فرمودند: مردم را خبر کنید در مسجد جمع بشوند. وقتی مردم جمع شدند پیغمبر به مسجد تشریف آوردند، بالای منبر رفتند. فرمودند: ای گروه اصحاب، من چگونه پیغمبری برای شما بودم؟ آیا در میان شما به همراهران به جهاد نیامدم؟ آیا برای هدایت شما آن همه زحمت نکشیدم؟ آیا دندان نیش مرا نشکستید؟ آیا پیشانی مرا خاك آلود نکردید؟ آیا از نادانان قوم خود متحمل سختیها نشدم؟ آیابه خاطر اینار بر امت، از گرسنگی سنگ بر شکم نیستم؟ (2) در جایی هم فرمود: «ما أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوْذِيَتُمْ» (3)؛ «هیچ پیامبری مثل من اذیت نشد» (همین طور که پیغمبر حرف مزد صدای گریه مردم بلند بود. جاهای مختلف بارها فرموده بود: مردم، من از شما اجر و مزد رسالت نمخواهم ولی فقط يك تقاضا دارم آن هم این است که از قرآن و اهل بیت من جدا نشوید تا دوباره گرفتار گمراهی نشوید)

ای به دوشست غم امت همه دم در همه حال
برده بر شانه خود کوه غم و درد و ملال
امت اجر تو عطا کرد به قرآن و به آل
حُرمت هر دو کنار حُرمت شد پامال
بر لب خلق هنوز از غم تو زمزمه بود
اولین اجر رسالت زدن فاطمه بود

روضه امام علی علیه السلام

الف. (شب 19 ماه مبارک رمضان): «صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدَ الْوَصِيِّينَ وَخَيْرَةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ». از ام کلثوم نقل شده: وقتی شب نوزدهم ماه رمضان رسید، پدرم به خانه آمد، مشغول نماز شد. برای افطار دو قرص نان جو، کاسهای از شیر و مقداری نمک حاضر کردم. نماز تمام شد به سفره که نگاه کردند اشک از چشمان مبارک جاری شد. فرمود: دخترم! آیا تا حالا دیدی که پدرت دو خورش بر سر سفرههاش باشد؟ مگر نمیدانی که من از رسول خدا پیروی میکنم. به خدا، تا یکی از این دو نوع غذا را بر نداری افطار نمکنم. امکلثوم مگوید: خواستم نمک را بردارم، حضرت نگذاشت؛ کاسه شیر را از سفره برداشتم، حضرت مقدار کمی از نان جو با نمک را میل فرمود. نقل شده که آن شب، حضرت، زیاد از منزل بیرون مآمد و داخل میشد، به آسمان نگاه میکرد، سوره یس را تلاوت میفرمود، مدام زمزمه داشت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (4) منفرمود: به خدا قسم که دروغ نمیگویم، آن کسی هم که به من خبر داد دروغ نگفته، امشب آن شبی است که به من وعده شهادت دادند. وقتی هم که ابن ملجم با ضربه خود سر مبارکش را شکافت در حال سجده بود، فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، فُرْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ»: منادی میان آسمان و زمین ندا داد:

«تَهَدَّمْتُ وَاللَّهِ أَرَاكَ الْهُدَى، فُقِئْتُ عَلَيَّ الْمُرْتَضَى...» به خدا سوگند که ارکان هدایت درهم شکست. علی مرتضی شهید شد. (5)

خوب شد تیغ تو بشکافت سرم را دشمن
هم تو بر آرزوی خویش رسیدی هم من
آمدی دیر چرا چشمم به راهت بودم
از همان شب که تن فاطمهام گشت کفن
در همان لحظه که شمشیر تو بالا معرفت
نشینیدی به جنان فاطمه میگفت نزن

ب. (شب 21 ماه رمضان): شیخ مفید رحمه الله روایت کرده: وقتی ابن ملجم را دستگیر کردند، ام کلثوم به آن ملعون گفت: ای دشمن خدا، امیرالمؤمنین را با شمشیر زدی ولی امیدوارم پدرم از این ضربت شفا پیدا کند، تو هم رو سیاه بشوی. ابنملجم گفت: کاری کردهام که دیگر امیدی به شفای علی نیست. شمشیر را با هزار درهم خریدم هزار درهم دیگر دادم آن را به زهر آب دادند. امشب با شمشیر زهرآلودی به علی ضربت زدم که اگر زهرش را میان اهل زمین قسمت کنند همه هلاک میشوند. شب بیست و یکم رسید همه فرزندان و اهل بیت را جمع کردند، یکی یکی با همه وداع کرد. اثر زهر بر بدن مبارک ظاهر شده بود. هر چه خوردنی و آشامیدنی آوردند میل نفرمود، لبها به ذکر خدا مشغول بود. عرق مانند مروارید از پیشانی مبارک حضرت مریخت، همین طور که عرقها را پاک میکرد منفرمود: از رسول خدا شنیدم که وقت وفات مؤمن پیشانیاش مانند مروارید عرق میکند. به فرزندان فرمود: امشب شب آخر عمر من است، همه شما را به خدا سپردم. امام حسن که بغض گلویش را فشار ممداد فرمود: یا امیرالمؤمنین! چرا اینگونه سخن مگوئید. ما از خدا ناامید نیستیم. فرمود: حسنم! پیامبر را در خواب دیدم، از آزارهای امت به او شکایت کردم فرمودند یا علی، بعد سه شب تو میهمان من هستی. اکنون سه شب گذشته است. (6)

مرغ جان پر زند از پیکر روحانی مولا

عرق مرگ نشسته است به پیشانی مولا
مسجد و منبر و محراب بنالید خدا را
که زخون شسته شده صورت نورانی مولا
سفره‌های تهی و گریه اطفال خرابه
همه هستند گواه شب مهمانی مولا

ج. (شب 23 ماه رمضان): محمد حنفیه روایت میکند: وقتی برادرانم مشغول غسل امیرالمؤمنین شدند، امام حسین آب مریخت و امام حسن غسل ممداد، احتیاج نداشتند کسی جسد حضرت را برگرداند، بدن مبارک هنگام غسل خود به خود از این سو به آن سو میشد، بویی خوشتر از مُشک و عنبر از پیکر آقایم استشمام میشد. امیرالمؤمنین علیه السلام را در 5 جامه کفن کردند، در تابوت نهادند. به سفارش امیرالمؤمنین، حسنین دنبال تابوت رو برداشتند، جلوی آن را جبرئیل و میکائیل حمل میکردند. محمد حنفیه مگوید: به خدا قسم دیدم جنازه حضرت به هر در و دیوار و عمارت و درختی که میگذرد آنها خم میشدند. تابوت رفت و رفت تا به موضع قبر رسیدند، جنازه را بر زمین نهادند و بر آن نماز خواندند، وقتی خواستند زمین را بکنند ناگهان قبر ساخته شده‌ای ظاهر شد، تخته‌ای در زمین قبر بود که بر آن نوشته بود این آن چیزی است که نوح پیغمبر برای بنده شایسته طاهر و مطهر از قبل آماده کرده. (7)

گرچه در خاک نهان شد بدن خسته تو
کعبه خلق بود خانه در بسته تو
شمعسان سوختی و آب شدی، دم نزدی
که جهان سوخته از گریه آهسته تو
خلق يك لحظه ز درد دلت آگاه نشد
بصدا بود زبس گریه پیوسته تو
چه به زهرا گذرد گر بگذارد به جان
دست بشکسته به پیشانی بشکسته تو

روضه حضرت زهرا علیها السلام

الف. «أَلَسَلَامُ عَلَیْكَ يَا فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ أَيْتُّهَا الصِّدِيقَةُ الشَّهِيدَةُ». بعد از آنکه حضرت زهرا از ورود عمال غاصبان به درون خانه بردن علی برای بیعت ممانعت کرد، گزارش واقعه به خلیفه دوم رسید، به اطرافیان دستور داد هیزم خشک جمع کنید. هیزمها را دور خانه علی قرار دادند. درون خانه، علی و فاطمه و حسنین علیهما السلام بودند. او نعره زد: علی! به خدا قسم اگر برای بیعت با خلیفه از خانه بیرون نیایی خانه ات را به آتش میکشم. فاطمه از پشت در جواب داد: «ما لَنَا وَلَكَ» «ما را با تو چه کار». مگر از خدا نمترسی که سخاوتهی به خانها وارد شوی. بالاخره نا مردها در خانه را به آتش کشیدند. فاطمه پشت در بود. در نیم سوخته را هل داد، به زور وارد خانه شد. همین طور که خانم فریاد میزد: «یا آیتاه یا رَسُولَ اللَّهِ» بین بعد از تو با ما چه دارند میکنند شمشیر را با غلاف بلند کرد به پهلو بانو زد. بعضی هم گفتند تازیانه را بلند کرد و به بازوی فاطمه زد. در این هنگام علی از جا جست، گوشه لباسش را گرفت، او را به زمین کوبید، بینی و گردنش را به خاک مالید، مخواست او را بکشد که سفارش رسول خدا به صبر را به یاد آورد: (8)

شیطان به بیت وحی تعالی چه میکند
آتش به گرد خانه مولا چه میکند؟
از باغ خلد دود چرا میشود بلند
بر روی حور سیلی اعدا چه میکند؟
گیرم رواست سوختن خانه، میخ در
در سینه شکسته زهرا چه میکند؟

ب. اسماء بنت عمیس روایت میکند: هنگامی که لحظه وفات حضرت زهرا فرا رسید لباسش را به روی خود کشید، فرمود: اسماء! لحظه‌ای صبر کن، بعد مرا صدا بزن. اگر جواب دادم زنده‌ام و گرنه بدان که نزد پدرم شتافتهم. راوی مگوید: اسماء چند لحظه‌ای منتظر شد. سپس بانو را صدا زد اما از خانم جواب نشنید. صدا زد یا بنت محمد المصطفی، پاسخ نیامد، صدا کرد: «یا بِنْتَ أَكْرَمِ مَنْ حَمَلَتْهُ النِّسَاءُ...» باز پاسخی نیامد. پوشش چهره او را کنار زد. دید جان در پیکر زهرا نیست. صدای شیون اسماء بلند شد. وقتی حسن و حسین او را دیدند، فرمودند: آیین امانا؟ اسماء مادر ما کجاست؟ پاسخی نداد. وارد خانه شدند دیدند مادر آرام و بحرکت خوابیده. حسین علیه السلام مادر را تکان داد. دید مادر تکان نمخورد. فرمود: «یا آخَاهُ أَجْرَكَ اللَّهُ فِي الْوَالِدَةِ». به روی مادر افتاد پاهای او را مپوسید و مفرمود: «یا أُمَاهُ آتَا ابْنُكَ الْحَسِينَ كَلِمِينَ قَبْلَ أَنْ يَتَصَدَّعَ قَلْبِي فَأَمُوتِ» اسماء گفت: فرزندان رسول خدا! برخیزید بروید به پدرتان علی خبر بدهید. هر دو مضطرب از خانه بیرون آمدند ناله کنان میگفتند: یا محمداه، یا احمداه. به علی خبر دادند. مولا در مسجد بود. وقتی خبر را شنید از هوش رفت. آب بر او پاشیدند. وقتی به هوش آمد به سر و سینه مزد و مفرمود: «يَمَنَ الْعَزَاءِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ كُنْتُ بِكَ أَعَزَّى فَفِيمَ الْعَزَاءِ مِنْ بَعْدِكَ»
«بعد از تو از چه کسی دلداری بجویم؟ با تو دلم آرام میگرفت». (9)

پرستوی مهاجرم چرا ز لانه مروی
اگر زلانه مروی چرا شبانه مروی
قرار من، امید دل، علی بُود ز تو خجل
که با کبودی بدن زتازیانه مروی
چهار طفل خون جگر زند در غمت به سر
تو بر زیارت پدر چه عاشقانه مروی
الا به رخ نشانها مگر شکسته شانها
که موی زینین(10) خود نکرده شانه مروی

ج. شام شهادت حضرت زهرا: در خانه حضرت، ناله‌های جان سوزی بر پا بود. فرزندان فاطمه آستین لباسشان را در دهانشان گذاشته به دستور علی بصددا و به آرامی گریه میکردند. فضا مگسوزید: موقع غسل دادن شد، علی علیه السلام دستور داد پردهای کشیدند من و اسماء آب مأوردیم. آقا هم بدن را غسل میداد. زمزمهای هم بر لب داشت. بعد از آنکه بدن فاطمه‌اش را کفن نمود، به یتیمان که مثل جوجه ملرزیند نگاه کرد، فرمود: یتیمان فاطمه! بیایید با مادرتان خداحافظی کنید. حسین علیه السلام خود را روی سینه مادر انداخته و ناله میزد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا قسم دیدم کفن، خود به خود باز شد، دستهای فاطمه از لابه لای کفن بیرون آمد، یتیمان را در آغوش گرفت. آن قدر صحنه جانسوز بود که ناگهان صدایی میان زمین و آسمان بلند شد: یا علی! ملائک طاقت دیدن این منظره را ندارند، یتیمان را بردار. (11)

روضه امام حسن مجتبی علیه السلام

«السلام عليك يا ابا محمد يا حسن بن علي يابن رسول الله يا حجة الله على خلقه». مرحوم شیخ مفید در امالی و سید مرتضی در عیون المعجزات از ابن عباس نقل میکنند: (بعد از آنکه امام حسن مجتبی مسموم شدند) امام حسین علیه السلام بر بالین امام مجتبی علیه السلام حاضر شد و پرسید: برادر جان حالت چطور است؟ امام مجتبی علیه السلام جواب داد: خودم را در آخرین روزهای دنیا و در اولین روزهای آخرت مبینم. بعد فرمود: «رأيتُ يا أخی كيدي في الطشت». (12) وقتی ساعات آخر شهادت فرا رسید چهره مبارکش سبز شد. امام حسین علیه السلام خطاب به برادر عرض کردند: برادر جان چرا رنگ چهرهات سبز شده؟ فرمود: رسول خدا به من خبر داد در شب معراج هنگامی که وارد بهشت گردیدم و از منازل مؤمنین عبور کردم دو قصر بلند در کنار هم دیدم که از هر جهت مثل هم بودند و فقط از جهت رنگ تفاوت داشتند. یکی از آنها از زبرجد سبز و دیگری یاقوت سرخ بود. به جبرئیل گفتم صاحب این قصرها کیست؟ جبرئیل جواب داد: یکی از آنها متعلق به فرزندان حسن و دیگری متعلق به فرزندان حسین است. رسول خدا فرمود: پرسیدم چرا رنگ آنها یکسان نیست؟ جبرئیل پاسخ داد: اما سبز بودن قصر حسن به خاطر این است که او با سم به شهادت میرسد و هنگام شهادتش رنگ او سبز خواهد گردید و سرخی قصر حسین بدان جهت است که او را میکشند و چهره مبارکش را با خون رنگین مسازند. (13)

عزیز فاطمه فرزند مصطفی حسنم
امام عالم اما غریب در وطنم
پس از علی، که کس مثل او ستم نکشید
ستم کشیدهترین رهبر زمانه منم
هزار بحر غم و غصه داشتم در دل
که گشت خون و برون ریخت آخر از دهنم
کجا روم به که گویم که یار در خانه
فکنده شعله زهر جفا به جان و تنم

روضه امام حسین علیه السلام

الف. (فتلگاه): «السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليك و على الارواح التي حلت بفنائك عليك منى سلام الله ابدًا ما بقیت و بقی الليل و النهار...». در آخرین مبارزه ابی عبدالله علیه السلام لشکر دشمن از هر طرف امام را تیرباران میکرد. به روایت امام باقر علیه السلام بیشتر از 320 جراحت بر بدن ابی عبدالله وارد شد. در این هنگام حضرت از زیادی زخمها و کثرت تشنگی و ضعف و خستگی برای استراحت لحظهای توقف فرمود. ناگاه خائنی سنگی به طرف آن حضرت پرتاب کرد، پیشانی آن حضرت را شکست. خون از پیشانی به روی صورت مبارک جاری شد. حضرت پیراهن خود را بالا آورد تا چشم و چهره خود را از خون پاک کند، ناگهان تیری سه شعبه که نوک آن زهر آلود بود بر سینه مبارک حضرت زدند که از پشت بیرون آمد. ابی عبد الله فرمود «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ» بعد دست بردند تیر را بیرون کشیدند. از جای تیر، خون فوران میزد. حضرت دست به زیر آن جراحت بردند و وقتی پر از خون شد آن را به طرف آسمان پرتاب کردند. قطره‌های از خون به زمین بازنگشت. بار دیگر مشت خود را از خون پر فرمود و سر و صورت و محاسن مبارکش را به خون خضاب فرمود. (14)

جبین خویش سپهر کرد پیش سنگ عدو
نمود نیت و آن گه زخون گرفت وضو

به پیش تیر به قصد نماز قامت بست
دو لب گشود به تکبیر و شد سراپا هو
قیام طی شد و بالا گرفت پیراهن
در آن میانه عیان شد سفیدی دل او
به ناگه از طرف خصم تیر زهر آلود
رسید بر بدن و سر کشید از آن سو

ب. (ذو الجناح): در زیارت ناحیه مقدسه مفرماید: «وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا إِلَى خِيَامِكَ فَاصْدَأْ مُحْمَجَمًا بَاكِيًا» (15) وقتی صدای ذوالجناح از نزدیکی حرم به گوش رسید، اول از همه سکینه به طرف بیرون دوید. دید ذوالجناح به طرف خیمه ها میاید؛ اما چه ذوالجناحی؛ پالها غرق به خون؛ زین واژگون؛ بدن پر از تیر و نیزه. وقتی سکینه اسب را به آن حال دید شیون کشید: «قَوَّالَلَّهِ لَقَدْ قُتِلَ أَبِي الْحُسَيْنِ»؛ (به خدا پدر مظلومم را کشتند). این موقع بود که همه اهل حرم از خیمهها بیرون دویدند، دور ذوالجناح را گرفتند. هر کس با زبان حال از او سؤالی داشت. همه از خیمه ها بیرون دویدند ولی سالار زینب را ندیدند یکی گوید فرس بابای ما کو یکی گوید فرس مولای ما کو

ج. سر امام: از معصوم روایت شده است که: چون سر مطهر حضرت امام حسین علیه السلام را آوردند. یزید مجلس شراب ترتیب داد. با نزدیکان خود شراب مخورد و با آنها شطرنج بازی میکرد و به یاران خود شراب ممداد و میگفت: بیائید که این شراب مبارکست که سر دشمن ما نزد ما گذاشته شده است و دلشاد و خرم گردیدهام، کفر میگفت و به امام و پدر و جد بزرگوارش دشنام ممداد. هر بار که در قمار بر حریف خود غالب میشد، سه پیاله شراب مخورد و ته مانده آن را نزدیک تشتی که سر مقدس امام در آن گذاشته شده بود مریخت. يك بار هم چوب خیزرانی طلبید و به دست گرفت و به دندانهای مبارك حضرت مكوفت. اینجا بود که ناله زینب کبری بلند شد.(16)

زینب بگفت با دل افگار ای یزید
ما را از این زیاده میازار ای یزید
بزم قمار و مجلس عام و بساط خم
اینجا کجا و عترت اطهار ای یزید
اندر میان تشتت طلا جای دادهای
رأس حسین با لب دُر بار ای یزید
بگذار جام باده و بردار چوب کین
از بوسه گاه احمد مختار ای یزید

د. (ورود اسراء به شام): چون کاروان اسرا به نزدیک دمشق رسید، دختر علی ابن ابیطالب علیه السلام به شمر ملعون فرمود: اینجا شهر شام است، دو خواهش از تو دارم یکی اینکه ما را از دروازه های وارد کنید که مردم کمتر ما را تماشا کنند. دوم اینکه سرهای شهدا را از محملهای ما دور کنید. سرها را از جلوی کاروان حرکت بدهید تا نگاه مردم به سرها باشد، کمتر به ما نگاه کنند. اما شمر ملعون که مایه شقاوت است وقتی خواهش زینب را فهمید، دستور داد سرهای شهدا را که بر نیزه کرده بودند، در کنار محملها قرار دادند، بعد هم دستور داد کاروان را از دروازه شامات که شلوغترین ورودی شام بود وارد کردند. لذا بعدها وقتی از امام سجاد علیه السلام پرسیدند در ماجرای اسارت کجا بیشتر از همه جا به شما سخت گذشت؟ سه بار فرمود: الشام الشام الشام.(17)

شام شهر محنت و رنج و بلا
شام یعنی سختتر از کربلا
شام یعنی ظلم و جور بحساب
اهل بیت عصمت و بزم و شراب

روضه امام سجاد علیه السلام

«السلام عليك يا علي بن الحسين سيد الساجدين و قرّة عين الناظرين. يابن رسول الله». منهل مگگوید: در قصه اسارت اهل بیت داخل بازار شام آمدم، دیدم آقا زین العابدین علیه السلام میان بازار ایستاده، غمزده، زنجیری به گردن، با حالت ضعف و بتابی. مگگوید: نگاه کردم، دیدم پاهای مبارکش مثل دو چوب خشکیده شده: «ورجلاهما کاتّهما قصبَتان». خون از ساق پاهای مریزد. جلو آمدم عرض سلام کردم. گفتم آقا جان! حالتان چطور است؟ فرمود: منهل! چطور باشد حال کسی که اسیر یزید باشد؟ همین قدر بدان از روزی که پدرم را کشتند، دیگر این زن و بچه غذای سیر نخوردند، روی خوش ندیدند. گفتم آقا جان، چرا از خرابه بیرون آمدی؟ فرمود: منهل! آفتاب در خرابه به زنجیر گردنم تابیده، زنجیر را داغ کرده، گردنم را مسوزاند. منهل مگگوید: من حرف مزدم، يك وقت سبی زینب علیها السلام از خرابه بیرون آمد، صدا زد، یادگار برادرم برگرد، مترسم الان با تازیانه بیایند باز هم آزارت دهند.(18)

هر چه میخواهید ظلم افزون کنید
هر چه میخواهید قلم خون کنید
ظلم بر من بیشتر ز اینها کنید
لیک دست عمهام را وا کنید
عمهام چون مادرم زهرا شده
پشتش از بار مصیبت تا شده

روضه امام باقر علیه السلام

بعد از آنکه هشام، امام را به شام طلبید، معجزاتی از امام ظاهر شد هشام تصمیم گرفت امام را به مدینه برگرداند. ملعون جلوتر از امام پیکی فرستاد، در شهرهای مسیر حرکت امام اعلام کنند دو پسر جادوگر ابوتراپ که به شام رفته بودند مسیحی شدند، هر کسی با آنها خرید و فروش یا مصافحه کند خونی حلال است. در شهر مدین بعد از آنکه پیک هشام دستورالعمل را ابلاغ کرد مردم شهر تا امام باقر و امام صادق علیهم السلام را دیدند درهای خانها را بر روی آنها بستند، از درون خانها و پشت بامها دشنام میدادند، به علی و آل علی علیه السلام ناسزا میگفتند. هر چه همراهان امام علیه السلام مردم را نصیحت میکردند گوش نمیدادند. امام باقر علیه السلام فرمود: ما این طور که به شما گفتهاند نیستیم. شما که با یهود و نصاری معامله میکنید چرا با ما اینگونه رفتار میکنید؟ گفتند: شما از یهود و مسیحی بدترید. امام صادق علیه السلام مفرماید: هر چه پدرم نصیحت فرمود گوش نمیدادند، تا اینکه پدرم بر بالای کوهی که نزدیک شهر بود رفت، رو به سوی شهر ایستاد، انگشتان مبارک را بر گوشها گذاشت، آیاتی از قرآن را که خداوند در قصه شعیب نازل کرده - و داستان نزول عذاب بر آنها را بازگو میکرد - تلاوت فرمود تا اینکه به این آیه رسید: «بَقِيَةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (19) بعد فرمود: مردم، به خدا سوگند ما بقیه خدا بر روی زمین هستیم. ناگهان باد سیاهی وزیدن گرفت که از صدای مهیبش مردم شهر که از سر بامها امام را نگاه میکردند به وحشت افتادند. پیرمردی فریاد زد، از خدا بترسید، این مرد در مکانی ایستاده که شعیب هنگام نفرین قومش آنجا ایستاده بود. به خدا قسم اگر درها را بروی او نگشایید همان عذاب بر شما هم نازل میشود. مردم شهر ترسیدند، درهای منازل را به روی ما باز کردند. این خبر که به هشام رسید، برای والی مدینه نوشت: امام باقر علیه السلام را با زهر به شهادت برساند. (20)

کسی که بود شکافنده تمام علوم
هزار حیف که از زهر کینه شد مسموم
به غربت علی و خاندان او سوگند
امام ما ز جهان رفت با دلی مغموم
تمام قصه مظلومش بخاک بقیع
بُود ز غربت قبرش برای ما معلوم

روضه امام صادق علیه السلام

منصور دوانیقی برای فرماندار مکه و مدینه پیام داد، خانه جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) را بسوزان، او این دستور را اجرا کرد و خانهای امام صادق علیه السلام را سوزانید که آتش آن تا به راهرو خانه سرایت کرد، امام صادق علیه السلام بیرون آمد و میان آتش گام برمیداشت و مفرمود: «أَنَا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ» (21) شبی دیگر به دستور منصور امام علیه السلام را در نیمه‌های شب با سر برهنه و بدون عمامه به حضورش آوردند، منصور با کمال جسارت و خشونت به امام توهین کرد، شمشیر خود را از غلاف بیرون کشید، تا امام را به شهادت برساند اما ناگهان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را در برابر خود دیده، شمشیر را در غلاف خود گذاشت، سه بار این کار را انجام داد، اما هر بار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در مقابل خود دید. سرانجام از قتل امام علیه السلام منصرف گردید. عرض میکنیم یا رسول الله! کربلا نبودید، آن قدر شمشیر و تیر و نیزه به بدن فرزندت زدند که دیگر بدن پاره پاره شد.

تنها نشد ز زهر ستم آب، پیکرت
یک عمر ریخت آتش اندوه بر سرت
آن شب که شعله گشت زکاشانهات بلند
یاد آمد از شکستن پهلوی مادرت
بردند دست بسته تو را چون علی، ولی
سیلی نخورد پشت در خانه همسرت

روضه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

«یا ابا الحسن یا موسی بن جعفر ایها الکاظم یابن رسول الله». در زیارت آقا موسی بن جعفر علیه السلام این طور وارد شده:
«السَّلَامُ عَلَی الْمُعَذَّبِ فِی قَعْرِ السَّجُونِ وَ طَلَمِ الْمَطَامِيرِ». یک ظلمتی است که «مَطْمُورَه» است. مطموره گودال نمور و نمناک را میگویند. به خاطر شط بزرگی که در بغداد هست اگر هر جای زمین بغداد را دو متر حفر کنی به آب مرسی. بنابراین همین قدر که داخل زیر زمین دو پلهای هم که زندانی باشی آنجا مطموره است، خیس است. آن وقت آقا در یک جایی زندانی بود که هم تاریک

بود و هم مرطوب، غل و زنجیر هم داشت، فلذا معذب بود، خیلی هم معذب بود. «لا اله الا الله»، آقا موسی بن جعفر علیه السلام آن قدر در زندان آزار دیده بود که مثل علی بن ابی طالب علیه السلام در اواخر عمرش مفرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي مَلَأْتُهُمْ وَمَلَوْنِي» خدایا من از این نامردمان سیرم، آنها هم از من خسته شدند. مرا از این مردم بگیر. يك روزی هم رسید که چهار نفر بدن مطهر و مقدس موسی بن جعفر را با يك وضع خلاف ادب و احترام آوردند در حالی که فریاد میزدند: «هذا إمامُ الرَّافِضَةِ». (22)

روضه امام رضا علیه السلام
«صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاحَسَنَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَوْحِكَ وَبَدَنِكَ صَبْرَتَ وَأَنْتَ الصَّادِقُ الْمُصَدِّقُ»: اباضلت میگوید: وقتی امام درخواست وارد کاخ مأمون بشود به من فرمود: هنگام خروج اگر عبا بر سر کشیده بودم به من نزدیک نشو، با من حرف نزن. اباضلت میگوید: امام وارد خانه مأمون شد. جلوی مأمون ظرفی پر از میوه بود. او خوشه‌ی انگوری که به زهر آلوده بود به امام تعارف کرد، خودش هم چند دانه از انگورهای سالم آن را برای رد گم کردن خورد. امام از خوردن آن انگورها پرهیز کرد، اما مأمون با تحکم امام را مجبور کرد چند دانه از آن انگورها را بخورد. ناگهان حال آقا دگرگون شد و باقی خوشه را به زمین افکند. متغیر الاحوال از آن مجلس بیرون آمد. مأمون گفت: یابن عم به کجا میروی؟ فرمود: به آن جا که مرا فرستادی. دیدم امام رضا روی مبارک پوشیده از خانه مأمون بیرون آمد، به فرموده آقا با ایشان صحبت نکردم، تا به داخل خانه تشریف آوردند. فرمود: در منزل را ببند، رنجور و نالان بر زانویش تکیه زد. ناگاه جوان خوش رویی را در داخل منزل دیدم، شبیهترین مردم به امام رضا علیه السلام بود. به سوی او رفتم، با تعجب پرسیدم: از کدام راه داخل شدی؟ من که درها را بسته بودم. فرمود: آن قادری که مرا از مدینه به يك لحظه به طوس آورد، از درهای بسته مرا داخل ساخت. پرسیدم تو کیستی؟ فرمود: منم حجت خدا بر تو. من محمد بن علی (امام جواد) هستم. برای وداع با پدرم آمدهام. به خدمت امام رضا رسید. امام رضا تا پسرش را دید از جا بلند شد، فرزندش را در آغوش کشید. اما ای محبان اهل بیت در کربلا قضیه طور دیگری بود. اینجا پسر بالای سر پدر آمد اما در کربلا دیدند پدر بالای نعش پاره پاره فرزندش آمد و فرمود، علی جان بعد از تو خاک بر سر دنیا. (23)

بیا بیا که بنالیم در عزای غریب
بیا بیا که بخوانیم ما رثای غریب
بیا غریب نوازی کنیم با اشکی
که نیست جز غم و اندوه آشنای غریب
هر آنکه درد غریبی کشیده در دوران
بگو بیا و بین حالت رضای غریب
به مثل مار گزیده به خویش میپیچید
فضای حجره پر از سوز و ناله‌های غریب

روضه امام جواد علیه السلام

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ النَّقِيِّ أَلِمَامِ الْوَفِيِّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَجِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِيرَ اللَّهِ» (24): چون امام جواد علیه السلام وارد بغداد شد، معتصم از انحراف ام فضل از امام مطلع شد او را طلبید و به قتل آن حضرت راضی کرد. زهری برای او فرستاد که در غذای آن حضرت بریزد. ام فضل انگور رازقی را زهرآلود کرد و به نزد امام آورد. هنگامی که حضرت از آن انگورها میل فرمودند، اثر زهر در بدن مبارکش ظاهر شد. ام فضل از کرده خود پشیمان شد، گریه و زاری کرد، حضرت فرمود: حالا که مرا کشتی گریه و زاری مکنی؟ به خدا سوگند به بلای میبتلا مشوی که مرهم‌پذیر نیست. نوشتنهاند که ام فضل به بیماری مبتلا شد که هر چه مال دنیا داشت صرف کرد اما سودی نبخشید. (25)

من از دوران طفلی تا جوانی خون دل خوردم
که از هر ناله مجوشد هزاران درد پنهانم
تمام عمر با تنهایی و غربت گرفتم خو
ولی وقت شهادت مادرم زهراست مهمانم
شریک زندگی گردیده قاتل، خانها مقتل
انیسم اشک چشم و حجره در بسته زندانم

روضه امام هادی علیه السلام

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ الْأَنْوَارِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زَيْنَ الْأَبْرَارِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَلِيلَ الْأَخْيَارِ» (26): در نزد متوکل خلیفه عباسی از امام بدگویی کردند و به امام تهمت زدند که در حال جمع آوری اسلحه است تا بر ضد حکومت تو قیام کند. متوکل گروهی از غلامان ترك را برای دستگیری امام عازم کرد. آنها شب هنگام به منزل امام حمله کردند و درون خانه ریختند و هر چه جستجو کردند اسلحه‌های پیدا نکردند، امام را درون حجرهای در بسته یافتند که بر روی زمین خالی نشسته و در حال عبادت خداوند بودند. امام را با همان وضع نزد متوکل بردند، متوکل در مجلس شراب و عیش و نوش بود. گستاخانه امام را نزد خود نشانند و به امام علیه السلام شراب تعارف کرد. امام فرمود: واللّه شراب هرگز داخل گوشت و خون من نشده، آن گاه برای اینکه به امام بادبی و توهین کرده باشد به امام گفت: شعر بخوان. امام فرمود اهل شعر نیستم، گفت از این یکی، دیگر چاره‌ای نداری: حضرت اشعاری را که مشتمل بر بوفایی دنیا و مرگ سلاطین و ذلت و خواری ایشان پس از مرگ بود قرائت نمودند. متوکل از شنیدن این اشعار گریست به اندازه‌های که اشک

چشمش، صورت نحسش را تر کرد و حاضرین نیز گریستند. (27 -) حرف ما به امام هادی علیه السلام این است که آقا شما را وارد مجلس شراب کردند، روزی هم سر بریده جد عزیزتان حسین علیه السلام را وارد مجلس کردند، چنان با چوب خیزران بر لب و دندان او زدند که ناله زینب بلند شد:

به زور خواند به بزم شراب حجت حق را
نکرد شرم و حیا از خدای حضرت هادی
گهی به بزم شراب و گهی به مجلس دشمن
چگونه اشك نریزم برای حضرت هادی

روضه امام حسن عسکری علیه السلام

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عِصْمَةَ الْمُتَّقِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ الْفَائِزِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا زُكْنَ الْمُؤْمِنِينَ» (28): ابوسهل مگوید: در روزهای آخری که امام حسن عسکری علیه السلام در اثر مسمومیت در بستر شهادت افتاده بود به عیادت ایشان مشرف شدم. آقا به خادمشان فرمودند: برای من مقداری جوشانده بیاورید. مادر امام زمان علیه السلام آن جوشانده را به خدمت امام آوردند و به دست مبارک ایشان دادند، آن قدر ضعف بر آقا چیره شده بود که نتوانستند جوشانده را میل بفرمایند. به خادمشان فرمودند: داخل آن اطاق شو، کودککی را در حال سجده ببینی، او را به نزد من بیاور - غلام مگوید: داخل اطاق شدم، ناگهان دیدم کودککی سر به سجده گذاشته و انگشت سبّابه خود را رو به آسمان بلند کرده، عرضه داشتیم: سید و آقای من شما را میخواهند. آقازاده نزد امام آمدند. ابوسهل مگوید: چون آن کودک به خدمت امام رسید سلام کرد، نگاه کردم دیدم عجب جمالی، چنان نوری از روی مبارکش متابید، همین که امام نظرش به آن کودک افتاد گریستند و فرمودند: «يا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتِهِ، إِسْقِنِي الْمَاءَ فَاتَى ذَاهِبٌ إِلَيَّ رِبِّي»، آقا زاده جوشانده را نزدیک لبهای امام آورد و سیرشان فرمودند. (29)

مهدی ای روشنی دیده کجایی پسرم
ای به دریای الهی تو یگانه گهرم
تو بیا در برم این لحظه آخر بنشین
تا که از زهر جفا پاره ببینی جگرم
آتش معتمد آنگونه زده شعله به جان
که زسوز شرر و سوختنش باخبرم

روضه حضرت خدیجه علیها السلام

خدیجه دانشمند و ثروتمند مدت پانزده سال با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم زندگی کرد، در جهت حفاظت و حمایت و دفاع از وجود مقدس آن حضرت همه دارایی و توان خویش را به کار گرفت تا رسول گرامی اسلام بهتر بتواند مکتب آسمانی خویش را برای بشریت عرضه نماید، این بانوی بزرگ اسلام، همه ثروت بنظیر خویش را در جهت تقویت اسلام به مصرف رسانید و حتی در روزهایی که دوران نفاخت و بیماری خویش را میگذرانید برابر آزار و کارشکنی و محاصره‌های اقتصادی از سوی دشمنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که فاطمه کوچک در کنارش اشك مریخت گاهی با رنج و مضایقه مالی به سر میرد. مقام معنوی این بانو تا آنجا اوج گرفت که جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: سلام خداوند را به خدیجه ابلاغ کن. این بانوی بزرگ در شصت و پنج سالگی در خانه خود نزدیک مسجد الحرام دیده از دنیا فرو بست. وفات خدیجه که سه روز بعد از وفات ابوطالب رخ داد آن قدر دردناک بود که پیامبر آن سال را عامالحرز نامیدند. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هرگاه نام خدیجه برده میشد از او به نیکی یاد میکردند و مفرمودند: خدیجه علیها السلام هنگامی به من ایمان آورد که همه مردم کافر بودند، وقتی نبوت مرا تصدیق کرد که دیگران مرا تکذیب کردند. (30)

در روز بکسی، ای یار و یاورم
از پیش من روی، مظلوم همسرم
بعد از تو فاطمه، بگرفته زمزمه
با داغ تو رسد، عمرم به خاتمه
ای هم نوای من، درد آشنای من
بس غصه خوردهای، گشتی فدای من
سرمایهات همه، دادی به راه من
در بیناهام، بودی پناه من

روضه حضرت عباس علیه السلام

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمَطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ سَلَامٌ». الف. قمر بنی هاشم، حضرت ابوالفضل علیه السلام ماند تا تمام هاشمیان رفتند و شهید شدند. حالا چرا امام، ابوالفضل را نگه داشته است، به علت اینکه زن و بچهها آرام باشند. بچهها مگویند هر چه که بشود عباس زنده است. مرد توانا زنده است. اما يك وقت رسید که عباس آمد و گفت: «قَدْ ضَاقَ صَدْرِي» دلم تنگ شده است. به من هم اجازه بده بروم. آقا فرمود: عباس جان، پس به

عنوان تهیهی آب برای لب تشنگان برو، آمد مَشْكَ را برداشت، بچهها را بغل کرد نوازش کرد تا بنشینند و آرام باشند و گفت: برایتان آب مآورم، همه نشستند. طبق يك نقل حضرت سکینه روایت فرمود: «خَرَجَ الْحُسَيْنُ وَالْعَبَّاسُ بَيْنَ يَدَيْهِ» ابی عبدالله و عباس دو تایی با هم به میدان رفتند. مدتی طول کشید، خیری نشد. اهل حرم از بس چشم انتظار مانده بودند، از نگرانی نتوانستند آرام بگیرند، از خیمهها درآمدند، آمدند جلوی درب خیمه، صف بستند، همین طور نگاه میکنند. يك وقت دیدند آقا ابی عبدالله از دور نمایان شد ولی تنها آمده، پای پیاده آمده، با وضع غیرعادی آمده، عنان اسب را در دست گرفته آمد، دلهای همه لرزید اما نمخواهند باور کنند عباس کشته شده، نه! عباس زنده است. آقا امام حسین به خیمهها رسیده. کسی به خود جرأت نمدهد از عباس سؤال کند. بالاخره سکینه از صف بیرون آمد، رفت جلو و خیلی مؤدب گفت: «أبتاه! هَلْ لَكَ عِلْمٌ بِعَمِّي الْعَبَّاسِ» بابا آیا از عموم عباس خبری داری؟ آقا صدا زد؛ سکینه! عمویت را کشتند. (31)

تا تو بودی خیمهها آرام بود
دشمنم در کربلا ناکام بود
تا تو بودی چهرهای نیلی نبود
دستها آماده سیلی نبود

ب. بعد از آنکه یاران و اهل بیت يك يك به شهادت رسیدند، حضرت عباس علیه السلام که طاقت تحمل تنهایی برادر را نداشت از ایشان رخصت میدان گرفت، امام علیه السلام با شنیدن این سخنان گریست و فرمود: تو صاحب لوای منی، اگر تو بروی دیگر کسی را ندارم. حضرت عباس علیه السلام عرض کرد: سینهام تنگ شده و از زندگی دنیا سیرم. حضرت فرمود: پس ابتدا برای این کودکان مقداری آب بیاور... حضرت عباس علیه السلام مشکى بر دوش گذاشت و عازم شریعه شد. چهار هزار نفر از شریعه محافظت میکردند، حضرت عباس علیه السلام به آنها حمله کرد و طبق روایتی 80 نفر از آنها را به هلاکت رساند و وارد شریعه شد. خواست کمی آب بنوشد، به یاد لب عطشان امام و اهل حرم افتاد، آب را از کف ریخت، مشک را پر آب نمود و به سمت خیمهها حرکت کرد. لشکر دشمن او را احاطه کردند و از هر سو به او حمله ور شدند. عدهای که پشت نخلها کمین کرده بودند بیرون آمدند، نانجیبی با ضربت شمشیر دست راست عباس را قطع کرد. سقا مَشْكَ آب را با دست چپش گرفت. نامرد دیگری ضربتی هم به دست چپ او زد و آن را قطع کرد. سقا مَشْكَ را به دندان گرفت. تمام فکر و ذکرش رساندن آب به حرم بود. هنوز امید داشت بتواند آب را برساند. اما ناگاه تیری به مشک خورد و آب بر زمین ریخت و تیر دیگری به سینهاش نشست و از اسب افتاد. این جا بود که فریاد زد! «یا آخا أَذْرُكُ أَخَاكَ»، امام که صدای برادر را شنید شتابان خود را به او رسانید، دید تن برادر پاره پاره کنار فرات افتاده است، گریست و فرمود:

«أَلَا إِنَّكَ سَرَّ طَهْرِي وَ قَلَّتْ حَيْلَتِي». (32)
حُلَّهَامِ احْرَامِ خُونِ، تَلْبِيهَامِ زَمْزَمِ
زَمْزَمِ مِنْ تَشْنُغِي، كَعْبِهِ مِنْ عَلْقَمِهِ
العطش کودکان قلب مرا پاره کرد
ورنه زشمشیرها نیست مرا واهمه
کاش هماندم که تیر، آمد و بر مشک خورد
تیغ اجل داده بود عمر مرا خاتمه

روضه حضرت علماکبر علیه السلام

سؤالی که مطرح است این است که چرا آقا ابی عبدالله نعش علی اکبرش را خودش به عقب نیاورد؟ آخر نعش شهدای دیگر را خودشان مآوردند. گفتهاند آقا از همان وسط میدان رو کرد به طرف خیام و فرمود: «یا قَتِيانَ بَنِي هَاشِمِمْ اِحْمِلُوا اَخَاكُمْ اِلَى الْفُسْطَاطِ» یعنی ای جوانان بنی هاشمی بیایید نعش علی اکبر را به خیمه ببرید. چرا خودش نبرد؟ يك عده شاید فکر کنند چون پدر است بالاخره عاطفه پدری است و علاقه پدر به پسر مانع میشده. در ضمن، خودش هم که ناتوان و فرسوده و داغدیده است. بنابراین حضرت چنین کرد. اما فکر نمکنم این طور باشد چون اولاً حسین قویتر از این حرفهاست. حسین آنچنان شخصیتی نیست که مرگ پسر و برادر و اصحاب او را از پای درآورد. هرگز. او يك انسان قوی است دلیل بر اینکه انسان قوی است آن است که: با تمام حوادث يك ذره منطقش را از دست نداده. در مورد بدن علی اکبر روایت شده: «فَقَطَعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ اِرْباً اِرْباً». یعنی بدن علی اکبر را تکه تکه کرده بودند آقا دید اگر بخواد يك نفری بدن را بیاورد ممکن است اعضای بدن جدا شود. اهانت به بدن شود. لذا فرمود: «یا قَتِيانَ بَنِي هَاشِمِمْ...» ای جوانان بنی هاشم بیایید و کمک کنید. یکی بازو را بگیرد یکی پهلو را بگیرد یکی سر را بگیرد تا بدن علی اکبر را به خیمهها ببریم. (33)

ای پیکر تو چون جگر پاره پارهام
تا کی زنی به دل زسکوتت شرارهام
با آنکه سینهام شده مجروح داغ تو
لبخند قاتلت زده زخم دوبارهام
يك آسمان ستاره زچشمم به خاك ریخت
دیدم چو پاره شده ماه پارهام
من چاره ساز درد همه عالم ولی
باوفتادن تو ز کف رفته چارهام

ابومخنف در مقتل منویسد: امام علیه السلام در میان بانوان رو به خواهرش نمود و فرمود: خواهر پسر شیر خوارهام را به تو مسپارم. عرضه داشت: جان برادر، اگر ممکن است از این گروه برایش کمی آب بطلبید تا از تشنگی نمیرد. فرمود: طفل شیرخوارم را بیاور. طفل شش ماهه را آوردند و به دست امام سپردند. امام سوار شدند و طفل را زیر عبا گرفتند که مبادا حرارت و سوزش آفتاب عطش و التهابش را زیاد کند. حضرت جلوی صف دشمن قرار گرفت. راوی گفت: چون امام آن روز از اول طلوع آفتاب تا آن وقت مکرر به خیمه مرفتند و هر دفعه چیزی برای اتمام حجت به میدان میآوردند، این بار هم لشکر کوفه با خودشان گفتند: این بار پسر پیغمبر با خود چه آورده؟ اما يك دفعه دیدند دست از عبا بیرون آورده فداقه شیر خوار را بلند کرد. آن قدر که همه لشکر بچه را دیدند. بعد با صدای بلند فرمودند: «أَمَا تَرَوْنَهُ كَيْفَ يَتَلَطَّى عَطْشَانًا»؛ آیا نمیبینید که این طفل از تشنگی چگونه مثل ماهی لبانش از تشنگی سنجید؟ «فَأَسْقُوهُ شَرِبَةً مِنَ الْمَاءِ». (بعضی گفتهاند: سپاه دشمن متاثر شده بود. عمر سعد دید سپاه دارد از هم میپاشد. به حمله دستور تیر اندازی داد.) ناگهان تیری بر گلویش شیرخوار خورد. ابومخنف منویسد: «قَدَّيْحَ الطُّفْلِ مِنَ الْأُدْنِ إِلَى الْأُدْنِ». آن تیر از زیر این گوش تا زیر آن گوش علی اصغر را درید. امام خون طفل را میگرفت و به هوا میپاشید. (34) خدایا تو گواه باش که این قوم گویا قسم خوردهاند يك نفر از ذریه پیغمبر را باقی نگذارند. «ثُمَّ رَجَعَ بِالطُّفْلِ مَذْبُوحًا وَدَمُهُ يَجْرِي عَلَى صَدْرِ الْحَسَنِ».

پنوشت:

- (1) به کوشش مرتضی جلیلی.
- (2) منتهی الامال.
- (3) بحارالانوار، ج 39، ص 55.
- (4) بقره، 156.
- (5) منتهی الامال و بحارالانوار، ج 42، ص 280 و ص 284.
- (6) منتهی الامال.
- (7) همان.
- (8) بیت الاحزان و بحارالانوار، ج 43، ص 197، ج 29.
- (9) بیت الاحزان، شیخ عباس قمی؛ بحارالانوار، ج 43، ص 186 و ص 214.
- (10) حضرت زینب و امکلثوم علیهما السلام.
- (11) جلاءالعیون و بحارالانوار.
- (12) در این عبارت لختههای خون به جگر تشبیه شده است.
- (13) بحارالانوار، ج 44، ص 151، ج 22.
- (14) منتهی الامال.
- (15) بحارالانوار، ج 98، ص 239.
- (16) منتهی الامال.
- (17) همان.
- (18) مقتل فلسفی.
- (19) هود، 86.
- (20) منتهی الامال.
- (21) اصول کافی، ج 1، ص 473، ج 2، باب مولد ابی عبدالله.
- (22) مقتل فلسفی.
- (23) منتهی الامال.
- (24) از مغایح الجنان، زیارت نامه امام جواد علیه السلام.
- (25) منتهی الامال.
- (26) از مغایح الجنان، زیارت نامه امام هادی علیه السلام.
- (27) منتهی الامال.
- (28) مغایح، زیارت نامه.
- (29) منتهی الامال و غیبت شیخ طوسی، ص 273، فصل 3.
- (30) وقایع رمضان، احمد صادقی اردستانی.
- (31) مقتل فلسفی.
- (32) منتهی الامال.
- (33) لهوف؛ مقتل فلسفی.
- (34) منتهی الامال، در بیان شهادت طفل شیرخوار .

گزیده‌های از احکام شرعی (1)

احکام شرعی ذیل از منابع مختلف از جمله کتاب توضیح‌المسائل مراجع (که مشتمل بر فتاوی سیزده تن از مراجع معظّم تقلید) و استفتاء از دفاتر ایشان جمع‌آوری شده است. در تنظیم این بخش سعی بر آن بوده احکام مبتلابه و مستحدثه آورده شود. لازم به ذکر است به علت تکرار نام مراجع بزرگوار، از ذکر عناوین خودداری شده است.

بخش اول: مسائل تقلید

الف - انتخاب مرجع تقلید

1. کسانی که مجتهد نیستند و نمیتوانند به احتیاط عمل کنند، واجب است از مجتهد اعلم تقلید نمایند. (فتوای اتفافی)
2. اگر چند مجتهد واجد شرایط باشند و شناخت اعلم از میان آنها مشکل باشد (یعنی بدانند از نظر علم مساوی نیستند، بلکه یکی اعلم است، ولی نمیتواند از طرق شرعی بفهمد اعلم کدام است) باید از کسی تقلید کند که گمان به اعلمیتش دارد. (فتوای اتفافی)
3. اگر چند مجتهد واجد شرایط باشند که از نظر علم مساویند، از هر کدام میتواند تقلید کند. (فتوای اتفافی)
4. مکلفی که مدتی اعمالش را بدون تقلید انجام داده، اگر اعمالش موافق احتیاط یا مطابق با واقع یا موافق با نظر مجتهدی باشد که وظیفه دارد از او تقلید کند، اعمالش محکوم به صحت است. (فتوای اتفافی)

ب - عدول از مجتهدی به مجتهد دیگر

1. بعد از اینکه انسان به فتوای يك مجتهد عمل کرد، اگر بفهمد مجتهد دیگری اعلم است، باید به اعلم رجوع کند. (فتوای اتفافی)
2. (در صورت تساوی دو مجتهد) عدول از مرجع تقلید زنده به مجتهد دیگر جایز نیست، علی الاحوط. (چون احتیاط واجب است میتوان در این مساله به مجتهد دیگری (فالاعلم) که عدول را جایز میداند، مراجعه کرد.) (رهبری و مکارم)
3. در صورت تساوی دو مجتهد زنده، عدول از یکی به دیگری در جمیع مسائل یا بعض مسائل که ارتباطی با هم ندارند، جایز است. (بهجت و فاضل)

بخش دوم: طهارات

الف - جنابت و حیض

1. محاسبه سن تکلیف پسران و دختران: 15 سال قمری برابر است با 14 سال و 6 ماه و 17 روز شمسی. 9 سال قمری برابر است با 8 سال و 8 ماه و 23 روز شمسی.
 2. خواندن چهار سوره بر زن حائض و (مرد و زن) جنب حرام است: حم سجده، نجم، اقرأ، الم تنزیل.
 3. اگر شخص جنب در شب ماه رمضان مداند که برای غسل، قبل از اذان صبح بیدار نمیشود، نباید بخوابد و اگر بخوابد و بیدار نشود، روزهاش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب میشود.
 4. روزه‌های سیده در 60 سالگی و غیر سیده در 50 سالگی یائسه میشوند. (امام، رهبری، فاضل، بهجت و زنجانی)
- سیستانی: همه زنان در 60 سالگی، مکارم: همه در 50 سالگی، تبریزی: سیده از 50 تا 60 سالگی، در ایام عادت یا دیدن نشانه حیض احتیاط کند (یعنی بین تروك حائض و اعمال مستحاضه جمع کند؛ مثلاً وارد مسجد نشود، ولی به قصد احتیاط روزه بگیرد و نمازش را به قصد احتیاط بخواند).

ب - غسل و وضو

1. اگر زیر ناخن چرك باشد، وضو اشکال ندارد. ولی اگر ناخن را بگیرد باید برای وضو چرك را برطرف کند و نیز اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد، باید چرك زیر مقداری را که از معمول بلندتر است برطرف نماید.
2. اگر در بین غسل حدث اصغر از او سربرزند مثلاً بول کند غسل باطل نمیشود. غسل را تمام کند و وضو هم بگیرد. (زنجانی، رهبری، سیستانی، اراکی، گلپایگانی، فاضل و صافی)
3. اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود، معصیت کرده، ولی نمازش با تیمم صحیح است. (لذا اگر کسی در ماه رمضان تا نزدیک اذان صبح به عمد غسل جنابت نکند؛ میتواند با تیمم وارد روزه شود، گرچه معصیت کرده است).
4. در وضو شستن صورت و دستها مرتبه اول واجب، مرتبه دوم جایز (آقای بهجت و برخی دیگر مستحب دانسته‌اند) و مرتبه سوم و بیشتر حرام است. اگر با يك مشت آب به قصد وضو تمام اعضا شسته شود، مرتبه اول حساب میگردد، چه يك مرتبه شستن را

قصد کند یا نکند (ولی تا وقتی که قصد وضو و شستن صورت را مثلاً نکند شستن اول محقق نمیشود؛ پس میتواند چند مرتبه صورت را بشوید و در آخرین مرتبه که آب مریزد قصد شستن وضو نماید). اینها مربوط به شستن دفعه اول است، ولی در مورد شستن دفعه دوم بعضی (همچون آقای سیستانی)، بیش از یکبار آب ریختن را جایز نمدانند.

5. اگر پیش از اذان وضو بگیرد:
- در صورتی که به نیت مطلق طهارت و قربت و امثال آن باشد، هر چه قدر هم که به نماز باقی مانده باشد، با آن وضو میتواند نماز بخواند.

- و در صورتی که با قصد مهیا شدن برای نماز مثلاً ظهر باشد، به شرطی که نزدیک وقت اذان باشد میتواند با آن نماز بخواند. (پس بهترین کار این است که همیشه وضو را به قصد طهارت بگیریم، نه به قصد خصوص نماز یا قرآن خواندن یا کار دیگر)
6. تیمم به دیوار گلی صحیح است و احتیاط مستحب آن است که با بودن زمین یا خاک خشک به زمین یا خاک نمناک تیمم نکند.

ج - تطهیر اشیاء

1. تطهیر زمین با آب لوله کشی: ابتدا عین نجس را اگر خود به خود زائل نشده، بر طرف کند و سپس با شیلنگ به همه جای آن آب بریزد.

با آب پارچ: زمین سنگ فرش و آجر فرش و به طور کلی زمین سختی که آب در آن فرو نمرود با آب قلیل پاک مگر در به شرطی که آب جاری شود و آبی که روی آن ریختهاند، از سوراخی بیرون رود. اما اگر آب بیرون نرود، جایی که آبها جمع میشود، نجس مماند.

2. خونی که در تخم مرغ میباشد نجس نیست، ولی به احتیاط واجب باید از خوردن آن اجتناب کند و اگر خون را با زرده تخم مرغ به هم بزنند و از بین برود، خوردن زرده هم مانعی ندارد. (امام) محکوم به طهارت است ولی خوردن آن حرام است. (رهبری) به احتیاط واجب نجس و خوردن آن نیز حرام است. (مکارم) احتیاط مستحب اجتناب از آن است. (فاضل و سیستانی)

به احتیاط واجب، باید اجتناب کرد، ولی اگر خون در زرده باشد، سفیده پاک است و اگر در سفیده باشد، زرده پاک است. (بهجت) به احتیاط واجب باید اجتناب کرد. اگر خون در زرده باشد تا پوست نازک روی آن پاره نشده، سفیده پاک است. (خویی، گلپایگانی، اراکی، صافی، تبریزی و زنجانی)

3. اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را مخورد یا با لباس نجس نماز بخواند، لازم نیست به او بگوید.

4. اگر جایی از خانه یا فرش نجس باشد و کسی وارد خانه اش شود و لباس یا بدن میهمان با رطوبت به جای نجس برسد، لازم نیست به او بگوید. (امام، فاضل و صافی)

احتیاط واجب آن است که به میهمان بگوید. (اراک، گلپایگانی و مکارم)

آقایان بهجت، خویی، تبریزی، سیستانی و زنجانی تحت شرایطی اعلام را لازم میدانند (مراجعه شود)

5. اگر صاحبخانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است، باید به میهمانها بگوید (سیستانی): به شرطی که احتمال ترتیب اثر بدهد، اما اگر میهمان بفهمد، لازم نیست به دیگران خبر دهد، مگر اینکه به واسطه نگفتن، خود هم نجس شود که در این صورت بعد از غذا باید به آنها بگوید.

بخش سوم: عبادات

الف - نماز

1. اگر انسان کلمه‌های را صحیح بداند و در نماز همانطور بخواند و بعد بفهمد غلط خوانده لازم نیست دوباره نماز بخواند و یا اگر وقت گذشته قضا نماید. (امام، رهبری، خویی، تبریزی، سیستانی، فاضل، زنجانی و مکارم)

باید دوباره بخواند و اگر وقت گذشته، قضا کند. (اراک، گلپایگانی و صافی) (آقای نوری احتیاط واجب دارد و در رساله آیت الله بهجت نیامده).

2. کسی که چند نماز از او قضا شده و شماره آنها را نمداند، چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافی است. (مساله اتفاقی است. اما اگر تعداد نمازهای قضا شده را مدانسته و فراموش کرده، مساله اختلافی است.)

3. در نماز، زن باید تمام بدن و سر و موی خود را بپوشاند، ولی پوشاندن گردی صورت و دستها تا مچ و پاها تا مچ پا لازم نیست. در حضور نامحرم پاها را نیز باید بپوشاند. (امام، رهبری، فاضل، مکارم، سیستانی و نوری)

خویی، تبریزی، زنجانی و بهجت پوشاندن کف پا را احتیاط مستحب میدانند.

4. نماز میت را میتوان به جماعت خواند، ولی هر کس باید خودش تکبیرها و دعاهای آن را هم بخواند: بعد از تکبیر اول: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، بعد از تکبیر دوم: صلوات، بعد از تکبیر سوم: طلب مغفرت برای مومنین و مومنات، بعد از تکبیر چهارم: طلب مغفرت برای این میت، بعد از تکبیر پنجم از نماز خارج شود.

ب - وطن و نماز مسافر

1. محلی را که انسان برای اقامت و زندگی خود اختیار کرده، وطن اوست، چه در آنجا به دنیا آمده و وطن پدر و مادرش باشد یا

خودش آنجا را برای زندگی اختیار کرده باشد. (لازم نیست در آنجا ملك داشته باشد، بلکه همین که از نظر عرف بگویند آنجا وطن اوست، کفایت میکند).

2 . جایی که محل زندگی انسان است؛ مثل کارمندی که دو سال برای ماموریت به شهری رفته و همچون کسی که وطن دائمی اوست در آنجا زندگی میکند یعنی اگر مسافرتی برای او پیش آید دوباره به همانجا بر میگردد به طوری که وقتی در آنجاست به او مسافر ننگیند، آن محل در حکم وطن اوست (لذا اگر حتی يك ساعت در آنجا توقف کند نمازش تمام است.) (مکارم، زنجانی، سیستانی، خویی، تبریزی، گلپایگانی، صافی و نوری)
اما طبق فرمایش امام، رهبری و آقای فاضل وطن او حساب نمیشود و آقای اراکی احتیاط دارد (یعنی هم شکسته بخواند و هم تمام)

3. نماز کسی که بین وطن و محل دیگر رفت و آمد دارد؛
به نظر امام، نماز راننده و خدمه کشتی که شغلشان سفر است، تمام است و دیگران، حتی اگر مدام رفت و آمد کنند، در حکم مسافرنده، مگر آنکه قصد دهه کنند. اما به نظر بقیه مراجع، نماز بعضی از افاشار که بین وطن و محل دیگر رفت و آمد میکنند تحت شرایطی تمام است:

کسی که هر ماه حد اقل ده روز به آنجا مرود. (خویی)
هفتهای حداقل یکبار، به آنجا سفر کند؛ مثل رفتن برای تجارت و تدریس. (تبریزی)
کسی که در سفر، تجارت یا تدریس میکند یا به جهت تفریح مثلاً زیاد سفر کند. (زنجانی و فاضل)
کسی که سه روز در هفته در مسافرت باشد، هر چند برای تفریح یا سیاحت. (سیستانی)
کسی که هر ده روز حد اقل يك بار سفر کند. (اراکي)
کسی که مسافرت مقدمه شغل اوست مانند معلم و کارمند و کارگری که همه روز برای انجام کار رفت و آمد میکند. (مکارم)
کسانی که برای تحصیل علم سفر میکنند (دانشجویان) نمازشان شکسته است، ولی کسی که برای کار آزاد یا اداری هر ده روز حداقل یکبار رفت و آمد نماید از سفر دوم به بعد تمام است. (رهبری)

ج - روزه

1. بو کردن گیاهان معطر، برای روزهدار، مکروه است. ولی عطر زدن مستحب است، حتی گلاب زدن.
2 . کسی که به واسطه پیری، نمیتواند روزه بگیرد یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست. ولی در صورت دوم، باید برای هر روز، يك مد طعام به فقیر بدهد.
3. حکم دختران جوانی که تازه به سن بلوغ رسیدهاند و روزه بر آنها مشقت دارد چیست؟
رهبری: روزه بر آنها واجب است و ترك آن به مجرد بعضی عذرهای جایز نیست؛ ولی اگر در طول روز، روزه ضرر بزند یا موجب حرجی بر آنها شود، افطار در این هنگام جایز است.
4 . بنا بر احتیاط واجب، روزه دار باید از استعمال آمپولی که به جای غذا به کار مرود خودداری کند، ولی آمپول بحسی و آمپولی که به جای دوا است، اشکال ندارد. (امام، رهبری، زنجانی، فاضل، بهجت)
تزریق هیچ نوع از آمپولها روزه را باطل نمیکند. ولی احتیاط مستحب در ترك است. (اراکي، گلپایگانی، صافی، خویی، تبریزی، سیستانی و نوری)
5. حکم اسپری، برای روزهدار مبتلا به تنگی نفس:

اگر مادهای که از طریق دهان وارد ریه میشود، فقط هوا باشد به روزه ضرر ندارد. اما اگر هوای تحت فشار، دارویی همراه داشته باشد، هر چند به شکل پودر یا غبار باشد و داخل حلق گردد، صحت روزه به آن اشکال دارد و اگر روزه گرفتن بدون آن دارو ممکن نباشد، مگر با تحمل مشقت و دشواری زیاد، در این صورت استفاده از آن جایز است. (رهبری)
اسپری که برای تنگی نفس استعمال میشود، اگر دارو را فقط وارد ریه کند روزه را باطل نمیکند. (سیستانی)

د - خمس

1 . خمس هدیه: اگر از غیر کسب، مالی به دست آورد، مثلاً چیزی به او بخشند، واجب نیست خمس آن را بدهد، اگر چه احتیاط مستحب آن است که اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس آن را هم بدهد. (امام، رهبری)
اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد. (اراکي، خویی، گلپایگانی، تبریزی، سیستانی و صافی)
اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، بنابر احتیاط واجب، باید خمس آن را بدهد. (فاضل، بهجت، زنجانی و مکارم)
2. پولی که نزد صاحبخانه به عنوان رهن و ودیعه میباشد:
خمس ندارد، البته تا زمانی که برای رهن به آن احتیاج باشد. (رهبری و مکارم)
3 . پول پس انداز شده از درآمد و حقوق، با گذشت سال خمسی، خمس دارد، مگر اینکه برای تأمین هزینههای ضروری زندگی، مورد نیاز باشد و در آینده نزدیک (مثلاً تا دو سه ماه بعد از سال خمسی) صرف در مؤونه (مخارج زندگی) شود. (رهبری)
4 . اگر مالی را که قرض دادهایم از درآمد کسب و حقوق بوده و سر سال خمسی قابل وصول نباشد، فعلاً خمس آن بر شما واجب نیست، بلکه هنگامی واجب میشود که آن را دریافت کنید. (رهبری)

1. کار مزد بانکها

کارمزد اگر واقعاً مزد باشد - نه صرف تغییر اسم - اشکال ندارد. (رهبری و مکارم)
گرفتن کارمزد جایز نیست و کارمندی که کارش در رابطه با قرض ربوی نیست، میتواند از حقوق صندوق استفاده کند. (سیستانی)

2. گرفتن وام به شرط سپردهگذاری

اگر دادن پول به صندوق به این عنوان باشد که آن پول برای مدتی نزد صندوق به صورت قرض بماند، به این شرط که صندوق هم بعد از آن مدت، وامی در اختیار او قرار دهد و یا وام دادنِ صندوق، مشروط به این شرط باشد که او قبلاً مبلغی را در صندوق گذاشته باشد، این شرط در حکم ربا بوده و شرعاً حرام و باطل است، ولی اصل قرض، نسبت به هر دو طرف، صحیح میباشد. (رهبری)
سپردن مبلغ یاد شده، به شرط اینکه صندوق قرض بدهد، جایز نیست و علی‌ای حال، گرفتن قرض از صندوق قرض الحسنه، بعد از آن اشکال ندارد. (سیستانی)
در صورتی که سپرده برای اعطای تسهیلات به دیگران باشد، اشکالی ندارد. (مکارم)

3. وام گرفتن از بانک با بهره بانکی

به طور کلی معاملات بانکی که بانکها بر اساس قوانین مصوب شورای اسلامی و مورد تأیید شورای محترم نگهبان انجام میدهند، اشکال ندارد. قرض ربوی از نظر تکلیفی، حرام است. ولی از نظر حکم وضعی صحیح است و آن مال، ملک قرض گیرنده میشود و جایز است در آن و در هر چیزی که با آن میخرد، تصرف نماید. (رهبری)
حرام است، ولی اگر بانک دولتی یا مشترک باشد، میتواند با عنوان مال مجهول المالک، بردارید و سپس آن را قرض از سوی معظم له حساب کنید و ایشان این وکالت را به همه مؤمنین داده‌اند. (سیستانی)
چنانچه عقود شرعی - آنگونه که در آئین نامه بانکها آمده - رعایت شود، مانعی ندارد. (مکارم)

بخش پنجم: احکام آرایش و نگاه و موسیقی

1. تراشیدن ریش و باقی گذاشتن موهای چانه:

تراشیدن مقداری از ریش، حکم تراشیدن تمام آن را دارد. (رهبری)
بنابر احتیاط، ریش تراشی حرام است و تراشیدن موهای صورت که بر روی دو فک روییده، مشمول حکم ریش تراشی است؛ اما تراشیدن موی گونهها، اشکال ندارد. (سیستانی)
ریش پرفسوری کافی است. (مکارم)

2. پوشاندن صورت بند انداخته شده برای خانها:

در صورتی که عرفاً زینت باشد، پوشیدن آن از نامحرم، واجب است. (اراکي، خامنه‌ای و فاضل)
اگر اصلاح صورت به گونه‌ای باشد که حتی در پیرزنها نیز متعارف است، پوشیدن آن از نامحرم واجب نیست. (تبریزی)
بلی، زینت محسوب است و باید از نامحرم بپوشاند. (بهجت و گلپایگانی)
لازم نیست صورت خود را از نامحرم بپوشاند مگر اینکه منشأ مفسده خاصی گردد. (مکارم)

3. استفاده از حلقه ساده ازدواج، برای یادگاری و وفاداری به شوهر:

به دست کردن هر گونه حلقهای زینت محسوب میشود و پوشاندن آن از نامحرم واجب است. (امام، اراکی و گلپایگانی)
اگر عرفاً زینت محسوب میشود، باید از نگاه نامحرم پوشیده باشد. اما چنانچه از آنهایی است که چشمگیر نیست و صدق زینت نمیکند اشکال ندارد. (رهبری و فاضل)
اگر مهیج و محرک باشد، باید بپوشاند و در غیر این صورت احتیاط است. (بهجت)
پوشاندن انگشتری که به طور متعارف، زنان به دست میکنند، از نامحرم واجب نیست. (تبریزی)
پوشانیدن آن و همچنین انگو، از نامحرم، لازم نیست. (سیستانی)
به دست کردن حلقه و انگشتر، مانعی ندارد. (مکارم)

4. هنگام صحبت، نگاه کردن به موی بانوانی که حجاب کامل را از روی عادت، رعایت نمکنند و نهی از منکر آنها تأثیری ندارد، بدون قصد لذت چه حکمی دارد؟

5. نگاه کردن خانها به فیلمهای ورزشی که از تلویزیون پخش میشود، در حالی که مردان پوشش کافی را ندارند، چه حکمی دارد؟

در صورتی که خطر به مفسده افتادن نباشد و بدون قصد لذت، اشکال ندارد. (امام، تبریزی، فاضل و مکارم)
اگر به صورت مستقیم از تلویزیون پخش میشود، بنا بر احتیاط واجب نگاه نکند و اگر به صورت غیرمستقیم پخش میشود، در صورتی که به قصد لذت نگاه کند و یا موجب ربه و فساد باشد و یا خوف فتنه وجود داشته باشد، حرام است. (رهبری)
اگر مشتمل بر حرام و مفسده نباشد، مانعی ندارد؛ اما در ورزشهایی مثل فوتبال، کشتی و شنا اجتناب شود. (بهجت)

6. توزیع و عرضه فیلمها و نوارهای موسیقی که مورد تأیید وزات ارشاد هستند و پخش موسیقی از صدا و سیما:

اگر فیلمها یا نوارها به نظر مکلف، از نظر عرف، مشتمل بر غنا یا موسیقی مطرب و لهوی مناسب با مجالس لهو و گناه باشد، توزیع و عرضه آنها و همچنین دیدن و گوش دادن به آنها برای او جایز نیست و مجرد تأیید بعضی از ادارات مربوطه، تا زمانی که نظر مکلف، در تشخیص موضوع، با نظر کنندگان مخالف است، دلیل شرعی برای جواز محسوب نمیشود. (رهبری)
نگاه کردن به آن حکم نگاه به عکس را دارد. (اراکي، فاضل، گلپایگانی)

7. استفاده از ماهواره:

دستگاه آنتن ماهواره از این جهت که صرفاً وسیلهای برای دریافت برنامههای تلویزیونی است که هم برنامههای حلال دارد و هم برنامههای حرام، حکم آلات مشترك را دارد؛ لذا خرید و فروش و نگهداری آن برای استفاده در امور حرام، حرام است و برای استفادههای حلال، جایز است. ولی چون این وسیله برای کسی که آن را در اختیار دارد، زمینه دریافت برنامههای حرام را کاملاً فراهم میکند و گاهی نگهداری آن، مفاسد دیگری را نیز در بردارد، خرید و نگهداری آن جایز نیست، مگر برای کسی که به خودش مطمئن است که استفاده حرام از آن نمیکند و بر تهیه و نگهداری آن در خانهاش مفسدهای هم مترتب نمیشود. لکن اگر قانونی در این مورد وجود داشته باشد، باید مراعات گردد. (رهبری)

با توجه به اینکه برنامه های ماهواره، غالباً برنامههای فاسد یا آمیخته با فساد است، استفاده از آن جایز نیست. (مکارم)
خرید و فروش و استفاده از برنامههای حلال آن مانعی ندارد، البته اگر شخص به خودش یا خانوادهاش مطمئن نیست و احتمال میدهد که از برنامههای حرام استفاده بشود، تهیه و نگهداری آن جایز نیست. (سیستانی)

8. کسی که هیچ نوع آهنگی برای او ایجاد تحریک نکند:

ملاك در حرمت موسیقی، مطرب بودن یا نبودن آن از جهت عرف است، خواه شخص تحریک بشود یا نشود. (امام، رهبری، اراکی، تبریزی، فاضل و مکارم)
موسیقی و آهنگی که با آلات موسیقی نواخته شود، مطلقاً اشکال دارد. (بهجت)
موسیقی مناسب با مجالس خوشگذرانی و لهو و لعب حرام است، خواه شخص تحریک بشود یا نشود. (تبریزی و سیستانی)

9. شکستن قفل سی دی یا کپی رایت:

لازم است که در نسخه برداری و تکثیر سی دی، حقوق صاحبانش از طریق کسب اجازه از آنان، رعایت شود و خرید آن خالی از اشکال نیست و رعایت مقررات و قوانین مربوط به آن لازم میباشد. (رهبری)
شکستن قفل سی دی، و رایت آن (نسخههای اصلی) در صورتی که تولید کننده آن راضی نباشد، جایز نیست. حتی رایت کردن از روی سی دیهای قفل شکسته نیز جایز نیست. اما استفاده از سی دیهای قفل شکسته یا رایت شده که دیگران قفل آن را شکسته و رایت کردهاند و یا در بازار فروخته میشود اشکالی ندارد و فرقی بین سی دیهای خارجی و داخلی وجود ندارد. (فاضل)
این کار جز با رضایت صاحبان آن جایز نیست مگر اینکه از کفار حربی باشند. (مکارم)

10. تقلید از مدهای غربی در کوتاه کردن مو:

معیارهای حرمت در این موارد، شبیه شدن به دشمنان اسلام و ترویج فرهنگ آنهاست و این موضوع با توجه به کشورها، زمانها و اشخاص مختلف، فرق میکند و این امر مختص به غرب هم نمیشود. (رهبری)
11. سؤال: نظر حضرتعالی در مورد آرایشهای تازه متداول شده، بین پسران و مردها از قبیل برداشتن ابرو چیست؟
رهبری: اگر خود را مثل زنها قرار دهد، جایز نیست.

12. جماع با همسر از دبر:

کراهت شدید دارد و در صورت عدم رضایت حرام است. (مکارم)

13. دیدن فیلمهای زناشویی برای زن و شوهر:

دیدن اینگونه از فیلمها که همیشه با نگاه شهوت برانگیز همراه است، جایز نیست.(رهبری)

14. محرم شدن به سبب رضاع شرایطی دارد از جمله: 1. شیر را از پستان بمکد؛ 2. پانزده مرتبه یا یک شبانه روز به طور کامل شیر سیر بخورد؛ 3. دو سال بچه تمام نشده باشد.

پنوشت:

(1) به کوشش هادی کریمی آرمان، حمیدرضا ترابی و حیدر باجلانی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسابقه (1)

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه بر نگذرد
خداوند نام و خداوند جای
خداوند روزی ده رهنمای

خدمت دوستان عزیزم سلام عرض میکنم و آرزوی موفقیت را برای همه شما دارم. برنامه امروز را با يك مسابقه شروع میکنم. دوستان آماده هستید؟

سه نفر از دوستان جلو بیایند. هر سؤالی که مطرح میکنم سه گزینه برای آن در نظر گرفته شده است که تنها يك گزینه صحیح است. سه مکان را در نظر میگیرم، طرف راست، طرف چپ و وسط. هر کس که به نظر او گزینه «الف» صحیح است در طرف راست و هر کس که به نظر او گزینه «ب» صحیح است در وسط و هر کس که به نظر او گزینه «ج» صحیح است در طرف چپ قرار گیرد. هر کس که اشتباه کند از دور مسابقه خارج میشود. آمادهاید؟...

1. «نیت» در روزه گرفتن ماه مبارك رمضان به چه صورت است؟

الف: باید هر شب ماه رمضان با زبان، نیت روزه کند.
ب: باید در شب اول ماه رمضان با زبان، نیت روزه يك ماه را بکند.
ج: همین قدر که برای انجام فرمان خدا از اذان صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل میکند، انجام ندهد کافی است.
- احسنت، گزینه ج صحیح است.

2. کدام مورد زیر روزه را باطل نمیکند؟

الف: نوشیدن يك لیوان آب.
ب: فرو بردن آب دهان.
ج: فرو بردن خلط سینه در صورتی که داخل فضای دهان شود.
- آفرین، گزینه ب صحیح است.

3. کدام مورد زیر روزه را باطل میکند؟

الف: استفاده از عطر یا ادکلن.
ب: گوش دادن به موسیقی.
ج: استفراغ عمدی.
بله، گزینه ج صحیح است.

4. در صورتی که دکتر، آمپولی را جهت درمان تجویز و بیمار از آن استفاده کند روزه او چه حکمی دارد؟

الف: روزه او صحیح است.
ب: روزه او باطل است.
ج: باید فضای روزه را گرفت.
- آفرین، گزینه الف صحیح است. (تنها آمپول تقویتی است که روزه را باطل میکند.)

5. در کدام يك از حالتهاى زیر روزه باطل میشود؟

الف: در روز ماه رمضان سر را زیر دوش حمام گرفتن.
ب: شنا کردن در استخر و رفتن قسمتی از سر در زیر آب.
ج: فرو بردن تمام سر در آب حوض.
- آفرین، گزینه ج صحیح است. بله، تنها فرو بردن تمام سر در آب روزه را باطل میکند، ولی قسمتی از سر اگر زیر آب برود و یا زیر دوش رفتن روزه را باطل نمیکند.

6. دانشآموزی که به جهت ضعف و یا امتحان روزه خود را بخورد چه حکمی دارد؟

الف: اشکالی ندارد.

ب: روزهای باطل مشهود.

ج: روزهای صحیح است، ولی باید توبه کند.

- احسنت، گزینه ب صحیح است.

7. کدام مورد روزه را باطل نمکند؟

الف: کسی که از روی فراموشی آب، یا غذا بخورد.

ب: رساندن غبار غلیظ به حلق.

ج: دروغ بستن به خدا و پیامبر و امامان.

- آفرین، گزینه الف صحیح است.

* خوب، مسابقه ما به پایان رسید. دوستان برنده را با ذکر يك صلوات تشویق میکنیم.

همان طور که مدانیم ماه مبارك رمضان، ماه خدا و بهار قرآن است. خواب مؤمن در این ماه عبادت و نفسهای او تسبیح است و شیطان در غل و زنجیر است. مؤمنان باید به فرمان خدا در این ماه روزه بگیرند.

به نظر شما يك روزهدار نمونه(2) چه ویژگیهایی را باید دارا باشد؟

- یکی از ویژگیهایی که شخص روزهدار نمونه باید دارا باشد این است که با گرسنگی و تشنگی در این ماه به یاد گرسنگی و تشنگی روز قیامت افتد(3).

- یکی دیگر از ویژگیهای روزهدار نمونه این است که همان طور که از خوردن غذا پرهیز میکند، همچنین چشم و گوش و زبان خویش را از گناه حفظ کند(4).

روزی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به جابر بن عبدالله انصاری رو کرد و گفت: «ای جابر! در این ماه رمضان هر کس روز را روزه بگیرد و قسمتی از شب را به عبادت بگذراند و شکم و زبانش را از گناه حفظ کند، خداوند گناهان او را مأمرزد.» جابر به رسول خدا عرض کرد: «یا رسول الله! چه حدیث خوبی فرمودی.»

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «چه شروط سختی را بیان کردم.»

خوب، یکی دیگر از ویژگیهای روزهدار نمونه، قرائت قرآن است که قرائت هر آیه از قرآن، ثواب ختم قرآن را در ماههای دیگر دارد.

مورد بعدی صدقه است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به آن سفارش نموده است.

مورد بعدی افطاری دادن به فرد روزهدار است.

عدهای به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند که ما ثروت و پول زیاد نداریم تا بتوانیم افطاری دهیم. چه کنیم؟

حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «با افطاری دادن به مؤمن روزهدار، خود را از آتش جهنم نجات دهید اگر چه به نصفهای از خرما، یا به جرعههای از آب باشد.»

یکی دیگر از ویژگیهای روزهدار نمونه احترام به بزرگترها به ویژه پیران و سالخوردگان، یا پدر و مادر، پدر بزرگ و مادر بزرگ و ... میباشد.

یکی دیگر از ویژگیهای روزهدار نمونه عبادت بیشتر است. یعنی کارهای خوب او مثل قرآن خواندن، دعا کردن و ... بیشتر شود.

هنگامی که ماه مبارك رمضان فرا میرسید، رنگ صورت شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تغییر میکرد. نمازهایش را زیاد منمود و هنگام دعا و نیایش بسیار زاری و تضرع میکرد(5).

روزه چه فایدههایی دارد؟

برای آشنایی با این فایدهها، به سراغ يك جدول مروریم. با حل آن و به دست آوردن رمز و پیامش با برخی از این فایدهها آشنا میشویم.

1. از کسانی که روزه گرفتن بر آنها واجب نیست. پیر (21 ، 20 و 2)

2. در نماز عید فطر 9 بار آن را انجام مدهیم. قنوت (4 ، 6 ، 7 و 25)

3. اگر روزهدار از بترسد که بمیرد میتواند آب بنوشد.

تشنگی (1 ، 30 ، 15 ، 9 و 10)

4. هنوز گمراه نشده است. گمرا (29 ، 8 و 24)(6)

5. پیامبری، پیغام رسان. رسالت (32 ، 3 ، 5 ، 16 و 27)

6. دینی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم برای مردم آورد. اسلام(12 ، 13 ، 17 ، 19 و 22)

7. به فرموده پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گمشده مؤمن است. دانش (26 ، 23 ، 15 و 11)

8. گلی خوشبو به رنگ سفید. یاس (28 ، 31 و 18)

9. حرف دهم الفبای فارسی. د (14)

برای به دست آوردن پیام جدول، حرف اول «ت» را نوشته و 3 تا 3 تا بشمارید.

بلی، فایدههای روزه عبارتند از:

تقوی

سلامتی

فایده روزه آرامش دل

یاد گرسنگان

سپهر آتش

در پایان قسمتی از دعایی را که بعد از هر نماز واجب مستحب است خوانده شود با هم میخوانیم: اللهم ادخل علی اهل القبور

السرور

اللهم اغن کل فقیر

اللهم اشبع کل جائع...

پنوشته:

(1) علیرضا خضری فرد.

(2) مرپی در این قسمت کلمات مورد نظر را بر روی تخته نوشته و یا با کارت به دانشآموزان نشان میدهد.

(3) امالی شیخ صدوق، ص 84، ج 4. خطبه شعبانیه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم.

(4) وسائل الشیعه، کتاب الصوم، ب 11، ج 2.

(5) سنن النبی، باب روزه، ج 750.

(6) دو حرف «را» در خانه 24 نوشته میشود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کلباران (1)

با سلام و به امید قبولی عبادت‌های شما در ماه مبارک رمضان. همانطور که مدانید در روز پانزدهم این ماه تولد معصوم چهارم میباشد. آیا کسی میتواند نام او را بگوید؟ بله، امام حسن علیه السلام به همین مناسبت برنامه‌های را برای تولد این امام بزرگوار در نظر گرفتیم تا با یاری شما روزهداران آن را اجرا نماییم. در شروع نام سه معصوم را میبرم تا شما آن را به ذهن بسپارید. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام فاطمه زهرا علیها السلام به نظر شما بعد از تولد امام حسن علیه السلام کدام یک از این معصومان نام مبارک حضرت را برگزید؟ (2) پاسخ سؤال در داستان تولد امام حسن علیه السلام میباشد.

در میان زنان بنه‌اشم شور و غوغایی به پا میباشد. دختر رسول خدا در انتظار فرزندى است. زنها تك و توکی در حال گفتگو میباشند و چند تایی هم در همان اتاقی که فاطمه خوابیده است مانده‌اند. راستی فرزند فاطمه چه هنگامی به دنیا می‌آید؟ همه منتظر تولد فرزند فاطمه علیها السلام هستند. نسیمی که خنک است و طراوت خاصی دارد بر شهر مدینه وزیدن گرفته است. ناگهان صدای کودکی همه را متوجه اتاق فاطمه علیها السلام مینماید. زنی با شوق میگوید به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و علی علیه السلام خبر دهید. علی علیه السلام به اتاقی که فاطمه علیها السلام در آن است، وارد میشود.

- کجاست کودک دلبندم؟

نوزاد را به نزد پدر می‌آورند و علی علیه السلام نوزاد را در آغوش میگیرد. نگاه شاد پدر بر چهره نوزاد داخل پارچه دوخته میشود. علی علیه السلام نوزاد رامبوسد. آنگاه چشم بر همسر خویش مدوزد.

- دوست داری او را چه بنامیم؟

علی علیه السلام نگاهی به صورت نوزاد میندازد و در پاسخ فاطمه علیها السلام مینماید: «مدانی که در چنین کار مهمی، هرگز بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیشی نخواهم گرفت.» فاطمه علیها السلام دیگر بار لب می‌گشاید: «پس منتظر آمدن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ممانیم.» هنوز لحظاتی از گفتگوی علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام نگذشته بود که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد شد. نوزاد به همراه تبریک حاضران در آغوش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرار میگیرد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نگاهی به صورت نوزاد میندازد. سپس رو به علی علیه السلام میکند و سؤال میکند: «آیا او را نامگذاری کرده‌اید؟»

- یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم! من در نامگذاری او بر شما سبقت نمیگیرم. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نوزاد را در آغوش می‌چسباند و نگاهی به سوی آسمان میندازد و مینماید: «من هم در نامگذاری بر خدا سبقت نمیگیرم.» بعد از دقایقی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به حاضران در مجلس مینماید: «خداوند این نوزاد را حسن نامید و ما نیز همین نام را بر او مینهیم.»

سپس نوزاد را بالای دست میبرد. ابتدا بر گوش راستش اذان و سپس در گوش چپش اقامه میگوید. (3) در این قسمت با خواندن چند بیت شعر به مناسبت تولد امام حسن علیه السلام برنامه را ادامه مدهم. چون نور جمال مجتبی پیدا شد بر روی جهان دری ز رحمت وا شد شد بیت علی منور از چهره او مسرور دل محمد و زهرا شد

حال که با داستانی از تولد امام حسن علیه السلام آشنا شدید، بهتر است از مهمترین بخش زندگی امامعلیه السلام، یعنی رفتارهای او درس بگیریم که موجب هدایت و سعادت انسانها میشود. امام علیه السلام در جریانی سخنی دارد که من آن را روی کارتی نوشتیم. شما باید این جمله امام حسن علیه السلام را بدون نقطه روی تخته بنویسید.

جد من به من دستور داد که همسایه را تکریم کنم.
 حالا چه کسی میتواند با ده شماره حاضران، جمله روی کارت را بدون نقطه برای ما بنویسد. اگر شرکت کننده در مدت شمارش، نقطه بگذارد، یا مدت شمارش تمام شود، از دور مسابقه خارج میشود(4).
 بد نیست که به حکایتی در باره همین سخن امام حسن علیه السلام گوش کنید.
 امام علیه السلام همسایه‌های یهودی داشت که دیوار خانهاش خراب شده بود و آبهای کثیف منزلش به منزل امامعلیه السلام ریخته بود. امام حسن علیه السلام چیزی به او نفرمود تا این که روزی همسر مرد یهودی به منزل امامعلیه السلام آمد و از ماجرا با خبر شد. به شوهرش خبر داد. مرد یهودی جهت عذرخواهی به نزد امام علیه السلام آمد. امام حسن علیه السلام فرمود: «جد من به من دستور داد که همسایه را تکریم کنم.» به جهت برخورد نیکو، مرد یهودی مسلمان شد.(5)
 در این قسمت به كمك يك جدول رمزار با رفتار دیگری از امام حسن علیه السلام آشنا میشویم.

1. به معنای روشنایی و نام سوره‌های در قرآن. نور (4، 10 و 14)
 2. یکی از القاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و لقب قرآن میباشد. یس (6 و 7)
 3. نام پیامبری از اولاد نوحعلیه السلام یا پیامبر قوم عاد. هود (3، 2 و 15)
 4. نام سوره‌های از قرآن به نام انجیر. تین (12، 19 و 13)
 5. از فروع دین است که چهارحرفی میباشد و به معنای قسمتی از مال است که در راه خدا پرداخت میشود. زکات (11، 5، 16 و 20)
 6. به معنای جامه یا عبا که امام حسن علیه السلام یکی از آن اصحاب است.
کسا (8، 18 و 21)
 7. دیگ بی سر. یگ (9 و 17)
 8. سر چاه است، ولی در حروف عربی نیست. چ (1)
- بعد از تکمیل شدن جدول به سراغ عددی میرویم که هم ارتباط با امام حسن علیه السلام دارد و هم رمز جدول برای به دست آوردن پیام است.
 عدد مورد نظر ما آن است که اگر با صفر همراه شود همه آن را دوست دارند.
 بله، عدد دو میباشد.
 شما حرف خانه اول را بنویسید. سپس دو خانه، دو خانه بشمارید تا به پیام جدول برسید.

چه کسی زندگی او نیکوتر است؟

راستی از شما میپرسم که چه کسی زندگی او نیکوتر است؟
 جوابهای خوبی دادید، ولی ببینیم امام حسن علیه السلام در جواب کسی که این سؤال را پرسید چه فرمود:
 امامعلیه السلام فرمود: «کسی که مردم را در زندگی خود شریک نماید».(6)
 شریک نمودن در زندگی یعنی چه؟
 یعنی در خوشبها و در اموال، مردم را شریک خود بدانیم، همان طور که امام حسن علیه السلام مردم را در مال و طعام خود شریک قرار میداد.
 حالا به حکایت زیر خوب گوش دهید.

روزی امام حسن علیه السلام بر بچه‌هایی گذشت که مشغول بازی بودند. جلوی آنها مقداری نان بود که از آن مخوردند. بچه‌ها با دیدن امام حسن علیه السلام او را به خوردن از آن نان دعوت کردند. امامعلیه السلام هم پذیرفت. سپس آنان را به منزل خود دعوت کرد و پذیرایی خوبی از آنان نمود و لباسهایی هم به آنان داد. سپس فرمود: «باز برتری با بچه‌ها است، چون آنها جز نانی که به من دادند چیزی دیگری در بساط نداشتند، ولی ما بیش از آنچه که به آنان خوراندیم، داریم».(7)
 در انتها برنامه را با يك شعر میلاد و دعا به پایان میبرم.

زهرای اطهر، چشم تو روشن
 در ماه رحمت، بادا مبارک
 حسن به دنیا آمد، ماهی فروزان آمد
 گلی ز گلها آمد. حسن خوش آمد(2)

شهر مدینه، گشته چراغان

در مقدم گل آینه باران
حسن به دنیا آمد، ماهی فروزان آمد
گلی ز گلها آمد، حسن خوش آمد(2)

لبخند شادی، بر روی لبها
از میلاد او شاد است طاها
حسن به دنیا آمد، ماهی فروزان آمد
گلی ز گلها آمد، حسن خوش آمد(2)

اول پسر هست، از بهر مولا،
اول پسر هست، از بهر زهرا
حسن به دنیا آمد، ماهی فروزان آمد
گلی ز گلها آمد، حسن خوش آمد(2)

خدایا! همه ما را از یاران واقعی امام حسن علیه السلام قرار بده.

پنوشته:

1) غلامرضا محسنی.

2) جواب خداوند متعال است.

3) محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج 43، ص 238. داستان برگرفته از کتاب فرمان دو میدان، رضا شیرازی، پیام آزادی، ج 1، 1371، ص 15.

4) (طریقه شمارش حاضران: يك و يك و يك، دو و دو و دو، ... تا ده، وقتی به عدد ده رسیدند، گفته میشود: ده و ده و ده، وقت شما تمام شد. توجه شود که کارت در اختیار شرکت کننده قرار میگیرد تا از روی آن جمله را بدون نقطه بنویسد.

5) محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسنعلیه السلام، محدث، قم، 1382، ج 1، ص 201، احقاق الحق، ج 11، ص 122.

6) (محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، محدث، قم، 1382، ج 1، ص 499؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 226، مسند امام مجتبی علیه السلام، ص 727، ج 88.

7) نهجالبلاغه، شرح ابن ابیالحدید، ج 11، ص 198.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ماه باران دعا (1)

با سلام خدمت شما دوستان گرامی. امیدوارم که حال همگی شما خوب باشد. سالم و تندرست باشید و توفیق اعمال و عبادات ماه رمضان را به دست آورید. اکنون به قطعه شعری که برای شما منخوانم، توجه کنید:

ماه باران دعا
بر سکوت لبها
رویش غنچه نور
در کویر شبها
ماه دل‌های سبک
جسمهای دل پاک
روحهای خوشبو
چشمهای نمناک
چیدن سفره شکر
موقع افطاری
سحری خوردن از
سفره بیداری
ماه بیدار شدن
یا عبادت کردن
رنج را فهمیدن
شکر نعمت کردن

ماه کمتر خوردن
بیشتر کوشیدن
صبح را حس کردن
نور را نوشیدن
ماه شفاف شدن
ماه نور و باران
رستن و بالیدن
در بهار رمضان (2)

حالا برنامه را با مسابقهای از شعری که خوانده شد و با مطالبی که گفته میشود، ادامه میدهیم. خوب توجه کنید تا به سؤالهایی که پرسیده میشود، پاسخ صحیح بدهید.

حضرت ابوطالب هر سال با فرا رسیدن ماه مبارک رمضان به مستمندان طعام ممداد و از مردم به طور شایسته‌های پذیرایی میکرد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هم مردم را قبل از فرا رسیدن این ماه جمع میکرد و برای آنان صحبت منمود. از برکات و فواید این ماه مطالبی بیان میکرد و آنها را برای بهره بردن از معنویات ماه رمضان آماده منمود. از جمله مردم را به درخواست از خدا ودعا و نیایش تشویق میکرد و مفرمود که بیشتر به دعا روی آورند و دستهای خود را به دعا بلند سازند. (3)

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در این ماه مبارک عبادت‌های ویژه‌ای را انجام ممداد. در دهه پایانی ماه رمضان عبادت‌های مخصوصی را علاوه بر عبادت‌های معمولی انجام ممداد. در مسجد چادری ممداد. بستر خواب را به طور کامل جمع میکرد و شبها را به شبندهداری و احیا مگدزاند. (4)

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در شب هفدهم ماه رمضان سفری را آغاز کرد که تا آن زمان، هیچکس نتوانسته بود آن سفر آسمانی را انجام دهد.

هنگامی که به مدینه هجرت کرد، اولین کاری که انجام داد ساخت مسجدی بود تا مردم در آن به دعا و نیایش به درگاه پروردگار بپردازند. آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مأموریت داشت تا مردم را از جهل و نادانی برهاند و بدعت‌هایی را که به نام دین در بین مردم رواج یافته بود، از بین ببرد. (5)

ماه فرو ماند از جمال محمد صلی الله علیه وآله وسلم
سرو نباشد به اعتدال محمد صلی الله علیه وآله وسلم
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست

در نظر قدر با کمال محمدصلی الله علیه وآله وسلم(6)

حالا نوبت به پرسیدن سؤالاها می‌رسد.

1. بهار قرآن چه ماهی است؟ ماه رمضان

2. قبل از اسلام چه کسی به مستمندان در ماه رمضان رسیدگی می‌کرد؟

حضرت ابوطالب، عموی پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم

3. پیامبر اسلامصلی الله علیه وآله وسلم در چه شبی از ماه رمضان به معراج سفر کرد؟

شب هفدهم ماه رمضان

4. در دهه پایانی ماه رمضان، پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم در مسجد چه کار خاصی انجام می‌داد؟

احیا و شب زنده‌داری

5. مهمترین کاری که پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم در ماه رمضان به انجام آن سفارش کرد، چه بود؟ دعا و نیایش

آیا راهی برای رسیدن به نتیجه دلخواه در دعاهاهایی که می‌خوانیم وجود دارد؟

این سؤالی است که از امام صادق علیه السلام هم شده است. حضرت در جواب این سؤال فرمود: راه دعا این است که:

برای آشنا شدن با این راهها به کارتهایی(7) که نشان می‌دهد، دقت کنید:

امام صادق علیه السلام فرمود: «پیش از دعا حمد و ستایش خدا کنی، یعنی بگویی

الحمدلله و نعمتهایی را که خدا به تو بخشیده است به یادآوری. سپس شکر و سپاس خدا را به جا آوری، یعنی بگویی شکرالله آن

گاه بر پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم و آل او صلوات فرستی، یعنی بگویی: اللهم صل علی محمد و آل محمد

سپس گناهان خود را به یادآوری و از کیفر آن به خدا پناه ببری و توبه نمایی و بگویی: «استغفرالله ربی و اتوب الیه»(8)، آری، این

است راه و روش دعا کردن.

حالا که با برخی از آداب دعا آشنا شدیم، تلاش کنیم آنها را رعایت کنیم تا خدا دعاها را ما را جواب دهد و حاجتهای ما را روا نماید.

اما در دعاها خود از خدا بخواهیم که:

خدایا! من از تمام خوبها آنچه را که می‌دانم و آنچه را که نمی‌دانم از تو می‌خواهم.

خدایا! من از تمام بدها آنچه را که می‌دانم و آنچه را که نمی‌دانم به تو پناه می‌برم.

این دعایی است که پیامبر اسلامصلی الله علیه وآله وسلم از خدا درخواست نمود.(9) ما هم در ماه مبارک رمضان دستها را به

دعا برمی‌داریم و همین دعا را از درگاه الهی درخواست می‌کنیم.

اکنون به این تساوی که منویسم توجه کنید: $1 = 1$

آیا می‌دانید گاهی يك مساوی يك نیست، بلکه $1 = 1000$ است. چگونه؟

این تساوی در ماه رمضان اتفاق می‌افتد. اما چگونه؟

چه کسی می‌تواند پاسخ دهد؟

بله، این اتفاق در شب قدر می‌افتد. یعنی: لیلۃالقدر

خداوند می‌فرماید: که لیلۃالقدر خیر من الف شهر(10)، یعنی شب قدر بهتر از هزار ماه (عادی) است. که قرآن در آن شب نازل شده

است و حوادث مهم هر سال در چنین شبی تعیین می‌گردد. شب قدر، شب سرنوشت و تقدیر انسان است.

از زمان حضرت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم چنین رسم بوده است که این شب را تا سپیده دم بیدار می‌مانند و احیا می‌گرفتند و

به آداب مخصوص آن از نماز و دعا و استغفار و... مشغول می‌شدند.

چه بسا اتفاق می‌افتد که پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم افرادی را که به خواب رفته بودند، بیدار نمود و برای بیدار شدن آنها به

صورت آنان آب می‌پاشید و از آنها می‌خواست که در چنین شب عزیزی خواب نباشند و بیدار باشند. آن حضرتصلی الله علیه وآله وسلم

تمام افراد خانواده خود را بیدار می‌کرد.

حضرت فاطمهعلیها السلام هم نمی‌گذاشت هیچ يك از افراد خانواده در شب قدر خواب باشند. برای این که آنان در این شب بیدار

باشند، از قبل آنها را آماده نمود. چگونه؟ بله، در هنگام افطار غذای کمی تهیه می‌کرد و از آنها می‌خواست که روز را خوب استراحت

کنند و بخوابند تا در شب بتوانند بیدار باشند و خوابشان نبرد و بتوانند شب قدر را احیا بدارند. حضرت فاطمهعلیها السلام می‌فرمود:

«محرورم کسی است که از خیر شب قدر محروم باشد.»(11)

حالا به يك تساوی دیگر که منویسم توجه کنید: $1 = 6666$

چه کسی می‌تواند رابطه این تساوی را با ماه رمضان و قرآن بگوید؟

يك راهنمایی می‌کنم: این تساوی مربوط به قرائت قرآن در ماه رمضان است.

بله، در ماه رمضان قرائت يك آیه از قرآن، مانند قرائت 6666 آیه است که ثواب يك ختم قرآن را دارد.(12)

حالا با يك مسابقه حضوری به ارتباط این تساوی $1000=100$ با شبهای قدر آشنا می‌شویم.(13)

در این مسابقه دو گروه 2 نفره شرکت دارند. به هر گروه چهار کارت داده می‌شود. روی هر کارت يك شماره از 1 تا 8 است. هر گروه در

هر نوبت می‌تواند يك شماره را انتخاب کند و به سؤال آن که در پشت کارت نوشته شده است، پاسخ دهد.(14)

سؤالاها:

1. اسمی از نامهای خداوند که به معنی پناهگاه و جای پناه بردن است و در آن حروف ج، ا، م، ل آمده است. ملجأ
 2. بسیار مهربان. رؤف
 3. پدید آورنده، آشکار کننده. (اسم فاعل كَشَف) کاشف
 4. آفریننده و خالق. (اسم فاعل صَنَعَ) صانع
 5. ضد محال، امکان دهنده، آسان کننده. ممکن
 6. آماده برای قبول - امری یا حالتی - قبول کننده، پذیرنده. قابل
 7. مهربان و بخشاینده. رحیم
 8. برطرف کننده، گشایش دهنده، از بین برنده، اسم فاعل «فَرَج» فارح
- حالا که با معنا و مفهوم این اسامی خداوند آشنا شدید، بگویید چطور ممکن است $100 = 1000$ باشد؟
- بله، غیر از این هشت اسم، 992 اسم دیگر هم از اسامی خداوند هست که با کمی دقت میتوان با آنها آشنا شد و در شبهای قدر خداوند را با آن نامها خواند. نامهایی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم توسط جبرئیل با این نامها آشنا شد. (15)
- چه کسی میتواند پیام این اسامی را بگوید؟
- یک راهنمایی (16): اگر حرف سوم هر يك از این اسمها را کنار هم قرار دهیم، نام دعایی که دارای صد فصل است و در هر فصل ده اسم خدا آمده است و با این اعداد $100 = 1000$ ارتباط دارد به دست مآید. بله، دعای جوشن کبیر
- از گروه برنده خواهیم که فصل اول این دعا را از کتاب مفاتیح (17) بخواند و شما در آخر آن بگویید: «سبحانک یا لا اله الا انت الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب.»
- این دعا ویژه شبهای قدر است که بیشتر در مساجد به طور دستجمعی خوانده میشود و بعد از آن مراسم قرآن بر سر گذاشتن شروع میشود.
- در پایان دعایی را که خیلی به آن در شبهای قدر سفارش شده است با هم بخوانیم.

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیہ و علی آبائہ فی هذه الساعة
وفی کل ساعة ولیاً وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعیناً
حتى تسکنه ارضک طوعاً وتمتعه فیها طویلاً

آمین یا رب العالمین

پنوشت:

- (1) محمدرضا عابدی.
- (2) وحید نیکخواه آزاد، سروش نوجوان، شماره 95، بهمن 1374.
- (3) خطبه شعبانیه، امالی، شیخالصوق، بابویه قمی، ج 4، ص 84.
- (4) مفاتیحالجنان، شیخ عباس قمی، اعمال مخصوص شب بیست و سوم ماه رمضان.
- (5) نهجالبلاغه، صحاحالصالح، ج 161.
- (6) سعدی، کلیات سعدی، به کوشش مظاهر مصفا، نشر کانون معرفت، تهران، ص 694.
- (7) مربی از قبل کارتهای مورد نظر را تهیه نماید تا در هنگام اجرای برنامه از آنها استفاده کند.
- (8) اصول کافی، کلینی، ج2، باب الثناء قبل الدعاء...، ص 486.
- (9) کنز العمال، علاءالدین متقی، ج2، بیروت، ج1، 1397ق، ص178.
- (10) قدر، 3.
- (11) مفاتیحالجنان، شیخ عباس قمی، اعمال شب بیست و سوم ماه رمضان.
- (12) بحارالانوار، مجلسی، ج 93، ص 341، باب وجوب صوم شهر رمضان و فضله، قال علی بن موسیالرضا علیه السلام: «من قرأ فی شهر رمضان آیه من کتاب الله عزوجل کان کمن ختم القرآن فی غیره من الشهور...»
- (13) مربی میتواند از برنده مسابقه در ابتدای جلسه استفاده کند، یا افراد جدیدی را انتخاب کند.
- (14) اگر گروه مزبور پاسخ صحیح را نگفتند از گروه بعدی پرسیده میشود. در صورت عدم جواب از سوی گروهها مربی از حضاران سنوال بپرسد و با راهنمایی که صورت مگیرد پاسخ را در تابلو به ترتیب شماره بنویسد.
- تذکر: پاسخ هر سنوال فقط از نامهای خداوند است.
- (15) البلادالامین، حارث همدانی کفعمی، دعای جوشن کبیر.
- (16) مربی در هنگام اجرای مسابقه تلاش کند امتیاز هر گروه را ثبت کند و آنها را به عنوان گروه برنده معرفی کند و از آنها تشکر نماید. در صورت امکان با هدیههای هر چند کوچک از آنان تقدیر شود. همچنین از آنها بخواهد که در ادامه برنامه هم شرکت کنند.
- (17) مربی از قبل مفاتیح را آماده کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اولین مؤمن (1)

با سلام به شما دانش‌آموزان روزهدار و آشنای با قرآن!

برنامه را با جدول قرآنی چنین شروع میکنیم. شما قرآن‌ها را بگشایید. حالا با توجه به فهرست سوره‌های قرآن در باره اسامی سوره‌های قرآن سؤال می‌پرسم. پاسخها را داخل تصویر قرآن منویسم. پس از آن باید پیامی که داخل آن است و به صورت رمزی نوشته شده است را به دست آورید. آماده هستید. پس به سؤالا خوب گوش کنید.

1. سوره‌های به نام حشرهای که سستترین خانها را مسازد. عنكبوت
 2. سوره‌های به نام زمین لرزه. زلزله
 3. سوره‌های به نام فلزی معروف. حدید
 4. سوره‌های به نام زیانکاری و افسوس و پشیمانی که یکی از نامهای روز قیامت هم هست. (اول آن ت و آخرش ن است). تغابن
 5. سوره‌های به نام عیبجویی و سخنچینی. همزه
 6. سوره‌های سه حرفی به نام پیروزی. فتح
 7. هفتمین سوره قرآن. اعراف
 8. پنجاه و یکمین سوره به نام بادهایی که پراکنده کننده هستند. ذاریات
 9. دومین سوره در جزء سوم قرآن به معنی فرشتگانی که مأمور گرفتن جان انسانها هستند. (با حرف «ن» شروع میشود). نازعات
 10. شصتمین سوره قرآن به نام زن امتحان شده. ممتحنه
 11. سوره‌های به نام حرام گردانیدن کار یا چیزی. تحریم
 12. اولین سوره جزء 28 که در هر آیه آن نام الله تکرار شده است. (به معنی جدال کردن نیز میباشد). مجادله
 13. سوره‌های در جزء 29 که جمع معراج میباشد. معارج
- با تشکر از شما که نام سوره‌های قرآن را گفتید. حالا نوبت به این رسید که پیام آن را هم به دست آورید. به این راهنمایی، خوب توجه کنید. اگر حرف اول پاسخ يك و حرف دوم از ردیف دوم و حرف سوم از ردیف بعدی و بالاخره حرف چهارم پاسخ سؤال چهارم را کنار هم قرار دهید و به همین صورت دوباره از ردیف پنجم شروع به حرکت کنید، پیام هم به دست می‌آید. احسنت به این دوست خوب شما که پیام را به دست آورد:
- «علی علیه السلام بهترین مردم»
بهترین به عربی چه میشود؟ خیر
من هم مردم را برای شما به عربی ترجمه میکنم. البریه
اگر این دو کلمه را کنار نام علی علیه السلام قرار دهیم این جمله به دست می‌آید: «علی خیر البریه»
چه کسی این سخن را در فضیلت حضرت علی علیه السلام فرموده است؟
به این ماجرا خوب گوش کنید:

جابر بن عبدالله انصاری که یکی از اصحاب و یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است میگوید: روزی در مکه کنار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بودیم که علی علیه السلام هم به جمع ما پیوست. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «برادرم می‌آید.» سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رو به کعبه کرد و فرمود: «قسم به خدایی که جانم در دست اوست، همانا این شخص و شیعیانش رستگاران در روز قیامت هستند.» سپس علی علیه السلام را اینگونه معرفی کردند: همانا او....
به این 6 «کم» (2) که منویسم، دقت کنیم.

کُم
کُم
کُم
کُم
کُم
کُم

امام علی علیه السلام در چند سالگی، ایمان آورد؟ 10 سالگی
آیا از مردان کسی قبل از او به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آورده بود؟ خیر
پس امام علی علیه السلام اولین شخص است که به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آورد. بنابراین «کم» اول به این صورت خواهد شد: «اولکم ایمانا معی»
وفادارترین به عربی چه میشود؟ اوفی
جمله دوم به این صورت است که او وفادارترین شما به پیمان خداوند است: «اؤفا کم بعهد الله»

یکی دیگر از خصوصیات امام علیعلیه السلام این است که همیشه در اجرای دستورات خداوند استوارترین افراد بود. لذا پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «اقومکم بامرالله»

آن چیزی که موجب دشمنی بسیاری از سوء استفادکنندگان از بیتالمال و مخالفت طلحه و زبیر با امام علیعلیه السلام شد این بود که حضرتعلیه السلام در میان مردم به چه رفتار میکرد؟ عدالت برای همین پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «اعدلکم فی الرعیه» چون امام علیعلیه السلام امکانات بیتالمال را بین مردم به صورت مساوات تقسیم نکرد پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم در باره او فرمود: «اقسمکم بالسویه»

بالاخره چون عظمت و بزرگی او در نزد خداوند از همه بالاتر بود، این چنین پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم او را توصیف کرد: «اعظمکم عندالله مزیه»

جابر مگوید که پس از آن این آیه قرآن نازل شد:

«ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیرالبریه»

پس از آن هر گاه علی علیه السلام به جمع اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم وارد میشد، اصحاب میگفتند: «خیرالبریه» آمد. (3)

آیا در قرآن نامی از علی علیه السلام ذکر شده است؟ خیر

در قرآن نامی از ایشان نیامده است، اما در بسیاری از موارد در باره ایشان آیهای نازل شده است. مانند همین آیه 7 سوره بینه و یا سوره انسان که در باره بخشش امام علی علیه السلام و خانوادهاش که به مسکین و یتیم و اسیر کمک کردند و بسیاری از آیات دیگر قرآن.

درباره عدالت علی علیه السلام خوب است به این خطبهای که امام علی علیه السلام در هنگام زمامداری در شهر کوفه ایراد کرده است، توجه کنید که توسط یکی از دوستانتان قرائت میشود: (4)

سوگند به خدا! اگر تمام شب را بر روی خارهای سعدان به سر ببرم و یا با غل و زنجیر به این سو و آن سو کشیده شوم، خوشتر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت، در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از اموال عمومی را غصب کرده باشم. چگونه بر کسی برای نفس خویش ستم کنم که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش مرود و درخاک، زمانی طولانی اقامت میکند؟

به خدا سوگند! برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهیدست شده بود و از من درخواست میکرد تا یکمَن از گندمهای بیتالمال را به او ببخشم. کودکانش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده و رنگشان تیره شده است، گویا با نیل، رنگ شده بودند. پی در پی مرا دیدار و درخواست خود را تکرار میکرد. چون به گفتههای او گوش دادم، پنداشت که دین خود را به او واگذار میکنم و به دلخواه او رفتار و از راه و رسم عادلانه خود دست برمیدارم.

روزی آهنی را در آتش گداختم و به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم. پس همانند بیمار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: «ای عقیل! گریه کنندگان بر تو بگریند. از حرارت آهنی منالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است، اما مرا به آتش دوزخی میخوانی که خدای جبارش با خشم خود، آن را گداخته است، تواز حرارت ناچیز منالی، ولی من از حرارت آتش الهی ننالم؟» (5)

با تشکر از ایشان که خیلی گرم و با حرارت ترجمه این خطبه را برای ما خواند.

من هم آخرین قسمت از خطبه پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله وسلم در باره ماه مبارک رمضان را برای شما نقل میکنم.

ای مردم! درهای بهشت در این ماه گشوده است. پس از خدا بخواهید که آن را بر روی شما نبندد. درهای جهنم بر روی شما بسته است. پس از خدا بخواهید که آن را بر روی شما نگشاید. شیطان هم در غل و زنجیر است. پس از خدا بخواهید که او را بر شما مسلط نگرداند.

امیرالمؤمنینعلیه السلام در این هنگام از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم پرسید: «ای رسول خدا! برترین و با فضیلتترین کارها در این ماه چیست؟»

حضرتصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «برترین کار دوری از گناه میباشد.» سپس ایشان گریستند. پرسیدم: «ای رسول خدا! چه چیز موجب گریه شما شد؟» فرمود: «ای علی! گریه من برای تو میباشد که در این ماه خون تو را مباح مشمرند. گویا مبینم تو را که مشغول نماز هستی و شفتترین افراد بر فرق تو ضربهای میزند که با آن محاسن تو به خون سرت رنگین میشود.»

علیه السلام گوید: از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم: «آیا در آن هنگام دین من به سلامت است؟» پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «آری، تو در سلامت از دینت هستی.» (6)

علی علیه السلام همواره به یاد این وعده پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بود تا در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان توسط شفتترین و بدبختترین افراد، یعنی ابن ملجم فرق مبارکش شکافته شد و به شهادت رسید.

شما با زدن بر سینه در شهادت این امام مظلوم همنوای با پیامبر و ملکوتیان شوید.

ناله کن ای دل به عزای علی

گریه کن ای دیده برای علی

کعبه ز کف داده چو مولود خویش

گشته سیهپوش عزای علی

عمر علی، عمره مقبوله بود

هر قدمش سعی و صفای علی
دیده زمزم، که پر از اشک شد
یاد کند زمزمه‌های علی
تیغ شهادت سر او را شکافت
کوفه بود، کوه منای علی
منبر و محراب کشد انتظار
تا که زند بوسه به پای علی
ماه دگر در دل شب نشنود
صوت مناجات و دعای علی
آه که محروم شد امشب دگر
چشم یتیمان ز لقای علی
مانده تهی سفره بیچارگان
منتظر نان و غذای علی
وای امیر دو سرا کشته شد
خانه غم گشته سرای علی(7)
وای علی کشته شد، شیر خدا کشته شد

پی نوشت:

- (1) حسین حقیقت.
- (2) مری شیخ گم را به صورت عمودی زیر هم منویسد و با توضیحات کافی، آن را کامل میکند.
- (3) تفسیر البرهان، ج 5، ص 721، ج 9.
- (4) مری جهت خواندن متن از قبل با یکی از دانش‌آموران هماهنگی نماید.
- (5) نهج البلاغه، خطبه 224، ترجمه محمد دشتی، ص 327.
- (6) محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج 96، ح 25، ص 356.
- (7) حبیب چایچیان (حسان)، ای اشکها بریزید.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

باغهای نخل و زیتون (1)

با سلام خدمت شما دوستان عزیز و گرامی! الحمدلله توفیق آن را داشتهاید که عبادت‌های مخصوص این ماه را انجام بدهید. آیا متوانید حدس بزنید این «علامتهایی» که در تابلو منویسم چیست؟ (2)

حدس این کلمه مشکل است. برای این که بتوانید پاسخ دهید به داستانی که برایتان از قرآن تعریف میکنم. (3) خوب گوش کنید. در پایان اگر حدس زدید، بگویید.

از آغاز فرمانروایی، هوشمندی و لیاقت خود را نشان داد. همه آماده مبارزه با دشمن بودند. او فرمان داد تنها کسانی لباس رزم بپوشند و در سپاه او اسم بنویسند که به هیچ چیزی دل نبندند. هر کس که کار دارد و معاملهای نیمه کاره دارد و منتظر انجام آن است و هر کس که در فکر سود و زیان است، نیاید.

به فرمان او، مردم آماده جنگ شدند و به سوی دشمن حرکت کردند. گروه کمی با او همراه بودند. وقتی به کنار سپاه کفر رسیدند، فرماندهای را دیدند که بسیار قوی بنیه و ظالم بود. بر فیلی بزرگ سوار شده بود و در جلو لشکرش حرکت میکرد. سپاه او هیچ وحشتی نکردند و گفتند: «خدا با کسانی است که در برابر سختها مقاومت میکنند و صبر دارند.» این عده میگفتند: «ربنا افرغ علينا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القومالکافرین» (4) عده آنان خیلی از کافران کمتر بود و از طرفی تجهیزات آنها هم ضعیفتر از آنها بود.

روزی که نبرد آغاز شد، به رسم آن زمان، فرمانده کافران خود تنها به میدان آمد و مبارز طلبید. هر کس برای نبرد به میدان رفت، برنگشت. دمی چند، سکوت بر میدان حاکم شد. صدای نعره فرمانده کافران مآمد که مبارز منطلبید. در سپاه ایمان حرکتی مشاهده نشد. ناگهان در قسمتی از سپاه حرکتی دیده شد. گویی برای کسی راه باز میکردند. نوجوانی خود را به فرمانده سپاه ایمان رسانید و اجازه رفتن به میدان را خواست. او خود را معرفی کرد و گفت: «بگذارید من نیز به جنگ با او بروم!» فرمانده گفت: «تو با این سن کم، شهید میشوی!»

رزمنده جوان گفت: «من آماده هستم. در چنین جنگی، آدمی با پشتوانه ایمان خود میجنگد. علاوه بر ایمان، من روش و فن خاصی در جنگ دارم که به یاری خدا پیروز میدان خواهم شد.»

احترام فرمانده نسبت به شهامت و پاکی و صداقت این نوجوان برانگیخته شد. در حالی که با لبخندی تشویق آمیز، او راتحسین میکرد، گفت که تو نوجوان شایسته‌های هستی و امیدوارم که پیروز شوی.

فرمانده کافران متکبرانه رو به رزمنده نوجوان کرد و گفت: «پسر جان! مدانی چه میکنی و به جنگ چه کسی آمده‌ای؟ حیف است که کشته شوی! برگرد.»

رزمنده نوجوان گفت: «من با ایمان خود میجنگم. اکنون خواهی دید که چگونه دمار از روزگار تو درخواهم آورد.»

آیا کسی نام فرمانده سپاه ایمان را متواند حدس بزند؟

چه کسی متواند نام رزمنده نوجوان را بگوید؟

یک راهنمایی میکنم. در داستان گفتیم که رزمنده نوجوان گفت که من روش و فن مخصوصی دارم که به وسیله آن متوانم پیروز شوم.

نام آن وسیله را با سؤالهایی که میپرسم به دست آورید:

سؤالها:

1. نام اولین سوره قرآن. فاتحه

2. نام حکیمی که به فرزندش اندرز مداد. لقمان

3. نام سوره پیامبران. انبیاء

4. دشمن عرب. خصم

5. نام آخرین سوره قرآن. ناس

اگر حرف اول جوابها را در کنار هم قرار دهید، نام آن وسیله ساده به دست مآید. چه کسی متواند بگوید؟ بله، فلاخن رزمنده نوجوان سنگی درشت در میان فلاخن گذاشت و گونه راست فرمانده سپاه دشمن را نشانه گرفت. طناب فلاخن را در دستهای خود چرخاند و چون سنگ به اندازه کافی، نیروی گریز از مرکز را پیدا کرد، فلاخن را آزاد کرد. سنگ به صورت پرجرور فرمانده سپاه دشمن اصابت کرد و غرق در خون شد. هنوز به خود نیامده بود که سنگ دوم با شدت هر چه تمامتر، به گونه چپ او خورد. با اصابت سنگ سوم به سر او، دیگر نتوانست خود را کنترل کند و به زمین سقوط کرد.

صدای هلله و شادی از سپاه ایمان برخاست. لشکر کفر آشفته و سراسیمه متفرق شدند و پا به فرار گذاشتند. لشکریان اندک سپاه ایمان به دنبال رزمنده نوجوان به تعقیب سپاه کفر پرداختند و سرزمینهای غصب شده خود را از آنها پس گرفتند.

حالا چه کسی متواند نام فرمانده سپاه ایمان را از روی این علامت (5) بگوید؟

آفرین، طالوت است.

سپاه ایمان با فرمانده با لیاقت خود «طالوت» با سپاه کافران به فرماندهی «جالوت» ستمگر مبارزه کرد و پیروز شد. اما رزمنده نوجوان پس از این دلوری، مقامی بالا پیدا کرد و طالوت دختر خود را به همسری او درآورد و او را جانشین خود کرد. این رزمنده نوجوان با ایمان پس از طالوت به حکومت رسید و به پیامبری خدا منصوب گشت و عدالت و امنیت را در مدت فرمانروایی خود برقرار کرد. (6)

آیا متوانید نام او را بگویید؟ حضرت داوود علیه السلام

اکنون آن سنگها، سالهاست که در سرزمین اشغال شده دوباره در فلاخنها به سوی سپاه کفر پرتاب میشود. امید است بار دیگر سپاه ایمان پیروز گردد. اما چگونه؟

شما حروفی را که در این سنگها نوشته شده است به ترتیب شماره داخل طرح (7) فرار دهید تا با یکی از راههای آزادی آشنا شویم. دو گروه دو نفره با شرکت در این يك مسابقه به رقابت میپردازند. گروه اول حروف را در طرف سمت راست و گروه دوم حروف مربوط به خود را در طرف سمت چپ طرح بنویسند.

هر گروه زودتر به پیام جدول رسید، برنده اعلام میشود.

گروه برنده گروهی است که زودتر حروف را جایگزین کند و به پیام مورد نظر برسد. هر دو گروه با هم حروفی را که داخل سنگها آمده است طبق شماره آن در داخل طرح قدس قرار بدهد. حالا که تمام حروف جایگزین شد، پیام را ابتدا گروه دوم بخواند.

گروه دوم! آیا پیام خود را متوانید بخوانید؟

يك راهنمایی میکنم. شما باید حروف جدول را به ترتیب در کنار هم قرار دهید. آفرین، حالا پیام خود را بخوانید و آن را بنویسید:

«لازم است در میان مسلمانان احیا شود.»

آنچه که باید در میان مسلمانان احیا شود و به صورت زنده درآید، چیست؟

اگر گروه اول هم پیام خود را در کنار طرح بنویسند معلوم میشود. يك راهنمایی میکنم. شما باید حروف جدول را از انتها به ابتدا

درکنار هم قرار دهید. آفرین! بله، «جمعه آخر ماه مبارك رمضان روز قدس است.»

برای این که جمله به طور کامل به دست آید. جمله زیر طرح را هم اضافه کنید. (8)

حالا گروه برنده جمله را به طور کامل بخواند و بگوید از کیست؟

آفرین! «جمعه آخر ماه مبارك رمضان، روز قدس است... لازم است در میان مسلمانان احیا شود و مبدا بیداری و هشجاری آنان باشد.» (9)

این کلام از رهبر فقید انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینقدس سره میباشد.

امیدوارم با شرکت باشکوه خودتان به همراه دوستان و اعضای خانوادهااتان در روز جهانی قدس، گامی در جهت پیروزی مردم مسلمان و مظلوم فلسطین بردارید و با شعارهای کوبنده و انقلابی خود نابودی دشمنان اسلام و قرآن به ویژه رژیم متجاوز اسراییل و حامی اصلش رژیم استکباری امریکا را رقم زنید.

در پایان توجه شما را به شعر زیبایی با نام «جوانی از فلسطینم» جلب میکنم. (10)

جوانی از فلسطینم (11)

زبانم از فلسطین، قصههای تلخ و شیرین، باز مگوید.

و من آن قصه پردازم،

که با رنج دو میلیون کودک و پیر و جوان رانده از میهن

شريك دردم و همراز و دمسازم

من از خاک فلسطینم

من از «غزه»، من از «حیفا» من از «قدس»م

ز «رام الله» خونینم

ز «نابلس»، «نهر اردن»، «اورشلیم» و «الخلیل» و «دیرپاسین»م

نهالی ریشه در خونم

جوانم، از غرور و شور سرشارم

مسلمانم، جوانی از دیار آتش و خونم

دیاری شعلهخیز و قهرمان پرور

دیاری سنگ سنگش رُسته و رویده اندر خون

دیاری برگ برگ باغهای نخل و زیتونش

کتاب انتقام و کین.

جوانی از فلسطینم

ستیز و رزم در راه خداوندست آیینم

درون سینهام آتشفشان کینه و خشم است
همیشه بسترش شنزار و سنگستان خاک میهنم بوده است.
چه شبهایی که در مهتاب میهن داخل سنگر
نهادم جای بالشها سلاحم را به بالینم
نماز عشق میخوانم
نمازی رکعتش کوتاه، وردش خون
اذانم بانگ شلیکم
که از گلدسته سنگر
سکوت خسته وهماور شب را به آتش میزند برهم
رکوعم انحنای قامت در پشت سنگرها
سجودم سینهبخیز سینه کوه است
سلام آخرم در این نماز خون
تن سوراخ سوراخ و کثیف چند صهیونیست در میدان
جوانی از فلسطینم
جوانی از.... «فلسطین»م

پنوشت:

- (1) محمدرضا عابدی.
- (2) مربی عزیز توجه داشته باشد تا این درس قبل از فرارسیدن روز «جهانی قدس» 28/7/1385 اجرا شود.
- (3) بقره، 247.
- (4) بقره، 250.
- (5) مربی اشاره به علامتی که در ابتدای درس روی تابلو نوشته است، مینماید و آن را کامل میکند.
- (6) داستان پیامبران، علی موسوی گرمارودی، انتشارات قربانی، ج1، چاپ چهارم، 1374.
- (7) مربی در ضمن صحبت نموده، طرح مورد نظر را با دقت در تابلو رسم میکند.
- (8) مربی در زیر طرح، هنگام رسم جدول مورد نظر، این جمله را «و مبدأ بیداری و هوشیاری آنان باشد» اضافه نماید.
- (9) صحیفه نور، ج 15، ص 75.
- (10) مربی میتواند از قبل با یکی از دانشآموزان هماهنگ نموده تاشعر را به صورت دکلمه اجرا نماید و یا خود شعر را برای بچهها بخواند.
- (11) جواد محدثی، روایت انقلاب 2، چاپ دوم، 1376، نشر تربیت، ص 231.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جشن پیروزی (1)

به نام خدای مهربان و با سلام بر شما دانشآموزان روزهدارا!

خبر، خبر، خبرخبر، يك خبر مهم!

توجه، توجه، ...

آیا میتوانید شما خبری را که میخوانم بگویید مربوط به چه واقعه مهمی است؟(2)

ابتدا خوب گوش کنید. در پایان خبر اگر جواب صحیح را حدس زدید، بگویید.

این خبر مربوط به يك مسابقه سالبانه است که امسال هم برگزار میشود. در این مسابقه گروهی مدالهای طلا کسب میکنند و به گردن مأویزند. گروهی هم در سکوهاى بعدی مایستند و برای کسب مدال طلا با تجربیاتی که امسال اندوختهاند خود را برای سال بعد آماده منمایند تا به بالاترین مدال خود را برسانند.

در این میدان مسابقه، فقط شیطان است که تلاش میکند تا با وسوسههای خود گروه بیشتری را به مرحله شکست نزدیک سازد. مرحله نهایی این مسابقه به مدت يك ماه برگزار میگردد. در طول این يك ماه که مسابقه پنهانی است، هر کس مواردی را که از او خواسته شده است اطاعت کند و آن را به طور کامل انجام دهد امتیاز میگردد. داور نیز در دفترچه، امتیازات او را ضبط و ثبت منماید تا در نهایت، مجموع امتیازها را اعلام نماید.

در مرحله نهایی گروهی به خط پایان میرسند و برنده میشوند و عدهای هم در مرز نایب قهرمانی قرار میگیرند و بعضها هم از دور مسابقه خارج میشوند.

چه کسی اسم میدان مسابقه را میداند؟

بله، میدان ماه مبارک رمضان

خط پایان این مسابقه چه نام دارد؟

آفرین، يك راهنمایی میکنم: به این عدد توجه کنید.

خط پایان مسابقه با این عدد ربط دارد. کم کم این اعداد را کامل میکنم. هر کس متوجه شد، بگوید.

آفرین، عید فطر

پیشاپیش فرا رسیدن این عید را به شما تبریک میگویم.

همانطور که در خط پایانی برندگان تشویق میشوند و جایزه میگیرند در روز عید فطر نیز کسانی که در میدان مسابقه رمضان برنده شدهاند، یعنی عبادت خدا(روزه) و اطاعت را خوب به جا آوردهاند، تشویق میشوند و جایزه میگیرند.

روز عید فطر، روز جایزه است. بشتابید به سوی جایزههایتان.(3)

چه کسی دوست دارد جایزه بگیرد؟ انشاءالله همه شما از برندگان مسابقه ماه رمضان هستید.

حالا جایزه آنها چیست؟(4)

امام علی علیه السلام فرمود: «کمترین جایزهای که به آنها داده میشود این است:(5)

بخشیده شدن گناهان

پس چرا این روز، روز عید است؟

این روز در واقع عید آمرزش گناهان، قبول شدن روزها و موفق شدن در مسابقه رمضان است.

بچهها! در هر عیدی جشن میگیرند و همه جا را چراغانی و تزیین میکنند.

تزیین جشن عید فطر چگونه است؟

برای تزیین این جشن، پیامبر عزیز ما 4 راه را بیان کردهاند. در حقیقت چهار دسته گل به ما دادهاند تا با آنها این جشن را تزیین کنیم.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «روز عید فطر خود را با..... تزیین کنید.»(6)

تهلیل، یعنی لالهالاله گفتن

تکبیر، یعنی الله اکبر گفتن

تحمید، یعنی الحمد لله گفتن

تقدیس، یعنی سبحانالله گفتن

حالا این ذکرها را با هم تکرار میکنیم تا جشنمان زیبا شود.

لااله الاالله، الله اکبر، الحمدلله، سبحان الله

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خودشان هم هر وقتی از خانه به طرف نماز عید فطر به راه مافتادند، بلند بلند تکبیر میگفتند.(7)

پس شما هم بلند تکبیر بگویید.(8) الله اکبر، الله اکبر، ...

نماز عید درس خواندن ذکر گفتن زیارت امام حسین علیه السلام
سوره قدر با وضو بودن غسل فاتحه خواندن
دعای ندبه توبه کردن کمک کردن شاد کردن دیگران
افطار با تربت امام حسین علیه السلام زکات فطره تهلیل نماز قضا
صلوات فرستادن وجوب نماز عید در زمان امام زمان (عج) بازدید کردن روزه گرفتن

خوب، يك مسابقه داریم که شرکت کنندگان آن پنج نفر هستند. این مسابقه دو مرحله دارد.
مرحله اول:

شرکت کنندگان مسابقه از بین خانهای جدول، باید کارهای روز عید را جدا کنند و بگویند. بعد از آن باید يك کلمه دیگر که مربوط به آن است را از بین آنها پیدا کنند. شرکت کنندهها باید مواظب باشند کارهایی که مخصوص این روز نیست را انتخاب نکنند و ربط بین کلمهها را به راحتی پیدا کنند. (9) هر نفر 20 ثانیه فرصت دارد. (10)

مرحله دوم: (11)

- پرسشهای بله، نخیر (از هر کدام 2 سؤال)
1. آیا عید فطر مخصوص مسلمانها است؟ بله
 2. آیا روزه عید فطر مکروه است؟ خیر
 3. آیا زکات فطره را میتوان خرج بیماران کرد؟ بله
 4. آیا نماز عید فطر، مثل نماز جمعه خطبه دارد؟ بله
 5. آیا نماز عید فطر، مثل نماز آیات است؟ خیر
 6. آیا کسی که روزه نگرفته است باید زکات بدهد؟ بله
 7. آیا درباره زکات فطره در قرآن آیهای آمده است؟ بله
 8. آیا نماز عید را بعد از ظهر میخوانند؟ خیر
 9. آیا پول غذا را هم میتوان به فقیر داد؟ بله
 10. آیا عید فطر در ماه شوال است؟ بله

حالا دو سؤال از بچهها:

1. از بین کارهای روز عید، یکی واجب است و بقیه مستحب. آن يك کدام است؟
بله، زکات فطره به همه غیر از فقرا واجب است حتی بچه يك روزه را هم باید حساب کنند.
2. به نظر شما چرا باید روز عید اعمال عید را انجام دهیم؟
بله، برای این که این عید معنوی است و خدا میخواهد که با اعمال خود ارزش آن را حفظ کنیم.
خوب ببینیم که کدامیک از شرکت کنندگان برنده شدند تا جایزه او را بدهیم.
در پایان مقداری از دعای قنوت نماز عید فطر را با هم میخوانیم:

اللهم اهل الكبرياء والعظمه و اهل الجود و الجبروت
و اهل العفو و الرحمه و اهل التقوى والمفغره...

خدایا! هر خیری به پیامبر عزیز ما صلی الله علیه وآله وسلم در این روز عطا کردهای به ما هم عطا فرما.
خدایا! هر شری که از پیامبر عزیز ماصلی الله علیه وآله وسلم در این روز دور کردهای از ما هم دور فرما.
آمین ربالعالمین

پنوشته:

- 1) عبدالله عمادی.
- 2) مربی عزیز توجه داشته باشد که این درس تا قبل از فرا رسیدن «عید سعید فطر» اجرا شود.
- 3) کنزالعمال، ج 8، ص 590.
- 4) مربی اجازه دهد بچهها مواردی را بگویند.
- 5) محمدی ر شهری، میزانالحکمه، ج 4، ص 326؛ مربی روی کارت «بخشیده شدن» و پشت کارت «گناهان» را منویسد و در هنگام اجرا از آن استفاده میکند.
- 6) کنزالعمال، به نقل از عطر رمضان، محمود اکبری، انتشارات پیام دبیر، 1381، ص 133، مربی طرح را در تابلو رسم کند و توضیح را در ادامه بیاورد. چهار

حرف «ت» نشانگر اول چهار کلمه «تهلیل»، «تکبیر»، «تحمید» و «تقدیس» میباشد.

(7) علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 91، ص 188.

(8) مربی همانطور که ذکرها را با بچهها میگوید، این جدول را بکشد.

(9) کلمههای مربوط به هم: (نماز عید و غسل) (ذکر گفتن و تهلیل) (زیارت و افطار...) (کمک کردن و زکات فطره) (دعای ندبه و وجوب نماز...) (شاد کردن دیگران و بازدید کردن) بقیه کلمهها اضافی است.

(10) بچهها، در این 20 ثانیه فرصت داده شده به شرکت کننده در مسابقه، از شماره 20 تا به یک به طور معکوس بشمارند و وقتی به شماره یک رسیدند، وقت مسابقه دهنده تمام میشود.

نماز عید به سپاس از نعمت روزه گرفتن میباشد. چه کسانی تا حالا خواندهاند؟ بله! دو رکعت با نه قنوت که دعای مخصوصی دارد. مستحب است قبل از نماز عید غسل صورت گیرد و نماز زیر آسمان خوانده شود. پیامبر عزیز ما هر وقت برای نماز عید از خانه خارج میشد، میفرمود: «دوست دارم که جلوی افقها و کهکشانهای آسمان باشم.» کافی، ج 3، ص 460.

یک روز که پیامبر و مسلمانان برای نماز به بیابان رفته بودند، مسلمانان معجزه‌های به این صورت دیدند که ابری در آسمان بالای سر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سایه افکنده بود و او را از آفتاب محافظت میکرد. بعدها آن مکان معروف به مسجد غمامه شد. یعنی تکه ابر. حکایت‌های شنیدنی، محمد محمدی اشتهاردی، ج 5، ص 30.

زکات فطره یعنی به ازای هر عضو خانواده سه کیلو غذا در راه خدا به فقرا بدهند که موجب قبولی روزه و حفظ و تندرستی افراد تا سال آینده میشود.

(11) مربی امتیاز شرکت کنندگان را در هر مرحله ثبت میکند تا در پایان گروه برنده را با تعداد امتیاز آنها معرفی نماید.